



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# أصول کافی

تأليف  
میرزا محمد باقر کاشانی (ره)

بترجمه و شرح فارسی  
محمد باقر کاشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	اصول کافی ترجمه محمد باقر کمره ای جلد ۴
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۶	کتاب ایمان و کفر
۲۶	اشاره
۲۸	باب در سرشت مؤمن و کافر
۳۸	باب دیگری از آن و در این باب وقوع تکلیف نخست، فزون است
۴۲	باب دیگر از آن
۵۰	باب در اینکه رسول خدا (ص) اول کس بود که پاسخ گفت و به ربوبیت خدا عز و جل اقرار کرد
۵۶	باب چگونه پاسخ دادند با اینکه ذره ای بودند
۵۶	باب آفرینش خلق به یگانه پرستی
۶۰	باب در اینکه مؤمن در صلب کافر باشد
۶۲	باب هر گاه خدا خواهد مؤمن آفریند
۶۲	باب در اینکه صیغه، همان مسلمانی است
۶۴	باب در اینکه سکینه، ایمان است
۶۸	باب اخلاص
۷۲	باب شرایع
۷۶	باب ستونهای اسلام
۹۴	باب در اینکه اسلام حفظ جان کند و وسیله ادای امانت گردد ولی ثواب آخرت بر ایمان است
۹۸	باب هر جا ایمان هست مسلمانی هم هست ولی اسلام ملازم با ایمان نیست و ممکن است از او جدا باشد
۱۰۴	باب دیگر از آن و در آن است که اسلام پیش از ایمان است
۱۰۸	باب در اینکه ایمان بدون انجام واجبات و ترک محرمات پذیرفته نیست ۳۰

۱۲۶	باب در اینکه ایمان به همه اعضاء تن، پخش است
۱۴۶	باب مسابقه در ایمان
۱۵۲	باب درجات ایمان
۱۵۸	باب دیگری از آن
۱۶۲	باب نسب اسلام و ماده و بنیاد آن
۱۶۶	باب خصال مؤمن
۱۷۲	(باب در شرح اسلام و ایمان و کفر و نفاق)
۱۷۶	(باب صفت ایمان)
۱۷۸	باب فضل ایمان بر اسلام و فضل یقین بر ایمان
۱۸۲	باب حقیقت ایمان و یقین
۱۸۸	باب تفکر و اندیشه
۱۹۰	باب مکارم
۱۹۶	باب فضل یقین
۲۰۲	باب رضا به قضاء
۲۱۲	باب تفویض بر خدا و توکل بر خدا
۲۲۲	باب خوف و رجاء
۲۳۲	باب حسن ظن و خوشبینی به خدا عز و جل
۲۳۶	باب اعتراف به تقصیر
۲۳۸	باب طاعت و تقوی
۲۴۶	باب ورع
۲۵۴	باب عفت
۲۵۸	باب اجتناب از محرّمات
۲۶۰	باب ادای واجبهای الهی
۲۶۴	باب استواری بر عمل و پی گیری آن
۲۶۶	باب عبادت
۲۷۰	باب نیت

۲۷۴	باب در افراط و سستی در عبادت
۲۷۶	باب اقتصاد و میانه روی در عبادت
۲۸۰	باب کسی که به او برسد عملی، ثوابی از طرف خدا دارد
۲۸۰	باب صبر
۳۰۰	باب شکر
۳۱۶	باب خوش خلقی
۳۲۶	باب خوشروئی
۳۳۰	باب راستی و امانت پردازی
۳۳۶	باب حیاء
۳۳۸	باب عفو و گذشت
۳۴۴	باب فرو خوردن خشم
۳۵۲	باب حلم و بردباری
۳۵۶	باب خاموشی و نگهداشتن زبان
۳۶۶	باب مدارا و سازگاری
۳۷۰	باب نرمش و رفق
۳۷۸	باب تواضع
۳۸۸	باب دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا
۳۹۸	باب نکوهش دنیا و بیان زهد در دنیا
۴۲۲	باب در اطراف آنچه در باب گذشته، گذشت
۴۲۴	باب قناعت
۴۳۲	باب کفاف
۴۳۶	باب تعجیل در کار خیر
۴۴۲	باب انصاف و عدالت
۴۵۲	باب بی نیازی از مردم
۴۵۸	باب صله رحم
۴۷۸	باب احسان به پدر و مادر

۴۹۶	باب اهتمام به امور مسلمانان و نصیحت و خیر خواهی و سودمندی برای آنان
۵۰۰	باب اجلال سالمندان و پیره مندان
۵۰۲	باب برادر بودن مؤمنان با یک دیگر
۵۱۰	باب در حقی که برای وابسته به ایمان و ناقض آن ثابت است
۵۱۲	باب در اینکه برادری بر پایه دین واقع نشده و همانا روی تعارف است
۵۱۲	باب حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او
۵۳۲	باب مهرورزی و دلسوزی به یک دیگر
۵۳۴	باب دیدار برادران
۵۴۴	باب دست به هم دادن و مصافحه
۵۵۸	باب هم آغوشی
۵۶۲	باب بوسیدن
۵۶۴	باب مذاکره برادران
۵۷۲	باب شاد کردن مؤمنان
۵۸۶	باب روا کردن حاجت مؤمن
۵۹۸	باب کوشش در حاجت مؤمن
۶۰۶	باب گشودن گرفتاری مؤمن
۶۰۸	باب اطعام مؤمن
۶۲۰	باب در اینکه کسی که مؤمنی را ببوشاند
۶۲۴	باب در اظهار لطف و مهربانی به مؤمن و گرمی داشتن او
۶۳۰	باب در خدمت به او (یعنی به مؤمن)
۶۳۰	باب اندرز دادن و خیر خواهی برای مؤمن
۶۳۴	باب اصلاح میان مردم
۶۳۸	باب احیاء مؤمن
۶۴۰	باب در دعوت خانواده به ایمان
۶۴۲	باب در ترک دعوت مردم
۶۴۸	باب در اینکه خدا دین را به کسی دهد که او را دوست دارد



باب سلامت دین ..... ۶۵۰

باب تقیه ..... ۶۵۲

باب کتمان و حفظ اسرار ..... ۶۶۸

شرح ها ..... ۶۸۲

درباره مرکز ..... ۷۹۷

## اصول کافی ترجمه محمد باقر کمره ای جلد 4

### مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: الکافی. اصول. فارسی. برگزیده

اصول الکافی

عنوان و نام پدیدآور: اصول کافی / تالیف ثقة الاسلام کلینی (ره)؛ با ترجمه و شرح فارسی محمدباقر کمره ای.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، 13 -

مشخصات ظاهری: 6 ج.

شابک: 125000 ریال: دوره 964-6066-74-7؛ ج. 1 964-6066-75-5؛ ج. 2 964-6066-76-3؛ 125000 ریال (ج. 2، چاپ چهارم)؛ ج. 3 964-6066-77-1؛ 125000 ریال (ج. 3، چاپ چهارم)؛ 125000 ریال ج. 4، چاپ چهارم 964-6066-78-X؛ ج. 5 964-6066-79-8؛ 125000 ریال (ج. 5، چاپ چهارم)؛ ج. 6 964-6066-80-1؛ 12500 ریال (ج. 6، چاپ چهارم)

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد چهارم، 1370.

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. 3 - 6 (چاپ چهارم: 1379).

مندرجات: ج. 1. کتاب عقل و جهل - کتاب فضل علم - کتاب توحید - ج. 2. کتاب حجت (1) - ج. 3. کتاب حجت (2) - ج. 4. کتاب ایمان و کفر - ج. 5. کتاب ایمان و کفر - ج. 6. کتاب دعا - کتاب فضل قرآن - کتاب عشرت.

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 14

شناسه افزوده: کمره ای، محمد باقر، 1283 - 1374، مترجم

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه

رده بندی کنگره: BP129/ک8 ک1300 22041 ی

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: م 79-11569

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

ص: 1

**اشاره**













باب در سرشت مؤمن و کافر 15

باب دیگری از آن و در این باب وقوع تکلیف نخست، فزون است 25

باب دیگر از آن 29

باب در اینکه رسول خدا (ص) اول کس بود که پاسخ گفت و به ربوبیت خدا عز و جل اقرار کرد 37

باب چگونه پاسخ دادند با اینکه ذره ای بودند 43

باب آفرینش خلق به یگانه پرستی 43

باب در اینکه مؤمن در صُلب کافر باشد 47

باب هر گاه خدا خواهد مؤمن آفریند 49

باب در اینکه صبغه، همان مسلمانی است 49

باب در اینکه سکینه، ایمان است 51

باب اخلاص 55

باب شرایع 59

ص: 7

باب در اینکه اسلام حفظ جان کند و وسیله ادای امانت گردد ولی ثواب آخرت بر ایمان است 81

باب هر جا ایمان هست مسلمانی هم هست ولی اسلام ملازم با ایمان نیست و ممکن است از او جدا باشد 85

باب دیگر از آن و در آن است که اسلام پیش از ایمان است 91

باب در اینکه ایمان بدون انجام واجبات و ترك محرّمات پذیرفته نیست [30] 95

باب در اینکه ایمان به همه اعضا تن، پخش است 113

باب مسابقه در ایمان 133

باب درجات ایمان 139

باب دیگری از آن 145

باب نسب اسلام و ماده و بنیاد آن 149

باب خصال مؤمن 153

(باب در شرح اسلام و ایمان و کفر و نفاق 159

(باب صفت ایمان) 163

باب فضل ایمان بر اسلام و فضل یقین بر ایمان 165

باب حقیقت ایمان و یقین 169

باب تفکر و اندیشه 175

باب مکارم 177

باب فضل یقین 183

باب رضا به قضاء 189

باب تقویض بر خدا و توکل بر خدا 199

باب خوف و رجاء 209

باب حسن ظن و خوشبینی به خدا عز و جل 219

ص: 8

باب اعتراف به تقصیر 223

باب طاعت و تقوی 225

باب ورع 233

باب عفت 241

باب اجتناب از محرّمات 245

باب ادای واجبه‌های الهی 247

باب استواری بر عمل و پی‌گیری آن 251

باب عبادت 253

باب نیت 257

باب در افراط و سستی در عبادت 261

باب اقتصاد و میانه روی در عبادت 263

باب کسی که به او برسد عملی، ثوابی از طرف خدا دارد 267

باب صبر 267

باب شکر 287

باب خوش خلقی 303

باب خوشروئی 313

باب راستی و امانت پردازی 317

باب حیاء 323

باب عفو و گذشت 325

باب فرو خوردن خشم 331

باب حلم و بردباری 339

باب خاموشی و نگهداشتن زبان 343

باب مدارا و سازگاری 353

باب نرمش و رفق 357

ص: 9

باب تواضع 365

باب دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا 375

باب نکوهش دنیا و بیان زهد در دنیا 385

باب در اطراف آنچه در باب گذشته، گذشت 409

باب قناعت 411

باب کفاف 419

باب تعجیل در کار خیر 423

باب انصاف و عدالت 429

باب بی نیازی از مردم 439

باب صله رحم 445

باب احسان به پدر و مادر 465

باب اهتمام به امور مسلمانان و نصیحت و خیر خواهی و سودمندی برای آنان 483

باب اجلال سالمندان و پیره مندان 487

باب برادر بودن مؤمنان با يك ديگر 489

باب در حقی که برای وابسته به ایمان و ناقض آن ثابت است 497

باب در اینکه برادری بر پایه دین واقع نشده و همانا روی تعارف است 499

باب حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او 499

باب مهرورزی و دلسوزی به يك ديگر 519

باب دیدار برادران 521

باب دست به هم دادن و مصافحه 531

باب هم آغوشی 545

باب بوسیدن 549

باب مذاکره برادران 551

ص: 10

باب شاد کردن مؤمنان 559

باب روا کردن حاجت مؤمن 573

باب کوشش در حاجت مؤمن 585

باب گشودن گرفتاری مؤمن 593

باب اطعام مؤمن 595

باب در اینکه کسی که مؤمنی را بپوشاند 607

باب در اظهار لطف و مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او 611

باب در خدمت به او (یعنی به مؤمن) 617

باب اندرز دادن و خیر خواهی برای مؤمن 617

باب اصلاح میان مردم 621

باب احیاء مؤمن 625

باب در دعوت خانواده به ایمان 627

باب در ترك دعوت مردم 629

باب در اینکه خدا دین را به کسی دهد که او را دوست دارد 635

باب سلامت دین 637

باب تقیّه 639

باب کتمان و حفظ اسرار 655

شرح های کتاب ایمان و کفر 671









1- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل پیغمبران را همه از سرشت آسمانی آفرید چه دل‌های آنها را و چه پیکرهای آنها را و دل‌های مؤمنان را هم از همان سرشت آفرید و پیکر آنان را از نشیب آن و کافران را از سرشت سیاه سیاه چال زندانی آفرید، چه دل‌هایشان را و چه پیکرشان را و میان هر دو سرشت در آمیخت و از برای این است که مؤمن، کافر زاید و از کافر مؤمن بر آید و از این جا است که مؤمن به بد کرداری افتد و از اینجا است که کافر به خوش رفتاری رسد، دل‌های مؤمنان شوق مند باشند بدان چه از آن آفریده شدند و دل‌های کافران شوق مند باشند بدان چه از آن آفریده شدند.

2- از امام صادق (ع) که فرمود: به راستی خدای عز و جل مؤمن را از سرشت بهشتی آفریده و کافر را از سرشت دوزخی و



فرمود: چون خدا عز و جل خیر بنده ای را خواهد جان و تش را پاک کند و خیری را نشنود جز آنکه آن را بداند و بفهمد و هیچ بدی و زشتی را نشنود جز آنکه آن را بد دارد، گوید: شنیدم که آن حضرت می فرمود: سرشت بر سه گونه باشد:

1- سرشت انبیاء: مؤمن هم از همان سرشت باشد جز آنکه پیغمبران از برگزیده آند و در آن اصل باشند و برتری دارند و مؤمنان فرع آند از سرشتی بایست آن، از این رو خدا عز و جل میان پیغمبران و پیروانشان جدائی نیندازد و فرمود:

2- سرشت ناصبی است که از سیاه سیاه چال بد بوئی است.

3- مستضعفان که از سرشت خاک معمولی باشند مؤمن از ایمان خود بر نگرده و ناصبی از بد کیشی خود و مستضعفان وابسته خواست خدایند.

3- از صالح بن سهل گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

قربانت خدای عز و جل سرشت مؤمن را از چه آفریده است؟

فرمود از سرشت پیغمبران، و هرگز پلید نگرده.

4- از ابی حمزه ثمالی گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود:

به راستی خدا جلّ و عزّ ما را از اعلیٰ علیین آفرید و دل شیعه ما را از آن آفرید که ما را آفرید و تن آنها را از درجه نازلتر آفرید، دل در هوای ما دارند زیرا دل آنها با ما هم سرشت است، سپس این آیه را خواند (18- 21 سوره مطففین): «نه، هرگز، به راستی



کتاب نیکان در علیین است توندانی که علیین چیست، کتابی نوشته شده که مقرّبان بر آن گواهند» فرمود: دشمن ما را از سجّین آفرید و دل شیعه آنها را از آن آفرید که خوشان را آفرید و تن آنها را از آنچه جز آن است و دلشان در هوای آنها است، زیرا با آنها هم سرشت باشند، سپس این آیه را خواند (7-10 سوره مطفین): «نه، هرگز به راستی کتاب هرزه کاران در سجّین باشد و توندانی که سجّین چیست، کتابی است نوشته، وای در این روز بر مکذّبان» 5- از عبد الله بن کیسان از امام صادق (ع) گوید: به او گفتم:

قربانت، من عبد الله بن کیسان چاکر شما هستم، فرمود: نژاد تو را می شناسم ولی خود تو را نمی شناسم (یعنی شیعه بودندت را نمی دانم- از مجلسی ره) گوید: به آن حضرت گفتم: من در کوهستان زائیده شدم و در سرزمین فارس بزرگ شدم، من در بازرگانی و جز آن با مردم آمیزش دارم، با مردی در آمیزم و ببینم که خوش رفتار و نیکو کردار است و خوش اخلاق و امانت دار است و او را وارسم و بفهمم با شما دشمن است، و با مردی آمیزش کنم و از او بدرفتاری و بی پروائی در امانت و در درندگی و کج خلقی (فساد و تبهکاری خ ل) بینم و او را وارسم و بفهمم که دوست شما است، این چگونه می شود؟ به من فرمود: ای پسر کیسان، به راستی خدا عز و جل از سرشت بهشت و سرشت دوزخ برگرفت و آنها را با هم در آمیخت و این دوازدهم به خود برگرفتند، تو در آنها هر چه امانت داری و خوش رفتاری و خوش روشی بینی از آن است که با سرشت بهشتی سائیده اند و آنها برگردند بدان چه از آن آفریده شدند





و آنچه در اینان از بی پروائی در امانت و بد خلقی و درندگی و تباهی بینی از آن است که سرشت دوزخی به آنها سائیده و اثر کرده و آنها بر گردند بدان چه از آن آفریده شدند.

6- از صالح بن سهل گوید:

از امام صادق (ع) پرسیدم: مؤمنان از سرشت پیغمبرانند؟

فرمود: آری.

7- از امام صادق (ع) فرمود: چون خدا عز و جل خواست آدم را بیافریند، جبرئیل را در نخستین ساعت روز جمعه فرستاد و با دست راست خود مُشتی بر گرفت که از آسمان هفتم تا آسمان دنیا را فرا داشت و از هر آسمانی تربتی در کف خود برداشت و مُشتی دیگر بر گرفت که از هفتمین زمین بلند تا هفتمین زمین دورتر را در آن فرا گرفت و خدا عز و جل دستور داد تا مُشت نخست را با دست راستش نگهداشت و دیگر مُشت را با دست چپش و آنچه در مُشت داشت دو بار در شکافت و از آنچه از زمین بود در پاشید و از آنچه هم از آسمان بود در پاشید، پس بدان چه در دست راست داشت گفت: از تو است رسولان و پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادت‌مندان و هر کس ارجمندش خواستم- و آنچه گفت برایشان چنانچه گفت بایست شد- و بدان چه در دست چپ داشت گفت: از تو است جباران و مشرکان و کافران و سرکشان و هر که خواری و بدبختی او را خواهم- و برایشان آنچه را گفت چنانچه گفت بایست شد- سپس هر دو سرشت در هم آمیختند و این است تفسیر قول خدا

ص: 21



عز و جل (95 سوره انعام): «به راستی خداوند شکافنده دانه و هسته است» دانه سرشت مؤمن است که خدا دوستی خود را در آن افکنده و هسته سرشت کافر است که از هر خیری به دورند و آن را «نوی» تعبیر کرده برای آنکه از هر خیری به دورند و از آن دوری جویند و خدا عز و جل فرموده: «بر آرد زنده را از مرده و بر آرد مرده را از زنده».

زنده مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافری برآید، و مرده ای که از زنده برآید همان کافری است که از سرشت مؤمن در آید، زنده مؤمن است و مرده کافر و این است تفسیر قول خدا عز و جل (122 سوره انعام): «و آیا کسی که مرده است و او را زنده کردیم» (چون کسی است که در تاریکیها است) مرگش آمیزش سرشت او است با سرشت کافر، و زنده شدنش آنگاه است که خدای عز و جل به فرمان خود آنها را از هم جدا سازد، همچنین خدا عز و جل مؤمن را در هنگام زایش از آن تاریکی که در آن اندر است به روشنی بر آرد و کافر را از نوری که در آن اندر است به تاریکی بر آرد و این است تفسیر قول خدا عز و جل (70 سوره یس):

«تا بیم دهد هر که زنده است و پا برجا شود فرمان حق بر کافران».



## باب دیگری از آن و در این باب وقوع تکلیف نخست، فزون است

1- از امام باقر (ع) فرمود: اگر مردم می دانستند چگونه آفرینش آغاز شده است دو کس با هم اختلاف نداشتند، به راستی خدا عز و جل پیش از آنکه خلق را بیافریند فرمود: آبی خوش گوار باش تا من بهشت و فرمانبرانم را از تو آفرینم، و آب شور و تلخی باش تا من دوزخ و نافرمانانم را از تو بیافرینم. این دو با هم آمیختند و از این است که مؤمن کافر زاید و کافر مؤمن، سپس سرشتی از روی زمین بر گرفت و سختش در هم مالید بناگاه مردمی پدید شدند و چون مورچه بجنیدند، به اصحاب یمین فرمود: با سلامتی به سوی بهشت، و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ و من باکی ندارم، سپس آتشی را فرمان داد تا بر افروخت و به اصحاب شمال فرمود: در آن درآئید، از آن هراس کردند، به اصحاب یمین فرمود:

در آن درآئید، بدان در آمدند و فرمود: سرد و سلامت باش، و آن آتش بر آنها سرد و سلامت شد، پس اصحاب شمال گفتند:

پروردگارا قرار ما را تجدید کن، فرمود: تجدید کردم اکنون در آن درآئید، رفتند که درآیند و باز در هراس شدند و سپس طاعت و معصیت ثبت شد و نتوانند اینان از آنان باشند و نه آنان از اینان.



2- از زراره که مردی از امام باقر (ع) پرسید از قول خدا عز و جل (172 سوره اعراف): «و آنگاه که برگرفت پروردگار تو از آدمی زاده‌ها نژادشان را از پشتشان و آنان را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا» تا آخر آیه (گواهیم، تا نگوئید روز قیامت که ما بودیم از این بی خبر و غافل).

در پاسخ فرمود- و پدرش هم می شنود- که: پدرم برایم باز گفت: به راستی خدای عز و جل مُشتی از خاکی که آدم را از آن آفرید بر گرفت و از آب گوارا بر آن ریخت و آن را چهل صباح و انهداد و سپس از آب تلخ و شور بر آن ریخت و آن را چهل صباح و انهداد، و چون خمیر مایه شد آن را بر گرفت و به سختی در هم مالید و از راست و چپ آن چون مورچگان بر آمدند و به همه فرمان داد در آتش روند و اصحاب یمین رفتند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد و اصحاب شمال سرباز زدند از رفتن در آن.

3- از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل چون خواست آدم را آفریند آب را بر خاک روان کرد و سپس مُشتی از آن بر گرفت و آن را مالش داد و با دست خود از هم جدا کرد و دو بخش نمود و آنها را در پاشید و بناگاه به جنبش در آمدند و سپس آتشی برای آنها برافراشت و به اهل شمال فرمان داد در آن در آیند و به سوی آن رفتند و از آن هراس کردند و در آن در نیامدند و سپس به اهل یمین دستور داد تا در آن در آیند و رفتند و در آن در آمدند و خدا به آتش دستور داد تا بر آنها گلستان شد و چون اهل شمال چنان دیدند گفتند: پروردگارا برای ما تجدید قرار کن و از ما در گذر، و خدا از آنها در گذشت و





سپس فرمود: در آن در آئید و رفتند بر سر آن ایستادند و در آن در نیامدند و خدا آنان را به حال گِل باز گردانید و آدم را از آن آفرید، امام صادق (ع) فرمود: هرگز نتوانند اینان از آنان باشند و نه آنان از اینان شوند، فرمود: بدانند (یعنی اهل بیت (ع) از مجلسی ره) که رسول خدا (ص) اول کس بود که در آن آتش در آمد و از این راه خدا جل و عز فرماید (81 سوره زخرف): «بگو اگر برای خدا پسری بود من اول پرستنده بودم».

## باب دیگر از آن

1- از حمران از امام باقر (ع): به راستی خدا تبارك و تعالی چون خلق را آفرید آن خوش گواری آفرید و آب تلخ و شوری و هر دو آب را به هم آمیخت و از روی زمین گلی بر گرفت و آن را سخت مالید و به اصحاب یمین که چون مورچه می جنیدند فرمود: با سلامتی به سوی بهشت، و به اصحاب شمال فرمود: به سوی دوزخ و باکی ندارم، سپس فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند چرا، گواهیم؛ تا نگویند در قیامت که ما از این بی خبر و غافل بودیم، سپس از پیغمبران پیمان ستد و فرمود: آیا نیستم من پروردگار شما؟ و این محمد (ص) رسول من و این علی امیر مؤمنان؟ گفتند:

چرا، و نبوت برای آنها ثبت شد و از اولو العزم به این مضمون پیمان ستد که:



به راستی من پروردگار شمایم و محمد رسول من است و علی امیر مؤمنان است و اوصیانش پس از او والیان امر منند و خزانه دارهای علم من، و به راستی عهده‌ی است که من به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولت‌م را ظاهر کنم و از دشمنانم بدو انتقام کشم و به وسیله او خواهی نخواهی پرستیده شوم.

گفتند: پروردگارا ما اقرار داریم و گواهییم، آدم نه انکار کرد و نه اقرار آورد و مقام اولو العزمی در این پنج ثبت شد، نسبت به مهدی و آدم تصمیم نگرفت که بدو اقرار کند و این است تفسیر قول خدا عز و جل (115 سوره طه): «و هر آینه به تحقیق عهده‌ی را عرضه کردیم بر آدم و آن را فراموش کرد و تصمیمی در او نیافتیم» فرمود: همانا مقصود از «نَسِیَ» در اینجا «ترک» است. سپس فرمود: تا آتشی بر افروخته شد و به اصحاب شمال فرمان داد: در آن در آئید، و از آن هراسیدند، و به اصحاب یمین فرمود: در آن در آئید، در آن در آمدند و بر آنها سرد و سلامت شد، پس اصحاب شمال گفتند: پروردگارا از ما بگذر، فرمود: از شما گذشتم، اکنون بروید و در آن در آئید، پس از آن هراسیدند، از آنجا است که طاعت و ولایت و معصیت ثبت شد.

2- از حبیب سجستانی گوید: شنیدم از امام باقر (ع) می فرمود: به راستی چون خدا عز و جل نژاد آدم را از پشتش بر آورد تا از آنها پیمان گیرد به پروردگاری خود و نبوت هر پیغمبر، اول کس که به نبوت او پیمان گرفت از آنان، محمد بن عبد الله بود، سپس خدا عز و جل به آدم فرمود: بنگر چه می بینی؟ فرمود: آدم به نژاد خود نگاه کرد که مورچه وار فضای آسمان را پُر کردند، آدم



گفت: پروردگارا، وه چه بسیار است نژاد من، برای کار بزرگی آنها را آفریدی؟ تو از آنها چه می خواهی که پیمان ازشان می ستانی؟ خدا فرمود: برای آنکه مرا بپرستند و چیزی را شريك من ندانند و به رسولانم بگردند و از آنها پیروی کنند، آدم گفت: پروردگارا پس مرا چه شده که برخی ذره ها را بزرگتر از برخی بینم و برخی روشنی بسیار دارند و برخی روشنی اندك و برخی هیچ روشنی ندارند؟

خدا عز و جل فرمود: چنین آنها را آفریدم تا آزمایش نمایم در هر حالی، آدم عرض کرد: پروردگارا به من اجازه سخن می دهی تا سخنی گویم؟ خدا عز و جل فرمود: سخن بگو که جانت از من است و طبیعتت بر خلاف هستی من است، آدم گفت: پروردگارا کاش همه را یکسان آفریده بودی با يك نمونه و يك اندازه و يك طبع و يك خو و يك رنگ و با عمرهای برابر و روزیهای برابر تا بر يك دیگر ستم نکنند و بر يك دیگر حسد نبرند و دشمنی با هم نکنند و در هیچ چیزی اختلاف نکنند، خدا عز و جل فرمود: ای آدم، به نیروی روح من گویا شدی و به سستی طبع خود آنچه را ندانی به زبان آوردی، منم آفریدگار جهان به دانش خود آفرینش آنان را مختلف ساختم و به خواست خودم امرم را در آنان اجراء کنم و به تدبیر و تقدیر من بگردند، در آفرینشم تبدیلی نیست، همانا جن و انس را آفریدم تا مرا بپرستند و بهشت را برای کسانی آفریدم که مرا اطاعت کنند و بپرستند و پیروی از رسولانم کنند و باکی ندارم - دوزخ را آفریدم برای هر که به من کافر شود و نافرمانی من کند و پیروی از رسولانم نکند و باکی ندارم، تو را آفریدم و نژادت را آفریدم بی نیازی به تو و فرزندان و همانا تو را و آنها را آفریدم تا تو را بیازمایم و آنان را بیازمایم که کدام در دار دنیا کردار بهتری



دارید در زندگی و پیش از مردن خود، برای این آفریدم دنیا و آخرت، و زندگی و مرگ، و طاعت و گناه را و بهشت و دوزخ را و همچنین اراده کردم در تقدیر و تدبیر خودم و به دانش نافذم در باره آنها میان صورت و جسم و رنگ و عمر و رزق و طاعت و معصیت آنان اختلاف انداختم و از آنها شقی و سعید و بینا و کور و کوتاه و بلند و زیبا و زشت و دانا و نادان و توانگر و درویش و مطیع و عاصی و تندرست و بیمار و زمین گیر و بی عیب مقرر ساختم تا تندرست به معیوب بنگرد و مرا حمد کند بر عافیت خود، و معیوب به تندرست نگاه کند و به درگاهم دعا کند و از من خواهش کند که او را عافیت بخشم و به بلایم صبر کند تا عطای شایان ثوابم را به او دهم، و توانگر به درویش بنگرد و مرا سپاس گزارد و شکر کند، و درویش به توانگر نگاه کند و به درگاهم دعا کند و از من خواهش کند، و مؤمن به کافر ننگرد و مرا سپاس گزارد که او را رهنمودم؛ برای این آنها را آفریدم که در خوشی و ناخوشی آنها را بیازمایم، و هم در آنچه آنان را عافیت دهم و هم در آنچه گرفتار سازم و در آنچه به آنها بدهم و در آنچه از آنها دریغ دارم، و منم خدای ملک توانا و حق من است که هر چه مقدر کردم طبق تدبیر خودم اجراء کنم و حق من است که هر چه را از آن خواهم چنانچه خواهم تغییر دهم، هر چه از آن خواهم پیش دارم و هر چه را خواهم پس اندازم، و منم خدای فعال ما یشاء، از آنچه کنم باز پرسى ندارم، و خلق خود را از هر چه کنند باز پرسى کنم.

3- از امام باقر (ع) فرمود: به راستی خدا عز و جل خلق را آفرید و هر که را دوست داشت از آن آفرید که دوست داشت، و





آنچه را دوست داشت این بود که او را از سرشت بهشت آفرید و هر چه را دشمن داشت از آنچه آفرید که بد داشت و آنچه را که بد داشت این بود که او را از سرشت دوزخ آفرید، سپس آنها را به سایه ای فرستاد، من گفتم: سایه چیست؟ در پاسخ فرمود: تو سایه خود را در برابر خورشید نمی بینی که چیزی است و در حقیقت چیزی نیست؟ سپس پیغمبران را از میان آنها برانگیخت و آنان را به اقرار به خدا عز و جل دعوت کرد و این است تفسیر قول خدا عز و جل (87 سوره زخرف): «و اگر از آنها پرسی، چه کسی شما را آفریده، گویند خدا» سپس مردم را دعوت کرد تا اقرار کنند به پیمبران و برخی اقرار کردند و برخی انکار نمودند، سپس آنان را به ولایت ما دعوت کرد، به خدا هر که را دوست داشت اقرار کرد و هر که را دشمن داشت انکار کرد و این است تفسیر قول خدا (101 سوره اعراف): «نبودند که ایمان آورند بدان چه پیش از آن انکار کرده بودند».

سپس امام باقر (ع) فرمود: تکذیب از آنجا است.

### **باب در اینکه رسول خدا (ص) اول کس بود که پاسخ گفت و به ربوبیت خدا عز و جل اقرار کرد**

1- از امام صادق (ع) فرمود: یکی از قریش به رسول خدا (ص) گفت: به کدام چیز تو بر پیغمبران پیشی جستی، با اینکه

ص: 37



در پایان آنها مبعوث شدی و خاتم آنهایی؟ در پاسخ فرمود: من نخست کس بودم که به پروردگار ایمان آوردم و نخستین کس بودم که پاسخ گفتم، آنگاه که خدا پیمان از پیغمبران ستد و آنها را بر خودش گواه گرفت که: «آیا نیستم من پروردگار شما؟» پس من نخست پیغمبر بودم که گفتم: بلی، و در اقرار به خدا عز و جل بر آنها پیش دستی کردم.

2- از عبد الله بن سنان، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

قربانت من می نگرم که برخی هم مذهبان ما گرفتار خشم و کج خلقی می شوند و از این به سختی غممنده می شوم، و می نگرم که در مخالفان ما کسانی هستند خوش روش؛ فرمود: خوش روش نگو زیرا روش، روش راه را گویند ولی بگو: خوش سیما، زیرا خدا عز و جل فرماید (29 سوره فتح): «سیمای آنان در چهره شان از اثر سجده است»، گوید: گفتم:

او را خوش سیما بینم و با وقار و از این راه هم غممنده گردم، در پاسخ فرمود: غممنده مباش از آنچه در هم مذهبان خود بد خلقی دیدی و در مخالفان خود خوش خلقی، به راستی خدای تبارک و تعالی چون خواست آدم را بیافریند این هر دو سرشت را آفرید و آنها را در بخش کرد و به اصحاب یمین فرمود: شما به اجازه من خلقی باشید، و خلقی شدند چون مورچگان می کوشیدند، و به اهل شمال فرمود: به اجازه من خلقی باشید، خلقی شدند چون مورچگان می لولیدند، سپس آتشی برای آنها برافراشت و فرمود: به اجازه من در آن در آئید، و نخست کس که در آن درآمد محمد (ص) بود، سپس رسولان اولو العزم و اوصیاء و پیروانشان در آن درآمدند، سپس به اصحاب شمال فرمود: به اذن من در آن در آئید، در پاسخ

ص: 39



گفتند، پروردگارا ما را آفریدی تا ما را بسوزانی؟ و نافرمانی کردند، پس به اصحاب یمین فرمود: به اجازه من از آتش درآئید، آتش در آنها زخمی پدید نکرده بود و اثری نکرده بود، و چون اصحاب شمال آنها را دیدند گفتند: پروردگارا ما می بینیم اصحاب یمین سالمند، از ما در گذر و با ما تجدید قرار کن و به ما فرمان بده که در آئیم.

فرمود: من از شما در گذشتم، در آتش در آئید، چون نزدیک آن شدند و سوز آتش به آنها رسید، برگشتند و گفتند: پروردگارا ما بر سوختن شکبیا نیستیم، و نافرمانی کردند و تا سه بار فرمان در آمدن در آتش به آنها رسید و هر بار نافرمانی کردند و برگشتند.

و آنان را سه بار دستور ورود داد و هر سه بار اطاعت کردند و بیرون شدند، پس به آنها فرمود: همه به اجازه من گل شوید و آدم را از آن آفرید، گفت: هر که از آنان است از اینان نیست و هر که از اینان است از آنان نیست، آنچه از سبکی و کج خلقی یارانت بینی از آلودگی آنان با اصحاب شمال است، و آنچه از نیکوئی سیمای مخالفان خودتان و وقارشان بینی از چسبش با اصحاب یمین به آنها سرایت کرده است.

3- از صالح بن سهل از امام صادق (ع) فرمود: سؤال شد از رسول خدا (ص) به کدام چیز بر تمامی فرزندان آدم پیشی جستی؟، فرمود:

من نخست کس بودم که به پروردگارم اقرار کردم، خدا از پیمبران پیمان ستد و آنها را بر خودش گواه گرفت که: «آیا نیستم



من پروردگار شما؟» گفتند: چرا، پس من نخست کس بودم که پاسخ گفتم.

### **باب چگونه پاسخ دادند با اینکه ذره ای بودند**

1- از ابی بصیر، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چگونه پاسخ دادند با اینکه ذره بودند؟

فرمود: در آنها قرار داد آنچه را که چون از آنها بپرسند بتوانند پاسخ گویند به او- یعنی در عالم میثاق-.

### **باب آفرینش خلق به یگانه پرستی**

1- از هشام بن سالم گوید: به امام صادق (ع) گفتم (30 سوره روم): «آفرینش حق که مردم را بر پایه آن آفریده است» فرمود:

یگانه پرستی است.

2- از عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) گوید: از او تفسیر قول خدا عز و جل را پرسیدم (30 سوره روم): «فطرت خدا که مردم





را بر آن آفریده است».

فرمود: مقصود از آن اسلام است، خدا آنان را بر آن آفرید هنگامی که از آنها میثاق بر یگانه پرستی گرفت.

فرمود (سوره اعراف): «آیا نیستم من پروردگار شما» و در آن بودند مؤمن و کافر.

3- از زراره گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عزوجل «فطرت خدا که مردم را بر آن آفریده است» فرمود: همه را بر فطرت یگانه پرستی آفریده است.

4- از زراره از امام باقر (ع) گوید: از او پرسیدم از قول خدا عز و جل (32 سوره حج): «راست رو باشید برای خدا و به او شرك نوزید» گوید: فرمود: همان فطرت یگانه پرستی است که خدا مردم را بر آن آفریده «آفرینش خدا را دیگر گونی نیست» فرمود: آنان را به معرفت خود هستی داده است، زراره گوید: و از آن حضرت پرسیدم از قول خدا عز و جل (172 سوره اعراف): «و گاهی که بر گرفت پروردگارت از آدمیزاده گان نژادشان را از پشتشان و گواشان ساخت بر خودشان که آیا نیستم من پروردگار شما، گفتند بلی» الایه، فرمود: نژاد آدم را از پشت او تا به روز قیامت بر آورد، آنان چون ذره بیرون شدند و خود را بدانها شناساند و وانمود و اگر این نبود احدی پروردگار خود را نمی شناخت، و گوید که رسول خدا (ص) فرمود:

هر نوزادی بر فطرت زاید، یعنی شناسائی اینکه خدا عز و جل آفریننده او است، چنین است قول خدا (35 سوره لقمان): «و اگر بپرسی از آنان که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه می گویند خدا».



5- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل «فطرت خدا که مردم را بر آن آفریده است» فرمود: آنها را بر توحید آفریده.

### **باب در اینکه مؤمن در صلب کافر باشد**

1- امام صادق (ع) فرمود: به راستی نطفه مؤمن هر آینه در پشت کافری باشد و چیزی از بدی بدو نرسد تا آنگاه که به زاهدان زن مشرکه درآید و باز چیزی از بدی بدو نرسد تا آن را بزاید، و چون زائید، چیزی از بدی بدو نرسد تا به تکلیف رسد.

2- از علی بن یقطين گوید: به امام کاظم (ع) گفتم: من از نفرین امام صادق (ع) به یقطين و فرزندانش نگرانم، در پاسخ فرمود:

ای ابا الحسن چنان نیست که تو گمان می بری، همانا مؤمن در پشت کافر چون سنگریزه ای است میان خشت، باران می آید و آن خشت را می شوید و می برد و به سنگریزه زیانی ندارد.

ص: 47



## باب هر گاه خدا خواهد مؤمن آفريند

1- از امام صادق (ع) فرمود:

در بهشت درختی است به نام (مزن) و هر گاه خدا خواهد مؤمنی بیافریند قطره ای از آن بچکاند و به هیچ سبزی و میوه ای نرسد که مؤمن یا کافر از آن بخورد جز آنکه خدا عز و جل از صلب او مؤمنی بر آرد.

## باب در اینکه صبغه، همان مسلمانی است

1- از عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (138 سوره بقره): «رنگ خدا را باشید، چه کسی از خدا رنگ بهتری می دهد».

فرمود: مقصود اسلام است. و در تفسیر قول خدا عز و جل:

«بهتری می دهد» فرمود: مقصود اسلام است.

و در تفسیر قول خدا عز و جل (256 سوره بقره): «به تحقیق

ص: 49



چسبیده است به حلقه محکم) فرمود:

مقصود از آن ایمان به خدای یگانه و بی شریک است.

2- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» فرمود:

مقصود از صبغه همان اسلام است.

3- امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) فرمود در تفسیر قول خدا عز و جل: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» که:

مقصود از صبغه، اسلام است.

و در تفسیر قول خدا عز و جل (256 سوره بقره): «هر که کافر شد به طاغوت و گروید به خدا به تحقیق چسبیده است به حلقه محکم» فرمود: آن، ایمان است.

### **باب در اینکه سکینه، ایمان است**

1- از ابی حمزه گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (4 سوره فتح): «سکینه را در دل مؤمنان فرو فرستاد».

فرمود: مقصود از آن ایمان است. گوید: و از او پرسیدم از قول خدا عز و جل (22 سوره مجادله): «و تأیید کرد آنان را به روحی از سوی خود» فرمود: آن ایمان است.





2- از فضیل گوید: به امام صادق (ع) گفتم (22 سوره مجادله): «آنان نوشته است در دلشان ایمان» آیا در آنچه در دل آنها نوشته است خودشان دستی دارند؟ فرمود: نه.

3- از امام باقر (ع) که فرمود:

سکینه، ایمان است.

4- امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (26 سوره فتح): «او است آنکه فرو فرستاده است سکینه را در دل مؤمنان» فرمود که:

مقصود از آن، ایمان است.

5- از جمیل گوید: پرسیدم امام صادق (ع) را از قول خدا عز و جل (26 سوره فتح): «او است آنکه فرو فرستد سکینه را در دل مؤمنان».

فرمود: مقصود از آن، ایمان است. گفت (22 سوره مجادله):

«و تأیید کند آنان را به روحی از خود» فرمود:

آن هم ایمان است، و از قول خدا (26 سوره فتح): «و آنها را پای بند سخن تقوی سازد» فرمود:

آن هم ایمان است.

ص: 53



1- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل: «حنیفاً مسلماً» فرمود:

یعنی خالص و با اخلاص که در آن، چیزی از پرستش بتها نباشد.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

آیا مردم، همانا خدا هست و شیطان، و حق است و باطل و، راه درست است و گمراهی، و رشد است و غی، دنیا هست و آخرت، و حسنات است و سیئات، آنچه حسنه و خوبی است از خدا است، و هر آنچه بد کرداری است از شیطان است لعنه الله.

3- امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

خوشا بر کسی که عبادت و دعا را خالص برای خدا بنماید و دلش بدان چه دیده اش بیند مشغول نگردد و بدان چه دو گوشش شنوند یاد خدا را فراموش نکند و بدان چه به دیگری داده اند غم به خود راه ندهد.

ص: 55



4- امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (2 سوره ملك): «تا بیازماید شما را که کدام کردار بهتری دارید».

فرمود: مقصود از کردار بهتر، کردار بیشتر نیست ولی کردار درست تر است، درستی کردار ترس از خدا است و به قصد پاك و خوش کرداری، سپس فرمود:

کرداری را تا به آخر پاك و باخلاص نگهداشتن از خود آن کردار سخت تر است، کردار پاك آن است که مقصودت از آن ستایش احدی جز خدا عز و جل نباشد، نیت بهتر است از کردار، هلا خود نیت هم کرداری است.

سپس خواند قول خدا عز و جل را (84 سوره اسراء): «بگو هر کس عمل کند بر آهنگ خود» یعنی بر نیت خود.

5- گوید: از او پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (89 سوره شعراء): «جز کسی که نزد خدا آید با دلی سالم».

فرمود: دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و جز او در آن نباشد، فرمود: هر دلی شرك و شك دارد ساقط است، و همانا زهد در دنیا را خواستند برای آنکه دلشان فارغ باشد برای آخرت.

6- از امام باقر (ع) که فرمود:

هیچ بنده ای چهل روز ایمان خالص به خدا نیارد یا فرمود:

خدا را چهل روز به نیکی یاد نکند جز آن که خدا او را نسبت به دنیا زاهد سازد و درد و داروی دنیا را به او بنماید و حکمت را در دلش پا برجا کند و زبانش را بدان گویا سازد، سپس خواند (151 سوره اعراف): «به راستی آن کسانی که گوساله پرستیدند به زودی بدانها رسد با خواری در زندگی دنیا و همچنین افتراءبندان را سزا دهیم» هیچ

ص: 57



بدعت گذاری را نینمی جز اینکه خوار است و هر که به خدا عز و جل و بر رسولش و بر خاندان او (ع) افتراء بندد خوار باشد.

## باب شرایع

1- از امام صادق (ع) که فرمود: به راستی خدا تبارک و تعالی بمحمد (ص) شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) را داد که توحید و اخلاص و ترک بت پرستی است با فطرت حنیف مسلمانی آسان بر کنار از گوشه گیری و خانه بدوشی، هر چیز پاکیزه را در آن حلال کرد و هر بد و نفرت انگیز را حرام نمود و بار سنگین را برداشت و زنجیرهایی که به گردن آنها بود به دور انداخت، سپس در ضمن دستورهای اسلامی نماز و زکاة و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و مواریث و حدود و فرائض را بر آنها مقرر داشت با جهاد در راه خدا و وضوء را بر آن افزود و آن را بفاتحة الكتاب برتری داد و به آیات آخر سوره بقره و سوره های پر فصل قرآن (از سوره محمد با آخر قرآن) غنیمت را برای او حلال کرد با فیء (آنچه از کفار بی نبرد به دست آید) و با هراس در دل دشمن او را یاری کرد و همه زمین را برای او سجده گاه ساخت و وسیله طهارت (بعنوان تیمم بر زمین) و او را رسول همه ساخت از سفید و سیاه و جن و انس، به او جزیه را (سرانه ای که از کفار اهل کتاب دریافت شود) بخشید و اسیران

ص: 59





مشرکان را و فدائیی که دهند (مالی که برای آزاد کردن اسیر می دادند) سپس به او تکلیفی متوجه شد که به هیچ کدام از پیغمبران متوجه نشده بود و شمشیری بی جلد از آسمان برایش فرود آمد و به او گفته شد که (84 سوره نساء):

«باید در راه خدا نبرد کنی و جز خودت را در درجه اول مکلف بدان ندانی» (یعنی پیش جنگ باشی) ..

2- از سماعة بن مهران گوید: به امام صادق (ع) گفتم قول خدا عز و جل (سوره احقاف): «شکیبا باش چنانچه رسولان اولو العزم شکیبا بودند» چه معنا دارد؟

فرمود: مقصود از آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است (ص).

گفتم: چگونه اولو العزم شدند؟

فرمود: زیرا نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شد و هر که پس از او آمد به کتاب و شریعت و روش او عمل کرد تا حضرت ابراهیم صحف را آورد و فرمان ترك کتاب نوح (ع) را نه از راه کافر شدن بدان، و هر پیغمبری بعد از ابراهیم آمد به شریعت و روش و صحف ابراهیم عمل کرد تا موسی (ع) تورات را آورد با شریعت و روش خود و فرمان ترك صحف و هر پیغمبری بعد از موسی آمد به تورات و شریعت و روش او عمل کرد تا مسیح انجیل را آورد و فرمان ترك شریعت موسی و روش او را، و هر پیغمبری بعد از مسیح آمد به شریعت و روش او عمل کرد تا محمد (ص) آمد و قرآن را آورد و شریعت و برنامه اسلام را، پس حلال او تا روز

ص: 61



قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است، پس اینها را اولو العزم از رسولان (ع).

## باب ستونهای اسلام

1- از امام باقر (ع) که فرمود:

سازمان شده است اسلام بر پنج چیز: بر نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت، و برای چیزی فریاد نشده چنانچه برای ولایت.

2- از عجلان ابی صالح، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

مرا به حدود ایمان واقف کن.

در پاسخ فرمود: شهادت به اینکه شایسته پرستشی جز خدا و به اینکه محمد رسول خدا است و اقرار بدان چه از نزد خدا آورده است و نماز پنجگانه و پراخت زکاة و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا کعبه و دوستی با دوست ما و دشمنی با دشمن ما و اقدام با راستگویان.

3- از امام باقر (ع) فرمود:

سازمان شده است اسلام بر پنج: بر نماز و زکاة و روزه و

ص: 63



حج و ولایت و فریاد نشده برای چیزی مانند فریاد برای ولایت، مردم چهار تا را گرفتند و این یکی را رها کردند یعنی ولایت را.

4- از امام صادق (ع) فرمود:

پایه های دیگ مسلمانی سه است: نماز و زکاة و ولایت ائمه، هیچ کدام در دست نباشند مگر با آن دو دیگری.

5- زراره از امام باقر (ع) که فرمود:

اسلام بر پنج چیز سازمان شده، بر نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت. زراره گوید: گفتم: کدام اینها برتر است؟

فرمود: ولایت برتر است، زیرا کلید همه است، و والی، رهبر بدانها است، گفتم: سپس کدامشان برتری دارد؟

فرمود: نماز، به راستی که رسول خدا (ص) فرمود: نماز عمود دین شما است. گوید: گفتم: سپس کدام در برتری دنبال آن است؟

فرمود: زکاة، زیرا که خدا آن را قرین نماز کرده و پیش از نماز آورده و رسول خدا (ص) فرمود: زکاة، گناهان را می برد، گفتم: آنکه در برتری

آن است؟ فرمود: حج است، خدای عز و جل فرموده است (97 سوره آل عمران): «و برای خدا است بر مردم حج خانه کعبه هر که را

بدان راهی باشد و هر که کفر ورزد پس به راستی که خدا بی نیاز است از جهانیان» و رسول خدا (ص) هم فرمود: هر آینه يك حجه مقبوله

بهتر است از بیست نماز نافله و هر که بر این خانه کعبه طواف کند و هفت دورش را بشمارد و دو رکعت آن را

ص: 65



خوب بخواند، خدایش بیامرزد و در روز عرفه و روز مشعر فرموده است آنچه را فرموده است، گفتم: دنبال آن چیست؟ فرمود: روزه، گفتم: چرا روزه در فضیلت، آخر همه است؟ فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: روزه سپر آتش است.

گوید: سپس فرمود: به راستی بهترین چیزها آن است که چون از دست تو رفت توبه و جبران ندارد که بدان باز گردی و خود آن را انجام دهی، به راستی نماز و زکاة و حج و ولایت چون از دست رفتند، چیزی به جای آنها واقع نشود جز ادای خود آنها و چون روزه از توفوت شد یا در باره آن کوتاهی کردی یا در آن سفر کردی و افطار کردی در جای آن چند روز از غیر ماه رمضان روزه می داری و یا به جای روزه، کفاره می دهی و قضاء بر تو نیست و از این چهار تا هیچ کدام نیست که به جای آن چیز دیگری جز خود آن پذیرفته شود، سپس فرمود: فراز امر دین و بلند ترین کار آن و کلید آن و در هر چیزی و خشنودی خدای رحمان طاعت امام است، پس از شناختن او، زیرا خدا عز و جل فرماید (80 سوره نساء): «هر که از رسول اطاعت کند محققاً خدا را اطاعت کرده و هر که پشت دهد ما تو را نسبت به او نگهبان نفرستادیم» اما اگر مردی همه شب عبادت و هر روز روزه دارد و همه مالش را صدقه دهد و همه عمرش حج کند و ولایت ولی خدا را نداند تا پیرو او باشد و همه کارش به راهنمایی او باشد، او را بر خدا عز و جل حق ثوابی نیست و از اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: آنان هر کدام خوش کردار باشند، خدا به فضل و رحمتش او را در بهشت در آورد.





6- از عیسی بن السری ابی الیسع گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من از دعائم اسلام خبر بده همانها که روا نیست احدی از معرفت چیزی از آنها کوتاهی کند آنچه که هر کس در معرفت چیزی از آنها کوتاهی کند دینش تباه شود و خدا عملی از او نپذیرد و هر که آنها را بداند و بدان عمل کند، دینش شایسته باشد و عملش پذیرفته گردد و در آن روشی که دارد برای نادانی در هیچ امری کار بر او تنگ نشود.

در پاسخ فرمود: آنها شهادت به یگانگی خدا و ایمان به رسالت محمد (ص) و اقرار به این است که هر چه از جانب خدا آورده حق است و در عهده داشتن حقی در اموال که زکاة است و قبول ولایتی که خدا بدان فرمان داده یعنی ولایت آل محمد (ص).

گوید: به آن حضرت گفتم: آیا در ولایت شرط مخصوصی است و فضیلتی که مستحق آن بدان شناخته شود؟

فرمود: آری، خدا عز و جل فرماید (59 سوره نساء): «أيا كسانی که گرویدند اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحب الامر خود را» و رسول خدا (ص) فرموده است: هر که بمیرد و نشناسد امام خود را، به مردن جاهلیت مرده است، رسول خدا بود و علی (ع) امام بود و دیگران در برابر او معاویه را امام دانستند، سپس حسن (ع) بود و سپس حسین و دیگران گفتند یزید بن معاویه و حسین بن علی (ع) برابرند، و در اینها برابری نبود (علی کجا و معاویه کجا حسین بن علی کجا و یزید کجا؟ سپس خموشی گرفت و باز فرمود: توضیح بیشتری ندهم؟

ص: 69



حکم أَعور گفت: چرا، قربانت؟

فرمود: سپس علی بن الحسین (ع) بود و پس از او محمد بن علی ابا جعفر، شیعه پیش از ابی جعفر مناسک حج و حلال و حرام خود را هم نمی دانستند و علم آنها به جایی رسید که مردم به دانه‌ها نیازمند شدند، پس از این که آنها نیاز به مردم داشتند و هم چنین است امروز، زمین بی امام نباشد و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد به مردن جاهلیت مرده و تواز همه وقت به معرفت امام محتاج تری همان وقت که جانان به گلویت رسد (با دست اشاره به گلویش نمود) و دنیا از دست برود بگوئی که: هر آینه من در مذهب خوبی بودم (که اقرار به امام بر حق و متابعت او است).

7- از امام باقر (ع) که:

اسلام بر پنج پایه استوار است: ولایت و نماز و زکاة و روزه ماه رمضان و حج.

8- از امام باقر (ع):

اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت، و برای هیچ چیز آنچنان فریاد نشد که برای ولایت در روز غدیر.

9- از عیسی بن السری گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

ص: 71



برای من باز گو از هر آنچه دعائم اسلام بر آن استوار است که چون من بدانها عمل کنم، کردارم پاک و درست باشد و ندانستن چیزی برایم زیان نکند بعد از آن.

در پاسخ فرمود: آن شهادت به این است که شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد (ص) رسول خدا است و اقرار بهر آنچه او از طرف خدا آورده است و حق اموال که زکاة است و قبول ولایت ائمه ای که خدا عز و جل به آن فرمان داده یعنی ولایت آل محمد (ص) زیرا رسول خدا (ص) فرموده: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، چون مردن جاهلیت مرده، خدا عز و جل فرموده (59 سوره نساء): «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحب الامر خود را» که صاحب الامر علی بود و پس از وی حسن بود و سپس بعد از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس دنبال او محمد بن علی سپس کار بر این روش است، زمین اصلاح نشود جز به وجود امام، هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، چون مردن جاهلیت مرده است و بیشتر از همه وقت شما به معرفت امام، حاجت دارید وقتی که نفس به اینجا رسد- گوید با دست خود اشاره به سینه اش کرد- در این هنگام است که می گوید: من در مذهب خوبی بودم.

10- از ابی الجارود، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: یا ابن رسول الله، شما دوستی من و دلدادگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می دانید؟ گوید: فرمود: آری. گوید: پس گفتم: من از شما پرسشی دارم باید پاسخ مرا بدهید، من ناینایم و کم رفتار و نمی توانم هر وقت شما را دیدار کنم، فرمود: حاجت خود را بگو، گفتم: مرا از آن دیانتی که خود و خاندانت با آن برای خدا عز و جل دینداری می کنید



مطلع کن تا من هم با همان، برای خدا عز و جل دینداری کنم.

فرمود: اگر چه سخنرانی را مختصر کردی ولی پرسش مهمی کردی، به خدا من دین خود و پدرانم را که ما خدا را بدان دینداری کنیم به تو عطا کنم، آن شهادت به این است که نیست شایسته پرستشی جز خدا و محمد رسول خدا (ص) است و اقرار بدان چه که او از طرف خدا آورده و دوستی دوستان ما، و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم به امر خدا و انتظار قائم از ما خاندان و کوشش و اجتهاد و ورع.

11- از علی بن ابی حمزه گوید: من شنیدم که ابی بصیر از امام صادق (ع) می پرسید، به او گفت: قربانت، به من خبر ده از دینی که خدا عز و جل به مردم فرض کرده، آنچه که برایشان روا نیست ندانند و جز آن از آنها پذیرفته نیست، آن دین چیست؟ در پاسخ فرمود: دوباره بگو، دوباره برای او گفت.

در پاسخ فرمود: شهادت به اینکه جز خدا شایسته پرستشی نیست و محمد رسول خدا (ص) است و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاة و حج خانه کعبه برای هر که تواند بدان راه یابد و روزه ماه رمضان، سپس اندکی خاموش شد و دوباره فرمود: و ولایت، سپس فرمود: این است که خدا به بنده ها فرض کرده است پروردگار در روز رستاخیز از بنده ها بازپرسی نکند و بفرماید چرا بر آنچه بر شما فرض کردم نیفزودید، ولی هر که بر آن افزایش بیفزاید، خدا به پاداشش بیفزاید، به راستی رسول خدا روشهای نیکو و زیبا نهاد که شایسته است مردم بدانها عمل کنند.

ص: 75





12- از عبد الحمید بن ابی العلاء ازدی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی خدا عز و جل بر خلقش پنج وظیفه فرض کرده است و نسبت به چهار از آنها (که نماز و روزه و زکاة و حج است) رخصتی داده ولی در یکی از آنها (یعنی ولایت) رخصتی نداده است.

13- از اسماعیل جعفی گوید: مردی نزد امام باقر (ع) آمد و دفتری با خود داشت، امام (ع) فرمود: این دفتر مردی است که برای مناظره آمد و پرسش می کند از دینی که عمل در آن پذیرفته است، آن مرد گفت: خدایت رحمت کناد، همین را می خواهم.

امام باقر (ع) فرمود: گواهی به اینکه نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد و اینکه محمد بنده و رسول او است و اقرار کنی بدان چه از طرف خدا آورده است و ولایت ما خانواده و بیزاری از دشمن ما و تسلیم به امر ما و ورع و تواضع و انتظار قائم ما زیرا برای او دولتی است که وقتی خدا خواهد آن را بیاورد.

14- از عمرو بن حریث گفت: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و آن حضرت در خانه برادرش عبد الله بن محمد بود، به او گفتم: قربانت، برای چه به این خانه آمدی؟ فرمود: برای تفریح، به او عرض کردم: قربانت، من دین خودم را برای شما نقل نکنم؟

فرمود: چرا، گفتم: برای خدا دینداری کنم به شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و به اینکه محمد (ص) بنده و رسول او است و



به اینکه قیامت آید و شکی ندارد و اینکه خدا هر آنکه در گور است زنده کند و به پا داشتن نماز و دادن زکاة و روزه در ماه رمضان و حج خانه کعبه و ولایت علی امیر المؤمنین (ع) پس از رسول خدا (ص) و ولایت برای حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و ولایت محمد بن علی و برای شما بعد از او و به اینکه شما امامان من هستید، بر این عقیده زنده باشم و بر آن بمیرم و خدا را دینداری کنم بدان، فرمود:

ای عمرو، این به خدا دین خدا است و دین پدران من است که خدا را در نهان و عیان بدان دینداری کنم، از خدا بپرهیز و زبانانت را جز از خیر و بر گیر و مگو که من خود را رهنمائی کردم، بلکه خدا تو را رهنمائی کرده است، شکر آنچه را خدا عز و جل به تو انعام کرده بگزار و از آنها نباش که چون حاضر باشند مردم رویرو او را سرزنش کنند و در پشت سر او هم از او بد گویند و مردم را بر دوش خود مگیر که اگر بر دوش خود بگیری بسا که استخوان آن را خرد کنند ..

15- از سلیمان بن خالد از امام باقر (ع) که فرمود:

آیا به تو خبر ندهم به اصل و فرع و کنگره نیروی اسلام؟

گفتم: قربانت، چرا، فرمود: اصل آن نماز است و فرع آن زکاة و کنگره نیروی آن جهاد، سپس فرمود: اگر بخواهی به تو خبر دهم از همه ابواب خیر؟ گفتم: آری قربانت، فرمود: روزه سپر است از دوزخ؛ و صدقه، گناه را ببرد و ذکر خدا در دل شب، سپس این آیه

ص: 79



را خواند (16 سوره سجده): «دوری گزیند پهلوی آنان از بستر خواب و بخوانند پروردگار خود را از بیم و امید و از آنچه به آنها روزی دادیم انفاق کنند».

### **باب در اینکه اسلام حفظ جان کند و وسیله ادای امانت گردد ولی ثواب آخرت بر ایمان است**

1- از قاسم صیرفی شریک مفضل گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به وسیله اسلام، جان محفوظ است و ادای امانت می شود و فروج بدان حلال می گردد ولی ثواب آخرت بر ایمان است.

2- از امام باقر یا امام صادق (ع) که فرمود:

ایمان، اقرار است و عمل؛ و اسلام، اقرار است بی عمل.

3- از جمیل بن ذراج گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (14 سوره حجرات): «اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو شما ایمان نیاوردید ولی بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دل شما در نیامده است» پس بمن فرمود: نمی بینی که ایمان جز اسلام است.

ص: 81



4- از سفیان بن سمط گوید: مردی امام صادق (ع) را از اسلام و ایمان پرسید و فرق میان آنها و به او پاسخ نداد، باز پرسید و به او پاسخ نداد، آن مرد در راه به امام صادق (ع) برخورد و نزدیک به کوچ کردن بود، امام صادق به او فرمود: مثل اینکه کوچ کردنت نزدیک است؟ گفت: آری، فرمود: در خانه، مرا دیدار کن.

به خدمت آن حضرت رسید و از فرق میان اسلام و ایمان پرسید، فرمود: اسلام همان ظاهر وضعی است که مردم مسلمان بر آنند: شهادت بر اینکه نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است و شریک ندارد و اینکه محمد بنده و رسول او است و بر پا داشتن نماز و دادن زکاة و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان، این است اسلام، و فرمود:

ایمان، معرفت این امر است با این وضع و اگر بدانها اقرار کند و این امر (امامت) را نشناسد، مسلمان گمراهی است.

5- از ابی بصیر که گوید:

شنیدم امام باقر (ع) می فرمود (14 سوره حجرات): «اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو شما ایمان نیاوردید ولی بگوئید مسلمان شدیم» هر که گمان برد که ایمان آورده بودند محققاً دروغ گفته و هر که هم گمان برد که مسلمان نبودند، دروغ گفته.

6- از قاسم شریک مفضل، گفت: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به اسلام، خون محفوظ و محترم می شود و امانت پرداخت

ص: 83





می شود و بدان فروج حلال می شوند (یعنی زناشوئی درست می شود) و ثواب در برابر ایمان است.

### **باب هر جا ایمان هست مسلمانی هم هست ولی اسلام ملازم با ایمان نیست و ممکن است از او جدا باشد**

1- از سماعه، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من خبر بده از اسلام و ایمان، که آیا این دو جدا هستند؟ فرمود: ایمان همه جا شریک اسلام است ولی اسلام شریک ایمان نیست، گفتم: آنها را برای من شرح بدهید، فرمود: اسلام شهادت به یگانگی خدا و تصدیق رسول خدا است (ص) و به وسیله آن، خونها محفوظ گردد و نکاح و ارث مجری شوند و همه مردم مسلمان بر ظاهر آن باشند و ایمان:

هدایت معنوی و عقیده ای است که در دل نسبت به اسلام ثابت می شود و عملی که بدان انجام می شود، ایمان یک درجه برتر از اسلام است به راستی ایمان از نظر ظاهر با اسلام شریک است ولی اسلام در باطن با ایمان شریک نیست و اگر چه در بیان و شرح باهم جمع می شوند.

2- از امام صادق (ع) فرمود:

ص: 85



ایمان شریک با اسلام است، و اسلام شریک با ایمان نیست.

3- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی ایمان شریک است با اسلام و اسلام با او شریک نیست برای آنکه ایمان آن چیزی است که در دلها نشسته و اسلام ظواهری است که پایه و مایه نکاح و ارث و حفظ جانها است، ایمان شریک است با اسلام و اسلام ملازم ایمان نیست.

4- از ابی الصباح کنانی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

کدام برترند، ایمان یا اسلام؟ زیرا کسانی که نزد ما هستند می گویند:

اسلام برتر از ایمان است.

در پاسخ فرمود: ایمان بالاتر از اسلام است. گفتم: این مطلب را به من بفهمانید.

فرمود: چه گوئی در باره کسی که عمداً در مسجد الحرام حدی صادر کند؟ گفتم: به سختی او را بزنند، فرمود: درست گفتی.

پس چه گوئی در باره کسی که در خانه کعبه حدی عمداً صادر کند؟ گفتم: او را بکشند، فرمود: درست گفتی، نینی که خانه کعبه برتر از مسجد است و خانه کعبه در احترام شریک مسجد است و مسجد شریک خانه کعبه نیست همچنین ایمان شریک و ملازم اسلام است و اسلام شریک ایمان نیست.

5- حمران بن اعین گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

ص: 87



ایمان چیزی است که در دل جا کند و بنده را به خدا عز و جل بکشاند و طاعت و تسلیم به امر خدا هم مصدق او باشد و اسلام گفتار و کردار ظاهری است که جمع مردم بر آنند از همه دستجات و مسلمین و به وسیله همین اسلام ظاهری است که جانها محفوظ است و میراث اجراء می شود و زناشوئی روا است و اتفاق دارند بر نماز و زکاة و روزه و حج و به همین جهت از کفر بیروند و به ایمان نسبت دارند اسلام شریک و ملازم ایمان نیست ولی ایمان شریک و ملازم اسلام است و این هر دو در گفتار و کردار با هم جمع می شوند چنانچه خانه کعبه در مسجد است ولی همه مسجد در خانه کعبه نیست و همچنین ایمان شریک و ملازم اسلام و در حریم اسلام است ولی اسلام شریک و ملازم ایمان نیست و خدا عز و جل هم فرموده است (14 سوره حجرات): «اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلتان در نیامده است» فرموده: خدا عز و جل راست ترین گفتار است، گفتم: آیا برای مؤمن فضلی است بر مسلم در چیزی از فضائل و احکام و حدود و جز آنها؟ فرمود: نه، آنها در این باره یکسانند ولی مؤمن به مسلم برتری دارد در کردارش و تقریبی که به خدا عز و جل جوید، گفتم: مگر نیست که خدا عز و جل فرماید (160 سوره انعام): «هر که حسنه آورده ده برابر دارد» و تو معتقدی که همه اتفاق دارند بر نماز و زکاة و روزه و حج با مؤمن؟

فرمود: مگر نیست که خدا عز و جل فرماید (245 سوره



بقره): «ببفزیاید برایش برابره‌های بسیار» پس مؤمنان باشند که خدا عز و جل برایشان حسنات را چند برابر کند برای هر حسنه هفتاد برابر، این است فضل مؤمن و ببفزیاید خدا به حسنات او به اندازه درجه ایمانش برابره‌های بسیار و خدا با مؤمن هر چه خوبی خواهد کند، گفتم: بفرمائید هر که در اسلام در آید، در ایمان وارد نیست؟

فرمود: نه، ولی نسبت به ایمان دارد و از کفر رسته است و من برای تو مثلی بیاورم که فضل ایمان را بر اسلام بفهمی، اگر تو دیدی مردی در مسجد الحرام است، گواهی می دهی که او را در خانه کعبه دیدی؟ گفتم: این برای من جائز نیست، فرمود: اگر مردی را در خانه کعبه دیدی، گواهی دهی که وارد مسجد الحرام شده؟

گفتم: آری، فرمود: این چگونه است؟ گفتم: او نتواند وارد کعبه شود تا در مسجد در آید، فرمود: درست فهمیدی و خوب گفتی، سپس فرمود: ایمان و اسلام هم چنین است.

### **باب دیگر از آن و در آن است که اسلام پیش از ایمان است**

1- از عبد الرحیم قصیر، گوید: به همراه عبد الملک بن اعین به امام صادق (ع) نوشتم و از آن حضرت پرسیدم که ایمان چیست؟ در پاسخ من به همراه عبد الملک بن اعین نوشت که: - خدایت رحمت





کناد- از ایمان پرسیدی؟ ایمان همان اقرار به زبان و نهادن دل و کردار با اعضاء تن است، ایمان اجزائی دارد بهم پیوسته و وابسته، آن چون خانه ای است و همچنین است اسلام خانمانی است و کفر هم خانمانی، بسا که بنده مسلمان باشد پیش از آنکه مؤمن گردد ولی مؤمن نشود تا مسلمان باشد، اسلام پیش از ایمان است و مقدمه آن است و شریک با ایمان است، چون بنده گناه کبیره کند یا صغیره ای که خدا از آن نهی کرده است، از ایمان بیرون است و نام ایمان از او برداشته شود و نام اسلام به او بماند و اگر توبه کرد و آمرزش خواست، به خانمان ایمان برگردد و او را به کفر بیرون نبرد جز انکار و تغییر حلال و حرام که حلال را حرام گوید و حرام را حلال و بدان متدین شود که در این صورت از اسلام و ایمان بیرون است و در کفر اندرون است، و چون کسی است که به حرم در آید و به خانه کعبه بر آید و در خانه کعبه حدثی صادر کند و از خانه کعبه و حرمش بر آرند و گردنش را بزنند و به دوزخ رود.

2- از سماعة بن مهران گوید: از او ایمان و اسلام را پرسیدم، گفتم: میان اسلام و ایمان فرقی هست؟ فرمود: من مثلش را برای تو بزنم؟

گوید به او گفتم: بیاور آن، فرمود: مثل ایمان و اسلام چون كعبة الحرام است نسبت به حرم، گاهی در حرم است و در كعبة نیست و در كعبة نباشد تا آنکه در حرم باشد و گاهی مسلمان باشد



و مؤمن نیست و مؤمن نباشد تا مسلمان باشد، گوید: گفتم: چیزی از ایمان بیرون برد؟ فرمود: آری، گفتم: او را به کجا برد؟ فرمود: به اسلام یا کفر و فرمود: اگر مردی در خانه کعبه در آید و بی اختیار بشاشد، از کعبه اش بیرون کنند ولی از حرمش بیرون نکنند جامه اش بشوید و تطهیر کند و مانعش نشوند که به کعبه در آید و اگر مردی در خانه کعبه رود و از روی عناد در آن بشاشد از کعبه و حرم هر دو بیرون شود و گردنش را بزنند.

### **باب در اینکه ایمان بدون انجام واجبات و ترك محرمات پذیرفته نیست 30**

1- محمد بن سالم از امام باقر (ع) فرمود: به راستی مردمی در باره قرآن ندانسته سخنها گفته اند و این است که خدا تبارك و تعالی می فرماید (7 سوره آل عمران): «او است آن کسی که قرآن را به تو نازل کرده از آن است آیاتی محکمه که ام الکتابند و آیات دیگری متشابهه و اما آن کسانی که کج دلند پیرو آند که متشابه است برای فتنه جوئی و تأویل تراشی و تأویل آن را جز خدا نداند» تا آخر آیه «و راسخان در علم که گویند ما بدان ایمان داریم همه از نزد پروردگار ما است و یاد آور نشوند جز صاحبان خرد» پس آیاتی که نسخ شدند از متشابهات هستند و آیات محکمه از نسخ کننده ها، به راستی خدا عز و جل نوح را به قومش مبعوث کرد که خدا را بپرستید و از او بپرهیزید و مرا



اطاعت کنید، سپس آنها را به پرستش خدای یگانه خواند و این که برای او شریکی نگیرند و سپس پیامبران را بر این روش مبعوث کرد تا به محمد (ص) رسیدند و آنان را دعوت کرد که خدا را پرستند و شریک برای او نگیرند و فرمود (13 سوره شوری): «شریعت نهاد برای شما در دیانت آنچه نوح را بدان سفارش کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی سفارش کردیم که دین را بر پا دارید و تفرقه نشوید در آن، به مشرکین ناگوار است آنچه آنها را بدان دعوت می کنی، خدا به سوی خود برگزیند هر که را خواهد و رهبری کند هر که بدو باز گردد».

و پیغمبران را به قوم خود مبعوث کرد بر اساس شهادت به یگانگی خدا و اقرار بدان چه آورند از نزد خدا و هر که با اخلاص گروید و بر آن مرد خدا او را به بهشت در آورد برای آن زیرا خدا به هیچ وجه به بنده ها ستمکار نیست و این برای آن است که خدا بنده ای را عذاب نکند تا در قتل و هر گناهی که خدا آن را موجب دوزخ دانسته اصرار کند و چون هر پیغمبری را دسته با ایمان قومش اجابت کردند برای هر پیغمبری شرعی و برنامه ای مقرر کرد و شرع، برنامه همان راه و روش است و به محمد (ص) فرمود: (163 سوره نساء): «به راستی ما به تو وحی کردیم چونان که وحی کردیم به نوح و پیغمبران بعد از او» و به هر پیغمبری فرمان داد تا به راه و روشی کار کند، در ضمن روش و راهی که خدا عز و جل موسی را بدان فرمان کرد این است که شنبه روز را برای آنها مقرر ساخت و هر که شنبه را بزرگ شمرد و روا ندانست که از بیم خدا در آن کاری حلال داند، خدا او را به بهشت برد و هر که به حق شنبه سبکی کرد و در آن حلال دانست آنچه را خدا حرام کرده بود از کاری که خدا او را در آن نهی کرده بود خدای عز و جل او را به دوزخ برد و این برای



آن بود که ماهیها را حلال شمردند و روز شنبه آنها را حبس کردند و خوردند و خدا به آنها خشم کرد بی آنکه به خدا شرك آورده باشند و یا در چیزی که موسی (ع) آورده بود شك کرده باشند.

خدا عز و جل فرماید (62 سوره بقره): «و محققاً شما دانستید آن کسانی را از شما که در شنبه تعدی کردند و ما به آنها گفتیم که باشید میمونهای رانده شده» سپس خدا عیسی را مبعوث کرد به شهادت ان لا اله الا الله و اقرار بدان چه از جانب خدا آورده و برای آنها شرع و برنامه ای مقرر داشت و قانون شنبه را که پیش از آن مأمور بودند احترام کنند منهدم کرد و همه آنچه را که بر عهده آنها بود از راه و روش چنانچه ای که موسی آورده بود از میان برداشت و هر که از راه عیسی (ع) پیروی نکرد، خدا او را به دوزخ برد و اگر چه آن را که همه پیغمبران آوردند این بود که برای خدا شریک نگیرند سپس خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و او ده سال در مکه زیست و در این ده سال هر که گواهی به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) داد خدا او را به بهشت برد برای اقرار او که ایمان تصدیق نبوت بود و خدا کسی را که پیرو محمد (ص) مرد عذاب نکرد مگر آنکه مشرک به خدای رحمان بود و تصدیق آن این است که خدا در مکه ضمن سوره بنی اسرائیل به آن حضرت نازل کرد که (23 سوره اسراء): «و حکم کرد پروردگارت که نپرستید جز او را و به پدر و مادر احسان کنید تا قول خدا تعالی: به راستی او آگاه و بینا است» ادب و پند و آموزش و نهی سبک، نسبت به آن وعده نداد و وعیدی نهاد بر ارتکاب آنچه غدقن کرده است و نسبت به چیزهائی نهی کرد و بر حذر نمود و سخت نگرفت و تهدید نکرد و فرمود (31 سوره اسراء): «فرزندان خود را نکشید از بیم تهی دستی ما به آنها روزی دهیم و هم به شما زیرا





کشتن آنان خطای بزرگی (32) نزدیک زنا نروید زیرا آن هرزگی است و چه بد راهی است (33) و نکشید نفس محترم از طرف خدا را مگر به حق و حساب و هر که به ستم کشته شود محققاً به ولی او تسلط (بر قصاص) دادیم او اسراف نکند در کشتن به راستی که او یاری شده است (34) به مال یتیم نزدیکی نکنید مگر به وجهی که برای او بهتر باشد تا برسد به بلوغ خود بعهد بپائید زیرا عهد مسئولیت دارد (35) و چون کیل کنید پیمان را پر کنید و با ترازوی درست جنس را بکشید، این بهتر و خوش عاقبت تر است (36) دنبال چیزی که ندانی مرو، به راستی گوش و چشم و دل همه آنها باعث مسئولیتند (37) روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو زمین را نتوانی شکافت و به درازی کوه ها نتوانی رسید (38) همه اینها نزد خدای تو بد است (39) این است آنچه پروردگارت از حکمت به تو وحی کرده و با خدا معبود دیگری مقرر مدار تا در دوزخ افتی سرزنش شده و مطرود». و در سوره و اللیل اذا یغشی نازل کرد: «من شما را بیم دهم از آتشی شعله ور که در آن در نگیرد جز اشقی آنکه تکذیب کند و رو گرداند» و مقصود از آن مشرک است و در سوره إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ نازل کرده: «اما کسی که نامه او را از پشت سرش به او دهند در آینده فریاد وای وای کشد و به دوزخ افتد زیرا او در میان خاندانش شاد بود به راستی او گمان می کرد که برگشت نکند، آری» مقصود از آن هم مشرک است، و در سوره تبارک نازل کرد: (8): «هر آنگاه که فوجی در آن افکنده شوند خازنان دوزخ از آنها پرسند که بیم دهنده برای شما نیامد (9) گویند چرا محققاً آمد برای ما بیم دهنده و او را تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده» مقصود از اینها هم مشرکانند و در سوره واقعه نازل کرد:

(آیه 29-30): «و اما اگر از مکذبان و گمراهان است، با آب جوشیده پذیرائی گردد و به دوزخ رود، اینها هم مشرکانند».



و در سوره الحاقه نازل کرد (25): «و اما کسی که نامه عملش به دست چپش آید گوید ای کاش که به من نامه عملم نرسیده بود (26) ای کاش نمی دانستم حسابم چیست (27) ای کاش کارم گذشته بود (28) دارائیم به درد من نخورد تا آنکه فرماید به راستی او بود که ایمان به خدای بزرگ نداشت» این هم مشرک است، و در طسم (90 سوره شعراء):

«دوزخ خود را نمود برای گمراهان (91) به آنها گفته شد شما در کجاها پرستش می کردید (92) جز خدا را آیا شما را یاری کردند و یا یآوری جستند (93) پس به رو در افتادند در آن با گمراهان (94) و با لشکرهای ابلیس همگی» جنود ابلیس نژادهای او است از شیاطین و فرموده او که (گویند) «ما را گمراه نکرد جز مجرمان» مقصود از آن همان مشرکانند که اینان بدانها اقتداء کردند و در شریک از آنها پیروی کردند و ایشان همان قوم محمدند (ص) احدی از یهود و نصاری در آنها نیست، مصدق آن قول خدا عز و جل است (12 سوره ص): «پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند» (176 سوره شعراء): «اصحاب؛ ایکه؛ تکذیب کردند» (160 سوره شعراء): «قوم لوط تکذیب کردند» در میان اینان نبود یهودی ها که گفتند: عزیز پسر خدا است، و نه نصاری که گفتند: مسیح پسر خدا است. محققاً خدا یهود و نصاری را به دوزخ برد و هر قومی را به عملشان به دوزخ برد، این است گفته آنها که گمراه نکرد ما را جز مجرمان، زیرا ما را به روش خودشان دعوت کردند.

این است معنی قول خدا عز و جل در باره آنها چون همه را در دوزخ گرد آورد (36 سوره اعراف): «گویند دسته های بعدی به دسته های نخست خود پروردگارا اینانند که ما را گمراه کردند آنها را عذاب دو چندان بده در دوزخ».



و فرمود خدا که: «چون هر امتی در آیند در دوزخ لعنت کنند همکار خود را تا آنکه همه در آن فراهم آیند» و از هم بیزاری جویند و همدیگر را لعنت کنند، برخی می خواهند به امید نجات و رستگاری نزد دیگران روند و از بزرگی عذابی که بر آنها رخ داده در مانند و دیگر موقع آزمایش و تجربه و عذر پذیری نیست و نیست در این موقع راه نجات و این آیات و امثالش در مکه نازل شده است و خدا به دوزخ نبرد جز مشرک را.

و چون خدا به محمد (ص) اجازه داد که از مکه به مدینه رفت اسلام را بر پنج پایه استوار کرد:

1- شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.

2- بر پا داشتن نماز.

3- دادن زکاة.

4- حج خانه کعبه.

5- روزه گرفتن در ماه رمضان.

و حدود را بر او نازل کرد و تقسیم ارث را و به او خبر داد از گناہانی که خدا به وسیله آنها و بدانها دوزخ را لازم کند برای هر که مرتکب آنها شود و در بیان قاتل نازل کرد (95 سوره نساء)\* «و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد سزایش دوزخ است در آن جاوید است و خدا به او غضب کند و او را لعنت کند و برای او عذاب بزرگی فراهم سازد» خدا مؤمن را لعنت نکند، خدا عز و جل فرموده است (65 و 66 سوره احزاب): «به راستی خدا کافران را لعنت کند و برای آنها دوزخ را آماده کند در آن جاوید به مانند همیشه، نیابند ولی و یاورى»، چگونه متعلق به مشیت باشد با این که به سزای در دوزخ افزوده غضب و لعنت را و آن را از ملعونان در قرآن خود ثبت کرده است و در باره خوردن

ص: 105



مال یتیم به ستم فرموده است (10 سوره نساء): «به راستی کسانی که مال یتیمان را به ستم بخورند همانا در شکم خود آتش خوردند و محققاً به دوزخ درگیرند» و این برای آن است که خورنده مال یتیم روز قیامت می آید و در شکمش آتش شعله ور است تا زبانه آتش از دهانش در آید تا اینکه همه اهل محشر او را بشناسند که مال یتیم خورده است، و در باره کیل نازل کرد (2 سوره مطففین): «وای بر کم فروشان» و ویل را به کسی متوجه نکرده است تا او را کافر نامیده است، خدا عز و جل فرموده است (38 سوره مریم): «وای بر آن کسانی که کافرنند از مشاهده جمیع خلائق در روز بزرگی»، و در باره عهد و پیمان نازل کرد (71 سوره آل عمران): «به راستی کسانی که عهد و پیمان خدا را به بهای اندکی بفروشدند آنان در آخرت بهره ای ندارد و خدا با آنها سخن نگوید و به آنها نگاه نکند در روز قیامت و آنها را پاك نسازد و برایشان عذاب دردناکی است»؛ خلاق؛ بمعنی بهره است هر که در آخرت بهره ای ندارد با چه وسیله به بهشت در آید، و در مدینه نازل کرد (4 سوره نور): «مرد زانی در نیامیزد جز با زن زانیه یا مشرکه و زن زانیه را در آغوش نکشد جز مرد زانی یا مشرک و این بر مؤمنان حرام است» خدا مرد زانی را مؤمن نامیده و زن زناکار را مؤمنه نام نداده و رسول خدا (ص) فرموده است- اهل دانش در این گفته شك ندارد- که: زنا کار هنگام زنا کردن، مؤمن نیست، و دزد در هنگام دزدی مؤمن نیست، زیرا چون این کار زشت را مرتکب است ایمان از او برکنده شود، چون پیراهن از تن.

در مدینه نازل شده است که (5 و 6 سوره نور): «و آنان کسانی که زنان پارسا را به زنا متهم کنند و سپس چهار گواه نیاورند هشتاد تازیانه به آنها بزنید و گواهی آنها را هرگز نپذیرید و آنان فاسقند جز کسانی





که پس از آن بازگردند و اصلاح شوند زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است»، خدا بر کنار دانسته آن را که به افتراء بپاید از این که مؤمن بنامد، خدا عز و جل فرموده (18 سوره سجده): «آیا کسی که مؤمن است چون کسی باشد که کافر است برابر نباشند» و خدا او را منافق دانسته، خدا عز و جل فرمود (67 سوره توبه): «به راستی منافقان همان فاسقانند» و خدا عز و جل او را از دوستان ابلیس مقرر کرده، فرموده است (48 سوره کهف): «جز ابلیس که بوده است از جن و فاسق شده نسبت به امر پروردگارش» و او را ملعون ساخته و فرموده است (23 و 24 سوره نور): «به راستی آن کسانی که زنان پارسا، و بی خبر مؤمنه را متهم به زنا در دنیا و آخرت لعن شوند و از آن آنها است عذاب دردناک، روزی آید که گواه شود بر آنها زبانهاشان و پاهایشان بدان چه که بودند می کردند» جوارح بر علیه مؤمن گواه نشوند و همانا گواه شوند بر علیه آنکه کلمه عذاب بر او ثابت شده و اما مؤمن نامه عملش به دست راستش آید، خدا عز و جل فرماید (74 سوره اسراء): «پس اما آن کسانی که داده شود نامه عملش به دست راستش هم آنان بخوانند کتاب خود را و ستم نشوند به اندازه نخی»، سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده است و دلیلش این است که خدا عز و جل در سوره نساء نازل کرده است (14 سوره نساء): «و آنان که از زنان شما هرزگی کنند چهار گواه بر آنها بگیرید از خودتان و اگر به هرزگی آنها گواهی دادند آنها را در خانه ها زندانی کنید تا مرگ آنان را فرا گیرد یا خدا برای آنها راه نجاتی فراهم کند» و راهی که خدا برای نجات آنها فراهم کرد این است که فرمود: «سوره ای است نازل کردیمش و فرضش نمودیم و در آن آیات روشنی فرو فرستادیم شاید شما یاد آور شوید\* زن زناکار و مرد زناکار را بهر کدام صد تازیانه بزیند و شما را نسبت به آنها مهرورزی نگیرد در برابر



دین خدا اگر شما مؤمن هستید به خدا و روز قیامت و باید جمعی از مؤمنان گواه کیفر آنها باشند».

2- از امام باقر (ع) که فرمود به امیر المؤمنین (ع) گفته شد:

هر که گواهی دهد به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) مؤمن است؟

فرمود:

پس واجبات خدا کجا است؟ (ابی الصباح کنانی راوی خبر) گوید: و شنیدم که می فرمود: علی می فرمود: اگر ایمان همان کلامی بود در باره آن روزه و نماز و حلال و حرامی نازل نمی شد، من به امام باقر (ع) گفتم به راستی نزد ما جمعی هستند که می گویند همین قدر کسی به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) گواهی داد، مؤمن است.

فرمود:

چرا به گناه کار حدّ زنند و دستش را ببرند و آفریده ای نیست که نزد خدا از مؤمن گرامی تر باشند زیرا فرشته ها خدمتکار مؤمنان باشند، مؤمنان در پناه خدایند و بهشت از آن مؤمنان است و حور العین از آن مؤمنان است، سپس فرمود: پس چرا کسی که منکر واجبات الهیه است کافر است؟.

3- از اسلام جعفری گوید، از امام جعفر صادق (ع) از ایمان پرسیدم.

فرمود: ایمان، این است که خدا اطاعت شود و نافرمانی نشود.

ص: 111



## باب در اینکه ایمان به همه اعضاء تن، پخش است

1- ابو عمرو زبیری باز گفته است از امام صادق (ع)، گوید:

به آن حضرت گفتم: ایها العالم به من خبر بده که کدام از اعمال برتر است؟ فرمود: آنکه خدا هیچ عملی را نپذیرد جز به همراه آن، گفتم: آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدائی که نیست شایسته پرستشی جز او بلندتر درجه اعمال و شریفترین مقام و والاترین بهره است، گفتم: به من خبر ندهی از ایمان که گفتار است با کردار یا همان گفتار است بی کردار؟ فرمود: ایمان همه اش کردار است و گفتار هم بعضی از آن کردار است خدایش چنین مقرر داشته و در قرآن خود بیان نموده بطور واضح و روشن و با دلیل ثابت، قرآن برای او بدین گواه است و به سوی آتش دعوت کند، گوید: گفتم:

قربانت آن را برایم شرح بده تا بفهمم، فرمود: ایمان حالات و طبقه ها و مراتبی دارد یکی در نهایت تمامی و دیگری در نقصان روشن و سومی در رجحان فزاینده، گفتم: ایمان شکل کاملی دارد و کم و بیش می شود؟ فرمود: آری، گفتم: این چگونه است، فرمود: زیرا خدا تبارک و تعالی ایمان را بر همه اعضاء تن آدمی زاده فرض کرده و بر آنها پخش کرده و تفریق نموده و هیچ عضوی نیست جز آنکه گماشته بر يك وظیفه ایمانی است غیر از آنچه عضو دیگر بر آن گماشته است.

از جمله دل او است که با آن خردمندی دارد و می فهمد و



می داند و فرمانده تن او است و هیچ عضوی کاری نکند جز به رأی و فرمان او.

از آن جمله دو چشم او است که با آنها ببیند و دو گوشش که با آنها بشنود و دو دستش که با آنها بکوبد و دو پایش که با آنها راه رود و فرجش که با آن عمل جنسی کند و زبانش که با آن سخن گوید و سرش که رویش در آن است، در میان اینها عضوی نیست جز آنکه يك وظیفه ایمانی دارد جز آنچه عضو دیگری وظیفه دارد و آن را خدا تبارك اسمه مقرر کرده و قرآنش بدان گویا و گواه است.

بر دل فرض شده جز آنچه بر گوش فرض است و بر گوش فرض است جز آنچه بر دو چشم فرض است و بر دو چشم فرض است جز آنچه بر زبان فرض است و بر زبان فرض است جز آنچه بر دو دست فرض است و بر دو دست فرض است جز آنچه بر دو پا فرض است و بر دو پا فرض است جز آنچه بر فرج فرض است و بر فرج فرض است جز آنچه بر روی فرض است.

اما آنچه از ایمان که بر دل فرض است اقرار است و معرفت و عهده داری و رضا و تسلیم به این که نیست شایسته ستایشی جز خدا یگانه است شريك ندارد، معبود یکتا است همسر و فرزندی نگرفته است و به این که محمد بنده و فرستاده او است و اقرار به هر آنچه از طرف خدا آورده است از پیغمبری یا کتابی، این است آنچه خدا بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت و همین کردار وظیفه او است و همین تفسیر قول خدا است (106 سوره نحل) جز کسی که زورش کنند و دلش وابسته به ایمان است ولی کسی که دل به کفر دهد، و فرموده است (28 سوره رعد): «هلا بیاد خدا دلها آسوده و وابسته





گردند» و فرموده است (41 سوره مائده): «آن کسانی که به زبان ایمان آوردند و دلشان ایمان ندارد» (آیه چنین است: آنها که به زبان خود گفتند ایمان داریم و دلشان ایمان ندارد) و فرموده است (284 سوره بقره): «اگر آشکار کنید آنچه در دل دارید یا نهان کنید خدا با آن به حساب شما رسد و پیامرزد هر که را خواهد و عذاب کند هر که را خواهد» این است خدا عز و جل بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت و آن است کار دل و آن است سر ایمان و بر زبان فرض شده گفتار و اظهار از طرف دل بدان چه عهده مند آنست و بدان مقرر است، خدا تبارک و تعالی فرموده است (83 سوره بقره): «بگوئید به مردم، خوب» و فرموده است (46 سوره عنکبوت): «بگوئید ایمان داریم به خدا و آنچه به ما نازل کرده و آنچه به شما نازل کرده، معبود ما و شما یکی است و ما برای او مسلمانیم» (این آیه در قرآنها به این صورت نیست در سوره بقره دنبال ما أَنْزَلَ إِلَيْنَا این است که وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا إِلَّا الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَ الْوَحْيَ الْمُبِينَ... الخ و در سوره عنکبوت بعد از آمَنَّا بِاللَّهِ نیست بلکه بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا است تا آخر- ظاهر این است که نسخه نویسان تغییر داده اند یا امام نقل بمعنی کرده است یا هر دو آیه را ذکر کرده و از میانه انداخته اند و در نسخه نعمانی همان آیه سوره بقره ذکر شده است- از مجلسی ره) این است آنچه خدا بر زبان فرض کرده است و آن کار او است و بر گوش فرض کرده است که خود را از آنچه خدا شنیدنش را حرام کرده بر کنار دارد و از آنچه خدا بر او حلال ندانسته روگرداند از نپوشیدن آن و از توجه بدان چه خدا عز و جل را به خشم آرد، خود را نگهدارد.

و در این باره فرموده است (140 سوره نساء): «و به تحقیق در قرآن بر شما نازل کرده است که هر گاه شنیدید که به آیات خدا کفر ورزند



و آنها را به شوخی گیرند با آنها نشینید تا در گفتگوی دیگری وارد شوند» سپس خدای عز و جل حال فراموشی را از آن جدا کرده و فرموده است (68 سوره انعام): «و اگر پیش آمد که شیطان تو را به فراموشی کشید پس از یاد آوری مبادا با ستمکاران هم‌نشین شوی، و فرمود (18 سوره زمر): «مژده به بندگانم (19) آن کسانی که می شنوند گفتار را و بهتر آن را پیروی می کنند، آنانند آن کسانی که خدا آنها را رهبری کند و آنانند همان خردمندان و خدا عز و جل فرموده است (1 سوره مؤمنون): «به تحقیق که رستگار شدند مؤمنان (2) آن کسانی که در نماز خود خشوع کنند (3) و آن کسانی که از لغو رو گردانند (4) و آن کسانی که همانها زکاة را می دهند». و فرموده (55 سوره قصص): «و چون بیهوده شتوندند از آن رو گردانیدند و گفتند کردار ماها برای خودمان و کردارهای شما برای خودتان».

و فرمود (72 سوره فرقان): «و چون گذر کنند به بیهوده، کریمانه و ارجمند گذرند» این است آنچه خدا از ایمان به گوش فرض کرده است و بدیده فرض کرده است که ننگرد بدان چه خدا حرام کرده است بر او و رو گرداند از آنچه خدا بر او روا نکرده است و این کردار ایمانی او است، خدا تبارک و تعالی فرماید (30 سوره نور): «بگو به مردان مؤمن دیده های خود را فرو پوشانند و فروج خود را حفظ کنند» آنها را نهی کرد از این که به عورات خود بنگرند و یا مردی به فرج برادر خود نگاه کند و باید فرج خود را از نظر دیگران نگهدارد و فرمود که (31 سوره نور): «بگو به زنهای مؤمنه که دیده های خود را فرو خوابانند و فروج خود را حفظ کنند» از این که به فرج هم‌دیگر نگاه کنند و هم از این که دیگری به فرج آنها نگاه کند، فرمود: هر چه آیه در قرآن در باره حفظ فرج است منظور از آن حفظ



از زنا است جز این آیه که مقصودش حفظ از نگاه است، سپس آنچه بر دل و زبان و گوش و چشم فرض شده است در آیه دیگر منظم کرده و فرموده است (22 سوره فصلت): «شما پنهان نمی دارید که گوش و چشم و پوستتان بر شما گواه شوند»، مقصود از پوست فرج و ران است، و فرموده (36 سوره اسراء): «مرو دنبال آنچه ندانی زیرا گوش و چشم و دلها همه وسیله مسئولیت هستند» این است آنچه خدا بر دو چشم فرض کرده از فرو خواباندن دیده از آنچه خدا عز و جل حرام کرده است و همان کردار او است از ایمان، و خدا بر دو دست فرض کرده که بدان چه خدا حرام کرده دراز نشوند و دراز شوند بدان چه خدا عز و جل فرمان داده است و بر آنها فرض کرده صدقه و صله رحم و جهاد در راه خدا و وضوء برای نماز و فرموده است (6 سوره مائده): «آیا آن کسانی که گرویدند، وقتی بر خواستید برای نماز بشوئید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح بکشید به سرهای خود و پاهای خود تا دو کعب» و فرمود (4 سوره محمد): «چون بر خوردید با آن کسانی که کافرند گردن بزنید و چون از کارشان انداختید سخت در بندشان کنید تا پس از آن منت کشند و رها شوند یا فدیة دهند تا اینکه جنگ به پایان رسد» این است که خدا بر دو دست فرض کرده است که با آنها به سوی هیچ گناهی نروند و بر آنها فرض کرده است رفتن به سوی آنچه خدا عز و جل خشنود است و فرموده است (37 سوره اسراء):

«مرو در زمین از روی ناز و تکبر زیرا تو زمین را نشکافی و به بلندی کوهها نرسی» و فرمود (19 سوره لقمان): «آرام راه رو و آواز خود را فروگیر زیرا دلخراشترین آوازهها بنگ خران است» و در باره گواهی دادن دستها و پاها بر خودشان و صاحبانشان در موضوع ضایع کردن فرمان خدا



عز و جل و فرض متوجه بدانها فرموده است (65 سوره یس): «امروز مهر نهم بر دهانهایشان، و دستهایشان با ما سخن گوید و پاهایشان گواهی دهند بدان چه کسب می کردند، این هم از آن چیزها است که بر دستها فرض شده و بر پاها، و این کردار آنها است» و بر روی فرض کرده که برایش در شب و روز هنگام نماز سجده کند و فرموده است (77 سوره حج): «آیا آن کسانی که گرویدند! رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب کنید شاید شما رستگار شوید» این است کلیات فرض بر روی و دو دست و دو پا و در جای دیگر فرموده است (18 سوره جن): «به راستی مساجد از آن خدا است پس نخوانید با خدا دیگری را» و فرموده است در آنچه بر اعضا فرض کرده است از وضوء و نماز با آنها، چون که خدا عز و جل پیغمبرش را از بیت المقدس برگردانید به سوی خانه کعبه بر او فرو فرستاد که (143 سوره بقره): «خدا نباشد که ایمان شما را نادیده گیرد، زیرا خدا به مردم بسیار دلنواز و مهربان است» و نماز را ایمان نامیده است، هر که خدا عز و جل را ملاقات کند و وظائف لازم هر عضو خود را انجام داده باشد خدا را با ایمان کامل ملاقات کرده است و از اهل بهشت است و هر که نسبت به وظیفه ای از آنها خیانت کرده باشد یا تعدی کرده باشد نسبت به آنچه خدا عز و جل فرمان داده است (یعنی بر خلاف عمل کرده باشد) خدا را با ایمان ناقص ملاقات کند، گوید: گفتم: من کاستی و درستی ایمان را فهمیدم، از کجا افزودن ایمان پدید آید؟ فرمود: قول خدا عز و جل است (126 سوره توبه): «و چون سوره ای نازل شود برخی از آنها گویند این سوره به ایمان کدام يك شماها افزود اما برای آنها که گرویدند ایمانشان را بیفزاید و هم آنها خوش دل شوند (127) و اما آن کسانی که دلشان





بیمار است پلیدی آنها بیفزاید» و فرمود (13 سوره کهف): «ما داستان آنها را به درستی برای تو بسرائیم، به راستی آنها جوانانی بودند که به پروردگار خود گرویدند و فرودیم به هدایت آنان».

اگر همه یکسان بودند و بیش و کمی نبود در ایمان بر يك دیگر برتری نداشتند و نعمت های ایمان برابر بود و مردم یکسان بودند و برتری در میان نبود ولی به ایمان درست مردم به بهشت روند و به فزونی ایمان مؤمنان در درجات نزد خدا بر هم برتری دارند و به کاستی ایمان تقصیرکاران به دوزخ در آیند.

2- از حسن بن هرون، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

به راستی که گوش و چشم و دل است که همه وسیله مسئولیت باشند، فرمود: گوش مسئول است که چه شنیده و چشم مسئول است از آنچه بدان نگاه کند و دل از آنچه عهده دار آن شود.

3- از محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از ایمان؟

فرمود: شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) و اقرار بدان چه از طرف خدا آورده و آنچه که در دل جا کند از تصدیق به این معانی. گوید گفتم: شهادت عملی نیست؟ فرمود: چرا. گفتم:

ص: 125



عمل هم از ایمان است؟ فرمود: آری ایمان نباشد جز به کردار و کردار از ایمان است و ایمان پا برجا نشود جز با کردار.

4- از یکی از اصحابش از امام صادق (ص) گوید: به آن حضرت گفتم: اسلام چیست؟

در پاسخ فرمود: نام دین خدا اسلام است و آن دین خدا بوده پیش از آنکه شما به اینجا که هستید برسید و پس از آنکه در این جا هستید، هر که اقرار بدین خدا کند مسلمان است و هر که عمل کند بدان چه خدا عز و جل فرموده پس او مؤمن است.

5- از ابی بصیر، گوید: من نزد امام باقر (ع) بودم که سلام به آن حضرت گفتم، خیمه پسر ابی خیمه از شما بازگفته است به ما که معنی اسلام را از شما پرسیده و در پاسخ او فرمودی: اسلام یعنی هر کسی که به قبله ما نماز گذارد و شهادتین ما را ادا کند و عبادت ما را انجام دهد و دوست ما را دوست دارد و دشمن ما را دشمن دارد، او مسلمان است، فرمود: خیمه راست گفته، گفتم: و معنی ایمان را از شما پرسیده و در پاسخ فرمودید: ایمان به خدا و تصدیق به قرآن و ترك نافرمانی خدا است، فرمود خیمه راست گفته است.

6- از جمیل بن دراج، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از ایمان، در پاسخ فرمود: شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص). گوید گفتم آیا این خود کرداری نیست؟ فرمود: چرا،

ص: 127



گفتم کردار هم از ایمان است؟ فرمود: ایمان برای او بر جا نشود جز با کردار و کردار هم از ایمان است 7- از حماد بن عمرو نصیبی، گوید: مردی از دانشمند (ع) پرسید، گفت: آیا عالم به من خبر بده که کدام کارها نزد خدا بهتر است؟ فرمود: آنچه کرداری پذیرفته نشود جز با آن، گفت: آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدا که بالاترین کارها است در پایه خود و از همه بهره ورتر و شرافتمندتر است؟ گفتم: بفرمائید که ایمان گفتار است و کردار یا همان گفتار تنها است؟ فرمود: همه ایمان کردار است و گفتار هم برخی از آن کردار است، این از طرف خدا مقرر است در قرآنش، آن را بیان کرده بطور واضح و روشن و دلایلش ثابت است، قرآن بدان گواه است و به آن دعوت کند، گفتم: آن را برایم شرح بده تا بفهمم، فرمود: ایمان حالاتی است و درجاتی و طبقاتی و منازلی، یکی از آن در نهایت درستی و دیگری در نهایت کاستی و سومی در حال رجحان و فزایش، گفتم: ایمان درست و کاست دارد و بیش و کم می شود؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه؟ فرمود: به راستی خدا تبارك و تعالی ایمان را بر اعضاء تن آدمی زاده فرض کرده است و بر آن پخش کرده و توزیع نموده هیچ عضوی ندارند جز آنکه بر يك وظيفه ایمانی گماشته شده است جز وظيفه ای که عضو دیگر دارد.

از آن جمله است دلش که با آن خردمندی کند و بفهمد و بداند و آن فرمانده تن او است که هیچ عضوی کاری نکند و نرود و نیاید جز به فرمان او و از آن جمله است دو دستش که با آنها بکوبد و دو پایش که با آنها راه برود و فرجش که با آن عمل جنسی کند و



زبانش که گویا به قرآن گردد و گواه او باشد بدان (در اینجا نزدیک دو سطر از عبارت حدیث که در حدیث اول گذشت، افتاده و ممکن است به زور این عبارت را درست دانست، از مجلسی ره) و دو چشمش که با آنها بیند و دو گوشش که با آنها شنود و فرض شده است بر دل جز آنچه فرض شده است بر زبان و فرض است بر زبان جز آنچه فرض است بر دو چشم و فرض است بر دو گوش و فرض است بر گوش جز آنچه فرض است بر دو دست و فرض است بر دو دست جز آنچه فرض است بر دو پا و فرض است بر دو پا جز آنچه فرض است بر فرج و فرض است بر فرج جز آنچه فرض است بر چهره، اما آنچه از ایمان که بر دل فرض است اقرار است و معرفت و تصدیق و تسلیم و عهده داری و رضایت به این که نیست شایسته ستایش جز خدا، یگانه است و شریک ندارد، یکتا است، بی نیاز است همسری و فرزندی نگرفته است و به این که محمد (ص) بنده و رسول او است.

8- حفص بن خارجه گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود (در پاسخ این که مردی از او در باره گفتار مرجئه نسبت به معنی کفر و ایمان پرسیده بود و گفته بود: آنها بر ما حجت میاورند و می گویند: چنانچه کسی که نزد ما کافر است نزد خدا هم کافر است، پس کسی که به حکم اقرارش ما او را مؤمن بدانیم نزد خدا هم باید مؤمن باشد) امام در پاسخ فرمود: سبحان الله چگونه این دو یکسانند؟ کفر به اعتراف خود بنده محقق شود و پس از اعتراف او به کفر، بیینه و گواهی از او نخواهند، ولی ایمان دعوی او است که ثابت نشود جز با بیینه و دلیل و بیینه او کردار و نیت با اقرار موافق





باشند، بنده در نزد خدا مؤمن است ولی کفر به هر يك از این سه وجه که نیت و گفتار و کردار است موجود شود، حکم طبق همان گفتار و کردار جاری می شود، چه بسیارند کسانی که مؤمنان به حسب ظاهر گواه ایمان آنها باشند و احکام مؤمنان بر آنها جاری است و نزد خدا کافرند و هر کس هم احکام مؤمنین را در ظاهر بر آنها جاری کرده است، درست رفته، به واسطه ظاهر گفتار و کردارش.

## باب مسابقه در ایمان

1- ابو عمرو زبیری از امام صادق (ع) باز گفت که: به آن حضرت گفتم: ایمان درجات و منازلی دارد، مؤمنان به واسطه آنها نزد خدا تفاوت دارند؟ فرمود: آری، گفتم: خدایت رحمت کند، آن را برای من شرح بده تا بفهمم، فرمود: خداوند مؤمنان را در میدان ایمان به مسابقه گرفته است چنانچه در روز اسب دوانی اسبها را به مسابقه برانگیزند و سپس آنها را به نسبت درجات آنها در پیش روی از نظر ایمان فضیلت بخشیده و هر کدام را به اندازه پایه پیش رویش مقام داده است از حق او نکاسته و پس افتاده و مفضول را بر پیش رو و فاضل مقدم ندارد، در این میدان است که پیشینان این امت و پسینان آن بر يك دیگر گوی سبقت برند و اگر پیش روان در ایمان، فضیلت بر دنبال روان نداشتند، در این صورت آخر این امت



به اول آن می رسید، آری شما از آنها پیش افتید در صورتی که آن کسانی که در زمان سابق ایمان آوردند فضیلت و زیادی نسبت به عقب ماندگان نداشته باشند، ولی به درجات بلند ایمان خداوند سابقان را مقدم داشته و به کنندی در ایمان خداوند مقصران را عقب گذاشته، زیرا ما برخی از مؤمنان متأخر را می نگریم که عملشان بیشتر از اولین بوده، نماز و روزه و حج و زکاة و جهاد و انفاق بیشتری داشتند و اگر سوابق فضلی نبود که مؤمنان به واسطه آن در نزد خدا بر یک دیگر فضیلت دارند باید متأخرین به واسطه عمل بسیار خود مقدم بر اولین باشند ولی خدا نخواست که آخر درجه ایمان به اول درجه آن برسد و مقدم شود در آن کسی که خدایش به عقب انداخته و مؤخر شود در آن کسی که خدایش مقدم داشته.

گفتم: به من خبر ده از آنچه که خدا عز و جل به مضمون آن مؤمنین را برای مسابقه در ایمان دعوت کرده است، فرمود قول خدا عز و جل (21 سوره حدید): «پیشی گیرید به سوی آمرزش از طرف پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است، آماده شده برای کسانی که گرویدند به خدا و رُسُلش» و فرمود (10-11 سوره واقعه): «پیشروان پیش رو آنانند مقربان» و فرمود (100 سوره توبه):

«پیش روان نخست از مهاجر و انصار و آن کسانی که به احسان پیروی از آنها کردند خشنود شد خدا از آنها و خشنودند از خدا» آغاز به مهاجران نخست کرد برای پیش روی آنان و دومیشان را انصار آورد و سومین آنها را تابعین آنان با احسان، هر جمعی را در پایه و مقام خود مقرر کرد، سپس یادآور شد آنچه را خداوند عز و جل بدان دوستانش را بر یک دیگر برتری نهاد و فرمود عز و جل (253 سوره بقره): «اینانند رسولان که بهمدیگرشان فضیلت دادیم، با برخی خدا سخن



گفته و برخی را درجاتی را بلندتر از دیگران است» تا آخر آیه و فرموده (55 سوره اسراء): «و هر آینه محققاً برخی پیغمبران را بر برخی برتری دادیم» و فرموده (21 سوره اسراء): «ببین چگونه برتری دادیم برخی را بر برخی و هر آینه دیگر سرای درجات بزرگتر و برتری بزرگتری دارد» و فرموده (163 سوره آل عمران): «آنان را درجاتی است نزد خدا» و فرموده (3 سوره هود): «به هر صاحب فضلی بدهد فضل بدهد فضل او را» و فرموده (20 سوره توبه): «و آن کسانی که گرویدند و هجرت کردند و نبرد کردند در راه خدا به مال و جانشان درجه بزرگتری نزد خدا دارند» و فرموده است (96 سوره نساء): «خدا برتری داده مجاهدان را بر کناره گیران با مزد بزرگی (97) درجاتی از طرف خود و با آمرزش و رحمت» و فرموده (10 سوره حدید): «یکسان نیست از شماها کسی که پیش از فتح انفاق کرده و جنگیده آنان درجه بزرگتری دارند از کسانی که پس از آن انفاق کردند و جنگیدند» و فرموده (11 سوره مجادله): «و بلند کرده است خداوند آن کسانی که از شماها را که گرویدند و آن کسانی که دانش به آن ها داده شده درجاتی» و فرموده (120 سوره توبه): «این به آن است که نرسد به آن تشنگی و نه رنج و نه گرسنگی در راه خدا و گامی ننهند که کفار را بخشماند و به دشمن دستی نیندازند جز آنکه نوشته شود برایشان بدان کار شایسته ای» و فرموده (110 سوره بقره): «و آنچه پیش فرستید برای خود از خوبی در یابید آن را نزد خدا» و فرمود (7 و 8 سوره زلزال): «پس هر که برابر ذره ای کار خیر کند آن را بیند و هر که برابر ذره ای کار بد کند آن را بیند» این است درجه های ایمان و مراتب آن نزد خدا عز و جل.



1- از امام صادق (ع) که فرمود:

به راستی خدا عز و جل ایمان را بر هفت سهم نهاده است: بر نیکی و راستگوئی و یقین و رضا و وفاء و دانش و بردباری، سپس آن را میان مردم پخش کرده، هر که را همه این هفت سهم داده پس او کامل است و حامل ایمان و به برخی مردم يك سهم داده و به برخی دو سهم و به بعضی سه سهم تا برسند به هفت سهم، سپس فرمود: به آنکه يك سهم دارد، دو سهم تحمیل نکنید و نه بر آنکه دو سهم دارد سه سهم، تا آنان را سنگین بار و وامانده کنید سپس همچنین فرمود تا رسیدند به هفت سهم.

2- از یکی از اصحاب ما که سراج بوده و خدمتکار امام صادق (ع) بوده، گوید: امام صادق (ع) در حیره (در نزدیک کوفه بوده است) مرا با جمعی از غلامانش دنبال کاری روانه کرد و شب هنگام برگشتیم، بستر من در حیاط خانه ای بود که در آن، منزل کرده بودیم، من در حال آزرده‌گی و خستگی برگشتم و دراز کشیدم، در این میان امام صادق (ع) آمد. گوید: فرمود: نزد تو آمدیم، من برخاستم درست و نشستم و آن حضرت بالای بستر من

ص: 139





نشست و از کاری که مرا دنبال آن روانه کرده بود پرسید و من به او گزارش دادم و حمد خدا کرد و ذکر جمعی به میان آمد و من گفتم: قربانت، ما از آنها بیزاریم، آنها معتقد به عقیده ما نیستند، گوید: فرمود: آنها ما را دوست دارند و آنچه شما عقیده دارید، عقیده ندارند و شما از آنها بیزارید؟

گوید، گفتم: آری، فرمود: در این صورت نزد ما هم حقایقی است که نزد شما نیست، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم، گوید: گفتم: نه به خدا، قربانت؟ فرمود: اکنون خدا هم حقایقی می داند که ما نمی دانیم به نظر تو ما را دور می اندازد؟ گوید:

گفتم: نه به خدا قربانت، ما این کار را نکنیم؟ فرمود: آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید زیرا برخی از مسلمانان يك سهم دارند و برخی از آنها دو سهم و بعضی سه سهم و بعضی از آنها چهار سهم و بعضی پنج سهم و بعضی از شش سهم و برخی هم هفت سهم و شایسته نیست آنکه يك سهم دارد بر عقیده و ایمان آنکه دو سهم دارد وادار شود و نه آنکه دو سهم دارد بر آنچه که صاحب سه سهم دارد وادار شود و نه آنکه سه سهم دارد بر آنچه که صاحب چهار سهم دارد وادار شود و نه آنکه چهار سهم دارد بر آنچه که صاحب پنج سهم دارد وادار شود و نه آنکه پنج سهم دارد بر آنچه صاحب شش سهم دارد وادار شود و نه آنکه شش سهم دارد بر آنچه صاحب هفت سهم دارد وادار شود، من برایت مثلی بزنم:

مردی همسایه ای داشت ترسا او را به اسلام خواند و اسلام را



در بر او جلوه داد و او هم پذیرفت، نزدیک سحر نزد آن تازه مسلمان رفت و در خانه اش را کوبید گفت: کیست؟ پاسخ داد، من فلانیم، گفت: چه کاری داری؟ گفت: وضوء ساز و جامه بپوش تا برویم نماز، فرمود: وضوء ساخت و جامه های خود را پوشید و با او بیرون شد فرمود: هر چه خدا خواست نماز خواندند تا نماز بامداد را هم خواندند و ماندند تا صبح روشن شد، آن ترسا برخاست به خانه اش برود، آن مرد گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و به ظهر چیزی نمانده، فرمود: با او نشست تا نماز ظهر را هم خواند، سپس به او گفت: میان ظهر و عصر اندکی است و او را نگهداشت تا نماز عصر را هم خواند، فرمود: سپس آن نو مسلمان بر خواست برود خانه اش، به او گفت: اکنون دیگر پایان روز است و از آغازش کمتر است و او را نگهداشت تا نماز مغرب را هم خواند و سپس خواست به منزلش برگردد باز هم به او گفت: یک نماز دیگر مانده، فرمود: ماند تا نماز عشاء آخرین را هم خواند و از هم جدا شدند و سحرگاه دیگر به دنبال او رفت و در خانه او را زد، گفت: کیست؟ پاسخ داد: من فلانم، گفت: چه کاری داری؟ گفت: وضوء ساز و جامه در بر کن و بیا برویم نماز بخوانیم، گفت: برو برای این دین یک مرد بی کارتری از من پیدا کن، من مرد مستمندی هستم و عیال دارم.

امام صادق (ع) فرمود: او را در چیزی در آورد و از آتش بر آورد یا فرمود: او را مانند این وارد دین کرد و مانند این از آن بیرون کرد.



1- از شهاب، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

اگر مردم بدانند خدا تبارك و تعالی چگونه این خلق را آفرید، احدی احدی را سرزنش نکند، من گفتم اصلحك الله، چگونه است آن؟ فرمود: به راستی خدا تبارك و تعالی اجزائی آفرید تا آنها را رسانید به 49 جزء و هر جزئی را 10 بخش کرد (49 \* 10 490) و سپس آنها را میان خلق بخش کرد، در مردی يك دهم جزئی را نهاد و در دیگری 2 دهم جزء تا رسید به يك جزء تام (از 49 جزء) و در دیگری يك جزء و يك دهم و در دیگری يك جزء و 2 دهم و دیگری يك جزء و 3 دهم تا رسید به دو جزء و سپس به همین حساب تا رسید به بالاترین که 49 جزء باشد، کسی که تنها يك دهم جزء دارد نتواند چون صاحب دو دهم جزء باشد و همچنین دارای دو دهم جزء نتواند چون صاحب سه دهم جزء باشد و همچنان کسی که يك جزء تمام دارد نتواند چون دارنده دو جزء باشد و اگر مردم بدانند که خدا عز و جل خلق را بر این وضع آفریده، کسی دیگری را سرزنش نکند.

2- از عبد العزیز قراطیسی، گوید: امام صادق (ع) به من



فرمود ای عبد العزیز به راستی ایمان ده درجه است چون نردبان پله به پله از آن بالا روند نباید آنکه دو پله بالا است به آنکه يك پله بالا است بگوید: تو چیزی نیستی تا برسد به آنکه در پله دهم است تو کسی را که از خودت پائین تر است دور نینداز تا آنکه بالاتر از تو است تو را دور نیندازد و چون دیدی کسی از تو يك درجه پائین است او را به نرمی به سوی خود بالا بر و بر او بار مکن آنچه را تاب نیارد تا او را بشکنی زیرا هر کس مؤمنی را بشکند بر او است که شکست او را ببندد و جبران کند.

3- از سدیر، گوید که: امام باقر (ع) به من فرمود: به راستی مؤمنان مراتبی دارند، یکی باشد که يك درجه دارد و یکی دو درجه و یکی سه درجه و یکی چهار درجه و یکی پنج درجه و یکی شش درجه و یکی هفت درجه و اگر تو بروی که به صاحب يك درجه دو درجه تحمیل کنی توانا ندارد و اگر بر صاحب دو درجه سه درجه عرضه کنی توانا ندارد و صاحب سه درجه چهار درجه را توانا ندارد و صاحب چهار درجه پنج درجه را توانا ندارد و صاحب پنج درجه شش درجه را توانا ندارد و صاحب شش درجه هفت درجه را توانا ندارد و همه درجات بر این وضع باشند.

4- از صباح بن سیابه، از امام صادق (ع) فرمود:

شما را چه که از هم بیزارید، برخی از برخی خودتان بیزاری

ص: 147





جوئید، مؤمنین بر هم برتری دارند، بعضی نماز بخوانند و بعضی باهوش تر از دیگری باشند، اینها درجات ایمان است.

## باب نسب اسلام و ماده و بنیاد آن

1- امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر آینه من نسب و نژاد اسلام را به وجهی بیان کنم که هیچ کس پیش از من و بعد از من جز به مانند آن بیانی نداشته باشد. به راستی اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار هم کردار است و کردار هم انجام وظیفه مقرر است، به راستی مؤمن دینش را از رأی خود به دست نیاورده ولی از پروردگار برایش آمده و آن را دریافت کرده، یقین خود را در کردار خود می نماید و کافر هم انکار خود را در کردار خود ارائه می کند. سوگند بدان که جانم به دست او است که آنان امور دین خود را نفهمیدند، شما انکار کافران و منافقان را در کردارهای بد آنان بسنجید.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

اسلام حقیقتی است لخت و برهنه، جامه اش حیاء است و زیورش وقار و مردانگیش کار خوب و ستونش ورع و پارسائی، هر

ص: 149



چیزی بنیادی دارد و بنیاد اسلام دوستی ما خاندان است.

3- رسول خدا (ص) فرمود: خدا اسلام را آفرید و برای آن میدانی ساخت و چراغی افراخت و دژی بر آورد و یاوری مقرر کرد، میدانش قرآن است و چراغ فروزانش حکمت و دژ نگهدارش کار خوب و اما یاورانش منم و خاندانم و شیعیان ما، پس دوست بدارید خاندانم را و شیعه آنها را و یاوران آنها را زیرا چون مرا به نزدیکتر آسمان شب هنگام بالا بردند و جبرئیل مرا به اهل آسمان به نسب معرفی کرد خدا دوستی من و دوستی خاندانم و شیعیان آنها را در دل فرشته ها سپرد و آن در نزد آنان تا روز قیامت سپرده است سپس مرا نزد اهل زمین فرود آورد و بر اهل زمین به نسب معرفی کرد خدا عز و جل دوستی من و دوستی خاندانم و شیعه آنها را در دلهای مؤمنان امتم سپرد و مؤمنان امتم تا روز قیامت، سپرده مرا در باره خاندانم نگه می دارند، هلا اگر مردی از امتم تا دنیا است عمر کند و خدا را بپرستد و عبادت کند و سپس با خدا برخورد کند دشمن خاندان و شیعه من، خدا دلش را نگشاید جز به نفاق (دوروئی و بی ایمانی).

ص: 151



1- از امام صادق (ع) فرمود:

سزاوار است برای مؤمن که در او هشت خصلت باشد، هنگام حوادث لرزاننده با وقار باشد، هنگام گرفتاری شکیبا باشد، هنگام فراوانی نعمت شکرگزار باشد، بدان چه خدایش روزی دهد قناعت ورزد، بر دشمنان ستم روا ندارد و بار خود را بر دوستان نیفکند (به خاطر دوستان ستم نکند، به خاطر دوستان گناه نکند، برای دوستان فوق طاقت تحمل نکند- از مجلسی ره) تنش از او در رنج باشد و مردم از او آسوده باشند، به راستی دانش دوست جانی مؤمن است، بردباری وزیر او است، خرد فرمانده او است، نرمش برادر او است، نیکی کردن پدر او است.

2- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ایمان را چهار رکن است، توکل بر خدا، واگذاشتن کارها به خدا، خشنودی به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا عز و جل.

3- امام صادق (ع) فرمود: شما خوب نباشید تا بفهمید و نفهمید تا باور کنید و باور نکنید تا چهار باب را دریافت کنید که نخستشان درست نشود جز با پایانشان، یاران سه از آنها گمراهند و



بسیار آواره شده اند، به راستی خدا تبارك و تعالی نپذیرد جز کار خوب را و خدا را پذیرشی نباشد جز به وسیله پائیدن به قرارها و پیمانها و هر که به قرارهای خدا پائید و آنچه را در پیمان خود شرح داده به کمال رسانید، برسد بدان چه نزد او است و نویدش به حد کمال دریابد، به راستی خدا عز و جل بنده ها را به راه راست آگاه ساخته و چراغ حق را برای آنها بر پا داشته و به آنها دستور داده که چگونه پیمایند پس فرموده است (82 سوره طه): «به راستی من بسیار آمرزنده ام هر کسی را که باز گردد و بگردد و کار خوب کند و به راه راست آید» و فرموده است (27 سوره مائده): «همانا خدا بپذیرد از پرهیزکاران» هر که از خدا عز و جل بپرهیزد نسبت بدان چه فرمان داده، خدای عز و جل را ملاقات کند با ایمان بدان چه پیغمبر آورده است، هیهات هیهات مردمی از دست رفتند و مردند پیش آنکه ره یابند و گمان داشتند که گرویدند و مشرک شدند از آنجا که ندانستند، راست مطلب این است که هر که از در وارد خانه ها شود به راه راست رود و هر که جز آن را پوید، راه نابود پیماید، خدا طاعت از ولی امر خود را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش به طاعت خود، هر که اطاعت ولی امر را وانهد، نه خدا را اطاعت کرده و نه رسولش را و همان است اقرار بدان چه از نزد خدا نازل شده است، زیور خود را در هر عبادتگاه برگیرید و بجوئید آن خانه هائی که خدا اجازه داده بر افراشته گردند و نامش در آنها برده شود، زیرا خدا خبر داده که «آنان به راستی مردانی هستند که بازرگانی و فروش از یاد خدا عز و جل بازشان ندارد و نه از بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاة، بیم دارند از روزی که دلها و دیده ها زیر و رو شوند» به راستی خدا رسولان را برای خود ویژه ساخت و سپس برای آنها در ابلاغ بیم هایش مصدقها





گماشت و فرمود (24 سوره فاطر): «و نیست امتی جز آنکه بیم دهنده ای در آن بوده و در گذشته» هر که نادانی کرد گم شد و هر که بینائی و خردمندی کرد راه جست، زیرا خدا عز و جل فرماید (46 حج): «به راستی که آنها کور چشم نیستند ولی کور دلند» چگونه راه یابد کسی که نبیند؟ چگونه بیند کسی که بیمناک نگردد؟ پیروی کنید از رسول خدا (ص) و اعتراف کنید بدان چه از نزد خدا فرود آمده و پیروی کنید از آثار هدایت، زیرا آنان نشانه های امانت و تقوایند، و بدان که اگر کسی عیسی بن مریم را منکر باشد و به دیگر رسولان اقرار کند، مؤمن نباشد، راه را باز جوئید به جو یا شدن چراغ و از پشت پرده ها آثار را جستجو کنید تا امر دینتان را به کمال رسانید و به خدا پروردگار خود ایمان آرید.

4- از امام رضا (ع) جمعی را در یکی از غزوات رسول خدا (ص) نزد آن حضرت بردند، فرمود: این مردم چه کسانی اند؟

در پاسخ گفتند: يك دسته مؤمنان- یا رسول الله-، فرمود:

ایمان شما تا به کجا رسیده؟ در پاسخ گفتند: به صبر هنگام بلا، و شکر هنگام فراوانی نعمت و آسایش و رضا به قضاء.

رسول خدا (ص) فرمود: عاقلان و دانشمندی هستند که نزدیک است از کثرت فهم و دانش، انبیاء باشند، اگر چنان باشید که خود را بستائید نسازید آنچه در آن نشینید و فراهم نکنید آنچه را نمی خورید و بپرهیزید از خدائی که به سوی او برمی گردید.

ص: 157



(41) 1- از اصبع بن نباته، گفت: امیر المؤمنین (ع) در خانه خود یا در قصر حکومتی کوفه در انجمن ما این خطبه را خواند و فرمان داد تا در نامه نگارش شد و بر مردم خوانده شد، دیگری روایت کرده که ابن کواء، از امیر المؤمنین (ع) شرح اسلام و ایمان و کفر و نفاق را پرسید و آن حضرت در پاسخ فرمود:

اما بعد، به راستی که خدا تبارک و تعالی اسلام را قانون گزارد و دستورهای آن را برای هر که در آن آید آسان کرد و ارکانش را در برابر هر که با آن نبرد کند عزیز ساخت، آن را عزت پیروانش نمود و صلح و سازش برای هر که در آن در آید، آن را هدایت کسانی که بدان اقتداء کنند و زیور آنان که بر خود برگیرند و عذر برای آنان که بدان در آویزند و حلقه محکم برای هر که بدان چنگ زند و رشته ای برای هر که بدان بچسبند. برهان برای هر که بدان سخن گوید و روشنی برای هر که از آن تابش جوید، کمک برای هر که از آن دادرسی خواهد و گواه برای هر که با آن به ستیزه بر خیزد و پیروزی برای هر که آن را حجت خود سازد و دانش برای هر که آن را فرا گیرد و حدیث برای هر که آن را روایت کند و حکم قاطع برای هر که بدان قضاوت کند، بردباری برای هر که تجربه اندوزد و جامه آبرو برای هر که تدبّر کند و فهم برای هر که زیرک باشد و یقین برای هر که خردمندی کند و بینائی برای هر که تصمیم



گیرد و نشانه برای هر که فراست جوید و عبرت برای هر که پند پذیرد و نجات برای هر که آن را درست شمارد و آرامش برای هر که به اصلاح گراید و وسیله نزدیکی به خدا برای هر که تقرب خواهد و اعتماد برای هر که توکل دارد و آسودگی برای هر که کار خود به خدا گذارد و جایزه برای هر که خوش رفتاری و خیر برای هر که نشتابد و سپر برای هر که شکیبیا باشد و لباس برای هر که تقوی ورزد و پشت برای هر که رشد یابد و پناه برای هر که می گردد و آسودگی برای هر که روی به خدا کند و امیدواری برای هر که راست گوید و بی نیازی برای هر که قناعت ورزد، پس حق این است: روشش رهبری است، و اثرش بزرگواری، و وصفش خوبی، آن برنامه ای است روشن، و چراغ گاهی است تابان، و چراغی است فروزان هدفش بسیار بلند است، و میدان مسابقه اش اندک، و پیشروان را فراهم کند، و جاذبه را زود بدهد، انتقامش دردناک است، و ساز و برگش کامل، و سواران آن ارجمند، ایمان برنامه آن است، و اعمال خوب چراغگاه آن، چراغهایش فهم دین است، و دنیا میدان مسابقه آن، مرگ نهایت آن است، و روز رستاخیز مجمع پیش روان آن بهشت جاذبه آن است، و دوزخ انتقام مخالفت آن، تقوی ساز و برگش باشد و محسنین سواران آن، با ایمان به اعمال خوب پی برند و با اعمال شایسته و خوب، فهم رسا و آبادان شود، و با فهم رسا از مرگ بهراسند و با مرگ دنیا به پایان رسد و با دنیا (یعنی اعمال صالحه در آن) از روز رستاخیز توان گذشت و با گذشت از روز قیامت به بهشت نزدیک توان شد، بهشت مایه افسوس اهل دوزخ است، و دوزخ پند است برای پرهیزکاران و پرهیزکاری و تقوی بنیاد ایمان است.



1- از امام باقر (ع)، فرمود: از امیر المؤمنین (ع) پرسیده شد از ایمان، در پاسخ فرمود: به راستی خدا عز و جل ایمان را بر چهار ستون نهاده، بر صبر و یقین و عدالت و جهاد، صبر از این میان بر چهار پره است: بر شوق و نگرانی و زهد و مراقبت، هر که شوق بهشت دارد از هوس رانیها خودداری کند و هر که از دوزخ نگران است از هر چه حرام است رو برگرداند و هر که در دنیا بی رغبت است، گرفتاریها بر او آسان است و هر که مراقب مرگ است به کارهای خوب شتابد و یقین بر چهار پره است: هوش تیز، سنجش درست آینده، فهم عبرت، توجه به روش پیشینیان، هر که هوش تیز دارد سنجش درست را بفهمد و هر که نسبت به آینده سنجش درستی دارد عبرت گیرد، و هر که عبرت گیرد روش گذشتگان را بشناسد، و هر که روش گذشتگان را شناخت گویا با آنها زندگی کرده و رهبری شود بدان چه درست تر باشد و نگاه کند هر که نجات یافته به چه وسیله نجات یافته و هر که هلاک شده برای چه هلاک شده و همانا خدا هر که را هلاک کرده برای گناه او بوده و هر که را نجات بخشیده برای طاعت او نجات بخشیده، عدالت بر چهار پره است: فهم عمیق، موج دانش، شکوفه حکم و بستان بردباری، هر که بفهمد همه علم را، تفسیر تواند





و هر که بداند دستورهای صدور حکم را بشناسد و هر که بردبار باشد در کار خود کوتاهی نکند و میان مردم ستوده زندگی کند و جهاد بر چهار پره است، بر امر به معروف و نهی از منکر و پایداری در جبهه‌ها (راست‌گویی در هر حال خ ب) و بغض فاسقان، هر که امر به معروف کند پشت مؤمن را نیروبخشد و هر که نهی از منکر کند بینی منافق را به خاک مالد و از نیرنگش آسوده شود و هر که در جبهه‌ها بیاید آنچه به عهده دارد انجام داده و هر که فاسقان را دشمن دارد برای خدا خشم کرده و هر که برای خدا خشم کند خدا برای او خشم کند، این است ایمان و ستونها و پره‌های آن.

### **باب فضل ایمان بر اسلام و فضل یقین بر ایمان**

1- از جابر گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ای اخا جعفر، به راستی ایمان از اسلام برتر است و یقین از ایمان برتر است و چیزی کمیابتر از یقین نیست.

2- از وشاء، گوید: از ابی الحسن (ع) شنیدم می فرمود:

ایمان يك درجه بالاتر از اسلام است، و تقوی يك درجه

ص: 165



بالا تر از ایمان است، و یقین يك درجه بالاتر از تقوی است؛ میان مردم چیزی کمتر از یقین پخش نشده است.

3- از حمران بن أعین، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

به راستی خدا ایمان را يك درجه بر اسلام برتری داده چنانچه كعبه را بر مسجد الحرام برتری داده.

4- از ابی بصیر كه گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ای ابا محمد، اسلام درجه ای است؛ گوید: گفتم: آری.

فرمود: ایمان يك درجه بالای اسلام است، گوید: گفتم:

آری. فرمود: تقوی يك درجه برتر از ایمان است، گوید: گفتم:

آری. فرمود: یقین يك درجه بالای تقوی است، گوید: گفتم:

آری فرمود: به مردم چیزی کمتر از یقین داده نشده و همانا شما به کمترین مقام اسلام چسبیده اید، مبادا از دست شما به در رود.

5- از یونس كه گوید: از امام رضا (ع) از ایمان و اسلام پرسیدم.

در پاسخ فرمود: امام باقر (ع) فرموده است: همانا دین اسلام است و ایمان يك درجه بالای آن است و تقوی يك درجه بالای ایمان است

و یقین يك درجه بالای تقوی است، میان مردم چیزی

ص: 167



پخش نشده که کمتر از یقین باشد. گوید: گفتم: یقین چه چیز است؟

فرمود: توکل بر خدا و تسلیم شدن به خدا و رضا به قضای خدا و واگذار شدن به خدا؛ گفتم: تفسیر این چیست؟ فرمود: امام باقر (ع) چنین فرموده.

6- از امام رضا (ع) که فرمود:

ایمان يك درجه بالای اسلام است، و تقوی يك درجه بالای ایمان است، و یقین يك درجه بالای تقوی است و میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده.

### **باب حقیقت ایمان و یقین**

1- از امام باقر (ع) فرمود:

در این میان که رسول خدا در سفری بود، جمعی شتر سوار به آن حضرت بر خوردند و گفتند: درود بر تو یا رسول الله، فرمود:

شما چه باشید؟ گفتند: ما مؤمنیم یا رسول الله، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضا به قضای خدا، واگذاری خود به خدا، تسلیم به امر خدا، رسول خدا فرمود: دانشمندانی حکمت شعارند و نزدیک است از مقام بلند حکمت، خود پیغمبران باشند (رو به آنها) فرمود:

ص: 169



اگر راست می گوئید، نسازید آنچه را در آن نشیمن نکنید، گرد نیاورید آنچه را نخورید و پرهیزید از خدائی که به سوی او بر می گردد.

2- از اسحق بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به راستی رسول خدا نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگاه کرد که چرت می زد و سر به زیر می داشت، رنگش زرد بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی فرو رفته بود، پس رسول خدا به او فرمود: ای فلانی، چگونه صبح کردی؟ گفت:

یا رسول الله، در حال یقین صبح کردم، رسول خدا (ص) از گفته او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ در پاسخ گفت: یا رسول الله، همان یقین من است که مرا غمنده کرده و شبنم را به بی خوابی کشیده و روز گرم را به تحمل تشنگی (روزه) جانم از دنیا، و آنچه در آن است به تنگ آمده و روگردان است تا آنجا که گویا می بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپا است، و همه مردم برای آن محشور شدند و من در میان آنها هستم، گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اندرند و در بهشت با هم تعارف می کنند و بر پشتیها تکیه زده اند و گویا نگاه می کنم به دوزخیان که در آن زیر شکنجه اند و فریاد می کشند، گویا من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد، رسول خدا به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را با ایمان روشن کرده، سپس به او فرمود: بدان چه بر آئی

ص: 171





بجسب، عرض کرد یا رسول الله، برای من دعا کن که به همراه تو شربت شهادت نوشم، رسول خدا (ص) برایش دعا کرد و درنگی نکرد که در یکی از غزوات پیغمبر به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد، و او نفر دهم بود.

3- از امام صادق (ع) که فرمود: رسول خدا (ص) با حارثه بن مالك بن نعمان انصاری روبرو شد و به او فرمود: ای حارثه بن مالك، چگونه ای؟ گفت: یا رسول الله، مؤمن به درستی، رسول خدا (ص) به او گفت: هر چیزی حقیقتی دارد، حقیقت گفتار تو چیست؟

گفت: یا رسول الله دلم از دنیا برکنده شده، شب را نخوابم و روز گرما را به تشنگی گذرانم و گویا می نگرم که عرش پروردگارم را برای رسیدن به حساب برپا داشته اند، گویا می بینم بهشتیان در بهشت همدیگر را دیدن می کنند و گویا مویه کشیدن دوزخیان را می شنوم، رسول خدا (ص) فرمود: بنده ای است که خدا دلش را روشن کرده، بینا شدی، برجا باش، عرض کرد: یا رسول الله، از خدا بخواه که به من شهادت را روزی کند به همراه تو، فرمود: خدایا، شهادت روزی حارثه کن، چند روزی درنگ نکرد که رسول خدا دسته ای را برای جهاد فرستاد و او را با آنها روانه کرد و نبرد کرد، نه یا هشت نفر را کشت و کشته شد.

در روایت ابی بصیر است که به همراه جعفر بن ابی طالب پس از نه نفر کشته شد و او دهمین شهید بود.



4- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

با هر حقی حقیقتی است و با هر چیز درستی، نوری است.

### باب تفکر و اندیشه

1- امیر المؤمنین (ع) بارها می فرمود:

دلت را با اندیشه آگاه ساز، شب هنگام پهلو از بستر به کنار انداز و از خدا و پروردگارت پرهیز ساز.

2- حسن صیقل گوید: به امام صادق (ع) گفتم: این که مردم روایت می کنند تفکر يك ساعت به از يك شب عبادت است، گفتم: چگونه باید اندیشید؟

فرمود: به ویرانه می گذرد، بگوید: کجایند آنها که در تو نشیمن داشتند؟ کجایند آنها که تو را ساختند؟ چه شده است تو را که سخن نمی گوئی.

3- امام صادق (ع) فرمود:

بهترین عبادت ادامه تفکر است در باره خدا و نیروی او.

4- از معمر بن خلاد، گوید: از امام رضا (ع) شنیدم

ص: 175



می فرمود:

عبادت به نماز و روزه بسیار نیست، همانا عبادت به تفکر در کار خدا عز و جل است.

5- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

اندیشه و فکر دعوت می کند به نیکوئی کردن و عمل بدان.

## باب مکارم

1- از عبد الله بن مسکان از امام صادق (ع) که فرمود:

مکارم (سرفرازیها) ده اند، اگر می توانی که در وجود تو باشند باید باشند، اینها بسا که در مردی باشند و در فرزندش نباشند یا در فرزند باشند و در پدرش نباشند و یا در بنده ای باشند و در آزادی نباشند؛ گفته شد که: آنها چیستند؟ فرمود: به راستی نومید بودن (از آنچه در دست دیگر است) (صدق البأس - به راستی نبرد کردن خ ل) و راستگوئی و پرداخت امانت و صله رحم و پذیرائی از مهمان و اطعام سائل و پاداش دادن به هر احسان و نگهداری از همسایه و نگهداری از رفیق و همصحبیت و سر همه مکارم حیا و شرم است.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

ص: 177



خدا عز و جل رسولانش را مخصوص به مکارم اخلاق کرده، خود را بیامانید، اگر در شما وجود دارند، خدا را سپاس گزارید و بدانید که این از خیر است و اگر در شما نباشند از خدا خواهش کنید و بدانها رغبت ورزید؛ گوید: آنها را ده شمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروت، گوید: برخی این ده خصلت را روایت کرده و در آنها صدق و ادای امانت را افزوده.

3- از امام صادق (ع) فرمود:

ما دوست داریم کسی را که خردمند و با فهم و بردبار و مدارا کن و شکیبیا و راستگو، با وفا باشد، زیرا خدا عز و جل پیغمبران را به مکارم اخلاق مخصوص کرد (یعنی اخلاق بد را از آنها زدود) هر که را مکارم اخلاق باشد، خدا عز و جل را بر آن سپاس گوید، و هر که در او نباشد به خدا عز و جل زاری کند و آنها را از او بخواهد.

(راوی) گوید: گفتم: قربانت، آنها چیستند؟ فرمود: آنها ورع باشند و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیاء و سخاوت و شجاعت و غیرت و خوش رفتاری و راست گوئی و ادای امانت.

4- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا برای شما اسلام را دین پسندید، شما با او خوش رفتاری کنید به سخاوت و خوش اخلاقی.

ص: 179





5- أمير المؤمنين (ع) فرمود:

ایمان را چهار رکن است: رضا به قضاء خدا، توکل بر خدا، تفویض امر به خدا، تسلیم به امر خدا.

6- از مردی هاشمی که گفت: چهارند که در هر که باشند، اسلامش کامل است و اگر چه از فرق سر تا پایش خطا کاری باشد از قدر او نگاهد: راستگوئی و حیاء و خوش خلقی و شکرگزاری (صاحب این اخلاق خطا نوزد).

7- از جابر، از رسول خدا (ص) فرمود:

من شما را خبر ندهم از بهترین مردمانتان؟ گفتیم: چرا، یا رسول الله؟ فرمود: به راستی از بهترین مردان، مرد پرهیزکار، پاکیزه، با سخاوت، پدر و مادر پاک است (سر و ته پاک یعنی زبان و فرج خ ل) که به والدین خود احسان کند و عیال خود را به پناه دیگران نفرستد.

ص: 181



1- از ابی بصیر، از امام صادق (ع) که فرمود:

چیزی نیست جز اینکه حدّی دارد؛ گوید: به آن حضرت گفتم: قربانت، حدّ توکل چیست؟

فرمود: یقین است، گفتم: حدّ یقین چیست؟

فرمود: این است که با وجود خدا از چیزی نترسی.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

از درستی یقین مرد مسلمان این است که مردم را خشنود نکند به خشم خدا و آن را سرزنش نکند بدان چه خدا به خود او نداده است زیرا رزق را حرص حریص فراهم نکند و نخواستن ناخواه برنگرداند. و اگر یکی از شماها از از روزی خود گریزد چنانچه از مرگ می گریزد، روزی وی او را دریابد چنانچه مرگ او را دریابد، سپس فرمود:

خدا به عدل و داد خود خرمی و آسایش را در یقین و رضا مقرر داشته و غم و اندوه را در شك و نارضایتی.

3- از هشام بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:



کردار پیوست اندك از روی یقین، نزد خدا بهتر است از کردار بسیار بی یقین.

4- امیر المؤمنین (ع) بر منبر فرمود:

هیچ کدامتان مزه ایمان را نچشیده تا بدانند آنچه باید به او برسد از او، نگذرد و آنچه از او باید بگذرد، به او نرسد.

5- امیر المؤمنین (ع) زیر دیوار کجی نشسته بود و میان مردم قضاوت می کرد، یکی از آنان گفت: نشین زیر این دیوار که شکسته است و معیوب است.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: پاسبان مرد، موعده مرگ او است؛ و چون برخاست، آن دیوار فرو ریخت، فرمود: امیر المؤمنین (ع) مانند این کارها را می کرد و این از یقین آن حضرت بود.

6- صفوان جمال گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (82 سوره کهف): «و اما آن دیوار از آن دو پسر بچه یتیم بود در این شهر وزیر آن گنجی داشتند».

فرمود: آن گنجینه طلا نبود و نقره نبود، همانا چهار کلمه پند بود که: نیست شایسته پرستشی جز من، هر که یقین به مرگ دارد خنده دندان نما نکند، و هر که یقین به حساب دارد، دلش شاد نشود، هر که یقین به تقدیر دارد جز از خدا نترسد.

ص: 185



7- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

بنده ای مزه ایمان را نچشد تا بداند که آنچه بایدش رسید از او نگذرد و آنچه بایدش گذرد به او نرسد؛ و این که زیان بخش و سود بخش همان خدا است عز و جل.

8- از سعید بن قیس همدانی، گفت: يك روز جنگی، به مردی نگاه کردم که تنها دو جامه بر تن داشت، اسب به سوی او تاختم، دیدم امیر المؤمنین است (ع) گفتم: یا امیر المؤمنین، در چنین جایی (با این جامه)؟ فرمود: آری ای سعید بن قیس، راست مطلب این است که هیچ بنده ای نیست جز اینکه برای او از طرف خدا نگهبان و پاینده ای است با او دو فرشته هستند که او را نگه می دارند از سر کوه بیفتد یا در چاه افتد و چون قضا نازل شود او را با آنچه رخ دهد رها کنند.

9- از علی بن اسباط، گوید: شنیدم از امام رضا (ع) می فرمود:

در آن گنجی که خدا عز و جل فرماید (82 سوره کهف): «و زیر آن گنجی برای آن دو بود» در آن گنج بود که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در شگفتم از کسی که یقین دارد به تقدیر، چگونه غممنده شود و در شگفتم از کسی که دنیا و زیر و رو شدن آن را بر اهلش بیند، چگونه به آن اعتماد کند، سزاوار است کسی که از طرف خدا عقلی دارد، خدا را متهم نداند در قضای او و به کندی نسبت ندهد در رسانیدن روزی، من گفتم: قربانت، می خواهم آن را بنویسم، به خدا





دستش را برد که دوات نزد من نهد، من دستش را گرفتم و بوسیدم و دوات را گرفتم و حدیث را نوشتم.

10- از امام صادق (ع) فرمود:

قنبر غلام علی (ع)، علی (ع) را بسیار دوست می داشت و چون علی (ع) بیرون رفت، با شمشیر دنبال آن حضرت می رفت، یک شب او را دید فرمود: ای قنبر، چه قصد داری؟ گفت: آمدم دنبال شما یا امیر المؤمنین، فرمود: وای بر تو، مرا از اهل آسمان پاسبانی می کنی یا اهل زمین؟ فرمود: نه، از اهل زمین، فرمود:

اهل زمین در باره من کاری نتوانند جز به اذن و اجازه خدا از آسمان، برگرد، پس برگشت.

11- به امام رضا (ع) گفته شد: این سخن را می گوئی با اینکه از شمشیر خون می چکد؟

فرمود: برای خدا یک بیابانی است از طلا که با ناتوان ترین خلق خود- مورچه- آن را نگهداشته و اگر شتران بختی تنومند آن را بخواهند بدان نرسند.

## **باب رضا به قضاء**

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

ص: 189



سَرِ طاعت خدا صبر است و رضای از خدا نسبت بدان چه خوشایید بنده را یا بد آید و هیچ بنده ای از خدا راضی نباشد در آنچه خوش دارد یا بد دارد جز آنکه برای او بهتر است هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

به راستی داناترین مردم به خدا راضی تر آنان است به قضاء خدا عز و جل.

3- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

صبر و رضا از خدا سَرِ طاعت خدا است و هر که صبر کند و راضی باشد از خدا در آنچه بر او مقرر کرده نسبت بدان چه خواهد یا نخواهد، خدا عز و جل بر او حکم نکند در آنچه خواهد یا نخواهد جز آنچه را خیر او باشد.

4- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: به راستی برخی از بنده های مؤمنم بنده هائی باشند که درست نشود برایشان امر دینشان جز با توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی، من آنها را بیازمایم به توانگری و وسعت در زندگی و صحت بدن و امر دینشان درست شود و برخی از بنده های مؤمنم بنده هائی باشند که درست نشود امر دینشان جز با نداری و مستمندی و بیماری در تشنان، من آنها را بیازمایم و گرفتار

ص: 191



کنم به نداری و مستمندی و بیماری و امر دینشان درست شود، من داناتریم بدان چه امر دین بنده های مؤمنم با آن درست می شود و به راستی برخی از بنده های من در پرستش من کوشش کند و رنج برد از خواب و بستر بالذت خود برخیزد و در شبها برای من نماز شب بخواند و خود را در عبادت من به رنج اندازد و من يك شب دو شب چرت را بر او به کار زنم برای خیرخواهی و ابقای بر او و بخوابد تا بامداد و برخیزد از خواب و خود را دشمن دارد و زیون شناسد و اگر او را برای هر آنچه از عبادت من خواهد رها کنم از آن خودبین گردد و خودبینی او را به فتنه کشد و از این راه بدو حالی دست دهد که هلاک شود برای عجب او به کردارهایش و از خود راضی بودنش تا آنجا که گمان برد بر عابدان برتری گرفته و از تقصیر در عبادت خود وارهیده در این صورت از من دور شود و گمان دارد که به من نزدیک می شود، نباید آنها که عمل می کنند به اعمال خود تکیه کنند، همان اعمالی که برای درك ثواب از من می کنند، زیرا اگر آنها خود را رنج دهند و عمرشان را در عبادت من به سر برند بازهم در پرستش من تقصیر کارند و به کثرت عبادت من نرسند در آنچه جویند از کرامت و نعمت من در بهشت و درجات بلند در جوار من ولی باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل و بخشش من شاد باشند و به حسن ظن و خوشبینی به من اطمینان کنند، زیرا در این صورت رحمت من آنان را جبران کند و بخشش من به آنها برسد با رضوانم و آمرزش من به آنها جامه عفو در پوشد، زیرا منم خدای بخشاینده و مهربان و بدان نامیده شدم.



5- از امام کاظم (ع) که فرمود:

سزاوار است هر که خدا را شناخته، او را در رسانیدن روزیش به کندی منسوب ندارد و او را در حکم و قضایش متهم نداند.

6- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا عز و جل فرموده است: بنده مؤمنم را به هیچ چیزی مصرف نکنم جز آنکه آن را خیر او سازم، باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمتهایم را شکر کند تا بنویسم او را ای محمد از صدیقان در نزد خودم.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

در آنچه خدا عز و جل به موسی بن عمران وحی کرد این بود که: ای موسی بن عمران، من هیچ آفریده را نیافریدم که نزد من محبوبتر باشد از بنده مؤمنم، به راستی من او را گرفتار می کنم برای آنچه که خیر او است و عافیت می دهم برای آنچه که خیر او است و آنچه برای او بد است از او دریغ می دارم بازهم برای آنچه که خیر او است، من داناتر از بداندان چه بنده من بدان اصلاح می شود، باید بر بالای من صبر کند و به نعمت های من شکر کند و باید راضی به قضای من باشد تا او را در نزد خود در شمار صدیقان نویسم وقتی به رضای من کار کند و امر مرا اطاعت کند.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

ص: 195





من در شگفتی از مرد مسلمان، خدا عز و جل چیزی برای او مقدر نکند جز این که خیر او است و اگر با مقراض او را ببرند و تیکه تیکه کنند خیر او است و اگر مشارق و مغارب را هم مالک شود، خیر او است.

9- از امام باقر (ع) فرمود:

سزاوارترین خلق خدا که تسلیم شود بدان چه خدا مقدر کرده است، کسی است که خدا عز و جل را شناخته، هر که راضی به قضاء است قضاء بر سر او بیاید و خدا اجر بزرگ به او بدهد و هر که بد خواه قضاء است قضاء بر او بگذرد و خدا اجر او را ساقط کند.

10- علی بن الحسین (ع) فرمود:

زهد ده جزء است، بالاترین درجه زهد کمترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع کمترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین کمترین درجه رضاء است.

11- از امام صادق (ع) که حسن بن علی به عبد الله بن جعفر برخورد و به او فرمود:

ای عبد الله، چگونه مؤمن مؤمن باشد با این که از قسمت مقدر خشمگین است و خود را زیون یابد با این که خدا بر او چنین حکمی

ص: 197



کرده است من ضامنم که هر که در پندار دلش جز رضا نباشد به درگاه خدا هر دعا کند مستجاب شود.

12- ابن سنان از کسی که نامش را برد از امام صادق (ع) گوید: به آن حضرت گفتم: چگونه مؤمن بداند که مؤمن است؟

فرمود: با تسلیم در برابر خدا و رضا بدان چه بر او وارد آید از مایه شادی یا خشم.

13- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) برای هر چه واقع می شد نمی فرمود:

کاش جز آن واقع شده بود.

### **باب تفویض بر خدا و توکل بر خدا**

1- از امام صادق (ع) که فرمود: خدا عز و جل به داود (ع) وحی کرد: هیچ کدام از بندگام به من پناهنده نشود در برابر یکی از بندهایم و من بدانم که قصد او همین است و سپس همه آسمانها و زمین و هر که در آنها است برای او راه چاره از آنها را فراهم کنم و هیچ کدام از بندگام به دیگری پناهنده نشود که من بدانم قصدش همین است جز آنکه همه وسائل آسمانی و زمینی را از او بگیریم و زمین را از زیر پایش بکشیم و باک ندارم به چه وادی نابود شود.

ص: 199



2- از امام علی بن الحسین (ع) فرمود: من بیرون رفتم تا رسیدم به این دیوار و بر آن پشت دادم و به ناگاه مردی که دو جامه سفید در برداشت در برابر رویم به من نگاه می کرد، سپس گفت: ای علی بن الحسین، چرا تو را غممنده و حزین بینم؟ آیا برای دنیا است؟

که روزی خدا در آن برای هر خوش کردار و بدکار آماده است، گفتم: من برای دنیا غمی ندارم، زیرا چنان است که تو می گوئی، گفت: برای آخرت غم می خوری؟ آنها وعده ای است راست و سلطانی قاهر در آن حکم فرما است (یا گفت: سلطانی توانا) گفتم: بر آن غم ندارم، زیرا آن هم چنان است که می گوئی، پس گفت: غمت برای چیست؟ گفتم: از آنچه نسبت بدان بیم داریم از آشوب و فتنه ابن الزبیر و آنچه مردم در آن گرفتارند، فرمود که: او خندید و سپس گفت: ای علی بن الحسین، آیا دیده ای که کسی از خدا خواهد و او اجابت نکند؟ گفتم: نه گفت: پس آیا دیده ای احدی بر خدا توکل کند و او را کفایت نکند؟ گفتم: نه، گفت: آیا دیده ای احدی از خدا چیزی خواهد و به او ندهد؟ گفتم: نه، سپس از چشمم نهان شد.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

بی نیازی و عزت گردش می کنند، و چون به محل توکل رسند، وطن سازند.

ص: 201



4- از امام صادق (ع) فرمود:

هر بنده ای برود به سوی آنچه خدا عز و جل دوست دارد خدا رو کند به سوی آنچه او دوست دارد، هر که به خدا پناه دهد خدایش پناه دهد و هر که خدا به او رو کند و او را پناه دهد باکی ندارد که آسمان بر زمین افتد، یا بلائی فرود آید که همه مردم زمین را فرو گیرد، او به وسیله تقوی در حزب خدا از هر بلا محفوظ است، آیا نیست که خدا عز و جل می فرماید (51 سوره دخان): «به راستی متقیان در مقام امنی باشند».

5- علی بن سوید گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (3 سوره طلاق): «هر که بر خدا توکل کند او را بس است».

فرمود: توکل بر خدا در جاتی دارد، یکی آنکه در همه کار خود بر او توکل کنی و هر چه با تو کند راضی باشی و بدانی که در خیر خواهی تو کوتاهی نکنند و بدانی که اختیار با او است، پس توکل کن بر خدا به واگذاری همه اینها به وی و به او اعتماد داشته باش در آن و جز آن (یعنی در کارهای دیگران که به تو مربوط است).

6- از امام صادق (ع) که فرمود: هر که را سه چیز دادند از سه چیز دریغ نکردند: به هر که دعا دادند برایش اجابت نهادند؛ به هر که شکرگزاری دادند به او افزونی نعمت دادند؛ به هر که توکل داده شد، کفایت کار او عطا شد. سپس فرمود: آیا خواندی قرآن را

ص: 203





که (3 سوره طلاق): «و هر که توکل می کند بر خدا او را پس است» و فرموده (7 سوره ابراهیم): «اگر شکر کنید، برای شما بیفزایم» و فرمود (60 سوره مؤمن): «مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم».

7- از حسین بن علوان، گوید: ما در مجلسی بودیم که در آن دانشجو بودیم و در ضمن یکی از مسافرتها هزینه من به پایان رسید و یکی از یارانم به من گفت: برای این گرفتاری که به تو نازل شده به چه کسی امیدواری؟ گفتم: به فلانی، گفت: به خدا، در این صورت حاجت روا نشوی، و به آرزویت نرسی و خواست تو بر آورده نگردد، گفتم: خدایت رحمت کناد، از کجا دانستی؟

گفت: به راستی امام صادق (ع) به من باز گفت که: در یکی از کتب خوانده است که خدا تبارک و تعالی می فرمود: به عزت و جلال و مجد و رفعتم و بر عرشم سوگند که محققاً آرزوی هر آرزومندی را (از مردم) که به جز خودم باشد با نومییدی می برم و به او جامه خواری می پوشم در نزد مردم، و او را محققاً از نزدیک خود دور کنم و از فضل خود کنار زنم، آیا در سختیها امید به جز من دارد؟ با این که همه سختیها به دست من است؟ به دیگری توجه دارد و با اندیشه در دیگران را می کوید با این که کلیدهای هر دری به دست من است و همه درها بسته است و در خانه من باز است برای هر که دعا کند، کیست که در گرفتاری های خود به من آرزومند است و من راه آنها را بر او بریده ام؟ کیست برای امر بزرگی به من امیدوار شده و من امید او را بریده ام؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خودم نگهداشته ام و آنان به نگهداری من رضایت ندادند و آسمانهای خود را پر کردم از کسانی که از تسبیح من خسته و گرفته نشوند و



به آنها فرمان دادم که درهای میان من و میان بنده ها را نبندند و به گفته من اعتماد نکردند، آیا نمی دانید هر که گرفتار یکی از پیش آمدهای بد من شد، احدی جز من نتواند آن را بر طرف کند جز به اجازه من؟ او را چه شده که از من روگردان است؟ به جود خودم چیزهائی به او دادم که از من نخواستہ بود، سپس از او باز گرفتم و او از من نخواست که آنها را به او بازگردانم و از دیگری خواست، آیا معتقدی که من نخواستہ می دهم و از من بخواهند و ندهم؟ آیا من بخیلیم که بنده ام مرا بخیل می شمارد؟ آیا خود و کرم خاص من نیست؟ آیا عفو و رحمت به دستم نیست؟ من محل آرزوها نیستم؟

کیست که جز من آنها را دریغ دارد؟ آیا آرزومندانی که به دیگری آرزو دارند نمی ترسند؟ اگر همه اهل زمینم آرزو کنند و به هر کدام هر چه آرزو کنند بدهم، از ملک من کم نشود به اندازه عضو یک مورچه، چگونه ملکی کم شود که من سرپرست آنم؟ افسوس و دریغ بر آنان که از رحمت من نومیدند و افسوس بر کسی که مرا نافرمانی کند و مرا منظور ندارد.

8- از سعید بن عبد الرحمن که گوید: من با موسی بن عبد الله در ینبع بودم و نفقه من در یکی از سفرها تمام شده بود، یکی از فرزندان حسین (ع) به من گفت: برای رفع این گرفتاری به چه کسی امیدواری؟ گفتم: به موسی بن عبد الله، گفت: در این صورت، حاجت روا نیستی و کامیاب نشوی، گفتم: برای چه؟ گفت:

برای آنکه من در یکی از کتب پدرانم دیده ام که خدا عز و جل می فرماید:

و مانند همان حدیث 7 را بیان کرد، من گفتم: یا ابن رسول



الله، آن را برای من بگو تا بنویسم و آن را بر من املاء کرد، من گفتم: نه به خدا، پس از این از او حاجتی نخواهم.

## باب خوف و رجاء

1- از حارث بن مغیره یا پدرش، از امام صادق (ع) گوید:

به او گفتم: در وصیت لقمان چه بود؟

فرمود: در آن، مطالب شگفت انگیز بسیار بود و عجب تر از همه این بود که به پسرش گفت: از خدا عز و جل چنان بترس که اگر همه کردار نیک جن و انس را بیاوری عذابت می کند و چنان به او امیدوار باش که اگر همه گناه جن و انس را هم بیاوری به تو رحم می کند، سپس امام صادق (ع) فرمود: پدرم بارها می فرمود: به راستی هیچ بنده مؤمن نیست جز آنکه در دلش دو نور است، نور ترس از خدا و نور امید که اگر این را وزن کنند از آن بیش نیست و اگر آن را وزن کنند از این بیش نیست.

2- از اسحاق بن عمار گوید:

امام صادق (ع) به او فرمود:

ای اسحاق، از خدا بترس تا گویا او را به چشم می بینی و اگر تو او را نبینی او تو را می بیند و اگر معتقدی تو را نمی بیند محققاً

ص: 209



کافری و اگر معتقدی تو را می بیند و در برابر او گناه می کنی او را پست ترین ناظران بر خود ساخته ای.

3- از امام صادق (ع) که می فرمود:

هر کس از خدا ترسد، خدا هر چیز را از او بترساند؛ و هر که از خدا نترسد، خدا او را از هر چیز بترساند.

4- فرمود:

هر که خدا را شناسد از او ترسد و هر که از خدا ترسد، دل از دنیا بر کند.

5- از ابن ابی نجران، از کسی که نامش را برد، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مردمی گناه می کنند و می گویند: امیدواریم و پیوسته چنین هستند تا مرگشان رسد.

در پاسخ فرمود: اینان مردمی باشند که دل به آرزوهای بیجا خوش کنند، دروغ گویند، امیدوار نیستند، هر که امید چیزی را دارد آن را خواهد و جوید و هر که از چیزی ترسد از آن گریزد.

6- از علی بن محمد که حدیث را برده تا امام گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی جمعی از دوستانت به گناهان اندر شوند و می گویند: ما امیدواریم.

فرمود: دروغ می گویند، دوستان و پیروان ما نیستند، آنان مردمی هستند به آرزوهای بیجا دل خوشند، هر که به چیزی امید دارد

ص: 211





برای آن کار کند و هر که از چیزی ترسد از آن گریزد.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

به راستی از عبادت است سخت ترسیدن از خدا عز و جل، خدا می فرماید (28 سوره فاطر): «همانا دانشمندانند که از خدا ترسانند» و خدا جل شأنه فرماید (44 سوره مائده): «از مردم نترسید و از من بترسید» و فرمود تبارک و تعالی (2 سوره طلاق): «هر که بترسد از خدا برای او گشایشی مقرر سازد».

گوید که: امام صادق (ع) فرمود: به راستی حبّ بزرگ منشی و شهرت در دل شخص ترسان و هراسان نیست.

8- از علی بن الحسین (ع) که فرمود: مردی خاندان خود را به کشتی سوار کرد و به دریا اندر شد و کشتی آنها شکست و از سرنشینان کشتی جز همسر آن مرد نجات نیافت، او بر تخته پاره ای از کشتی بر نشست و موجش به یکی از جزیره ها برد، در آن جزیره مردی راهزن بود که همه کارهای ناشایسته را کرده و همه غدقن های خدا را شکسته بود چیزی ندانست جز این که آن زن بالای سرش آمد و ایستاد، سر به سوی او برداشت و گفت:

آدمی زاده هستی یا پری؟ گفت: آدمی زاده ام، با او سخنی نگفت و به او در آویخت و میان دورانش نشست به مانند شوهری با زن خود و چون آهنگ او کرد، آن زن به خود لرزید، آن راهزن گفت: چرا بر خود می لرزی؟ در پاسخ گفت: از این می ترسم، با دست خود اشاره به آسمان کرد، آن مرد گفت: چنین کاری کرده ای؟ گفت: نه به عزت او سوگند، مرد راهزن گفت: تو چنین از خدا می ترسی با این که از این هیچ نکردی و من اکنون تو را به زور بر آن داشتم، به

ص: 213



خدا که من خود سزاوارترم بدین ترس و هراس از تو شایسته ترم، فرمود: کاری نکرده برخاست و نزد خاندان خود رفت و همتی جز توبه و بازگشت نداشت، در این میان که می رفت، راهبی رهگذر با او برخورد و به همراه هم می رفتند و آفتاب آنها را داغ کرد، راهب به آن جوان گفت: دعا کن تا خدا با ابری، سایه بر ما اندازد، آفتاب ما را می سوزاند، آن جوان گفت: من برای خود در درگاه خدا حسنه ای نمی دانم که دلیری کنم و از او چیزی خواهم، راهب گفت:

پس من دعا کنم و تو آمین بگو، گفت: بسیار خوب و راهب شروع به دعا کرد و جوان آمین می گفت و چه زود ابری بر آنها سایه انداخت و زیر سایه آن مقدار بسیاری از روز راه رفتند تا راه آنها جدا شد و دوراه شد و آن جوان از يك راه رفت و راهب از یکی دیگر، به ناگاه آن ابر بر بالای سر آن جوان رفت، راهب گفت: تو از من بهتری، دعا برای تو اجابت شده و برای من اجابت نشده، داستان خود را به من بگو، او خبر آن زن را گزارش داد، به او گفت: آنچه گناه در گذشته کرده ای، برایت آمرزیده شده، برای ترسی که به دلت افتاده باید بنگری در آینده چونی؟ 9- امام صادق (ع) می فرمود:

از سخنرانیهای پیغمبر که ضبط شده این است که فرموده:

ایا مردم، شما را نشانه ها است، به نشانه های خود برسید و به راستی برای شما پایانی است به پایان خود برسید، هلا که مؤمن میان دو ترس کار کند: میان عمر گذشته ای که نداند خدا در آن چه



کند و میان عمر مانده ای که نداند خدا برای او در آن چه مقدر کرده است، باید بنده مؤمن از خود برای خود بگیرد و از دنیایش برای دیگر سرایش و از جوانیش برای پیری (از ریش سفیدش برای سالخوردگی خ ل) و در زندگی پیش از مردن، بدان که جان محمد به دست او است، پس از دنیا جای عذر خواهی و تلافی نیست و پس آن خانه ای نیست جز بهشت و دوزخ.

10- از داود رقی، از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (46 سوره رحمان): «و از آن هر که از مقام پروردگارش ترسد دو بهشت است» فرمود:

هر که بداند که خدا او را ببندد و هر چه گوید شنود و هر چه از خوب و بد کند داند و این عقیده او را از کردار زشت باز دارد و هم او است که از مقام پروردگارش ترسیده و خود را از هوا باز داشته.

11- امام صادق (ع) می فرمود:

مؤمن، مؤمن نباشد تا ترسان و امیدوار باشد و ترسان و امیدوار نباشد تا کار کند برای آنچه می ترسد و امید دارد.

12- از امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن میان دو ترس است، گناه گذشته که نداند خدا با او چه کند و عمر مانده که نداند در آنچه مهلکه به دست کند و او شب را نگذراند جز ترسان و اصلاحش نکند جز ترس.

ص: 217



13- فرمود: پدرم بارها می فرمود: راست مطلب این است که هیچ بنده مؤمنی نیست جز اینکه در دلش دو نور است: نور ترس و نور امید، اگر این را بکشند بر آن افزون نیست و اگر آن را بکشند بر این افزون نیست.

### **باب حسن ظن و خوشبینی به خدا عز و جل**

1- رسول خدا (ص) می فرمود که:

خدا تبارک و تعالی فرماید: کسانی که برای درك ثواب از من کار می کنند به کردار خود اعتماد کنند، زیرا که آنها اگر همه عمر بکوشند و خود را در عبادت من رنج دهند باز هم تقصیر کارند و در عبادت خود به کنه بندگی من نرسند نسبت بدان چه نزد من می جویند از کرامت من و نعمتم در بهشتم و درجات بلندی که در جوار من است ولی باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل من امیدوار باشند و به خوش بینی نسبت به من اعتماد کنند زیرا در این صورت رحمت من آنها را دریابد و بخشش من به آنها برسد با رضوانم و آمرزش من آنها را در پوشد به عفو من زیرا منم خدای بخشاینده و مهربان و بدان نامیده شدم.

ص: 219





2- از امام باقر (ع) که فرمود: در کتاب علی یافتیم که رسول خدا (ص) بر منبر خود فرموده است: سوگند بدان که نیست شایسته پرستشی جز او، به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده جز به وسیله حسن ظن او به خدا و امیدواری او و خوش خلقی او و خودداری از بدگوئی و غیبت مؤمنان و سوگند بدان که جز او شایسته پرستشی نیست خدا هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز به خاطر بدگمانی او به خدا و تقصیر در امیدواری و بدخلقی و غیبت از مؤمنین، سوگند بدان که نیست شایسته پرستشی جز او، هیچ بنده مؤمنی خوشگمانی به خدا نکند جز آنکه خدا به اندازه آن با او رفتار کند، زیرا کریم است و هر چیزی به دست او است و شرم دارد که بنده مؤمنش گمان خوبی به او ببرد و او گمان و امید او را بر نیاورد، به خدا خوشگمانی کنید و به او رغبت نمائید.

3- امام رضا (ع) فرمود: به خدا خوش گمان باش، زیرا خدا عز و جل می فرماید:

من با گمان بنده مؤمن خود همراهم، اگر خوب است خوب پیش آید و اگر بد است بد پیش آید.

4- امام صادق (ع) می فرمود:

خوش بینی به خدا این است که امید نداشته باشی جز به خدا و نترسی جز از گناهت.



1- از امام کاظم (ع) که فرمود: به یکی از فرزنداناش:

ای پسر جانم، بر توباد به کوشش، مبدا خود را در عبادت و طاعت خدا عز و جل بی تقصیر دانی، زیرا خدا چنانچه شایدش پرستش نشود.

2- از جابر، که امام باقر (ع) به من فرمود:

ای جابر، خدایت از کاستی و تقصیر بیرون مبراد.

3- أبو الحسن (ع) می فرمود:

مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و سپس يك قربانی تقدیم داشت و از او پذیرفته نشد، با خود گفت: این نالایقی را از خودداری و گناه جز از تو نیست، خدا تبارك و تعالی به او وحی کرد که: این نکوهشی که از خود کردی بهتر است از پرستش چهل ساله ات.

4- از فضل بن یونس، از أبو الحسن (ع) گوید: فرمود:



بسیار بگو که: بار خدایا مرا از عاریه گیران (ایمان) مدار و از مقصرشناسان خود بیرون میار، گوید: گفتم: عاریه گیران ایمان را دانستم، آن مردی است که دین را به عاریه دارد و سپس از آن بیرون رود و آن را واگذارد، معنی این که مرا از مقصران به در مکن چیست؟ در پاسخ فرمود: هر کاری را برای خدا عز و جل کنی خود را در انجام آن مقصر دان، زیرا همه مردم در کردار خود میان خودشان و خدا مقصرند جز کسی که خدایش عز و جل معصوم سازد.

## باب طاعت و تقوی

1- از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع)، فرمود:

هر مذهبی شما را با خود نکشانند، به خدا شیعه ما نیست جز کسی که اطاعت خدا عز و جل کند.

2- رسول خدا (ص) در سخنرانی حجة الوداعش فرمود:

ایا مردم، به خدا هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه به شما فرمان دادم بدان، و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند

ص: 225



جز آنکه شما را از آن نهی کردم، هلا روح الامین در دلم افکند که هیچ دم زنی نمیرد تا روزی خود را کاملاً بگیرد، از خدا پرهیزد و در جستن روزی آرامی کنید و اگر روزی یکی از شما دیرتر رسد او را وادار نسازد که از راه نامشروعش بجوید، زیرا آنچه نزد خدا است جز به طاعت او دریافت نشود.

3- از جابر، از امام باقر (ع) گوید: به من فرمود: ای جابر، آیا کسی که خود را به شیعه بندد همیش بس باشد که دوستی ما خاندان را دارد، به خدا شیعه ما نباشد جز کسی که از خدا پرهیزد و او را فرمان برد، شیعه های ما شناخته نمی شوند جز به نشانه تواضع و خشوع و امانت داری و کثرت یاد خدا و روزه و نماز و نیکی کردن به پدر و مادر و وارسی حال همسایگان از درویشان و مستمندان و بدهکاران و یتیمان و راستگوئی و خواندن قرآن و نگه داشتن زبان از مردم جز به ذکر خیر و آنها امین عشائر خودند در هر چیز.

جابر گوید: من گفتم: یا این رسول الله، امروزه ما کسی را بدینسان نشناسیم، فرمود: ای جابر، مبادا روشهای مردم تو را به این عقیده کشند که برای مرد همین بس باشد که گوید: من علی را دوست دارم و پیرو اویم و سپس با این گفته زبانی فعال نباشد، اگر گوید:

من رسول خدا (ص) را دوست دارم و رسول خدا (ص) بهتر از علی (ع) است و سپس پیروی از شیوه او نکند و به روش او کار نکند دوستی او برای وی سودی ندهد، از خدا پرهیز و برای خدا





کار کنید، به راستی میان خدا و کسی خویشی نیست، دوست ترین بنده ها نزد خدا عز و جل و ارجمندترین شان نزد او با تقواتر و مطیع تر آنها است نسبت به او، ای جابر، به خدا نتوان نزدیک شد به خداوند تبارک و تعالی جز به اطاعت، با ما برات آزادی از دوزخ نیست و احدی را بر خدا حجتی نیست، هر که مطیع خدا است، دوست ما است و هر که نافرمان خدا است دشمن ما است، نتوان به ولایت ما رسید جز با عمل و ورع.

4- از هشام بن حکم، از امام صادق (ع)، فرمود:

چون روز قیامت شود، يك دسته مردم برخیزند و پشت در بهشت در آیند و آن را بگویند، به آنها گویند: شما کیانید؟ گویند:

ما اهل صبریم، گویند: بر چه صبر کردید؟ گویند: بر طاعت خدا و از نافرمانی خدا، پس خدا عز و جل گوید: راست گویند، آنان را به بهشت برید و این است معنی قول خدا عز و جل (10 سوره زمر):

«همانا پرداخت شود به صابران مزدشان بی حساب».

5- أمير المؤمنين (ع) بارها می فرمود:

با وجود تقوی کمبود عمل نیست، چگونه عمل پذیرفته کم است.

ص: 229



6- از عمرو بن خالد، از امام باقر (ع) که فرمود:

ای شیعه، - شیعه آل محمد (ص) - شما لنگرگاه میانه باشید تا غالی به شما برگردد و عقب مانده به شما برسد، یک مرد انصاری به نام سعد عرض کرد: قربانت، غالی چیست؟ فرمود: مردمی در باره ما چیزها گویند که خود در باره خود نگوئیم، آنان از ما نیند و ما از آنان نیستیم، گفت: عقب مانده کیست؟ فرمود: آنکه دنبال خیر گردد، به او خیر را برساند تا مزد برد، سپس رو به ما کرد و فرمود:

به خدا با ما از طرف خدا برانت از دوزخ نیست و ما را با خدا خویشاوندی نیست و ما را بر خدا حجتی نیست، ما به خدا نزدیک نشویم جز با اطاعت او، هر کدام از شما که مطیع خدا باشید ولایت ما او را سودمند است و هر کدام شما گنجهکار باشید ولایت ما او را سودی ندهد، وای بر شما، فریب نخورید، وای بر شما، فریب نخورید.

7- از مفضل بن عمر، گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم، گفتگوی عمل را کردیم، من گفتم: چه بسیار کم است عمل من.

فرمود: خاموش شو، از خدا آمرزش بخواه، سپس به من فرمود: کم کار با تقوی به از پر کار بی تقوی است، گفتم: چگونه پر کار بی تقوی است؟ فرمود: چرا، چون مردی که نان ده است و با همسایه ها می سازد و رفت و آمد دارد و چون دری از حرام بر او باز شود بدان در آید، این کار بی تقوی است و دیگری هست که این ها را ندارد ولی چون دری از حرام به روی او گشوده شود در آن در نیاید و خود داری کند.

ص: 231



8- امام صادق (ع) می فرمود:

خدا عز و جل هیچ بنده ای را از خواری گنهکاری به عزت تقوی منتقل نکند جز این که بی دارائی او را بی نیاز سازد و بی عشیره عزیز گرداند و بی همنشین او را مأنوس سازد (یعنی او را با خود انس دهد).

## باب ورع

1- از عمرو بن سعید بن هلال ثقفی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: من چند سال يك بار به شما برخورم، چیزی به من بگو که بدان کار کنم.

فرمود: به تو سفارش کنم به تقوی از خدا و ورع و کوشش و بدان که کوشش بی ورع سود ندهد.

2- امام صادق (ع) می فرمود:

از خدا پرهیز کنید و دین خود را با ورع نگهدارید.

3- از یزید بن خلیفه، گفت: امام صادق (ع) به ما پند و دستور داد و ما را به زهد واداشت و سپس فرمود:

ص: 233



بر شما باد به ورع زیرا بدان چه نزد خدا است، نتوان رسید جز به وسیله ورع.

4- از امام صادق (ع)، فرمود:

کوشش بی ورع سود نبخشد.

5- از امام باقر (ع)، فرمود:

سخت ترین عبادت ورع است.

6- أبو الصباح کنانی به امام صادق (ع) عرض کرد: ما از مردم چه ها بینیم در باره شما؟

امام صادق (ع) فرمود: چیست آنچه از مردم در باره من بینی؟ گفت: همیشه میان ما و مردی گفتگو شود و او می گوید:

جعفری خبیث.

سپس فرمود که: مردم شما را به من نسبت دهند و از شما به من تعبیر کنند؟ أبو الصباح گفت: آری.

فرمود: به خدا چه کم از شما پیرو جعفر هستند، همانا اصحاب من کسی است که ورع شدید دارد و برای آفریننده خود کار کند و امید ثواب او را دارد، اینانند یاران من.

7- از امام باقر (ع) که فرمود: خدا عز و جل فرماید: ای آدمی زاده، از آنچه بر تو حرام کردم کناره کن تا از پارساترین مردم باشی.

ص: 235





8- از حفص بن غیاث، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم پارساترین مردم کیست؟

فرمود: آنکه از هر چه خدا عز و جل حرام کرده است بر حذر باشد.

9- از ابی اسامه که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

بر تو باد به تقوی از خدا و به پارسائی و کوشش و راستگوئی و امانت پردازی و خوش اخلاقی و خوش همسایگی، شما بی زبان به سوی خود دعوت کنید، و زیور مذهب باشید نه ننگ آن، بر شما باد به درازی رکوع و سجود، زیرا هر کدام شما رکوع و سجود را به درازا کشد، ابلیس از دنبالش به فریاد آید و گوید: وای بر من، آدمی فرمان برد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من سر باز زدم.

10- از علی بن ابی زید از پدرش، گفت: من نزد امام صادق (ع) بودم که عیسی بن عبد الله قمی نزد او آمد و به او خوش آمد گفت: و او را نزد خود نشانید و سپس فرمود: ای عیسی بن عبد الله، از ما نیست و ارجمندی ندارد کسی که در شهری باشد که 100 هزار و اندی در آن هستند و یکی در آن شهر از او پارساتر باشد (یعنی از مخالفان مذهب شیعه زیرا خود شیعه شاید که بر هم برتری داشته باشند).

11- از عمرو بن سعید بن هلال که به امام صادق (ع) گفتم: به من سفارشی کن.



فرمود: تو را سفارش کنم به تقوی نسبت به خدا و به پارسائی و کوشش و بدان که کوشش بی پارسائی سود ندهد.

12- از ابی الصباح کنانی، از امام باقر (ع) که فرمود: ما را با پارسائی یاری دهید، زیرا هر کدام شما خدا عز و جل را به پارسائی برخورد کند او را نزد خدا گشایش باشد و به راستی خدا عز و جل فرماید (69 سوره نساء): «هر که اطاعت کند خدا و رسولش را آنان با آن کسانی باشند که خدا بدانها نعمت داده است از پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفیقانی هستند آنان» (در قرآن به جای رسوله الرسول است و گویا نقل به معنا شده برای اشاره بدان چه در سوره نور است- از مجلسی). از ما است پیغمبر و از ما است صدیق و شهداء و نیکان.

13- از امام صادق (ع) که فرمود:

ما مردی را مؤمن نشماریم تا همه اوامر ما را پیروی کند و بخواهد، هلا- یکی از پیروی امر ما و خواست آن، ورع است خود را بدان بیارئید، خدایتان رحمت کناد، و دشمنان ما را با آن در تنگنا گذارید، خدا شما را نجات دهد.

14- فرمود:

شما نسبت به مردم داعی و مبلغ باشید با جز زبان خود، تا از شما پارسائی و کوشش و نماز و کار خیر ببینند، زیرا این ها خودشان دعوت کننده خوبی هستند.

15- از امام کاظم (ع) که فرمود:

ص: 239



من بسیار شنیدم پدرم می فرمود:

از شیعیان ما نیست کسی که پرده نشینان در پشت پرده های خود از پارسائی او نگویند، از دوستان ما نیست کسی که در يك شهری که ده هزار مرد دارد زندگی کند و از خلق خدا کسی از او پارساتر باشد.

## باب عفت

1- از امام باقر (ع) فرمود:

خدا به چیزی بهتر از عفت در شکم و فرج پرستش نشده.

2- فرمود:

بهترین عبادت، عفت شکم و فرج است.

3- أمير المؤمنين (ع) می فرمود:

بهترین عبادت با عفتی است.

4- مردی به امام باقر (ع) گفت: من کم کار و کم روزه

ص: 241



گیرم ولی امیدوارم که جز حلال نمی خورم.

(گوید:) فرمود: کدام کوشش و اجتهاد از عفت در شکم و فرج بهتر است؟ 5- رسول خدا (ص) فرمود:

بیشتر سبب دوزخ رفتن امّتم دو میان تهی هستند که شکم است و فرج.

6- فرمود:

پس از خود از سه چیز بر امّتم بیمناکم:

گمراهی پس از معرفت، فتنه های گمراه کننده و شهوت شکم و فرج.

7- امام باقر (ع) می فرمود:

عبادتی بهتر از عفت شکم و فرج نیست.

8- فرمود:

هیچ عبادت نزد خدا بهتر از عفت در شکم و فرج نیست.

ص: 243





1- از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (46 سوره رحمان): «و برای هر که از مقام پروردگار خود ترسد دو بهشت است» فرمود:

هر که بداند که خدا عز و جل او را ببیند، و بشنود هر چه گوید و کند، از خوب و بد، و این دانش او را از کردار زشت باز دارد، هم او است که از مقام پروردگارش ترسیده و خود را از هوای نفس باز داشته.

2- از امام باقر (ع) فرمود:

هر چشمی در روز رستاخیز گریان است جز سه چشم، چشمی که در راه خدا (چون جهاد) بیداری کشیده و چشمی که از ترس خدا اشک ریخته و چشمی که از آنچه خدا حرام کرده فرو خفته.

3- از امام صادق (ع)، فرمود: در آنچه خدا عز و جل بدان با موسی راز گفت: این بود که:

ای موسی، هیچ کس به من تقرب نجست به مانند خودداری از محرّمات من که من به آنها مباح کنم بهشتهای عدن را و کسی را با آنان شریک نکنم.

4- از امام صادق (ع) فرمود:



سخت ترین چیزی که خدا بر خلقش فرض کرده است این است که خدا را بسیار به یاد آرند، سپس فرمود: مقصود این نیست که بسیار بگویند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر،

گرچه آن هم از ذکر خدا است ولی مقصودم یاد خدا است در آنچه حلال کرده تا اگر اطاعت است به کار بندد و اگر گناه است وانهد.

5- از سلیمان بن خالد، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (23 سوره فرقان): «و پیش آوردیم هر آنچه به جا آورده بود از کردار و آن را گردی پراکنده ساختیم».

فرمود: هلا- به خدا کردارشان پاك بود و سفیدتر از جامه های سپید و نازك مصری باف ولی چون حرامی جلوشان می آمد آن را وانمی گذاشتند.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که گناهی را برای ترس از خدا تبارك و تعالی وانهد، خدا روز قیامت او را خشنود سازد.

## **باب ادای واجبهای الهی**

1- از علی بن الحسین (ع) که فرمود: هر که بدان چه خدا بر او فرض کرده عمل کند بهتر مردم است.

ص: 247



2- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (200 سوره آل عمران): «صبر کنید و هم صبری کنید و مرزرداری کنید» فرمود:

صبر کنید در انجام فرائض.

3- از آن حضرت در تفسیر قول خدا عز و جل (200 سوره آل عمران): «صبر کنید و هم صبری کنید و مرزرداری کنید» فرمود:

صبر کنید بر فرائض و هم صبری کنید در مصائب (همدردی) و پیوند خود را با ائمه نگهداری کنید (از دستبرد تبلیغات مخالفان و یورش آنان- این خود يك نوع مرزرداری است برای مذهب).

در روایت ابی السفّاتج این جمله را هم افزوده است که:

پرهیزید نسبت به خدا پروردگار خود در آنچه بر شما فرض کرده است.

4- رسول خدا (ص) فرمود:

به واجبات خدا عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی.

5- از امام صادق (ع) که خدا تبارک و تعالی فرموده:

بنده من دوستی مرا جلب نکند به چیزی که محبوبتر باشد نزد من از عمل بدان چه بر او واجب کردم.

ص: 249



## باب استواری بر عمل و پی گیری آن

1- امام صادق (ع) فرمود:

هر گاه مردی کاری پیش گرفت تا يك سال ادامه دهد و سپس اگر خواست عمل دیگری پیش گیرد زیرا در يك سال شب قدر هست، این است که خدا خواسته است باشد.

2- از امام باقر (ع) که فرمود:

محبوبترین عمل نزد خدا عز و جل آن عمل است که بنده ای آن را ادامه دهد گرچه کم باشد.

3- فرمود:

چیزی نزد خدا عز و جل محبوب تر نیست از عملی که ادامه داده شود و گرچه اندک باشد.

4- علی بن الحسین (ع) بارها می فرمود:

به راستی من دوست دارم پی گیری عملی را و اگر چه کم باشد.

5- از امام باقر (ع) که علی بن الحسین (ع) بارها می فرمود:

ص: 251





من دوست دارم که بر پروردگارم در آیم و کردارم استوار باشد.

6- از سلیمان بن خالد، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

مبادا بر خود کاری را لازم گردانی و تا 12 ماه از آن دست برداری.

## باب عبادت

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

در تورات نوشته است: ای آدمی زاده، برای عبادت من، یک دل باش تا دلت را پر از بی نیازی کنم و تورا به خود واگذارم و بر من است که نداری را بر تو ببندم و دلت را از ترس خود پر کنم و اگر دل به عبادت من ندهی، دلت را پر از توجه به دنیا کنم و نداری و حاجتمندی تورا ببندم و تورا به خود واگذارم.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا تبارک و تعالی فرماید: ای بنده های صدیق من در دنیا به عبادتم متنعم باشید، زیرا شما در آخرت بدان متنعم خواهید بود.

ص: 253



3- رسول خدا (ص) فرمود:

بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و آن را در آغوش کشد و از دل دوست دارد و با تن بدان در آمیزد و خود را برای انجام آن فارغ سازد، او است که باک ندارد در دنیا سختی کشد یا در رفاه باشد.

4- عیسی بن عبد الله به امام صادق (ع) عرض کرد:

قربانت، عبادت چیست؟

فرمود: خوش نیتی در طاعت از راههایی که خدا از آنها اطاعت شود، هلا ای عیسی، تو مؤمن نباشی تا ناسخ را از منسوخ بشناسی. گوید: گفتم: معرفت ناسخ و منسوخ چیست؟ گوید:

فرمود:

تو نیستی که با امامی دل به اطاعت او دادی و نیت خوب داری و آن امام در می گذرد و امام دیگر می آید و دل می دهی و نیت خوب داری که از او اطاعت کنی.

گوید: گفتم: چرا؟

فرمود: این است معرفت ناسخ و منسوخ.

5- از امام صادق (ع) که عبادت بر سه وجه است:

مردمی خدا عز و جل را از ترس بپرستند، این عبادت بنده ها است.

مردمی خدا را تبارک و تعالی به طمع ثواب پرستند، این

ص: 255



عبادت مزدوران است؛ مردمی خدا عز و جل را پرستند و عبادت کنند برای دوستی او، این عبادت آزاده ها است و این بهترین عبادت است.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

چه زشت است فقر بعد از غنا و چه زشت است خطاکاری پس از مستمندی و زشت تر از آن عابدی است برای خدا که ترك عبادت کرده است.

7- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

هر که عمل کند بدان چه خدا بر او فرض کرده است، او از عابدترین مردم است.

## **باب نیت**

1- از علی بن الحسین (ع)، فرمود:

عملی نباشد جز به وسیله نیت.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

نیت مؤمن بهتر است از کردارش و نیت کافر بدتر است از کردارش، و هر عاملی عمل کند بر نیتی که دارد.

ص: 257



3- از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی بنده مؤمن فقیر می گوید: پروردگارا به من روزی بده تا چنان و چنین از احسان و کار خیر کنم و چون خدا بداند که راست می گوید، برای او همان مزد را بنویسد که اگر آن کار را می کرد، به راستی خدا واسع و کریم است.

4- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از حدّ عبادتی که چون انجام کند، حق آن را ادا کرده باشد؟

فرمود: حسن نیت به طاعت است (خوش خدمتی نسبت به امام).

5- از امام صادق (ع) فرمود:

همانا دوزخیان در دوزخ جاویدند زیرا در دنیا نیت دارند که اگر جاوید بمانند در آن همیشه نافرمانی خدا کنند و همانا اهل بهشت در آن جاویدند برای آنکه نیت آن ها در دنیا این است که اگر همیشه در آن بمانند از خدا اطاعت کنند پس آنان و اینان به وسیله نیت، جاوید بمانند، سپس قول خدا تعالی را خواند (84 سوره اسراء): «بگو هر کس عمل می کند بر طبع و منش خود» فرمود: یعنی بر نیت خود.

ص: 259





## باب در افراط و سستی در عبادت

1- از امام باقر (ع) که رسول خدا فرمود:

هلا برای عبادتی شوری است و سپس به سستی گراید:

هر کس شور عبادش به روش منشی کشاند راه جو است و هر که به خلاف سنت من رود گمراه است و کردارش به نابودی کشد، هلا من نماز خوانم و بخوابم، روزه دارم و افطار کنم، بخندم و بگیرم، هر که از برنامه و روش من روگرداند از من نیست، فرمود: برای پند، مرگ بس است و برای بی نیازی، یقین بس است و برای سرگرمی و اشتغال به کار، عبادت بس است.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر کس را شوری است، و هر شوری را سستی به دنبال است، خوشا بر کسی که سستی او به خوبی کشد.

ص: 261



## باب اقتصاد و میانه روی در عبادت

1- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

به راستی این دین محکم است، به آرامی در آن در آئید و عبادت خدا را به بنده های خدا به زور تحمیل نکنید تا چون شتر سوار پاکش هلاک کن نباشید، آنکه نه سفر را طی کند و نه مرکب را بجا گذارد.

2- از امام صادق (ع) که فرمود: عبادت را بر خود بدخواه نکنید (یعنی تا شوق و رغبت دارید به عبادت پردازید و چون کسل شوید، دست از آن بردارید که رانده و مانده از آن نگردید).

3- از حنان بن سدیر که گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به راستی خدای عز و جل چون بنده ای را دوست دارد و آن بنده کار کمی هم کند پاداش بسیار به او دهد و به او بزرگ نیاید که در برابر کار کم، پاداش بسیار به او دهد.

ص: 263



4- فرمود:

پدرم در طواف بر من گذشت، من جوانی نارس بودم و در عبادت کوشش می کردم، مرا دید که عرق می ریزم، به من فرمود:  
ای جعفر، ای پسر جانم، به راستی چون خدا بنده ای را دوست دارد، او را به بهشت می برد و از او به اندک عبادتی راضی است.

5- فرمود:

من جوان بودم و در عبادت سختی می کشیدم، پدرم به من فرمود: پسر جانم، کمتر از آنکه می بینم عبادت کن، زیرا خدا عز و جل چون بنده ای را دوست دارد به اندک از او راضی شود.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

یا علی، این دین محکم است، به آرامی در آن در آی و عبادت پروردگارت را به خود مبعوض مکن، راحله کش یعنی زیاده رونه مرکب بجا گذارد و نه راه طی کند، عمل کن عمل کسی که امیدوار است در پیری بمیرد و حذر کن چون کسی که می ترسد فردا بمیرد.

ص: 265



## باب کسی که به او برسد عملی، ثوابی از طرف خدا دارد

1- از امام صادق (ع) فرمود:

کسی که بشنود چیزی ثوابی دارد و آن کار را بکند، آن ثواب را ببرد و اگر چه نباشد چنانچه به او رسیده است.

2- از محمد بن مروان، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

به هر کس برسد ثوابی از طرف خدا در برابر عملی و آن کار را بکنند به خواهش آن ثواب، آن ثواب به او داده شود و اگر چه حدیث چنان نباشد که به او رسیده است.

## باب صبر

1- از امام صادق (ع) فرمود:

صبر سرّ ایمان است.

ص: 267





صبر از ایمان چون سر است نسبت به تن، و چون سر برود، تن هم برود، و همچنین صبر که رفت ایمان هم رفته.

3- از حفص بن غیاث، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای حفص، هر که صبر کند، اندکی صبر کرده و هر که بی تابی کند، اندکی بی تابی کند، سپس فرمود: بر تو باد که در کارت صبر پیشه کنی، زیرا خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و او را به صبر و نرمش دستور داد و فرمود (10 سوره مزمل): «صبر کن بر آنچه می گویند و به خوشی از آنها کناره کن (11) مرا با نعمت خوارگانی که تو را تکذیب کنند باز گذار» و فرمود تبارک و تعالی (35 سوره فصلت): «دفاع کن بدان چه نیکوتر است بدی را تا به ناگاه آنکه میان تو و او دشمنی است، گویا دوستی صمیمی باشد (36) و بر نخورند آن را جز آن کسانی که صبر کردند و بر نخورد بدان جز صاحب بهره فراوان» پس رسول خدا (ص) صبر کرد تا به او وصله های بزرگی چسباندند (چون سحر و جنون و کذب) و او را بدان ها متهم کردند، پس سینه او تنگ شد و خدا عز و جل به او آیه نازل کرد (97 سوره حجر): «و محققاً می دانیم که دل تنگ شدی از آنچه که می گویند (98) پس تسبیح گو پروردگارت را و بوده باش از سجده کننده ها» سپس او را تکذیب کردند و متهم نمودند و از آن غمناک شد و خدای عز و جل فرو فرستاد (33 سوره انعام): «و محققاً می دانیم که تو را غمناک کند آنچه را که می گویند، به راستی آن ها تو را دروغ گو شمارند بلکه ستمکاران آیات ما را انکار کنند (34) محققاً چه رسولانی پیش از تو تکذیب شدند و



صبر کردند بر آنچه تکذیب شدند و آزار کشیدند تا یاری ما برای آن‌ها رسید» پس پیغمبر خود را به صبر و شکیبائی گرفت و آنها از حد گذشتند و خدا تبارک و تعالی را به زبان آوردند و او را تکذیب کردند، پیغمبر فرمود: من برخوردارم و خاندانم و آبرویم، صبر کردم و بر معبود خود صبر نتوانم، خدا عز و جل بر او فرو فرستاد (38 سوره ق): «و محققاً آفریدم آسمان‌ها و زمین را و آنچه در میان آن‌ها است در شش روز و هیچ خستگی به ما نرسید، تو صبر کن به هر آنچه می‌گویند» و پیغمبر در هر حال صبر کرد تا مژده عترت ائمه وی را به او دادند و آنها را هم توصیف به صبر کردند و خدا جل ثنائه فرمود (24 سوره سجده): «و آنها را ائمه ساختیم که به امر ما رهبری می‌کنند چون صبر کردند و بودند که به آیات ما یقین داشتند» در اینجا پیغمبر فرمود:

صبر از ایمان چون سر است از تن و خدا عز و جل از او قدردانی کرد و فرو فرستاد (136 سوره اعراف): «عملی شد بهترین فرمایش پروردگارت برای بنی اسرائیل به واسطه آنچه که صبر کردند و واژگون کردیم آنچه را فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه را از دستگاه خود می‌گستردند- یعنی از درخت و باغ و ساختمان که به وجود می‌آوردند-» رسول خدا (ص) فرمود: این مژده و انتقام است و خدا عز و جل برای او نبرد با مشرکان را مباح کرد و فرو فرستاد (6 سوره توبه): «بکشید مشرکان را هر کجا یافتیدشان و بگیری‌شان و محاصره‌شان کنید و به هر کمین گاهی بر سر راهشان بنشینید» (191 سوره بقره): «بکشید آنها را هر جا برخوردید و بر آنها دست یافتید» خدا آن‌ها را به دست رسول خدا (ص) و دوستانش کشت و ثواب صبرش را برای او مقرر داشت با آنچه در آخرت برایش ذخیره کرد، هر که صبر کند و تقرب به خدا خواهد، از دنیا نرود تا خدا دیده او را در باره دشمنانش روشن کند



با آنچه در آخرت برای او ذخیره کند.

4- از علی بن الحسین (ع) که فرمود:

صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به تن، و ایمان ندارد کسی که صبر ندارد.

5- از امام صادق (ع) فرمود:

صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به تن، چون سر برود تن رفته است، همچنین وقتی صبر نباشد، ایمان رفته است.

6- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی آزاده در هر حال آزاد است، اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند و اگر مصائب بر او هجوم آورند او را نشکنند و اگر چه اسیر شود و مقهور گردد و به جای رفاه او سختی فرا رسد، چنانچه یوسف صدیق امین (ع) بود، اینکه او را به بندگی گرفتند و اسیر و مقهور شد آذایش را لکه دار نکرد و تاریکی چاه و هراس آن به او زبانی نرسانید تا این که خدا بر او منت نهاد و آن جبار سرکش را بنده او ساخت پس از آنکه مالک او بود، خدا او را رسول خود نمود و به وسیله او به امتی رحم کرد و همچنین است، صبر خیر به دنبال دارد، شما هم صبر کنید و دل به صبر بدهید تا اجر ببرید.

ص: 273



7- از امام باقر (ع) که فرمود:

بهشت در میان ناگواریها و صبر است، هر که در دنیا به ناگواریها صبر کرد به بهشت رود، و دوزخ در میان لذتها و شهوتها است، هر که دنبال لذت و شهوت خود رود، به دوزخ در آید.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

چون مؤمن به گورش در آید، نماز طرف راست او است و زکاة طرف چپ او و احسان بر سر او سایه دارد و صبر در گوشه ای است، چون دوفرشته بر او در آیند که متصدی سؤال و جواب اویند، صبر به نماز و زکاة و احسان، گوید: رفیق خود را باشید و اگر از او درماندید، من به کمک او هستم.

9- از امام صادق (ع) که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) به مسجد در آمد ناگاه مردی را بر در مسجد دید که غممنده و سر به گریبان است، امیر المؤمنین (ع) به او فرمود: تو را چه می شود؟ عرض کرد: یا امیر المؤمنین، پدر و مادر و برادرم مرده اند و می ترسم زهره ترك شوم.

امیر المؤمنین (ع) به او فرمود: بر توباد به تقوی نسبت به خدا و به صبر، تا فردا با آن پیش وی روی؛ صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا شود، تن فاسد گردد و چون در کارها صبر نباشد، همه کارها فاسد گردد.

ص: 275





10- از سماعة بن مهران، گوید: أبو الحسن (ع) به من فرمود:

چه تو را از حج باز داشت؟ گوید: گفتم: بدهکاری بسیاری بر عهده ام افتاده و مالم از دستم رفته و بدهکاری که به گردنم آمده مهمتر است از رفتن مالم و اگر نبود که یکی از اصحاب ما در سفر به من کمک کرد، نمی توانستم از خانه بیرون آیم.

به من فرمود: اگر صبر کنی وضعت رشك آور شود و اگر صبر نکنی خدا آنچه مقدر است اجرا کند، بخواهی یا نخواهی.

11- از اصبع از امیر المؤمنین (ع) فرمود:

صبر دو صبر است: صبر در مصیبت که خوب و خوشایند است و بهتر از آن صبری است که در برابر آنچه خدا بر تو حرام کرده بکنی؛ و ذکر دو ذکر است: ذکر خدا عز و جل در وقت مصیبت و برتر از آن ذکر خدا است در برابر آنچه خدا بر تو حرام کرده است تا این که مانع تو باشد (از کار حرام).

12- رسول خدا (ص) فرمود:

محققاً زمانی بیاید که به ملك و سلطنت نرسند جز با کشتار و دیکتاتوری و زور و به توانگری نرسند جز به وسیله غصب مال مردم و بخل، و به دوستی يك دیگر نرسند جز به وسیله بیرون بردن از دین و پیروی از هوای نفس، هر که چنین زمانی را درك کند و به فقر صبر کند با اینکه قادر است بر توانگری و تحصیل ثروت، و بر دشمنی

ص: 277



مردم صبر کند با اینکه می تواند آنها را دوست خود کند، و بر خواری صبر کند با اینکه می تواند عزیز باشد، خدا ثواب پنجاه صدیقی که به من تصدیق کرده اند به او بدهد.

13- امام باقر (ع) فرمود: وفات پدرم علی بن الحسین (ع) در رسید، مرا به سینه اش چسبانید و فرمود:

پسر جانم، به تو وصیت کنم بدان چه پدرم هنگام مرگش مرا وصیت کرد و بدان چه یادآور شد که پدرش به او وصیت کرده، پسر جانم، به حق صبر کن و گرچه تلخ باشد.

14- فرمود:

صبر دو صبر است: صبر بر بلاء که نیکو و زیبا است و بهترین دو صبر، ورع از محرّمات.

15- رسول خدا (ص) فرمود:

صبر سه است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از گناه کردن.

هر که در مصیبت صبر کند تا آن را به تسلی خوبی جواب گوید، خدا برایش سیصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به مانند میان آسمان است تا زمین و هر که بر طاعت صبر کند خدا برایش ششصد درجه نویسد که میان درجه ای تا درجه دیگر از عمق زمین است تا عرش و هر که بر معصیت صبر کند، خدا برایش

ص: 279



نهدد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر از عمق زمین تا پایان عرش باشد.

16- از یونس بن یعقوب، گفت:

امام صادق (ع) به من فرمان داد بروم نزد مفضل و او را به اسماعیل تسلیت گویم و فرمود: به مفضل سلام برسان، و به او بگو:

ما به غم مرگ اسماعیل گرفتار نشدیم و صبر کردیم، تو هم صبر کن چنانچه ما صبر کردیم، ما چیزی قصد کردیم و خدا عز و جل چیزی دیگر و ما به امر خدا عز و جل دل نهادیم.

17- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر مؤمنی گرفتار گردد و صبر کند بدان، برای او مانند أجر هزار شهید است.

18- فرمود:

خدا عز و جل بر مردمی نعمت داد و شکر نکردند و برای آنها وبال شد و مردمی را گرفتار کرد و صبر کردند و برای آنها نعمت شد.

19- فرمود:

ص: 281



تفسیر قول خدا عز و جل (200 سوره آل عمران): «ایا مؤمنان صبر کنید و همصبری کنید» که صبر بر مصائب کنید و در روایت ابن ابی یعفور، فرمود: در مصائب همصبری کنید (یعنی با هم همدردی کنید).

20- از یکی از اصحاب اُبی جمیل، که فرمود:

اگر صبر پیش از بلاء آفریده نشده بود، مؤمن می ترکید چنانچه تخم بر روی سنگ خارا می ترکد.

21- رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: به راستی من دنیا را میان بنده هایم برای قرض نهادم، پس هر که يك قرضی از آن به من بدهد به هر واحدش ده تا هفتصد برابر و هر چه خواهم به او عوض دهم و هر که به من قرض ندهد و بی اختیار از او بگیرم و بر آن صبر کند، سه خصلت به او بدهم که اگر یکی از آنها را به فرشته های خودم بدهم خوشنود شوند بدان از من.

(راوی) گوید: سپس امام صادق (ع) قول خدا عز و جل را خواند (175 سوره بقره): «آن کسانی که چون مصیبتی بدانها رسد گویند اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ (176) بر آنان است رحمتها از

ص: 283





پروردگارشان (این يك خصلت) و رحمتی (این دو خصلت) و آنانند هدایت شده (سه خصلت)» سپس امام صادق (ع) فرمود: این از آن کسی است که خدا چیزی بی اختیار از او گرفته است.

22- از امام باقر (ع) فرمود: مردانگی صبر (تلخی صبر خ ل) در حال نیازمندی و نداداری و آبروداری و بی نیازی (رنج بردن خ ل) بیشتر است از مردانگی بخشش.

23- از جابر، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: یرحمک الله، صبر جمیل چیست؟

فرمود: صبری که در آن گله نزد مردم نباشد.

24- از امام صادق (ع) یا امام باقر (ع) که فرمود:

کسی که برای ناگواریهای دوران صبر آماده نکند، در ماند.

25- از یکی از اصحاب، امام صادق (ع) فرمود:

ما صبورانیم و شیعه ما، از ما صبرشان بیشتر است. گفتم:

قربانت، چگونه شیعه ما از شما صبرشان بیشتر است؟

فرمود: برای آنکه ما دانسته صبر کنیم و شیعه ما بر آنچه ندانند صبر کنند.



1- رسول خدا (ص) فرمود: خورنده شکرگزار، أجر روزه دار خداجو دارد؛ و تندرست شکرگزار، أجر گرفتار دردمند صابر دارد و عطا بخش شکرگزار، أجر محروم قناعتکار دارد.

2- رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بر بنده ای دری از شکر نگشاید که دری از افزایش را بر او بندد.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

در تورات نوشته است: شکرگزار از هر که به تو نعمت داد و نعمت بخش بر هر که تو را شکر گزارد، زیرا با شکرگزاری نعمت نابود نگردد و با کفران نعمتی نباید، شکرگزاری افزایش نعمت است و امان از دیگرگونی.

4- از امام باقر یا امام صادق (ع) که فرمود:

تندرست شاکر، أجر دردمند صابر دارد و عطابخش شاکر،



5- از فضل بقباق، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (11 سوره ضحی): «و اما به نعمت پروردگارت بازگو» فرمود: یعنی آن کسی که به تو نعمت بخشید به فضیلتی و به تو عطا داد و احسان کرد. سپس فرمود: رسول خدا (ص) دین او را باز گفت و آنچه خدا به او داده بود و آنچه بدو انعام کرده بود.

6- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) در شب مقرر نزد عایشه بود، عایشه به او گفت: یا رسول الله، چرا خود را رنج می دهی با اینکه خداوند تو را آمرزیده است نسبت بدان چه در پیش گناه کردی و آنچه در آینده؟

فرمود: ای عایشه، نباید که بنده شاکری باشم؟ فرمود:

رسول خدا (ص) را شیوه آن بود که بر نوك انگشتان پاهایش برای عبادت می ایستد، پس خدا به او نازل فرمود: «ای طه\* ما قرآن را به تو فرو فرستادیم تا در رنج افتی».

7- از عبید الله بن ولید، گوید: شنیدم از امام صادق (ع) که می فرمود:

سه چیز است که با وجود آنها چیزی زیان نزنند: دعاء در



موقع گرفتاری، و آمرزش جوئی هنگام گناه، و شکرگزاری هنگام نعمت.

8- از امام صادق (ع) که فرمود:

به هر که شکر داده شود فزونی داده شود، خدا عز و جل می فرماید (7 سوره ابراهیم): «هر آینه اگر شکر کنید بیفزائیم برای شما».

9- فرمود:

هر نعمتی خدا به بنده ای دهد و از دل آن را و با زبان خود آشکارا خدا را سپاس گوید تا سخنش تمام شود، خدا فرمان فزایش برای او صادر کند.

10- فرمود:

شکر نعمت، کناره گیری از حرامها است و نهایت شکر، گفتن الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ است.

11- می فرمود:

شکر هر نعمتی گرچه بزرگ باشد، این است که خدا عز و جل را بر آن سپاس گوئی.

12- از ابی بصیر، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: برای شکر اندازه ای است که چون بنده آن را انجام دهد شاکر باشد؟

فرمود: آری گفتم: آن چیست؟ فرمود: خدا را در هر نعمتی

ص: 291





که دارد از اهل و مال، حمد گوید و اگر در مالی که به او انعام کرده حقی باشد آن را ادا کند و از آن به حساب است قول خدا عز و جل (که موقع سوار شدن کشتی یا چهارپا بگوید- 13- سوره زخرف): «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ - منزله باد آنکه این را برای ما مسخر نمود و ما خود تاب تسخیر آن را نداشتیم» و آن است قول خدا تعالی (در موقع ورود به منزل و مسکن- 92- سوره مؤمنون) «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ - پروردگارا مرا با برکت فرود آور و تو بهترین پذیرا هستی» و قول خدا (80 سوره اسراء): «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سَلْطَنًا نَصِيرًا - پروردگارا مرا به درستی و راستی در آور و به درستی و راستی بر آور و از نزد خود برایم تسلط پیروزمندانه مقرر ساز».

13- از معمر بن خلاد، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می فرمود:

هر که خدا را بر نعمتی حمد کند او را شکر کرده و حمد از آن نعمت برتر است.

14- از صفوان جمال، که امام صادق (ع) به من فرمود:

خدا هر نعمتی به بنده ای دهد، خرد یا بزرگ و آن بنده بگوید: الحمد لله، شکرش را ادا کرده.

15- فرمود:

خدا هر نعمتی به بنده ای دهد و آن را از دل بفهمد، شکرش را ادا کرده.

ص: 293



به راستی مردی از شماها شربت آبی نوشد و خدا به وسیله آن بهشت را بر او واجب کند، سپس فرمود: جام را بگیرد و بر لبش نهد و نام خدا برد، سپس آن را دور کند و حمد خدا گوید با این که هنوزش می خواهد، سپس باز بنوشد و آن را دور کند و حمد خدا کند، سپس باز بنوشد و آن را دور کند و حمد خدا کند و خدا عز و جل بدان بهشت را بر او واجب کند.

17- از عمر بن یزید، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی من از خدا عز و جل خواستم که به من مالی روزی کند، و روزی کرد، و از خدا خواستم فرزند به من روزی کند، روزی کرد، و از او خواستم خانه ای به من دهد، و خانه ای به من داد، و ترسیدم که مبادا مرا نعمت گیر کند.

در پاسخ فرمود: اما به خدا که با حمد کردن، این وضع در میان نیست.

18- از حماد بن عثمان، گوید: امام صادق (ع) از مسجد بیرون شد و مرکوب او گم شده بود، فرمود: اگر خدا آن را به من برگرداند، شکر خدا بگزارم چنانچه شایسته شکر او است.

گوید: درنگی نشد که مرکوب او را آوردند، آن حضرت فرمود: الحمد لله.

گوینده ای بدو گفت: قربانت، نفرمودید که شکر خدا گزارم چنان که شایسته شکر او است؟



امام صادق (ع) فرمود: نشنیدی که گفتم: الحمد لله؟ 19- از امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) را شیوه این بود که چون امری برایش پیش می آمد که شادش می کرد، می فرمود: حمد خدا را بر این نعمت، و چون امر غم آوری برایش رخ می داد می فرمود: حمد خدا را به هر حال.

20- از امام باقر (ع) که:

چون نگاه تو به گرفتاری افتاد، چنانچه به او نشنوانی سه بار بگو: حمد خدا را که مرا عافیت داد از آنچه تو را بدان گرفتار کرد و اگر می خواست می کرد، هر که چنین گوید: خدا او را هرگز گرفتار نکند بدان بلا.

21- از امام صادق (ع) فرمود:

بنده ای نیست که گرفتاری بیند و بگوید: «سپاس خدائی را سزا است که از من برگرفت آنچه را که تو را بدان گرفتار کرد و مرا بر تو به عافیت برتری داد، بار خدایا، به من عافیت بخش از آنچه او را بدان گرفتار کردی» جز آنکه بدان بلا گرفتار نشود.

22- از امام صادق (ع) فرمود:

چون مردی را گرفتار دیدی و خدا به تو نعمت عافیت داده بگو: «بار خدایا، نه من مسخره کنم و نه بر خود ببالم ولی تو را



سپاس گزارم بر بزرگترین نعمتها که به من داده ای» یعنی نعمت عافیت و تندرستی».

23- فرمود که:

رسول خدا (ص) فرموده: چون گرفتارها را دیدید، خدا را حمد کنید و آن‌ها نشنوند که غم‌منده گردند.

24- فرمود که:

رسول خدا (ص) در سفری بر پشت شتر ره می‌سپرد، به ناگاه پیاده شد و پنج بار سجده کرد و چون سوار شد گفتند: یا رسول الله، دیدیم کاری کردی که نمی‌کردی؟ فرمود: آری، جبرئیل پیش من آمد و از طرف خدا عز و جل مژده‌ها به من داد و من برای خدا سجده شکر کردم برای هر مژده یک سجده.

25- فرمود:

هر گاه یکی از شماها نعمت خدا عز و جل را یاد آورد، باید گونه بر خاک نهد به شکرانه خدا و اگر سوار باشد، پیاده شود و گونه بر خاک نهد و اگر بیم شهرت نتواند که پیاده شود، گونه خود بر غاشیه زین نهد و اگر نتواند، بر کف خود نهد، سپس خدا را بدان چه بر او نعمت بخشیده است سپاس گوید.

26- از هشام بن أحمَر، گوید: من به همراه ابی الحسن (ع)

ص: 299





در حومه مدینه گردش می کردم، به ناگاه پای از مرکب خود پائین نهاد و به سجده افتاد و به درازا کشید و به درازا، سپس سر برداشت و سوار مرکبش شد، من گفتم: قربانت، سجده را بسیار طول دادی؟

فرمود: من به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا کرده و خوش داشتم که پروردگارم را شکر گزارم.

27- از امام صادق (ع) فرمود:

در آنچه خدا عز و جل به موسی (ع) وحی کرد، فرمود: ای موسی، حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد: پروردگارا، چگونه حق شکرت را به جا آورم و شکری نگزارم جز آنکه همان شکر هم نعمتی است که تو به من ارزانی داشتی؟ فرمود: ای موسی، اکنون حق شکر مرا ادا کردی که دانستی آن هم از من است.

28- فرمود:

چون بامداد کنی یا شام، ده بار بگو: «بار خدایا هر چه به همراه من بامداد کرده است از نعمت تندرستی نسبت به دین یا دنیا از تو است یگانه ای، شریک نداری، از آن تو است حمد و از آن تو است شکر بدانها برگردن من ای پروردگارم تا خشنود شوی و پس از خشنودی» زیرا چون تو چنین گفتی شکر هر چه را خدا در آن روز و شب به تو نعمت داده انجام کردی.

29- فرمود که:

ص: 301



نوح، هر بامداد این را می گفت: و بدان بود که بنده پر شکر نامیده شد، فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هر که راست گفت نجات یافت.

30- علی بن الحسین (ع) می فرمود:

به راستی خدا دوست دارد هر بنده غممنده را دوست دارد هر بنده پر شکرگزار را، خدا تبارک و تعالی به یکی از بنده هایش در روز رستاخیز می فرماید: آیا تو فلانی را شکر کردی؟ در پاسخ می گوید:

بلکه من تو را شکر کردم پروردگارا، پس خدا می فرماید: مرا شکر نکردی، چون او را شکر نکردی، سپس فرمود: قدردان ترین شما نسبت به مردم شکرگزارترین شما است نسبت به خدا.

## **باب خوش خلقی**

1- از امام باقر (ع)، فرمود:

به راستی کامل ترین مؤمنان در ایمان خوش خلق تر آنها است.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

در روز قیامت، در ترازوی کارهای مؤمن بهتر از حسن خلق نگذارند.

ص: 303



3- از امام صادق (ع) فرمود: چهار است که هر که دارد، ایمانش کامل است و اگر از فرق سر تا پایش پر از گناه باشد، او را نکاهد، فرمود: آنها راستگویی و رد امانت و حیاء و حسن خلق است.

4- فرمود:

مؤمن پس از فرائض عملی پیش از خدا نیاورد که محبوب تر باشد نزد خدا از حسن خلق که به همه مردم رسا باشد.

5- فرمود که:

رسول خدا (ص) فرمود: به راستی برای صاحب خلق خوش اجری چون اجر روزه دار شب زنده دار است.

6- فرمود:

بیشتر وسیله ای که بدان امتم در بهشت درآیند تقوی و حسن خلق است.

7- فرمود:

خلق خوش، گناه را آب کند چنانچه خورشید یخ را.

ص: 305



8- فرمود:

نیکوکاری و خلق خوش، خانه ها را آباد کنند و عمرها را بیفزایند.

9- فرمود:

خدا تبارك و تعالی به یکی از پیغمبرانش وحی کرد که خلق خوش گناه را آب می کند چنانچه خورشید یخ را.

10- فرمود:

مردی در عهد پیغمبر (ص) مُرد و برای به خاک سپردنش نزد گورکن ها آمدند و بر خلاف انتظار گوری نکنده بودند و از آن به پیغمبر (ص) شکایت کردند، گورکنان گفتند: یا رسول الله، ابزار آهنین ما به زمین کار نمی کند، گویا آن را به سنگ خارا می زنیم، پیغمبر (ص) فرمود: چرا؟ با این که این رفیق شما خوش خلق بود، يك جام آب برای من بیاورید، آن را برایش آوردند و دستش را در آن فرو برد و سپس آن را بر زمین پاشید، سپس فرمود: بکنید، فرمود:

گورکن ها کردند و گویا ریگی بود که روی هم ریخته بودند.

11- از اسحاق بن عمار، از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خلق خوب بخشش خدا است، خدا عز و جل آن را

ص: 307





به خلق خود بخشش می کند، برخی از آن منش است و برخی به تصمیم و کسب است، من گفتم: کدام از این دو بهتر است، فرمود:

آنکه طبع و منش او است بر آن واداشته است نمی تواند جز آن کند و آنکه به قصد و کسب خوش خلقی کند باید به خوبی بر طاعت صبر کند و رنج کشد، پس او بهتر این دو است.

12- فرمود:

به راستی خدا تبارک و تعالی همان ثواب را به بنده خوش خلق می دهد که به مجاهد در راه خدا می دهد در بامداد و پسین (یعنی مجاهدی که همیشه در جهاد است).

13- فرمود:

به راستی خدا تبارک و تعالی از اخلاق دوستان خود به دشمنانش عاریه داده تا دوستانش با دشمنانش در موقع تسلط آنها و دوران دولت آنها زندگی توانند. در روایت دیگر فرمود:

اگر نه چنین بود هیچ دوست خدا به جا نمی گذاشتند جز آنکه او را می کشتند.

14- به علاء بن کامل فرمود:

وقتی با مردم در آمیزی، اگر توانی با احدی معاشرت نکنی جز آنکه بالا دست او باشی همان کار را بکن (یعنی در احسان بر او جلو باشی) زیرا بسا که بنده را در عبادت تقصیری باشد و خدا به وسیله خوش خلقی و خوش رفتاری او را به پایه روزه دار و شب زنده

ص: 309



15- از بحر سقاء، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ای بحر، خوش خلقی توانگری است، سپس فرمود: آیا تو را گزارش ندهم از حدیث آنچه پیش همه اهل مدینه معروف است؟

گفتم: چرا، فرمود: در این میان که روزی رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود، يك دختری از انصار آمد و خود او هم ایستاده بود، آن دخترك گوشه جامه رسول خدا (ص) را کشید، پیغمبر (ص) برای او برخاست ولی آن دخترك چیزی نگفت و پیغمبر به او چیزی نگفت، تا سه بار این کار را کرد و پیغمبر در بار چهارم برای آن دخترك برخاست که پشت سرش بود و آن دخترك رشته ای از جامه رسول خدا (ص) بر گرفت و برگشت، مردم به او گفتند: خدا با تو کند آنچه کند (منظور نفرین به آن دخترك است) سه بار رسول خدا را گرفتار خود کردی و نه چیزی به او گفتی و نه چیزی به تو گفت، چه کار با او داشتی؟ گفت: ما در خانه بیماری داریم و خانواده ام مرا فرستادند تا رشته ای از جامه رسول خدا (ص) بگیرم برای آرمان جوئی بدان، چون خواستم آن را بگیرم، مرا دید و از جا برخاست و من شرم کردم که آن را بگیرم در برابر چشم آن حضرت و نخواستم به او تکلیف کنم که خود آن را بگیرد، و به من دهد، پس آن را برگرفتم.

16- از امام صادق (ع) که فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: بهترین شماها خوش خلق ترین شماها است که کرامت مآبند و مهمان نواز، آن کسانی که الفت گیرند و



با آنها الفت گرفته شود و گام بر فرش آنها نهاده شود.

17- فرمود که: امیر المؤمنین (ع) فرمود:

مؤمن اهل معاشرت است و خیری نیست در کسی که الفت نگیرد و با او الفت نگیرند.

18- فرمود:

به راستی خوش خلقی صاحب خود را به پایه روزه دار و شب زنده دار رساند.

## **باب خوشروئی**

1- از حسن بن حسین، گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: ای فرزندان عبدالمطلب، هر چه شما دارید به همه مردم رسا نیست، آنان را با روی باز و سیمای شکفته برخورد کنید.

در روایت دیگر فرموده:

ای فرزندان هاشم.

2- فرمود: سه چیز است که هر که یکی از آنها را برای خدا آرد، خدا

ص: 313



بهشت را بر او واجب کند، از خود کم گزارد و خرج راه خیر کند، با همه مردم جهان خوشروئی کند، و نسبت به خود انصاف دهد و به حق قضاوت کند.

3- از امام باقر (ع) فرمود:

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، به من سفارشی کن، در ضمن سفارش خود به او فرمود: با برادرت با روی باز برخورد کن.

4- یکی از اصحاب گفت: به امام صادق (ع) گفتم: اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود: نرمش کنی و سخن شیرین بگوئی و با برادرت با خوشروئی برخورد کنی.

5- از فضیل که فرمود (یعنی از امام باقر یا امام صادق و گویا نام امام از قلم نسخه نویسان یا راویان افتاده- از مجلسی ره):

کارهای خیر و خوشروئی به بهشت می برند و بخل و بدروئی و عبوس از خدا دور کنند و به دوزخ برند.

6- از امام کاظم (ع) که فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: خوشروئی کینه را ببرد.

ص: 315





## باب راستی و امانت پردازی

1- از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل پیغمبری را مبعوث نکرده است جز به راستگوئی و پرداخت امانت به نیکو کار و بدکار.

2- فرمود (ع):

به نماز خواندن و روزه گرفتن آنها فریب نخورید، زیرا بسا که مرد انس گیرد به نماز و روزه تا آنجا که اگر آن را وانهد به هراس افتد ولی آنها را بیازمائید به راستگوئی و امانت پردازی.

3- فرمود (ع):

هر که زیانش راست است کردارش پاک است.

4- از ابی المقدم که امام باقر (ع) اول بار که نزد او رفتم به من فرمود:

راستگوئی را پیش از حدیث یاد بگیرید.

ص: 317



5- از ابی کهمس، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: عبد الله بن ابي يعفور به شما سلام می رساند، بر تو و بر او سلام، چون نزد عبد الله رفتی، سلام به او برسان و بگو به او که جعفر بن محمد به تو می گوید:

بنگر بدان چه به واسطه آن، علی (ع) نزد رسول خدا (ص) تقرب یافت و بدان بچسب، زیرا علی (ع) همانا به مقامی که نزد رسول خدا رسید، رسیده است به واسطه راستگویی و امانت پردازی.

6- از فضیل بن یسار که امام صادق (ع) فرمود:

ای فضیل، نخست کسی که راستگو را تصدیق می کند خدا عز و جل است، می داند که او راستگو است و خودش هم خود را تصدیق می کند و می داند که راست گو است.

7- از امام صادق (ع) فرمود:

همانا اسماعیل را صادق الوعد نامیدند برای آنکه در مکانی با مردی وعده گذاشت و تا يك سال در آنجا انتظار او را برد و خدا عز و جل او را صادق الوعد نامید، سپس فرمود که: آن مرد بعد از آن آمد و اسماعیل به او فرمود: من همیشه در انتظار تو بودم.

8- ربیع بن سعد از امام باقر (ع) که گوید: به من فرمود:

ای ربیع، به راستی مردی راست می گوید تا آنجا که خدا او را صدیق می نویسد.



9- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی بنده ای راست گوید تا آنجا که نزد خدا از راستگویان نوشته شود و دروغ گوید تا نزد خدا از دروغگویان نوشته شود، چون راست گوید، خدا عز و جل فرماید، راست گفت و خوب کرد و چون دروغ گوید خدا عز و جل فرماید دروغ گفت و بدکاری کرد.

10- از امام صادق (ع) فرمود:

مبلغ مردم باشید به کار خیر نه تنها با زبان خود تا از شما کوشش و راستی و ورع بنگرند.

11- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که زیانش راستگو است کردارش پاک است و هر که خوش نیت است به روزیش فزوده شود و هر که با خانواده خود خوش رفتار است عمرش دراز است.

12- فرمود:

به طول رکوع و سجود مرد، نگاه نکنید زیرا بدان عادت کرده و اگر آن را وانهد بهراسد ولی نگاه کنید به راستگوئی و امانت پردازی او.

ص: 321



1- از امام صادق (ع) كه فرمود:

حياء از ايمان است و ايمان در بهشت است.

2- فرمود:

حياء و عفت و كم گوئى و كندى زبان نه كندى دل از ايمان باشند.

3- فرمود:

هر كه كم رواست كم دانش است.

4- از يکى از دو امام (امام باقر و امام صادق (ع) فرمود:

حياء و ايمان همراهند و در يك رشته بسته اند و چون يکى از آنها رفت، ديگرى هم مى رود.

5- از امام صادق (ع) كه فرمود:

ايمان نيست براى كسى كه حياء ندارد.





6- رسول خدا (ص) فرمود:

حیاء دو حیاء است: یکی حیاء خردمندانه و یکی حیاء احمقانه، حیاء خردمندانه دانش است و حیاء احمقانه همان نادانی است.

7- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

چهارند که در هر که باشند و از سر تا پایش گناه باشد خدا همه آن گناهان را به حسنه تبدیل کند: راستگوئی و حیاء و خوش خلقی و شکرگزاری.

## **باب عفو و گذشت**

1- رسول خدا (ص) در سخنرانی خود فرمود:

آیا به شما خبر ندهم از بهترین شیوه در دنیا و آخرت؟

گذشت از هر کس که به تو ستم کرده، پیوست کنی با هر که از تو بریده و احسان به هر که هم به تو بدی کرده و بخشش به هر که هم تورا دریغ داشته.

ص: 325



2- فرمود:

شما را رهنمائی نکنم به بهترین شیوه های دنیا و آخرت؟ پیوند کنی با کسی که از تو بریده و عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده و درگذری از کسی که به تو ستم کرده.

3- امام صادق (ع) فرمود:

سه از مکارم دنیا و آخرتند: درگذری از کسی که به تو ستم کرده و پیوند کنی با کسی که از تو بریده و بردباری کنی هنگامی که با تو نادانی کنند.

4- از ابی حمزه ثمالی، گوید:

شنیدم علی بن الحسین (ع) می فرمود: چون روز رستاخیز شود، خدا تبارک و تعالی اولین و آخرین را در یک سرزمین گرد آورد، سپس جارچی جار کشد کجایند اهل فضل؟ پس پيشاهنگان مردم بر خیزند و فرشته ها آنان را دیدار کنند و بگویند فضل شما چه بوده است؟ در پاسخ گویند: ما پیوند می کردیم با هر که از ما می برید و بخشش می کردیم به هر که از ما دریغ می کرد و گذشت می کردیم از هر که به ما ستم می کرد، فرمود: به آنها گفته شود:

راست گفتید، به بهشت در آید.

5- رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 327



بر شما باد به گذشت، زیرا گذشت نیفزاید برای بنده جز عزت، از هم بگذرید، خدا به شما عزت دهد.

6- از امام باقر (ع) که فرمود:

پشیمانی بر گذشت بهتر و آسان تر است از پشیمانی بر کیفر.

7- از معتب، گوید: امام کاظم (ع) در يك باغ خرمستان، خوشه های خرما می برید، من دیدم یکی از غلامانش دسته ای از خوشه های خرما را بر گرفت و آن را پشت دیوار باغ انداخت، من آمدم آن خوشه را گرفتم و نزد آن حضرت آوردم و گفتم: قربانت، من این را دیدم و این هم خوشه خرما، به آن غلام فرمود: ای فلانی، گفت: لبیک، فرمود: گرسنه ای؟ گفت: نه ای آقایم، فرمود:

برهنه ای؟ گفت: نه ای آقایم، فرمود: برای چه این را بر گرفتی؟

گفت: دلم می خواست، امام فرمود: برو این خرما هم از تو باشد و فرمود: او را رها کنید.

8- از ابن فضال، گفت: شنیدم أبو الحسن (امام رضا ع) می فرمود: دو لشکر به هم نریزند جز آنکه هر کدام گذشت بیشتری دارند پیروز می شوند.

9- از امام باقر (ع) فرمود:

ص: 329



آن زن یهودیه را که در گوسپند زهر ریخته بود برای پیغمبر (ص) آوردند، و به او فرمود: چه تو را واداشت بر این کار که کردی؟ در پاسخ گفت: با خود گفتم: اگر این پیغمبر است او را زیان نرساند و اگر پادشاه است مردم را از او آسوده کرده ام، فرمود: رسول خدا (ص) از او در گذشت.

10- فرمود:

سه است که خدا به مردم مسلمان برای آنها جز عزت نیفزاید: گذشت از کسی که به او ستم کرده، و بخشش به کسی که از او دریغ کرده، و پیوند با کسی که از او بریده است.

### **باب فرو خوردن خشم**

1- از امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین (ع) می فرمود:

من دوست ندارم خوار شوم و در برابر آن گله شتران سرخ مو بگیرم و من جرعه ننوشیدم که دوست تر باشد نزد من از جرعه خشمی که طرف آن را بدان مجازات نکرده باشم.

2- از امام صادق (ع) فرمود:

چه خوب جرعه ای است خشم برای کسی که بر آن صبر

ص: 331





کند، زیرا اجر بزرگ برای بلائی بزرگ است و خدا مردمی را دوست ندارد جز آنکه آنها را گرفتار کند.

3- از امام کاظم (ع) فرمود:

بر دشمنان نعمتی که خدا به تو داده صبر کن، زیرا تو کسی را که نافرمانی خدا کند، مجازاتی به از این نتوانی کرد که در باره او فرمان خدا بری.

4- از امام صادق (ع) فرمود:

فرو خوردن خشم از دشمن هنگام تسلط او تقیه است با دور اندیشی نسبت به هر که بدان کار کند و کناره کردن از تعرض بر بلاء است در دنیا و از عنادورزی با دشمنان هنگام تسلط آنان، و سخت گیری با آنها در هنگام تسلطشان، بی مراعات تقیه ترك دستور خدا است، با مردم سازشکاری و خوش رفتاری کنید تا این نزد آنان برای شما فربهی و بهی آورد و با آنها ستیزه نکنید تا آنان را بر خود وادار سازید و به گردن خود سوار کنید و خوار شوید.

5- فرمود:

بنده ای نیست که خشم خود را فرو خورد جز این که خدا عز و جل عزت او را در دنیا و آخرت بیفزاید و خدا عز و جل فرموده است (128) سوره آل عمران: «و آن کسانی که خشم خود را فرو خورند و از مردم درگذرند و خدا دوست دارد محسنان را» و خدا به جای این خشم به او ثواب دهد.

6- می فرمود:

ص: 333



هر که خشم خود را فرو خورد در صورتی که می توانست آن را اجراء کند، خدا روز قیامت دلش را پر از خشنودی سازد.

7- از امام باقر (ع) فرمود:

هر که خشم خود را فرو خورد و بر انجام آن توانا باشد، خدا روز قیامت دلش را پر از امن و ایمان کند.

8- از زید شحام که امام صادق (ع) به من فرمود:

ای زید، بر دشمنانِ نعمت های خود صبر کن، زیرا تو مجازاتی به کسی که خدا را در باره تو نافرمانی کند ندهی بهتر از این که خدا را در باره او فرمان بری، ای زید، به راستی خدا اسلام را برگزید و اختیار کرد شما، با سخاوت و خوش خلقی با او خوش رفتاری و مصاحبت کنید.

9- رسول خدا (ص) فرمود:

از دوست ترین راه به سوی خدا عز و جل دو جرعه است، يك جرعه خشمی که با بردباریش برگردانند و يك جرعه مصیبت که با صبرش درمان کنند.

10- از امام باقر (ع) که پدرم به من فرمود:

ص: 335



ای پسر جانم، چیزی چشم پدرت را روشن تر نکند از جرعه خشمی که دنبالش صبر باشد و چیزی بیش از این شادم نکند که برای من به خوار شدن نفسم گله شتران است.

11- از امام صادق (ع) فرمود:

بر دشمنان نعمت خود صبر کنید زیرا تو مجازات ندهی کسی که در باره تو خدا را گناه کند به بهتر از این که در باره او خدا را فرمانبری.

12- از علی بن الحسین که فرمود:

دوست ندارم در برابر خواری نفس امّاره ام گله شتران سرخ مو داشته باشم و من جرعه به سر نکشیدم که خوشترم آید از جرعه خشمی که خوشترم آید از جرعه خشمی که صاحبش را مجازات نکردم.

13- از امام صادق (ع) که فرمود:

جرعه ای نیست که بنده بنوشد و دوست تر باشد نزد خدا عز و جل از جرعه خشم که آن را بنوشد هنگامی که در دلش می چرخد یا به وسیله صبر و شکیبائی و یا بردباری.

ص: 337



1- از محمد بن عبید الله که گوید: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود:

مرد عابد نباشد تا بردبار باشد و به راستی مرد در بنی اسرائیل خود را به عبادت و امید داشت و او را عابد نمی گفتند تا آنکه ده سال پیش از آن خموشی گزیند.

2- از ابی حمزه، که فرمود:

مؤمن، کردارش را با بردباری به هم آمیزد، بنشیند تا بداند و سخن کند تا بفهمد، سپرده پیش خود را به دوستان هم نگوید و گواهی خود را نسبت به دشمنان هم نهان نکند و کار حقی را برای خودنمایی نکند و از روی شرم وانهد، اگر او را خوب ستایند از آنچه گویند بیم دارد و خدا را از آنچه دیگران در باره او ندانند آمرزش خواهد، گفتار آن کسی که او را شناسد فریض ندهد و از آمار کردار خود در هراس است.

3- علی بن الحسین (ع) می فرمود:

راستِ مطلب این است که من خوشم می آید از مردی که هنگام خشم، بردباریش او را دریابد.





4- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی خدا عز و جل دوست می دارد با حیای بردبار را.

5- رسول خدا (ص) فرمود که:

خدا هرگز به نادانی، عزیز نکرده، و به وسیله بردباری، خوار ننموده است.

6- از امام صادق (ع) که فرمود:

حلم برای یاور بس است، و فرمود: اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری وادار.

7- امام صادق (ع) غلام خود را دنبال کاری فرستاد و دیر کرد، و چون دیر کرد، امام خود به دنبالش رفت، او را دید که خوابیده، بالای سرش نشست و بادش می زد تا بیدار شد، چون بیدار شد، امام صادق (ع) به او فرمود:

ای فلانی، به خدا حق نداری که هم شب را بخوابی و هم روز را، شب از آن تو است و روز از آن ما است.

8- رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدا دوست دارد با حیای بردباری و پارسای عفت جورا.

ص: 341



9- از امام صادق (ع) فرمود:

چون میان دو کس ستیزه شود، دو فرشته فرود آیند، بدان که سفاقت کند (و ناهنجار گوید) گویند: گفتی و گفتی و تو را سزد آنچه گفتی محققاً بدان چه گفتی سزا بینی و بدان که از آن بردباری کرده گویند: صبر کردی و بردباری کردی، محققاً خدا تو را بیامرزد اگر این شیوه را به کمال رسانی، فرمود: اگر آن بردبار برگردد پاسخ ناشایسته بدان سفیه دهد، آن دو فرشته بالا روند.

### **باب خاموشی و نگهداشتن زبان**

1- امام رضا (ع) فرمود:

از نشانه های فهم (در دین) بردباری و دانش و خاموشی است، به راستی خاموشی دری است از درهای حکمت، به راستی خاموشی دوستی آورد، به راستی که آن دلیل هر خوبی است.

2- از امام باقر (ع) که می فرمود:

همانا شیعیان ما بی زبانند.

ص: 343



3- از ابی علی جوّانی، گفت: دیدم امام صادق (ع) به یکی از موالیان خود به نام سالم که دست بر دو لبش نهاده بود می فرمود:

ای سالم، زبانت را نگهدار تا سالم بمانی و مردم را بر دوش ما مکشان.

4- از عثمان بن عیسی گوید: در حضور أبو الحسن (ع) بودم که مردی به آن حضرت گفت: به من سفارشی فرما.

در پاسخ او فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز باشی و مهار خود را به دست مردم مده تا خود را خوار کنی.

5- رسول خدا (ص) به مردی که نزدش آمده بود فرمود:

تورا به چیزی رهنمائی نکنم که به بهشت برد خدا برای آن؟

فرمود: چرا یا رسول الله، فرمود: از آنچه خدا به تو داده بده، گفت:

اگر خود نیازمندتر باشم از آنکه می خواهم به او بدهم، فرمود:

ستم دیده ای را یاری کن، گفت: اگر ناتوان تر از آن ستمدیده باشم؟

فرمود: کاری برای بدبخت بی خرد کن یعنی او را رهنمائی کن، گفت: اگر خود بدبخت و بی خردم بیش از آنکه بخواهم برای او کار کنم؟

فرمود: زبانت را جز از خوبی گفتن نگهدار، آیا شاد نیستی که یکی از این خصلتها در تو باشد و تورا به بهشت کشد.

6- از امام صادق (ع) که لقمان به پسرش گفت:

ای پسر جانم، اگر تو پنداری سخن از نقره است، به راستی که خموشی از طلا است.

ص: 345



7- رسول خدا (ص) فرمود:

زبان را نگهدار که این دستگیری هست که از خود می کنی، سپس فرمود: هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد تا زبان خود را در بند کند.

8- از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (77 سوره نساء): «آیا ندیدی آن کسانی را که بدانها گفته شد دست خود را نگهدارید» فرمود:

یعنی زبان خود را نگهدارید.

9- رسول خدا (ص) فرمود:

نجات مؤمن در نگهداشتن زبان است.

10- ابو ذر را شیوه بود که می فرمود:

ای دانش جو، به راستی این زبان کلید خیر است و کلید شرّ، زبان خود را مهر کن چنانچه بر طلا و نقره ات مهر می زنی.

11- از امام صادق (ع) که مسیح (ع) همیشه می فرمود:

به جز در ذکر خدا سخن بسیار نگوئید زیرا آنان که جز در ذکر بسیار سخن گویند دلهاشان سخت است ولی نمی دانند.

ص: 347





روزی نباشد جز آنکه هر عضوی از اعضای تن در برابر زبان کرنش کند و می گوید: تو را به خدا مبادا من برای تو عذاب کشم.

13- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

زبان آدمی زاده هر بامداد بر همه اندام تنش سر کشد و گوید:

چگونه بامداد کردید؟ گویند: اگر تو ما را رها کنی، به خوشی، و می گویند:

همانا ثواب گیریم و کیفر شویم برای تو.

14- مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، به من سفارش کن.

فرمود: زیانت را نگهدار، گفت: یا رسول الله، به من سفارشی کن،

فرمود: زیانت را نگهدار، وای بر تو، آیا مردم را جز درویده های زبان به روی در دوزخ افکنده است؟



15- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که سخنش را از کردارش نشمارد، خطای او بسیار و عذابش فراهم گردد.

16- فرمود:

زبان، عذابی شود که هیچ کدام از اعضای بدن نشوند و بگویند: پروردگارا مرا عذابی کردی که چیزی را چنان عذاب نکردی، در پاسخ او گفته شود: از تو يك سخن در آمد در مشارق و مغارب زمین رسید و به وسیله آن خونهای محترم ریخته شد و مال محترم چپاول شد و عصمت محترم به باد رفت، به عزت و جلالم سوگند هر آینه به عذابی گرفتارت کنم که هیچ عضوی را چنان عذاب نکنم.

17- فرمود:

اگر در چیزی شومی باشد در زبان است.

18- از و شاء گویند: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود:

هر مردی از بنی اسرائیل می خواست عابد شود، پیش از آن ده سال خموشی می گزید.

19- رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 351



هر که سخنش را در نامه عملش ثبت داند، کم گوید جز در آنچه برای او اهمیت و فائده دارد.

20- از امام صادق (ع) که فرمود:

در حکمت آل داود است: بر خردمند است که زمان خود را بشناسد و به کار خود سرگرم باشد و زیانش را نگهدارد.

21- فرمود:

پیوسته بنده مؤمن، نیکوکار نوشته شود تا وقتی خموش است و چون به سخن آید، نیکوکار نوشته شود یا بدکردار.

## **باب مدارا و سازگاری**

1- رسول خدا (ص) فرمود:

سه است که در هر که نباشند هیچ کار او تمام نیست: ورعی که او را از نافرمانیهای خدا باز دارد، خلق معاشرتی که با مردم بسازد، بردباری و حلمی که نادانی جاهل را با آن از خود بگرداند.

ص: 353



2- از امام صادق (ع) که می فرمود:

جبرئیل نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا محمد، پروردگارت سلامت می رساند و می فرماید: با خلق من سازگاری و مدارا کن.

3- از امام باقر (ع) که فرمود:

در تورات نوشته: در آنچه خدا عز و جل با موسی بن عمران (ع) راز گفت که:

نهان کن راز نهفته ام در نهادت و در عیان با دشمن من و دشمن خودت، از آفریده هایم سازگاری کن و با اظهار راز نهانم آنان را به دشنام و بدگوئی مکشان تا با دشمن من و دشمن خودت در دشنام من همدست باشی.

4- رسول خدا (ص) فرمود:

پروردگرم به من فرمان سازگاری با مردم داده چنانچه فرمان به انجام فریضه هایم داده.

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سازگاری با مردم نیمی از ایمان است و نرمش با آنان نیمی از زندگی، سپس امام صادق (ع) فرمود: با نیکان نهانی آمیزش کنید و با بدکاران آشکارا و بدانها یورش نکنید تا به شما ستم کنند زیرا دورانی بر شما رسد که دین داری در آن نجات نیابد جز کسی که

ص: 355





گمان برند ابله است و خود را آماده کند که به او بگویند ابله است و خردی ندارد.

6- از حدیفة بن منصور، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: به راستی جمعی از مردم قرشی نژاد با مردمان کم سازگاری کردند و از قریش رانده و سوگند به خدا که در خانوادگی آنها باکی نبود و به راستی جمعی از آنها که از نژاد قریش نبودند با مردم خوب سازگاری کردند و به خاندان بلند پیوستند، گوید: سپس فرمود:

هر که دست از مردم بدارد، يك دست از آنها باز گرفته و دست های بسیاری را طرفدار و مدافع خود ساخته.

## **باب نرمش و رفق**

1- از امام باقر (ع) که فرمود:

راستی برای هر چیزی قفلی است، و قفل ایمان نرمش است.

2- فرمود:

هر که را نرمش بهره دادند، ایمانش بهره دادند.

3- از امام صادق (ع) که فرمود: به راستی خدا تبارك و تعالی نرمش را دوست دارد و از نرمش او با بنده ها است که کینه ها

ص: 357



را از سینه های آنها در کشتد و آنها را مخالف هوس و دلخواهشان کند (به وسیله عقل و پند و اندرز و تبلیغ پیغمبران و حکماء و دانشمندان) و از رفق وی به آنان است که آن را به امری واگذارد که خواهد آن را از میان بردارد برای نرمش با آنها تا حلقه های ایمان به تن آنها نشیند و یکباره بار آنها سنگین نشود و ناتوان گردند و چون این را خواهد فرمانی را به فرمان دیگری نسخ کند و آن فرمان اول منسوخ و ملغی گردد.

4- رسول خدا (ص) فرمود:

نرمش میمنت دارد و سختگیری شوم است.

5- از امام باقر (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل نرمش کن است و نرمش را دوست دارد و به نرمش عوض و اثری دهد که به سختگیری ندهد.

6- فرمود که رسول خدا (ص) فرمود:

نرمش را بر چیزی ننهند جز آنکه آن را زیور بخشد و از چیزی بر نگیرند جز آنکه زشش کند.

7- پیغمبر (ص) فرمود:

به راستی در نرمش فزونی و برکت است، هر که از نرمش

ص: 359



محروم است از خیر محروم است.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

نرمش از خاندانی دریغ نشده جز آنکه خیر آنها دریغ شده.

9- از امام صادق (ع) فرمود:

هر خاندانی که بهره شان را از نرمش به آنها داده اند، خدا به روزی آنها وسعت داده، و نرمش در اندازه گیری زندگانی از فراوانی مال بهتر است با نرمش در چیزی در ماندگی نیست و با تبذیر و ولخرجی چیزی به جا نماند، به راستی خدا عز و جل نرمش کن است و نرمش کن را دوست دارد.

10- از هشام بن احمر، از ابی الحسن (ع) گوید: (در حالی که میان من و مردی از قوم سخنی رفته بود) به من فرمود:

با آنها نرمش کن زیرا هر کدامشان به محض اینکه خشم گیرند به کفر گرایند و خیری نباشد در کسی که کفر او در خشم او است.

11- از امام کاظم (ع) فرمود:

نرمی و لطف، نیمی از زندگی است.

12- رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدا نرمش را دوست دارد و بدان كمك دهد، و چون بر این پاکشهای لاغر و نزار سوار



شوید آنها را به منزلگاه مقرر خود فرود آورید (استراحت دهید) اگر سرزمین خشک و بی گیاه باشد زود خود را نجات دهید و بگذرید و اگر فراوانی و خوشی باشد در آن منزلشان دهید (مقصود این است که نرمش را با حیوانات هم خوب است که مراعات کرد و منظور از این که لاغرند، بیان وضع نوعی مراکب بودند و منظور این است که با این پاکشهای نزار دو منزل یکی راه طی نکنید بلکه به موقع آنها را استراحت بدهید).

13- رسول خدا (ص) فرمود:

اگر رفق و نرمش به چشم دیده می شد، آفریده ای از آن زیباتر و نیکوتر نبود.

14- یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا نرمش کن است و نرمش را دوست دارد و از نرمش و لطف او است به شما که کینه های شما را خرد خرد بیرون کشد و جدائی دلها را بر اندازد و به راستی که می خواهد بنده را از دستوری بگرداند و او را وانهد تا به ناسخش برگرداند از اینکه مبادا حق بر او گران آید.

15- رسول خدا (ص) فرمود:

دو کس با هم مصاحبت نکنند جز آنکه مزد بیشتر و محبوب تر نزد خدا عز و جل آن کس باشد که به یار خود نرمش و لطف بیشتر دارد.

ص: 363





16- از فضیل بن عثمان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که در کار خود نرمش کند، بدان چه از مردم خواهد برسد.

## باب تواضع

1- از امام صادق (ع) فرمود:

نجاشی (پادشاه حبشه) فرستاد نزد جعفر بن ابی طالب و یارانش (که از فشار کفار قریش به حبشه گریخته بودند) و آنها را خواست و بر نجاشی وارد شدند و او در خانه اش روی خاک نشسته بود و جامه های کهنه ای در بر داشت فرمود: جعفر گفته: چون او را با این حال دیدیم از او نگران شدیم (که مبادا بر ما خشم کرده و خود را به این وضع در آورده باشد) چون هراس ما و چهره رنگ پریده ما را دید گفت:

سپاس خدائی را سزا است که محمد را یاری کرد و چشمش را روشن ساخت، آیا به شما يك مژده ای ندهم؟ گفتم: پادشاهها چرا، گفت: اکنون یکی از دیده بان های من از سرزمین شما آمد و به من گزارش داد که خدا عز و جل محمد را یاری کرده و دشمن او را نابود ساخته و فلان و فلان و فلان در هنگام برخورد با مسلمانان در دره به نام (بدر) اسیر شدند، آن درّه درخت اراك فراوان دارد و گویا هم اکنون من بدو نگاه می کنم، چون در آنجا برای آقای خودم که

ص: 365



از بنی ضمیره بود چوپانی می کردم، جعفر در پاسخ او گفت: پادشاهها پس چرا می نگریم که بر خاک نشست و جامه کهنه در بر کرده ای (یعنی این مژده مایه شادی و جشن و شادمانی و زیور است).

ای جعفر، ما در آنچه خدا به عیسی (ع) فرو فرستاده دریافتیم که از حق خدا بر بنده ها این است که فروتنی پدید آرند هنگامی که خدا نعمتی برای آنها پدید آرد، چون خدا عز و جل به وسیله محمد (ص) نعمتی برایم پدید آورده، من این تواضع و فروتنی را پدیدار کردم برای خدا، چون به پیغمبر رسید به یارانش فرمود: به راستی صدقه مایه فزونی است برای صدقه ده، صدقه بدهید خدایتان رحمت کند، و به راستی تواضع و فروتنی مایه بلندی مقام است، تواضع کنید خدایتان بلند کند و به راستی گذشت برای صاحبش سبب عزت است، درگذرید خدایتان عزیز دارد.

2- از معاویه بن عمار، از امام صادق (ع)، گوید: شنیدمش می فرمود: به راستی در آسمان دو فرشته اند که بر بنده گماشته اند، هر که برای خدا تواضع کند او را بالا برند و هر که تکبر کند او را پست کنند.

3- از امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) يك شب پنجشنبه ای در مسجد قبا افطار کرد و فرمود: نوشابه ای هست؟ اوس بن خولی انصاری قدحی شیر آمیخته با عسل برایش آورد و چون آن را به لب گرفت دورش کرد، سپس فرمود: دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است، نه آن را می نوشم و نه حرامش می کنم ولی برای خدا تواضع می نمایم، زیرا

ص: 367



هر که برای خدا تواضع کند، خدایش بالا برد و هر که بزرگی ورزد، خدایش پست کند و هر که در زندگی میانه روی کند خدایش روزی دهد و هر که ولخرجی کند، خدایش دریغ دارد و هر که بسیار یاد مرگ کند خدایش دوست دارد.

4- داود حمّار از امام صادق (ع) مانند آن را روایت کرده و گوید:

هر که بسیار یاد خدا کند، خدایش در بهشت خود سایه کند.

5- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

يك فرشته نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: خدا عز و جل تو را مخیر کرده که بنده وار رسولی متواضع باشی یا شاه رسولی باشی، فرمود: پیغمبر به جبرئیل نگاهی کرد و او با دست اشاره کرد که تواضع پیشه کن، در پاسخ آن فرشته فرمود: بنده متواضعی هستم با مقام رسالت، آن فرشته که پیغام آورده بود گفت: با اینکه در هر حال از درجه ای که نزد پروردگارت داری چیزی کم نشود، امام باقر (ع) فرمود: کلید همه گنجینه های زمین همراه او بود (یعنی با آن فرشته که آورده بود بدهد به پیغمبر (ص) و نپذیرفت).

6- از امام صادق (ع) فرمود:

از تواضع این است که در نشستن به پائین مجلس راضی باشی و به هر که بر خوری سلام کنی و طول دادن بحث و مجادله را وانهی گرچه حق با تو باشد و خوش نداشته باشی که تو را به تقوی بستایند.

7- از امام صادق (ع) فرمود:

خدا به موسی (ع) وحی کرد که ای موسی، می دانی چرا تو



را برای سخن گفتن برگزیدم در برابر همه خلقم؟ عرض کرد:

پروردگارا برای چه بوده است؟ فرمود: خدا تبارك و تعالی به او وحی کرد که ای موسی، به راستی من بنده هایم را زیر و رو کردم و در میان آنها چون تو کسی که خود را خوار و زبون من داند نیافتم، ای موسی، تو وقتی نماز گذاری گونه ات را بر خاک نهی - یا فرمود:

بر زمین نهی.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

علی بن الحسین (ع) بر گرفتاران به خوره گذر کرد و سوار بر الاغی بود و آنها چاشت می خوردند و از او دعوت به چاشت کردند، در پاسخ فرمود: هلا- به راستی که اگر روزه دار نبودم این کار را می کردم و چون به خانه خود رفت، فرمان داد خوراکی بسازند و خوب بسازند و از آنها دعوت کرد و نزد او چاشت خوردند و خود با آنها چاشت خورد.

9- فرمود:

به راستی از تواضع است که مردی به جایی نشیند که پست تر از مقام شرافت او است.

10- امام صادق (ع) به مردی از اهل مدینه نگریست که برای عیال خود چیزی خریده بود و با خود می برد و چون او را دید شرمنده شد، امام صادق (ع) به او فرمود:

آن را برای عیال خود خریدی و به دوش خود کشیدی تا بر ایشان ببری، هلا سوگند به خدا اگر مردم خرده گیر مدینه نبودند من هم دوست داشتم چیزی برای عیال خود بخرم و به دوش خودم

ص: 371





برایشان ببرم.

11- فرمود:

در آنچه خدا عز و جل به داود وحی کرد این بود که: ای داود، چنانچه نزدیک تر مردم به خدا تواضع کنانند، همچنان دورتر مردم از خدا بزرگی فروشانند.

12- از ابی بصیر، گوید: وارد شدم به امام کاظم (ع) در سالی که وفات کرده بود در آن امام صادق (ع) و گفتم: قربانت، شما را چه چیشی کشتید و فلانی شتری کشته؟

در پاسخ فرمود: ای ابا محمد، به راستی نوح در کشتی بود و در آن بود آنچه خدا خواسته بود و آن کشتی زیر فرمان بود و گرد خانه کعبه گردید و آن طواف نساء بود و نوح جلو آن را رها کرد و خدا عز و جل به کوهها وحی کرد که من کشتی نوح بنده خود را بر یکی از شماها می نهم، آنها سرفرازی کردند و خود را بالا گرفتند، کوه جودی تواضع و فروتنی کرد و آن کوهی است در نزد شما و کشتی سینه خود را بدان زد و در این هنگام نوح (ع) به او فرمود:

ای ماری، استحقاق بخش و آن به لفظ سریانی است یعنی پروردگارا اصلاح کن، گوید: من پنداشتم که امام کاظم (ع) به خود اشاره کرد (یعنی بیان کرد که منظورش از کشتن چیشی تواضع بوده است).

13- از امام رضا (ع) فرمود: تواضع این است که به مردم احترامی کنی و به مردم آن را بدهی که دوست داری به تو بدهند.

و در روایت دیگر گوید: گفتم: اندازه تواضعی که چون

ص: 373



بنده ای به جا آرد متواضع است چیست؟

در پاسخ فرمود: تواضع در جاتی دارد از آن جمله این که مرد اندازه خود را بداند و آن را در جای شایسته بدان فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد جز آنچه خواهد به او داده شود، اگر بدی از کسی دید به خوبی آن را جلو گیرد، خشم خود فرو خورد، از مردم گذشت کن باشد و خدا احسان کننده ها را دوست دارد.

### **باب دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا**

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا ببخشد، او از کسانی که ایمانش کامل است.

2- فرمود: از محکمترین حلقه های ایمان این است که:

دوست داری برای خدا و دشمن داری برای خدا و عطا کنی در راه خدا و دریغ داری در راه خدا.

3- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

ص: 375



دوست داشتن مر مؤمن را در راه خدا از بزرگترین شعبه های ایمان است، هلا هر که دوست داشت در راه خدا و دشمن داشت در راه خدا و عطا کرد در راه خدا و دریغ داشت در راه خدا او از برگزیده های خدا است.

4- از ابی بصیر از امام صادق (ع) گوید: شنیدمش می فرمود:

آنها که در راه خدا با همدیگر دوستی کنند. روز قیامت بر فراز منبرهایی از نورند، نور چهره شان و نور تنهانشان و نور منبرهانشان به هر چیزی تابد تا آنکه بدان شناخته شوند و گویند: اینانند که در راه خدا همدیگر را دوست داشتند.

5- از فضیل بن یسار، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از حب و بغض که از ایمانند؟

در پاسخ فرمود: مگر ایمان جز حب و بغض است؟ سپس این آیه را خواند (7 سوره حجرات): «محبوب کرد ایمان را برای شما و آن را در دلهای شما آراست و مکروه و نفرت آمیز کرد نزد شما کفر و فسق و نافرمانی را، آنانند راه یافته ها».

6- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود:

کدام يك از حلقه های ایمان محکم ترند؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند و برخی گفت: نماز و برخی گفت: زکاة و بعضی از آنها گفت: روزه و بعضی گفتند که: آن حج است و عمره و بعضی



گفتند: جهاد است، رسول خدا (ص) فرمود: برای آنچه گفتید:

فضیلتی است و آنکه من پرسیدم نیست ولی محکمتر حلقه ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و مهرورزی با دوستان خدا و بی زاری از دشمنان خدا است.

7- رسول خدا (ص) فرمود:

کسانی که در راه خدا با همدیگر دوستی کنند روز قیامت بر روی یک زمین از زیر جسد سبز در سایه عرش خدا سمت راست آناند، هر دو دست آن راست است، چهره هایشان از آفتاب تابان سپیدتر و روشنتر است، به مقام آنها رشک برد هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل، مردم می گویند: اینان چه کسانی؟ گفته شود:

با همدیگر دوستان در راه خدا.

8- از ابی حمزه ثمالی از علی بن الحسین (ع) فرمود:

چون خدا عز و جل اولین و آخرین را گرد آورد یک جارچی به پا شود و جار کشد که همه مردم بشنود می گوید: کجایند آنان که با یک دیگر برای خدا دوست بودند؟ جلو صفهای مردم برخیزند و به آنها گفته شود: بی حساب به بهشت روید، فرمود: فرشته ها بدان ها برخوردند و به آنها بگویند: به کجا می روید؟ پاسخ گویند:

بی حساب به بهشت، می گویند: شما چه قسمتی از مردمید؟ در پاسخ می گویند: ما آنهائیم که با همدیگر در راه خدا دوستی کردیم،

ص: 379





فرمود: می گویند: کردار شماها چه بوده؟ جواب گویند: ما در راه خدا دوستی می کردیم و در راه خدا دشمنی می کردیم، فرمود:

می گویند: چه خوب است مزد کارگران.

9- از امام صادق (ع) که فرمود:

سه چیز از نشانه های مؤمنند: خداشناسی، دانستن آنکه در راه خدا دوست بدارد و شناختن کسی که باید در راه خدا دشمن بدارد (یعنی معرفت امام برحق و معرفت مخالفان او).

10- از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی مردی باشد که شماها را دوست دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا او را به وسیله دوستی شما به بهشت برد و به راستی مردی باشد که شما را دشمن دارد و عقیده شما را نفهمد و خدا به وسیله بغض به شما او را به دوزخ برد.

11- از جابر جعفی از امام باقر (ع) فرمود:

هر گاه بخواهی بدانی که خیری در تو هست، به دلت نگاه کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست دارد و گنه کاران را دشمن دارد، در تو خیر هست و خدا دوست دارد و اگر اهل طاعت خدا را دشمن دارد و اهل گناه را دوست دارد، در تو خیری نیست و خدایت دشمن دارد و مرد با کسی است که او را دوست دارد.

12- فرمود:

ص: 381



اگر مردی دوست دارد مردی را برای خدا، خداوند به دوست داشتن وی، او را ثواب دهد و گرچه آن محبوب در علم خدا از اهل دوزخ باشد و اگر مردی دیگری را دشمن دارد برای خدا، خداوند وی را به دشمنی با او، ثواب دهد و اگر چه آن مبغوض در علم خدا از اهل بهشت باشد.

13- از امام صادق (ع) فرمود:

بسا دوستی برای خدا و رسول است و بسا برای دنیا، آنچه برای خدا و رسول است، ثوابش بر خدا است و آنچه برای دنیا است اثری ندارد.

14- فرمود:

دو مسلمان به هم برخوردند و بهترشان آن کسی است که رفیق خود را بیشتر دوست دارد.

15- فرمود:

هرگز دو مؤمن به هم برخوردند جز آنکه بهتر آن دو دوست ترین آنها است نسبت به رفیقش.

16- فرمود:

هر که به خاطر دین، دوستی نکند و به خاطر دین، دشمنی نکند، دین ندارد.

ص: 383



## باب نکوهش دنیا و بیان زهد در دنیا

1- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خدا حکمت را در دلش بر جا دارد و زبانش را بدان گویا کند و او را به عیبهای دنیا بینا سازد و درد و درمان آن را به او بفهماند و از دنیا درستش بیرون برد و به بهشت دار السلامش در آورد.

2- از حفص بن غیاث، از امام صادق (ع)، گوید: شنیدم می فرمود:

همه خوبیها را در خانه ای نهادند و کلید آن را از زهد در دنیا ساختند، سپس فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده است: مرد شیرینی ایمان را در دل نچشد تا باکش نباشد که دنیا در دست کیست و چه کسی آن را می خورد، سپس امام صادق (ع) فرمود: بر دلهای شما حرام است که شیرینی ایمان را بدانند و بفهمند تا نسبت به دنیا زهد ورزند و بی رغبت باشند.

3- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

از بهترین اخلاق کمک کار دین، زهد در دنیا است.

ص: 385



4- مردی از علی بن الحسین (ع) از زهد پرسید، فرمود:

زهد 10 چیز است و بالاترین درجه زهد کمترین درجه ورع است و بالاترین درجه ورع کمترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین کمترین درجه رضا است، هلا به راستی زهد در يك آیه از قرآن خدا عز و جل است (23 سوره حدید): «تا آنکه افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفت و شاد نشوید بدان چه به شما رسانید».

5- از سفیان بن عیینه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) را و او می فرمود:

هر دلی در آن شك یا شرك باشد، ساقط است، همانا مقصودشان به زهد در دنیا برای این است که دلهاشان برای آخرت آماده و فارغ باشد.

6- فرمود که:

امیر المؤمنین (ع) فرموده است: نشانه مشتاق به ثواب آخرت زهد او است در نقد نمایش فریبده دنیا، هلا بی رغبتی در این دنیا برای زاهد از آنچه خدا عز و جل برایش قسمت کرده است نگاهد و اگر چه زهد ورزد، و حرص حریص به متاع دنیا قسمت او را نفزاید و گر چه حرص ورزد، مغبون کسی است که از بهره آخرتش محروم گردد.

7- فرمود:

ص: 387





خوش نمی آمد رسول خدا (ص) را از دنیا چیزی جز این که در آن گرسنه و ترسان باشد.

8- فرمود:

پیغمبر غمناک بیرون رفت، يك فرشته ای که همراهش کلیدهای گنجینه های زمین بود نزد او آمد و به او گفت: ای محمد، اینها کلیدهای گنجهای زمین است، پروردگارت می فرماید: بازکن و هر چه خواهی از آنها بگیر بی آنکه چیزی از آنها (از مقامت خ) کم شود در نزد من، رسول خدا (ص) فرمود: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و کسی که خرد ندارد برای آن جمع می کند، آن فرشته گفت: بدان که تو را به راستی مبعوث کرده، به راستی من این سخن را از فرشته ای شنیدم که در آسمان چهارم بود هنگامی که این کلیدها را به من دادند.

9- از عبد الله بن قاسم، از امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) به يك بزغاله گوش بریده که مرده بود و بر زباله دانی افتاده بود گذر کرد و به اصحاب خود فرمود: این به چه می ارزد؟

در پاسخ گفتند: اگر این زنده بود شاید يك درهم هم نمی ارزید، پیغمبر (ص) فرمود: بدان که جانم به دست او است، هر آینه دنیا نزد خدا از این بزغاله مرده نزد صاحبش بی ارزش تر است.

ص: 389



هر گاه خدا برای بنده ای نیکی خواهد، او را به دنیا بی رغبت کند و در دیانت فهمیده سازد و به عیوب دنیا بینا کند و هر که را این خصلتها داده شود، خیر دنیا و آخرت به او داده شده، و فرمود:

هیچ کس حق را از دری نجسته که از در زهد در دنیا بهتر باشد و آن ضد است مر آنچه را دشمنان حق می جویند، گفتم: قربانت، آنها از چه راهی می جویند؟ فرمود: از رغبت به دنیا، و فرمود: آیا شخص پر صبر ارجمندی وجود ندارد، به راستی این دنیا چند روز اندک بیش نیست، هلا بر شما حرام است که مزه ایمان را بچشید تا نسبت به دنیا بی رغبت و زاهد شوید.

گوید: و شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: هر گاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد مقامش بالا رود و شیرینی دوستی خدا را دریابد و نزد دنیاداران به دیوانه ماند و همانا به دین مردم حب خدا آمیخته و به کاری جز آن دست نیندازند.

گوید: شنیدم می فرمود: به راستی چون قلب، پاک و مصفا شد، زمین بر او تنگ گردد تا بر فراز رود.

11- از زهری محمد بن مسلم بن شهاب، گوید: از علی بن الحسین (ع) پرسش شد، کدام عمل نزد خدا عز و جل بهتر است؟

در پاسخ فرمود: هیچ عملی بعد از معرفت خدا عز و جل و معرفت رسول خدا بهتر از بغض دنیا نیست و به راستی برای آن تیره های بسیار است و برای گناهان هم تیره های بسیار است، نخست چیزی که برای آن، خدا نافرمانی شد، کبر و بزرگ منشی است که نافرمانی شیطان است هنگامی که سر باز زد و بزرگی به خود بست و



از کافران گردید، و دیگر، حرص است که گناه آدم و حوا است هنگامی که خدا عز و جل به آنها فرمود (25 سوره بقره): «بخورید از هر جا خواهید و نزدیک این درخت نروید تا از ستمکاران شوید» و آنها از چیزی که بدان نیازی نداشتند برگرفتند و این حرص در نژاد آنها تا روز قیامت به جا ماند و این برای آن است که بیشتر چیزی که آدمی زاده می جوید آن است که بدان نیازی ندارد، سپس حسد است که گناه پسر آدم است هنگامی که به برادرش حسد برد و او را کشت و از این حب زنان و حب دنیا و حب ریاست و حب راحت و حب سخنوری و حب آقائی و ثروتمندی منشعب گردید و هفت خصلت شدند و همه در حب دنیا گرد آمدند و پیغمبران و دانشمندان پس از دانستن آن گفتند: دوستی دنیا سر هر گناهی است، دنیا دو دنیا است، یکی برای رفع ضرورت زندگی و دیگر دنیای ملعون و نفرین شده.

12- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

به راستی در دنیا داری زیان به آخرت است و در طلب آخرت زیان به دنیا، شما به دنیای خود زیان بزنید که بهتر است از زیان رساندن به آخرت.

13- از ابی عبیده حذاء، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: برای من بازگو آنچه را بدان سود گیرم.

فرمود: ای ابا عبیده، بسیار یاد مرگ کن، زیرا آدمی نباشد

ص: 393



که یاد مرگ کند جز آنکه در دنیا بی رغبت شود.

14- فرمود:

فرشته ای است که هر روز جار می زند: ای آدمی زاده، بزا برای مردن و گردآور برای نابود شدن و بساز برای ویران شدن.

15- علی بن الحسین (ع) فرمود:

به راستی دنیا پشت کرده و می رود و آخرت روی کرده و می آید و برای هر کدام فرزندان است، شما از فرزندان آخرت باشید و نباشید از فرزندان دنیا، هلا از زاهدان در دنیا باشید و از راغبین در آخرت، هلا زاهدان در دنیا، زمین را بستر کنند و خاک را زیر سر نهند و آب بوی خوش و عطر آنها است و به خوبی دل از دنیا بریده اند.

هر که شوق بهشت دارد از شهوات دل بر دارد و هر که از دوزخ هراسد، گرد محرمات نیلاسد و هر که از دنیا روگردان است هر مصیبتی بر او آسان است.

هلا به راستی برای خدا بنده هائی است که چونان کسی که اهل بهشت را در بهشت دیده جاویدانند و چونان کسی که اهل دوزخ را در دوزخ دیده در عذابند، از بدی آنان آسوده باشند و دلشان غمنده است، روحی پارسا دارند و نیازی سبک و رسا، روزی اندک شکیبائی کردند و به سرانجامی که آسایش طولانی دارد گرائیدند، اما در شب گام خود را در صف کنند و اشک بر گونه

ص: 395





ریزند و به پروردگارشان پناه برند و در آزاد شدن خود بکوشند و اما روز بردباران، دانشمندان، نیکان و متقیان باشند گویا چوبه تیری هستند که ترس از خدا آنها را سر تا پا تراشیده و لاغر و نزار کرده از پرستش و عبادت، بیننده بدانها نگردد و گوید: بیماراند و آن مردم را بیماری نیست یا گویند: دیوانه اند؟ محققاً هراس بزرگی از یاد دوزخ و آنچه در آن است در نهاد آنها آمیخته شد.

16- از جابر، گوید: نزد امام باقر (ع) رفتم، فرمود:

ای جابر، به خدا من غممنده ام و به راستی من دلم مشغول است، گفتم: قربانت، چه گرفتاری داری و چه غمی در دل داری؟

فرمود: ای جابر، هر که در دلش صافی خالص دین خدا در آمد دلش از آنچه جز آن است منصرف گردد، ای جابر، دنیا چیست؟ امید داری دنیا چه باشد و به کجا برسد؟ آیا دنیا جز خوراکی است که خوردی، یا جامه ای که پوشیدی، یا زنی که بدان رسیدی؟

ای جابر، به راستی مؤمنان به دنیا دل نهند که در آن بپایند و از ورود خود به آخرت هم خاطر جمعی و امان ندارند، ای جابر، آخرت خانه زیستن است و دنیا خانه رخت بر بستن و نابودی، ولی دنیاداران به غفلت اندرند و گویا همان مردم با ایمانند که فقیه و با فهم و اهل اندیشه و عبرتند، آنچه به گوش شنوند آنها را از یاد خدا عز و جل کر نکنند و آنچه از زیور و آرایش دنیا به چشم خود بینند، آنان را کور نسازد و به ثواب آخرت رسند چنانچه بدین مقام از دانش و علم کامیاب شدند.

ای جابر، بدان که اهل تقوی کم هزینه ترین اهل دنیایند

ص: 397



و نسبت به تو از همه بیشتر کمک کارند (کم خرج و پرکارند) یادشان آوری و به تو کمک دهند و اگر از یادشان ببری یادت کنند، پرگفتارند به فرمان خدا، پر جهشند در فرمان خدا، برای دوستی با پروردگارشان دل از همه چیز برداشته اند و برای فرمان بری مالک خود از دنیا در هراسند به سوی خدا عز و جل و به دوستی او از دل نگریسته اند و دانسته اند که همین را باید منظور داشت که مقامش بزرگوار است، دنیا را چون باراندازی منزل ساز که در آن بار نهی و سپس بکوچی یا چون مالی که در خواب بینی و چون بیدار شوی چیزی از آن با تو نباشد، به راستی من همانا این را برای مثلی آوردم، زیرا دنیا در چشم خردمندان و خداشناسان چون سایه، پس از ظهر بی پایه است.

ای جابر، نگهدار آنچه را خدا عز و جل رعایتش را خواسته از دین و حکمت او و خواستار مشو از آنچه برایت نزد او است جز آنچه را از آن او در نزد خود داری.

اگر دنیا بجز آنچه برای تو ستودم باشد (یعنی در نظر تو غیر از آن جلوه کرده و تو را به خود مطمئن ساخته است) باید نقل مکان کنی به خانه ای که در آن رضایت خدا را توانی جست و عذر از تقصیرات خود توانی خواست، به جان خودم بسا کس به چیزی حریص و آزمند است که چون به دستش آید بدان بدبخت شود، و بسا ناخواه امری که چون فراهمش گردد بدان سعادتمند گردد و این است گفتار خدا عز و جل پ 141 سوره آل عمران: «و هر آینه بیازماید خدا کسانی را که گرویدند و محو کند کافران را».

17- ابو ذر (رحمه الله) خدا دنیا را از طرف من نکوهش کناد پس از دو قرصه نان جو که یکی را چاشت سازم و دیگری را



شام و پس از دو پارچه پشمین که یکی را به کمر بندم تا لنگ من باشد و دیگری را ردای دوش خود سازم.

18- از امام صادق (ع) که ابو ذر- رضی الله عنه- در سخنرانی خود می گفت: ای دانشجوینده، گویا هیچ چیز دنیا نبوده جز آنچه خوبش سودی دهد و بدش زیانی رساند جز به کسی که خدایش مهر ورزد (برای دفع شر و زیان آن)، ای دانشجوینده، هیچ اهل و مالی تو را از خود بازنگیرد و به خود مشغول نسازد، تو در روزی که از آنها جدا شوی چون مهمانی باشی که شب را نزد آنها گذرانیده و بامدادان از نزد آنها به سوی دیگری بسیج کرده، دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن به منزل دیگری نقل مکان کنی و میان مردن و محشور شدن جز خوابی نیست که به خوابی و سپس از آن بیدار شوی، ای دانشجوینده، برای ایستگاه خود در برابر خدا عز و جل پیش فرست زیرا توبه کردارت ثواب بری چنانچه بدهی بستانی ای دانشجوینده.

19- رسول خدا (ص) فرمود:

مرا با دنیا چه کار؟ همانا مثل من با او چون مثل شتر سواری است که درختی بر فراز او باشد در روز گرمی و زیر آن استراحت نیم روز را بگذراند و سپس برود و آن را به جا گذارد.

20- از یحیی بن عقبه، از امام صادق (ع) که امام باقر (ع) فرمود:

ص: 401



مثل آزمند به دنیا چون کرم ابریشم است هر آنچه بیشتر بر خود بتند دیرتر تواند از آن برآید تا از غم بمیرد، گوید: امام صادق (ع) فرمود: در آنچه لقمان پسرش را پند داد این بود که: ای پسر جان، به راستی مردم پیش از تو برای فرزندان خود گرد آوردند نه آنچه گرد آوردند به جا ماند و نه آنکه برایش گرد آوردند و همانا تو بنده مزدوری باشی که به کاری گمارده شدی و مزدی بر آن نوید داده شدی کارت را به پایان رسان و مزدت را دریافت کن و در این دنیا چون گوسپندی مباش که در کشتزار سبزی افتد و بخورد تا فربه شود و مرگش در فربهی او فرا رسد ولی دنیا را چون پلی دار که بر چوئی است و از آن بگذری و آن را وانهی و تا پایان روزگار بدان برنگردی، آن را ویران کن و آباد مساز که تو فرمان نداری آبادش کنی.

و بدان تو فردا که برابر خدا عز و جل بازداشته شوی محققاً از چهار چیز بازخواست شوی: جوانیت که در چه برگزار کردی؟

عمرت که در چه به سر بردی؟ دارائیت که از کجا آوردی و به کجا هزینه کردی؟ برای آن آماده باش و پاسخی برایش فراهم ساز، افسوس مخور بدان چه که از دنیایت از دست رفت زیرا اندک از دنیا نپاید و بیش از آن آسودگی از گرفتاری را نشاید بر حذر باش و در کار خود بکوش، پرده از رخ برافکن و در بخشش پروردگارت در آویز، در دلت بازگشت به خدا را تازه دار، در فراغت خود بشتاب پیش از آنکه آهنگ تو شود و مرگت در رسد و میان تو و آنچه خواهی پرده افتد.





21- امام صادق (ع) می فرمود:

در آنچه خدا عز و جل بدان با موسی (ع) راز گفت این بود که:

ای موسی، به مانند ستمکاران به دنیا تکیه مکن و نه چون کسانی که آن را پدر و مادر خود گرفتند، ای موسی، اگر به خودت باز گذارم تا مصلحت خویش اندیشی، در این صورت دوستی و شگفت دنیا بر تو چیره گردد، ای موسی، در کار خیر با اهل خیر رقابت کن و بر آنان پیشی گیر زیرا خیر چون نامش نکو است و آنچه از دنیا که از آن بی نیازی وانه و چشم خود را به فریب خورده های دنیا و کسانی که به خود واگذار شدند مدوز و بدان که آغاز هر فتنه دوستی دنیا است و برای فراوانی مال به کسی رشک مبر، زیرا با فراوانی مال گناه فراوان گردد، نظر به حقوق واجبه به کسی که مردم از او خشنودند رشک مبر تا بدانی که خدا هم از او راضی و خشنود است، مبادا رشک بری بر آفریده ای برای آنکه مردم در فرمان اویند، زیرا فرمان بری مردم از او و پیرویشان از وی به ناحق هلاکت خود او است و هر کس پیرو او است.

22- فرمود که:

در کتاب علی است (ع) همانا نمونه دنیا چون مار است، وه چه نرم است سایش بدان با این که زهر کشنده در درون خود دارد، مرد خردمند از آن دور باش دارد و کودک نادان شیفته آن است.

23- فرمود: امیر المؤمنین (ع) به یکی از یارانش نوشت و او

ص: 405



را پند داد: سفارش کنم تو را با خودم به پرهیز نسبت بدان که نافرمانیش روا نیست و امید و توان گری جز به او نیست، زیرا هر که خدا جل و عز را به تقوی منظور دارد، عزیز و نیرومند گردد و سیر بخورد و سیر بنوشد و خرد خود را از دنیا داران بر کند، تنش با دنیا داران است و دل و خردش نگران به دیگری سرای باتابش دلش آنچه را دیده اش از دلبریهای دنیا بیند خاموش و خنثی کند، حرامش را پلید شمارد و از شبهه ناکش کناره کند و به خدا همان حلال پاکش را هم از دست بنهد جز آنچه از آن ناچار است از پاره نانی که بدان تنش را نیرو بخشد و جامه ای که عورتش را بپوشاند، آن هم از سطرترین جامه و ناهموارترین خوراک و برای او در آنچه از آن چاره ای نیست باز هم اعتماد و امیدی نیست بلکه اعتماد و امیدش به آفریننده همه چیز است، پس تلاش کند و بکوشد و تنش را در رنج اندازد تا دنده هایش بر نماید و دو چشمش به گودی درافتد و خدا به جای آن نیروئی به تنش دهد و توانائی در خردش بخشد و آنچه در دیگر سرای برایش، پس انداز بیشتر است، دنیا را به دور انداز زیرا دوستی دنیا کور کند و کر کند و لال نماید و مردم را خوار کند، آنچه از عمرت به جا است دریاب و نگو فردا یا پس فردا، همانا آنها که پیش از شما بودند و برای دل دادن به آرزوهای بی جا و پس انداختن کارهای آخرت هلاک شدند تا آنکه فرمان کوچ خدا ناگهان بدانها رسید و اندر غفلت بودند و بر چوبه تابوت خود به گورهای تنگ و تاریک خویش در سپرده شدند و فرزندان و خاندانشان آنها را به خود و انهداند، خود را با دلی بازشونده و توبه کار به سوی خدا انداز به وسیله ترك دنیا با تصمیمی که در آن شکست و پی بریده گی نباشد، یاری کند خدا، ما را با تو بر طاعتش، و توفیق بخشد ما را با تو برای



خشنودی و رضایتش.

24- از امام صادق (ع) که فرمود:

نمونه دنیا چونان آب شور دریا است، هر آنچه تشنه از او بنوشد به تشنگی او بیفزاید تا او را بکشد.

25- از وشاء، گوید: از امام رضا (ع) شنیدم می فرمود:

عیسی بن مریم (ع) به حواریین خود گفت: ای زاده های اسرائیل، افسوس مخورید بدان چه از دست دادید از دنیا چنانچه دنیا داران بدان چه از دینشان از دست دهند افسوس نخورند هر گاه به دنیای خود برسند.

### **باب در اطراف آنچه در باب گذشته، گذشت**

1- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی خدای عز و جل می فرماید: سوگند به عزت و جلال و بزرگی و فرازی و موقعیت بلندم، هیچ بنده ای خواست مرا بر دلخواه خود بر نگزیند جز اینکه سرگردانی را از او باز دارم و آسمان ها و زمین را عهده دار روزیش سازم و من خود برای او از پس تجارت هر تاجری باشم (یعنی به جای تجارت هر تاجری به او سود رسانم زیرا هر تاجری برای سود دنیا یا آخرت تلاش می کند و چون او برای من از همه دست

ص: 409



کشیده، منم بهره تجارت او یا هدف بالاتر از بهره هر تجارت).

2- از امام باقر (ع) که فرمود:

خدا عز و جل فرمود: سوگند به عزت و جلال و بزرگی و شرف و موقعیت بلندم که هیچ بنده خواست مرا بر خواست بر نگزیند در امور دنیا مگر این که بی نیازی او را در خوش قرار دهم و همش را در آخرت او و آسمانها و زمین را کفیل روزی او سازم و من خود برای او از پس تجارت هر تاجری باشم.

## باب قناعت

1- از عمرو بن هلال، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

مبادا دیده خود را بر آنکه بالا دست تو است بیندازی که بس است پند گرفتن بدان چه خدا عز و جل به پیغمبرش فرموده (56 سوره توبه): (آیه چنین است فلا تعجبك) «خوشت نیاید و در شگفت نشوی از دارائی آن ها و نه از فرزندان آنها» و فرمود (131 سوره طه): «دو چشم خود را مینداز به سوی آنچه بهره مند کردیم بدان همگنایی از آن ها را که شگفتگی و خرمی زندگانی دنیا است» اگر از این راه چیزی به دلت خلد به یاد آور زندگی رسول خدا (ص) را که همانا خوراکش نان جو بود و شیرینیش خرما و سوختش شاخه نخل هر گاه به دست می آورد.

ص: 411





2- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که از ما خواهش کند به او عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید، خدایش بی نیاز کند.

3- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که از خدا به معاش کم راضی باشد، خدا از او به کردار کم راضی است.

4- فرمود که:

در تورات نوشته: آدمی زاده هر جور خواهی همان جور باش که از آن دست که بدهی به همان دست بدهندت، هر که از خدا به روزی کم خشنود است، خدا هم از او به کردار کم خشنود است، هر که به اندکی از مال حلال خشنود است، هزینه اش سبک است و دست آوردش پاک است و از حد ناپکاری برکنار است.

5- از امام رضا (ع) که فرمود:

هر که را جز روزی بسیار قانع نکند، جز کردار بسیارش بس نباشد و هر که را روزی اندک بس است، کردار اندک هم بس باشد.

ص: 413



6- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) همیشه می فرمود:

آدمی زاده، اگر آنچه را که بست باشد از دنیا می خواهی آسان ترین چیزی که در آن است تو را بس است (آنچه شکمی را سیر کند و عورتی را بپوشاند) و اگر آن را خواهی که تو را بس نباشد پس به راستی هر آنچه در دنیا است تو را بس نیست (زیرا اگر همه دنیا را هم به کسی دهند نیازش بیشتر شود چون جمع هر مال و مقامی نیازمندی های فراوانی به بار آورد).

7- فرمود که:

حال یکی از اصحاب پیغمبر سخت شد، همسرش به او گفت:

کاش می رفتی نزد رسول خدا (ص) و از او چیزی می خواستی، آمد نزد پیغمبر، چون پیغمبر او را دید، فرمود: هر که از ما خواهد به او عطا کنیم و هر که نخواهد خدایش بی نیاز کند، آن مرد گفت: جز مرا قصد نکرده است، نزد زنش برگشت و به او اعلام کرد، زنش گفت: رسول خدا (ص) هم بشر است (یعنی باطن کسی را نمی داند) برو و به او حال خود را بگو، آمد نزد آن حضرت و تا چشم رسول خدا (ص) به او افتاد فرمود: هر که از ما خواهد به او عطا کنیم و هر که نخواهد خدایش بی نیاز کند و تا سه بار آن مرد رفت و آمد کرد و سپس رفت يك تبری عاریه کرد و به کوه رفت و بالای آن بر آمد و هیزمی برید و آن را آورد و فروخت به نیم مد (نیم کیلو تقریباً) آرد و آن را برد و خورد، سپس فردا رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و پیوسته کار کرد و جمع کرد تا يك تبری خرید و سپس

ص: 415



جمع کرد تا دونه شتر خرید و غلامی خرید و توانگر شد و به رفاه رسید، پس از آن آمد نزد پیغمبر و به او خبر داد که چگونه آمد خواهشی کند و چه از پیغمبر (ص) شنید (باز هم) پیغمبر (ص) فرمود:

هر که از ما بخواهد به او عطا کنیم و هر که نخواهد، خدا او را بی نیاز کند.

8- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که خواهد بی نیازترین مردم باشد باید بدان چه در دست خدا است پشت گرمتر باشد از آنچه در دست دیگران است.

9- از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) که فرمود:

هر که بدان چه خدایش روزی کند، قناعت ورزد، از بی نیازترین مردم است.

10- از حمزه بن حرمان، گوید: مردی به امام صادق (ع) شکایت کرد که روزی می جوید و بدان می رسد و قانع نمی شود و نفسش او را به اندازه بیشتری می کشاند و گفت: چیزی به من آموزید که از آن سود برم. امام صادق (ع) به او فرمود: اگر آنچه تو را بس است بی نیازت می کند، کمتر چیزی که در این جهان است تو را بی نیاز سازد، و اگر آنچه تو را بس است بی نیاز نکند، هر آنچه در جهان است بی نیازت نسازد.

ص: 417



هر که از دنیا بدان چه او را کفایت کند خوشنود باشد، کمترین چیزی که در آن است او را کفایت می کند و کسی که راضی نیست از دنیا بدان چه او را کفایت می کند در دنیا، چیزی نیست که او را کفایت کند.

## باب کفاف

1- امام باقر (ع) می فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل فرماید: به راستی رشک آورترین دوستانم نزد من مردی است سبک حال (یعنی کم مال و کم علاقه به دنیا) دارای بهره ای از نماز که در نهانی، پروردگارش را عبادت کند و در میان مردم گمنام و نشناخته به سر برد و روزی او به اندازه نیاز و رفع ضرورت باشد و بر آن شکیبیا بود، زود بمیرد و کم ارث گذارد و زنان نوحه گر او کم باشد.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

خوشا بر آنکه مسلمان باشد و زندگانش به قدر حاجت باشد.

3- فرمود (ص):

بار خدایا! روزی بده به محمد و آل محمد و هر که دوست دارد محمد





را پارسائی و به قدر حاجت زندگی و روزی کن که دشمن دارد محمد و آل محمد را مال و اولاد.

4- از علی بن الحسین (ع) که رسول خدا (ص) به يك شترچرانی گذر کرد و فرستاد از او شربتی برای نوشیدن خواست، در پاسخ گفت: آنچه در پستان شترها است صبحانه قبیله است و آنچه در ظرفها اندوخته از آن شام آن ها است، رسول خدا (ص) فرمود:

بار خدایا مال و اولادش را فراوان کن، و به گوسفندچرانی گذر کرد و از او شیری برای نوشیدن خواست، او آنچه شیر در پستان گوسفندان بود دوشید و کاسه خود را در کاسه رسول خدا (ص) برگردانید و يك گوسفند هم نزد آن حضرت فرستاد و گفت: این است آنچه نزد ما است و اگر هم خواهی بیشتر بدهیم، گوید: رسول خدا (ص) فرمود: بار خدایا به اندازه حاجت به او روزی بده، یکی از اصحاب وی به او گفت: یا رسول الله، برای آنکه تو را رد کرد، دعائی کردی که ما همه آن را دوست داریم و برای آنکه حاجتت برآورد دعائی کردی که ما همه بد داریم، رسول خدا در پاسخ فرمود: به راستی آنچه کم باشد و بس باشد بهتر است از آنچه بیش است و بازی اندیش است، بار خدایا به محمد و آل محمد و آل محمد به اندازه رفع حاجت روزی بده.

5- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا عز و جل می فرماید: بنده مؤمنم غمناک می شود اگر بر او تنگ گیرم و این تنگی روزی او را به من نزدیکتر سازد و بنده مؤمنم



شاد می شود اگر به او وسعت روزی دهم و آن وی را از من دورتر کند.

6- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: به راستی رشك خیزترین دوستانم نزد من بنده ای است مؤمن که از صلاح و خوبی بهره مند است، خوب پروردگارش را عبادت کند و در نهانی خدا را بپرستد و میان مردم گمنام به سر برد و انگشت نما نباشد، روزی او به اندازه رفع حاجت است و بر آن صبر کند و زودش مرگ فرا رسد و ارث او اندك باشد و زنان نوحه گر بر وی کم باشند.

### **باب تعجیل در کار خیر**

1- حمزة بن حمران گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر گاه یکی از شما آهنگ کار نیکی کرد آن را پس نیندازد زیرا بنده ای بسا يك نمازی گذارد و یا روزی را روزه دارد و به او گفته شود، پس از آن هر کاری خواهی بکن که خدایت آمرزیده.

2- امام صادق (ع) فرمود:

روز خود را به کار نیکی آغاز کنی و بر فرشته های نگهبان

ص: 423



خود در آغاز آن کار نیکی برای نوشتن پیش دارید و در پایان آن هم کار نیکی تا در این میان برای شما آموزش باشد.

3- فرمود:

پدرم همیشه می فرمود: چون آهنگ کار نیکی کردی بشتاب، زیرا تو نمی دانی چه رخ می دهد.

4- رسول خدا (ص) فرمود:

به راستی خدا دوست دارد از کار نیک آنچه در آن شتاب شود.

5- فرمود:

چون قصد خیری کردی، آن را پس مینداز، زیرا بنده در روز گرمی روزه دارد و آنچه نزد خدا است بخواهد و خداوند او را بدان از دوزخ آزاد کند و نباید هر چه که با آن به خدا عز و جل نزدیک شود کم شمارد گرچه پاره خرما باشد.

6- فرمود:

هر که آهنگ کار نیکی کرد باید در آن بشتابد و آن را پس نیندازد، زیرا بنده بسا باشد که کاری کند و خدا تبارک و تعالی می فرماید: من تورا آمرزیدم و هرگز بر تو چیزی نمی نویسم و هر که قصد گناهی کند باید آن را نکند، زیرا بسا بنده کار بدی کند و خدای سبحانه او را ببندد و می فرماید: نه، سوگند به عزت و جلالم، تورا پس از آن هرگز نیامرزم.

ص: 425



7- فرمود:

چون قصد چیزی از خیر کردی آن را پس مینداز، زیرا خدا عز و جل بسا که توجه به بنده ای کند، و او در حال طاعتی است، پس می فرماید: سوگند به عزت و جلالم پس از این هرگز تو را عذاب نکنم و چون قصد معصیتی کردی آن را به کار مینداز زیرا بسا که در حالی خدا توجه به بنده کند که مشغول گناه است، پس می فرماید:

سوگند به عزت و جلالم تو را بعد از آن هرگز نیامرزم.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

هر گاه یکی از شماها قصد خیر یا رساندن نفعی به غیر کرد از سمت راست و چپش دو شیطانند، پس بشتابد، مبادا او را از آن باز دارند.

9- امام باقر (ع) می فرمود:

هر که قصد کار خیری کند باید بدان بشتابد زیرا هر کار خیری پس افتد به راستی شیطان را در آن نظری است.

10- می فرمود (ع):

به راستی خدا کار خیر را بر مردم دنیا سنگین ساخته مانند سنگینی آن در ترازوی عملشان در روز قیامت و خدا عز و جل کار شر را بر مردم دنیا سبک و آسان کرده مانند سبکی آن در ترازوی عملشان روز قیامت.

ص: 427





1- از علی بن الحسین (ع) که رسول خدا (ص) در آخر خطبه خود می فرمود:

خوشا به کسی که خلقش خوب است و طبعش پاک است و نهادش به است و آشکارش نیکو است، زیادی مالش را انفاق کند و از پرگوئی خودداری کند و میان خود و مردم به انصاف قضاوت کند.

2- از امام صادق (ع) فرمود:

کیست که ضامن من باشد برای انجام چهار عمل در برابر چهار خانه در بهشت: انفاق کن و از فقر مترس، در جهان سلام را آشکارا کن، نزاع و جدال را ترك کن (و اگر چه در مسائل علمیه باشد) گر چه حق با تو است و میان خودت و مردم به حق قضاوت کن.

3- امام صادق (ع) می فرمود:

سپید اعمال سه است: به انصاف قضاوت کردن تو با مردم نسبت به خودت تا آنکه چیزی را برای خود نپسندی جز آنکه مانندش را برای آنان به پسندی، و همدردی کردنت با برادرانت در مال، و ذکر خدا در هر حال،

سبحان الله و الحمد لله و الله أكبر

، تنها بلکه چون به تو امر خدا عز و جل در چیزی وارد شد بدان عمل کنی



و هر گاه بر تو نهی خدا عز و جل در باره چیزی وارد شد، آن را وانهی.

4- از امام باقر (ع) که امیر المؤمنین (ع) در ضمن کلام خود فرمود:

هلا هر که مردم را نسبت به خود به انصاف نگرد، خدا او را جز عزت ندهد.

5- از امام صادق (ع) سه اند که نزدیکترین مردمند به سوی خدا عز و جل در قیامت تا فارغ شود از حساب خلائق مردی که در حال غضب از قدرت خود نسبت به زیر دستش سوء استفاده نکند و به او ستم نکند و مردی که میان دو نفر میانجی گردد و راه برود و به اندازه يك جو طرفداری از یکی آن ها نکند و مردی که درست گوید در آنچه به سود او است و در آنچه به زیان او است.

6- در حدیث دیگر فرمود:

آیا شما را خبر ندهم به سخت تر چیزی که خدا آن را بر خلقش واجب کرده و سه چیز ذکر کرده که اول آن ها این بود که:

به انصاف حکم کردن میان خودش و مردم.

7- رسول خدا (ص) فرمود:

سید اعمال حق دادن به مردم است از طرف خودت

ص: 431



و همدردی با برادر دینی ات در راه خدا و ذکر خدا عز و جل در هر حال.

8- حسن بزاز گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

آیا به تو خبر ندهم از سخت ترین چیزی که خدا بر خلقش فرض کرده است؟ (تا سه بار)، گفتم: چرا، فرمود: حق دادن به مردم از خودت و همدردی با برادرت و ذکر خدا در هر جا، اما به راستی من نمی گویم که

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر

است و اگر چه آن هم ذکر خدا است ولی مقصود آن ذکر خدا است عز و جل در هر محلی هر گاه برسی به طاعتی یا معصیتی.

9- امام صادق (ع) فرمود:

امتحان نشده مؤمن به چیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که از آن محروم است، گفته شد که آنها چیست؟ فرمود:

همدردی و شرکت در تنخواهی که در دست دارد و حق دادن به مردم از طرف خودش و بسیار ذکر کردن خدا، اما من نمی گویم:

همان

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله

است ولی ذکر خدا نزد آنچه بر او حلال کرده است و ذکر خدا در موقع برخورد بدان چه به او حرام کرده.

10- گوید: يك اعرابی نزد پیغمبر (ص) آمد، آن حضرت می خواست به یکی از غزوه های خود رود، اعرابی رکاب پاکش او را گرفت و گفت: یا رسول الله! به من عملی بیاموز که با آن به بهشت روم.

ص: 433



در پاسخ فرمود: هر چه را دوستداری که مردم با تو بکنند، تو با آن ها بکن و هر چه را بد داری که مردم با تو بکنند با آن ها مکن، جلو مرکب را رها کن.

11- از امام صادق (ع) فرمود:

عدالت، از آب به کام تشنه شیرین تر است، چه بسیار عدالت وسیع است اگر در امری عدالت شود گرچه آن امر اندک باشد.

12- فرمود:

هر که انصاف را میان خود و مردم حکم کند به پسندش که از طرف دیگران هم حکم باشد.

13- فرمود که: خدا عز و جل به آدم وحی کرد که من همه سخنان را در چهار کلمه برایت گرد آورم، عرض کرد: پروردگارا، آنها را چیستند؟

فرمود: یکی از آن من است و یکی از آن تو است و یکی میان من و تو است و یکی میان تو و مردم است، عرض کرد: پروردگارا، آنها را بیان کن تا بدانم، فرمود: آنکه از آن من است، مرا عبادت کن و هیچ چیز را شریک من ندان، آنکه از آن تو است من تو را به کردارت پاداش دهم به وجهی که بدان نیازمندتری و اما آنکه میان من و تو است، بر عهده تو است که دعا کنی و بر من است که اجابت کنم و اما آنکه میان تو و مردم است، به پسندی برای مردم آنچه برای خود می پسندی و بد داری برای مردم آنچه برای خود

ص: 435





14- از امام صادق (ع)، فرمود:

از خدا بپرهیزید و عدالت ورزید زیرا شما بر مردمی عیب گیرید که عدالت نمی ورزند.

15- فرمود:

عدالت از شکر شیرین تر و از کره نرمتر و از مشک خوش بوتر است.

16- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

جز خصلت است که در هر که باشد یا هر که یکی را داشته باشد، در سایه عرش خدا است روزی که جز سایه او سایه ای نیست، مردی که به مردم دهد از طرف خود آنچه را از آنان خواهش دارد و مردی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که خدا بدان راضی است و مردی که برادر مسلمانش را به عیبی وصف نکنند تا بداند که آن عیب در خودش نیست، زیرا هیچ عیبی از خود دور نکند جز آنکه عیبی دیگر در خویش یابد و بس است که مرد به خود سرگرم باشد و پیرامون دیگران نگردد.

17- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که از مال خود با فقیر مواسات کند و از طرف خود به



مردم حق بدهد او به حق، مؤمن باشد.

18- می فرمود (ع):

دو تن هرگز باهم در امری ستیزه نجویند و یکی از آنها حق را به رفیق خود دهد جز آنکه او را مغلوب سازد.

19- از امام باقر (ع) فرمود:

به راستی برای خدا بهشتی است که در آن در نیاید جز سه کس یکی از آنها کسی است که در باره خود به حق حکم کند.

20- از امام صادق (ع) فرمود:

عدالت از آبی که به تشنه رسد شیرین تر است و چه وسیع است عدالت هر گاه به عدالت عمل شود گرچه در موضوع کوچکی باشد.

### **باب بی نیازی از مردم**

1- از امام صادق (ع)، فرمود:

شرافت مؤمن به شب زنده داری است و عزت او به بی نیازی وی از مردم است.

ص: 439



2- فرمود:

هر گاه یکی از شماها خواهد که چیزی از پروردگارش خواهش نکند جز آنکه به وی دهد، از همه مردم چشم امید بپوشد و امیدی به جز خداوند نداشته باشد، چون خدا از دلش چنین داند، از خدا چیزی نخواهد جز آنکه به وی عطا کند.

3- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

همه و همه خیر را دیدم که بریدن طمع است از آنچه در دست مردم است و هر که در هیچ چیزی به مردم امیدوار نباشد و کار خود را در هر چیزی به خدا برگرداند، خدا عز و جل در هر چیزی او را اجابت کند.

4- امام صادق (ع) می فرمود:

حاجت خواستن از مردم بر باد دادن عزت و بردن حیاء است و نومیادی از آنچه در دست مردم است عزت مؤمن است از نظر دینش و طمع همان فقر حاضر است.

5- از احمد بن محمد بن ابی نصر، گوید: به امام رضا (ع) گفتم: قربانت، برایم بنویس به اسماعیل بن داود کاتب، شاید چیزی از او به من برسد.

ص: 441



فرمود: من دریغ دارم که چون توئی از او و مانند او حاجتی خواهد ولی تو به دارائی من اعتماد کن (یعنی اگر حاجت مالی داری از مال من بگیر).

6- از امام باقر (ع) که فرمود:

نومیدی از آنچه در دست مردم است عزت مؤمن است در دینش، آیا نشنیدی قول حاتم را:

چه نومیدی گرفتی بی نیازی یافتی در خود اگر قدرش بدانی چون طمع فقیری است اندر جان 7- فرمود امام صادق (ع) که:

امیر المؤمنین (ع) بارها می فرمود: باید در دلت احتیاج به مردم و استغناء از آنها با هم جمع شود، احتیاج به آنها در همان خوش صحبتی و خوش برخوردی باشد و بی نیازی از آنها در حفظ آبرو و عزت باشد.

ص: 443





1- از جمیل بن دراج، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (2 سوره نساء): «و پرهیز از خدائی که باز خواست شما به واسطه او است و هم به واسطه ارحام، زیرا خدا بر شما دیده بان است» گوید: در پاسخ فرمود: مقصود ارحام: عموم مردم است، زیرا خدا عز و جل دستور داده است به صله آن و احترام آن، آیا نبینی که آن را با خود مقرون کرده است.

2- فرمود:

مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، خاندان من نخواهند جز جهش بر من و ناسپاسی و دشنامم را، من آنها را ترك كنم و از آنها چشم پوشی کنم؟ فرمود: در این صورت خدا همه شماها را ترك گوید، عرض کرد: پس چه کنم؟

فرمود: با هر که از تو برید پیوست باش و به هر که از تو دریغ کرد عطا کن و از هر که به تو ستم کرد درگذر، چون چنین کردی از جانب خدا برای تو بر سزای آنان پشتیبانی باشد.

3- امام رضا (ع) فرمود:

مردی صله رحم کند و از عمرش سه سال مانده باشد، خدا آن را سی سال سازد، خدا هر چه خواهد کند.

ص: 445



4- امام باقر (ع) فرمود:

صله ارحام عمل را پاك و پر ثواب تر كند و اموال را فزاید و دفع بلا كند و حساب را آسان كند و مرگ را پس اندازد.

5- رسول خدا (ص) فرمود:

به حاضر و غائب اتمم تا آنها كه در پشت مردان و رحم زنانند تا قیامت سفارش می كنم كه صله رحم كنند و اگر چه تا يك سال راه از او دور باشد، زیرا این كار از دیانت است.

6- از امام صادق (ع) كه فرمود:

صله ارحام خلق را خوش كند و دست را باز كند و ذات را پاکیزه كند و روزی را بیفزاید و مرگ را پس اندازد.

7- می فرمود:

به راستی رحم به عرش آویخته و می گوید: بار خدایا پیوست كن هر كه مرا پیوندد و ببر از هر كه مرا قطع كند و این رحم آل محمد است و همان است خدا عز و جل فرماید (27 سوره رعد): «آن کسانی كه به پیوندند آنچه را خدا فرمان داده پیوسته شود» و رحم هر خویشاوندی است.

ص: 447



نخست سخنگوی اعضاء تن در روز قیامت رحم است، گوید:

پروردگارا هر که مرا در دنیا پیوسته امروز تو با او پیوند و هر که مرا قطع کرده امروز تو از او بپر.

9- از امام رضا (ع) که امام صادق (ع) فرمود:

صله رحم کن و لو به يك جرعه آب باشد و بهتر چیزی که با آن صله رحم شود جلوگیری از آزار او است، صله رحم مرگ را پس اندازد و دوستی خانواده آورد.

10- از امام باقر (ع) که:

رحم روز قیامت به عرش آویزان است و می گوید: بار خدایا هر که مرا پیوسته با او پیوند و هر که مرا قطع کرده از او بپر.

11- رسول خدا (ص) می فرمود:

دو کناره صراط در روز قیامت، رحم است و امانت، چون صله رحم کن و امانت پرداز بدان گذرد، به بهشت رسد چون خیانت کار در امانت و قطع کننده رحم بدان گذرد با آن هیچ کاری بدو سود ندهد و صراط او را در دوزخ واژگون کند.



12- از امام باقر (ع)، فرمود:

صله رحم خوش خلقی آورد، و دست را باز کند و ذات را پاک کند و روزی را بیفزاید و مرگ را پس اندازد.

13- فرمود:

صله رحم کارها را پاک و فزون کند و بلا را بگرداند و اموال را بیفزاید و عمر را بلند کند و روزی را فراوان کند و نزد خانواده محبوبیت آورد، باید تقوی از خدا پیشه کند و صله رحم نماید.

14- از امام صادق (ع) که فرمود:

صله رحم و خوش همسایگی خانه ها را آباد کنند و عمرها را بیفزاید.

15- رسول خدا (ص) فرمود:

شتابانترین خیرها در ثواب، صله رحم است.

16- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که را پس افتادن مرگ و فزودن روزی خوش آید باید صله

ص: 451





رحم کند.

17- امام صادق (ع) فرمود:

ما ندانیم چیزی در عمر فزاید جز صله رحم تا این که مردی را سه سال عمر مانده و چون بسیار رحم پرور است خدا سی سال به عمرش فزاید و آن را سی و سه سال سازد و بسا مردی که سی و سه سال عمر دارد و قاطع رحم است (و رحم کش است) خدا سی سال از عمرش بکاهد و آن را سه سال سازد.

18- از امام باقر (ع) که چون امیر المؤمنین (ع) بیرون شد و آهنگ بصره داشت در ریزه (محلی است نزدیک مدینه و مدفن ابی ذر غفاری است) فرود آمد و مردی از تیره محارب نزد او آمد و گفت: ای امیر المؤمنین (ع) من در تیره خودم وجهی به عهده گرفتم (از بابت دیه یا غرامت جنگ و مانند آن) و من از هر دسته آنها درخواست همراهی و کمک کردم زبان رد و سرزنش به من گشودند، به آنها بفرما مرا کمک دهند و به همراهی من تشویق کن، فرمود:

کجایند؟ فرمود: اینها که می بینی يك دسته از آنهایند، گوید: شتر خود را به حرکت آورد و او هم مانند شتر مرغی جست و خیز زد و برخی اصحاب آن حضرت به دنبال او جست و خیز کردند و شتر آن حضرت به سختی و کندی به محل آن قوم رسید و امام خود را

ص: 453



بدانها رسانید و بر آنها سلام کرد و پرسید برای چه از همراهی صاحب خود دریغ دارند؟ آنها از روی شکایت کردند و او هم از آنها شکایت کرد، امیر المؤمنین (ع) فرمود: باید هر مردی با عشیره خود پیوست داشته باشد و به آنها رسیدگی کند، زیرا آنها به احسان و مال سزاوارترند و هر عشیره باید به برادر خود پیوست و رسیدگی کند اگر روزگارش به زمین زد و دنیا به او پشت کرد، زیرا آنها که با هم صله کنند و به همدیگر بخشش کنند اجر دارند و آنها که از هم بپزند و به هم پشت کنند گنه کارند، فرمود: سپس پاکش خود را سر داد و فرمود: خَلُّ.

19- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

نباید مرد از عشیره خود روگردان باشد و اگر چه ثروتمند و دارای فرزند باشد و نه از کرامت آنها و نه از دفاع شان با دست و زبان شان، آنان از همه مردم سخت تر گرد او باشند و پشت او را دارند و از همه به او مهرورزتر و از همه پریشانی او را فراهم کن ترند، اگر به او مصیبتی رسد و یا بدی به او رخ دهد، هر کس يك دست از عشیره خود بنهد همانا يك دست از آنها بسته و دستهای بسیاری از یاری او بسته شده است و هر که دور و وریهای خود را (از خاندان و خادمان و فرزندان) خوش خوی و نرم گوی بار آورد (هر که اطرافیانش خوش خو و نرم گو باشند خ ل) دوستش از او مهر بیند، هر که چون دارد دست به احسان گشاید خدایش در دنیا عوض دهد و در آخرت چند برابر به او دهد، نام نیکو که از مردی بماند خداوندش بهتر دارد از مالی که خود خورد یا به ارث گذارد، مبادا یکی از شماها تکبر فزاید و بزرگی کند و از عشیره و تبار خود دوری

ص: 455



گزيند، گرچه مال فراوان دارد، مبادا يکي از شماها از برادر (ديني و هم نوع) خود کناره کند و دوري ورزد که از او پذيرائي نديده و از مال دنيا دست تنگ است، مبادا يکي از شماها از اين نکته غفلت کند که چون خويشاوند او حاجتمند است حاجت او را روا کند بدان چه که اگرش نگهدارد سودی ندارد و اگرش از دست بدهد به او زياني نرسد (يعنی به چيزی که از مورد حاجت خودش فزون است).

20- از سليمان بن هلال، گوید: به امام صادق (ع) گفتم که: آل فلان نسبت به همدیگر نيکی کنند و صله رحم کنند.

فرمود: در اين صورت مالشان فزون گردد و خودشان هم بيفزایند و هميشه چنين باشند تا با هم قطع رحم کنند و از هم ببرند، در اين صورت برکت از آنها برداشته شود.

21- رسول خدا (ص) فرمود:

به راستی مردمی نابکارند و خوب نیستند و صله رحم کنند پس مالشان برکت کند و عمرشان دراز شود پس چطور باشد اگر که خوش کردار و نیکوکار باشند؟ 22- امير المؤمنين (ع) فرمود:

صله رحم کنید گرچه باسلامی باشد، خدای تبارک و تعالی می فرماید (2 سوره نساء): «بپرهيزيد نسبت به خدائی که از او بازخواست شويد و نسبت به ارحام\* زيرا خداوند به شما ديده بان است».

ص: 457



23- از صفوان جمال، گوید: میان امام صادق (ع) و عبد الله بن الحسن گفتگوئی درگرفت تا به جنجالی کشید و مردم گرد آنها جمع شدند و شب هنگام بدین وضع از هم جدا شدند و من بامدادان پی کاری بیرون شدم و به ناگاه دیدم امام صادق (ع) بر در خانه عبد الله بن الحسن است و می فرماید: ای کنیزك، به ابی محمد (کنیه عبد الله است) بگو بیرون آید، گوید: بیرون آمد و گفت:

یا ابا عبد الله، برای چه در این بامداد بیرون آمدی؟ در پاسخ فرمود:

من دیشب آیه ای از قرآن خدا عز و جل را خواندم و مرا پریشان کرد، گفت: آن آیه چه بود؟ فرمود: قول خدا عز و جل (21 سوره رعد):

«آن کسانی که پیوست کنند آنچه را خدا فرمان داده که پیوست شود و از پروردگار خود بترسند و از بدحسابی بیم دارند» در پاسخ گفت: راست فرمودی، گویا من این آیه از قرآن را هرگز نخوانده ام پس همدیگر را در آغوش کشیدند و گریستند.

24- از عبد الله بن سنان، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی برای من عموزاده ای است که با او پیوندم و او از من ببرد، با او پیوندم و او از من ببرد، تا قصد کردم در برابر قطع رحم او قطع رحم کنم و از او پیوندم خود را ببرم آیا به من اجازه بریدن از او را می دهی؟ فرمود: به راستی که هر گاه تو با او پیوندی و او از تو ببرد خدا عز و جل به شما هر دو پیوندد و اگر تو از او ببری و او هم از تو ببرد، خدا هم از هر دوی شما ببرد.

25- از داود بن فرقد، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ص: 459





به من که در حقیقت من دوست دارم خود را در باره رعایت خویشم رام کنم و پیش دستی کنم نسبت به خاندانم و با آنها صله رحم کنم پیش از آنکه از من بی نیاز شوند.

26- از امام رضا (ع) که فرمود:

به راستی رحم آل محمد که امامند (ع) به عرش آویخته و می گوید: بار خدایا پیوست باش با هر که به من پیوندد و ببر از هر که از من می برد سپس این وضعیت بعد از آن در رحم و خویشی با مؤمنان هم جاری است سپس این آیه را خواند (2 سوره نساء):

«و پرهیزید نسبت به خدائی که از او بازخواست شوید و نسبت به ارحام».

27- از عمر بن یزید، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (21 سوره رعد): «آن کسانی که به پیوندند آنچه را که خدا دستور داده پیوسته شود» در پاسخ فرمود: خویشان تواند.

28- از عمر بن یزید، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: (21 سوره رعد): «آن کسانی که به پیوندند آنچه خدا دستور داده که پیوست شود» فرمود: در باره خویش آل محمد (ص) نازل شده و نسبت به خویشان تو هم می باشد، سپس فرمود: مبادا تواز کسانی که در باره هر چیزی گویند که: نسبت به خصوص مورد است.

29- امام زین العابدین (ع) فرمود که:

رسول خدا (ص) فرموده: هر که دوست دارد خدا عمرش را



دراز کند و روزیش را وسعت دهد، باید صله رحم کند، زیرا رحم را در روز قیامت زبان تیز و برائی است، می گوید: پروردگارا پیوست کن با کسی که مرا پیوسته و ببر از کسی که مرا بریده است، مردی در روش خوبی دیده شود و چون رحم آید راه او را ببرد و او را به پست ترین قعر دوزخ افکند.

30- از جهم بن حمید، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: من خویشانی دارم که هم مذهب نیستند، آیا حقی بر من دارند؟

فرمود: آری حق را چیزی نمی برد و هر گاه با تو مذهب باشند، دو حق دارند، حق خویشی و حق مسلمانی.

31- امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی صله رحم و احسان حساب را آسان کنند و از گناهان نگه دارند، با خویشان خود صله رحم کنید و به برادران خود احسان کنید و لو به سلام کردن خوب و جواب دادن خوب باشد.

32- فرمود که:

صله رحم روز قیامت حساب را آسان کند و آن عمر را دراز کند و از مرگ بد حفظ کند و صدقه دادن در شب خشم خدا را خاموش کند.

ص: 463



به راستی صله رحم کردارها را پاك نمايد و به اموال برکت افزايد و حساب را آسان کند و بلا را به گرداند و در روزی بیفزاید.

### باب احسان به پدر و مادر

1- از ابي ولاد حنّاط (گندم فروش)، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (23 سوره اسراء): «و به والدین احسان کنید» این احسان چیست؟

فرمود: احسان این است که به خوشی با آنها یار باشی و آنها را واندااری که آنچه را نیاز دارند از تو بخواهند و اگر چه توانگر باشند (یعنی حوائج آنها را نگفته فراهم کنی) مگر نیست که خدا عز و جل می فرماید (92 سوره آل عمران): «به احسان کردن نرسید تا آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید» گوید: سپس امام صادق (ع) فرمود: و اما قول خدا عز و جل (23 سوره اسراء): «اگر چنانچه یکی از آنها یا هر دو نزد تو به دوران پیری رسیدند به آنها اف مگو و با آنها درشتی مکن» فرمود: یعنی اگر تو را به تنگ آوردند به آنها مگواف و اگر تو را زدند با آنها درشتی مکن، فرمود: «و به آنها با احترام سخن بگو» فرمود: یعنی اگر تو را زدند به آنها بگو: خدا شما را بیامرزاد، این



است گفتار کریمانه و محترمانه، فرمود: «از روی مهربانی در برابر آنها زبونی و فروتنی کن» فرمود: یعنی چشم به آنها خیره مکن و جز با مهر و دلسوزی به آنها نگاه مینداز و آواز خود را بر آواز آنها میفراز، و دست بالای دست آنها مدار و بر آنها پیشی مگیر.

2- امام صادق (ع) می فرمود:

مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، به من سفارشی فرما، در پاسخ فرمود: چیزی را با خدا شریک مگیر گرچه به آتش سوخته و شکنجه شوی جز آنکه دلت وابسته به ایمان به خدای واحد باشد و پدر و مادر خود را فرمانبر باش و به آنها احسان کن چه زنده باشند و چه مرده و اگر به تو فرمان دهند از خاندان و دارائی خود دست بکش، دست بکش زیرا این از ایمان است.

3- فرمود:

روز قیامت چیزی چون کبّه آید و پشت مؤمن را هل دهد تا او را به بهشت درآورد و گفته شود که این احسان است.

4- از منصور بن حازم، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

کدام عمل افضل است؟ فرمود:

نماز در وقتش و احسان به پدر و مادر و جهاد در راه خدا عز و جل.

5- از امام کاظم (ع) که مردی از رسول خدا (ص) پرسید، حق پدر بر فرزند چیست؟

ص: 467





فرمود: او را به نام و جلو او راه نرود و پیش از وی ننشیند و وسیله دشنام به او را فراهم نکند.

6- راوی گوید: من خدمت امام صادق (ع) بودم که به عبد الواحد انصاری در باره احسان به والدین که در قول خدا عز و جل «بالوالدین احسانا» هست بیاناتی می فرمود: ما پنداشتیم بیانات آن حضرت در تفسیر آیه ای است که راجع به سفارش پدر و مادر در سوره بنی اسرائیل نازل شده است که فرموده (آیه 23) «حکم کرده پروردگارت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» چون بعد از این شد (و فرصتی رخ داد) من از آن حضرت (آیه مورد استناد را) پرسیدم، در پاسخ فرمود: آن آیه که مورد استناد من بوده است، آن آیه ای است که در سوره لقمان است (نه آیه بنی اسرائیل) (14 و 15): «ما سفارش کردیم انسان را در باره پدر و مادرش (به نیکی) (و تأکید بیشتری که از این دو آیه استفاده می شود در این جمله است که: «و اگر با تو به سختی مبارزه کردند که شریک من سازی چیزی را که ندانی از آنها اطاعت مکن».

این جمله دوم سوره لقمان «اگر با تو مبارزه کنند که به من شریک سازی آنچه را ندانی از آنها فرمان مبر» براستی که اعظم است از صرف این که دستور بدهد به صله و پیوست با آنها و رعایت حق آنها در هر حال (برای جلب توجه به مضمون این جمله، آن را باز تکرار می کنند) «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» پس امام (ع) فرمود: نه، بلکه در این جمله فرمان می دهد به صله و احترام و حفظ حق پدر و مادر و اگر مبارزه کنند با او بر شریک، نیفزوده به



حق پدر و مادر جز عظمت بزرگی.

7- از محمد بن مروان که امام صادق (ع) فرمود:

چه مانعی است هر مردی از شماها را که احسان کند به پدر و مادرش، زنده باشند یا مرده، از طرف آنها نماز بخواند و از طرف آنها صدقه بدهد و از طرف آنها حج کند و از طرف آنها روزه بدارد و آنچه کرده است از آن آنها باشد و مانند آنها را هم به خود او بدهند و خدا عز و جل به احسان و صله او خیر فراوانی افزایش دهد.

8- از معمر بن خلاد، گوید: به امام رضا (ع) گفتم: من برای پدر و مادرم دعا کنم هر گاه مذهب حق را نشانند؟

فرمود: برای آنها دعا کن و از طرف آنها صدقه بده و اگر زنده اند و به مذهب حق نیستند با آنها سازش و مدارا کن، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدا مرا به رحمت و مهربانی فرستاده نه به ناسپاسی و عقوق.

9- از امام صادق (ع) که مردی نزد پیغمبر آمد و گفت:

یا رسول الله، به که احسان کنم؟

فرمود: به مادرت، گفت سپس به که؟ فرمود: به مادرت گفت: پس از آن به که؟ فرمود: به مادرت گفت: سپس به که؟

فرمود: به پدرت.

10- فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! به راستی من شوق به جهاد دارم و در آن با نشاط و نیرومندم.

ص: 471



گوید: پیغمبر فرمود: پس در راه خدا جهاد کن زیرا اگر کشته شوی پیش خدا زنده ای و روزی خوری و اگر در راه بمیری اجر تو بر عهده خدا است و اگر برگردی از گناهان پاک شدی چون روزی که زائیده شدی عرض کرد: یا رسول الله، به راستی برای من پدر و مادر پیری هستند و معتقدند که به من انس دارند و بد دارند که من از نزد آنها برای جهاد بیرون روم، رسول خدا (ص) فرمود: پس با پدر و مادرت بمان که سوگند بدان که جان من در دست او است هر آینه يك شبانه روز مأنوس بودن آنان با تو بهتر است از جهاد يك سال.

11- از زکریا بن ابراهیم، گوید: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و به حج رفتم و خدمت امام صادق (ع) رسیدم و به آن حضرت گفتم: به راستی من به کیش ترسایان بودم و از روی حقیقت مسلمان شدم، فرمود:

در اسلام چه خوبی دیدی و چه دلیلی را در اسلام دیدی که آن را بر ترسائی برگزیدی؟ گفتم: قول خدا عز و جل را (52 سوره شوری): «نبودی که تو بدانی چیست کتاب و ایمان؟ ولی ما آن را نوری ساختیم که هر که را خواهیم بدان رهبری کنیم (یعنی خدا هدایت را بدل من انداخت و مرا هدایت و رهبری و توفیق مسلمانی داد چنانچه از این آیه استفاده می شود) فرمود: به راستی که خدا تو را هدایت کرده است، سپس فرمود: تا سه بار خداوند او را هدایت فرما پیرس از هر چه خواهی ای پسر جانم.

گفتم: پدر و مادرم و فامیلم همه ترسا هستند و مادرم نابینا است، من با آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم؟ فرمود: آنها



گوشت خوك می خورند؟ گفتم: نه بلکه دست به آن نمی زنند، فرمود: باکی ندارد، به مادرت توجه کن و به او احسان نما و چون او بمیرد او را به دیگری مگذار و تو خودت به کارهای او قیام کن و وسایل او را فراهم آور و به کس خبر نده که نزد من آمدی تا آنکه در منی نزد من بیائی ان شاء الله، گوید: در منی نزد آن حضرت رفتم و مردم دور او جمع شده بودند و او هم به مانند يك معلم کودکان با آنها رفتار می کرد، این يك پرسشی می کرد و آن يك چیزی می پرسید، و چون به کوفه برگشتم، به مادرم مهربانی می کردم و به دست خودم به او خوراك می دادم و جامه و سر او را جستجو می کردم و جانوران او را دور می کردم و به او خدمت می نمودم.

مادرم به من گفت: پسر جانم، تو با من چنین رفتار نمی کردی آن وقت که هم کیش من بودی، پس این چه خوش رفتاری است که از تو می نگرم از وقتی مهاجرت کردی و در دین حنیف اسلام در آمدی؟ گفتم: یکی از فرزندان پیغمبر به ما چنین دستور داده، گفت: این مرد، پیغمبر است؟ گفتم: نه، پیغمبر زاده است، گفت: پسر جانم، او پیغمبر است، اینها سفارشهای پیغمبران است، من گفتم: ای مادر، به راستی مطلب این است که پس از پیغمبر مسلمانان پیغمبری نیست ولی این پسر آن پیغمبر است، گفت:

پسر جانم، دین تو بهترین دین است، آن را به من عرض کن، من آن را به او عرضه کردم و او هم اسلام آورد و من دستورهای اسلام را به او آموختم و او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، سپس در شب برای او عارضه ای رخ داد و به من گفت: ای پسر جانم، آنچه بر من آموختی برایم اعاده کن، من برای او باز گفتم و او بدان اعتراف کرد و مُرد و چون صبح شد همان مسلمانان بودند که او را غسل دادند





و همان من بودم که بر او نماز خواندم و او را در گورش نهادم.

12- از عمار بن حیان، گوید: به امام صادق (ع) خبر دادم از احسان و خوشرفتاری پسر اسماعیل با من.

در پاسخ فرمود: من او را دوست داشتم و دوستیم نسبت به او فزون شد، به راستی که رسول خدا (ص) را خواهر همشیری بود و نزد آن حضرت آمد و چون او را دید بدو شاد شد و روانداز خود را برای او پهن کرد و او را روی آن نشانید، سپس به او رو کرد و به او گفتگو می کرد و به روی او می خندید، سپس آن دخترک برخاست و رفت و برادرش آمد و پیغمبر با او چنان رفتار نکرد که با آن دخترک رفتار کرد، به او عرض شد: یا رسول الله، با خواهرش رفتاری و لطفی داشتی که با او نداشتی با اینکه او مرد است، در پاسخ فرمود که: آن دخترک نسبت به پدر و مادر خود بیشتر و بهتر از آن برادر احسان و احترام می کند.

13- از ابراهیم بن شعیب، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

پدرم بی اندازه پیر و ناتوان شده و برای قضای حاجت او را به دوش می بریم.

در پاسخ فرمود: اگر توانی این کار را بکن و به دست خود لقمه به دهانش گذار، زیرا این خدمت تو به وی برای تو در فردا بهشت است (برای تو فردا سپر است خ ل) یعنی از دوزخ.

14- از جابر که گوید: شنیدم مردی به امام صادق (ع) می گفت: مرا پدر و مادری است مخالف مذهب من؟



در پاسخ فرمود: به آنها احسان کن چنان که به مسلمانان احسان می کنی.

15- از امام باقر (ع) که فرمود:

سه چیز است که خدا عز و جل در آنها برای احدی رخصت نداده است:

ادای امانت به خوش کردار و بد کردار، وفای به عهد و پیمان برای خوش کردار و بد کردار، و احسان به پدر و مادر چه خوش کردار باشند و چه بد کردار.

16- از امام صادق (ع) که فرمود:

از سنت و احسان است که مرد به نام پدرش کنیه گیرد (کنیه گذارد خ ل).

17- از امام صادق (ع) که مردی آمد خدمت پیغمبر (ص) و پرسید از احسان به پدر و مادر، آن حضرت فرمود:

احسان به مادرت، احسان کن به مادرت، احسان کن به مادرت، احسان کن به پدرت، احسان کن به پدرت، احسان کن به پدرت. و به مادر آغاز کرد پیش از پدر.

18- فرمود: مردی خدمت پیغمبر (ص) آمد و گفت: من دختری آوردم و او را پروریدم تا بالغ شد و چون به حد بلوغ رسید، جامه در بر او کردم و او را زیور بستم و بر سر چاهی آوردم و او را در میان آن چاه پرت کردم و آخر سخنی که از او شنیدم این بود

ص: 479



که ای پدر جان، آیا کفاره این بدکرداری چیست؟ فرمود:

آیا تو را مادر زنده است؟ گفت: نه، فرمود: خاله زنده داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: به او احسان و نیکی کن، زیرا آن خاله به جای مادر است و این خدمت به خاله کفاره و جبران این کاری شود که کرده ای.

ابو خدیجه (راوی حدیث) گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

این حادثه در چه دورانی بوده است؟ فرمود: در دوران جاهلیت بوده که عادت داشتند دخترها را می کشتند از ترس اینکه اسیر شوند و در میان تیره دیگری فرزند آورند.

19- از حنان بن سدیر، از پدرش، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: آیا فرزند، مزدی و پاداشی به پدرش می دهد؟

فرمود: جزائی برای پدر به عهده ندارد مگر در دو مورد:

یکی اینکه پدر، مملوک باشد و پسر او را بخرد که باید آزادش کند. و دیگر اینکه بر پدر وامی باشد، باید فرزند آن را بپردازد از طرف او.

20- از جابر، گوید: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت:

من جوانی با نشاطم و دوست دارم جهاد کنم ولی مادری دارم که آن را بد دارد و دلخواه او نیست؟

پیغمبر (ص) به او فرمود: برگرد و با مادر خود باش، سوگند بدان که مرا به درستی مبعوث به نبوت کرده است، يك شب با مادر خود مأنوس باشی بهتر است از يك سال جهاد تو در راه خدا.

21- از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) فرمود:

ص: 481



به راستی بنده ای نسبت به پدر و مادرش تا زنده اند خوش رفتار و حق شناس است، سپس بمیرند و او بدهکاری آنها را نپردازد و برای آنها آمرزش نخواهد و خدا او را عاق ناشناس بنویسد. و به راستی هم آن بنده باشد که در زمان زنده بودن پدر و مادر خود نسبت به آنها حق شناس و خوش رفتار نیست و چون بمیرند بدهی آنها را نپردازد و برای آنها آمرزش خواهد و خدا عز و جل او را خوش رفتار و حق شناس به پدر و مادر خود نویسد.

### **باب اهتمام به امور مسلمانان و نصیحت و خیر خواهی و سودمندی برای آنان**

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که صبح کند و اهتمامی به کار مسلمانان ندارد، پس مسلمان نیست.

2- رسول خدا (ص) فرمود:

پرست ترین مردم، آن کس است که: خیر خواه تر و دل پاک تر باشد برای همه مسلمانان.

3- از سفیان بن عیینه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

بر تو باد که برای خدا نسبت به خلق او خیر خواه باشی و

ص: 483





اندرز گوئی که هرگز او را به کاری بهتر از آن خورد نکنی.

4- فرمود:

هر که اهتمام به امور مسلمانان ندارد، مسلمان نیست.

5- از پیغمبر (ص) فرمود:

هر که صبح کند و اهتمامی به امور مسلمانان ندارد، از مسلمانان نیست، و هر که بشنود مردی به مسلمانان استغاثه کند و از آنها فریادرسی خواهد و او را پاسخ نگوید و به داد او نرسد، مسلمان نیست.

6- رسول خدا (ص) فرمود:

خلق خدا عیال خدایند، و محبوبترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و برای خاندانی سرور و شادی فراهم آورد.

7- امام صادق (ع) می فرمود:

پرسش شد از رسول خدا (ص) از محبوبترین مردم نزد خدا، فرمود:

سودمندترین مردم برای مردم.

8- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که از مسلمانان ضرر هجوم (آبی) یا آتشی را بگرداند، بهشت بر او واجب است.

ص: 485



9- از معاویه بن عمار از امام صادق (ع) که در قول خدا عز و جل (83 سوره بقره): «و بگوئید برای مردم گفتار خوش» فرمود:

در باره مردم، خوب بگوئید و نگوئید جز خوبی تا آنکه بدانید حقیقت مطلب چیست؟ 10- از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود:

برای مردم بگوئید بهترین چیزی که دوست دارید برای شما بگویند.

11- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (21 سوره مریم): «و مرا مبارك ساخته هر جا باشم» فرمود:

یعنی بسیار سودمند ساخته.

### **باب اجلال سالمندان و پیره مندان**

1- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

از تجلیل خدا است احترام کردن به مسلمان سپید موی.

ص: 487



2- امام صادق (ع) فرمود که:

از ما نیست آنکه بزرگ ما را احترام نکنند و به خردسالان ما مهر نورزد.

3- امام صادق (ع) فرمود:

سالمندان خود را تعظیم و احترام کنید و صله ارحام خود را بنمائید و شما آنها را به چیزی مراعات نکنید که بهتر باشد از جلو گرفتن از آزار آنان.

### **باب برادر بودن مؤمنان با يك ديگر**

1- امام صادق (ع) فرمود:

همانا مؤمنان برادرند، فرزندان يك پدر و يك مادرند، چون از مردیشان رگی زده شود، دیگران برایش بی خواب شوند.

2- از جابر جعفی گوید: در برابر امام باقر (ع) دل گرفته شدم و گفتم: قربانت، بسا بی مصیبتی که به من رسد یا ناگواری که برایم رخ دهد اندوهگین شوم تا آنجا که خانواده و یارانم آن را در

ص: 489



رخساره من بفهمند، فرمود:

ای جابر، به راستی خدا عز و جل مؤمن را از سرشت بهشت آفریده و از وزش روح خود در آنان روان کرده، از این رو مؤمن، برادر پدر و مادری مؤمن است، چون یکی از این ارواح در يك شهری آزاری رسد، این روح هم غمگین شود چون که از همان است.

3- از امام صادق (ع) که فرمود:

مؤمن برادر مؤمن است، چشم و رهنمای او است، به او خیانت نکند و به او ستم نکند و او را گول نزند و به او وعده خلافی نکند.

4- امام صادق (ع) می فرمود:

مؤمن برادر مؤمن است، يك تنند، و اگر یکی را دردی رسد در دیگر پاره های تن دریافت شود، روحشان از يك روح است و به راستی روح مؤمن به روح خدا پیوسته تر است از پیوستی پرتو آفتاب بدان.

5- امام صادق (ع) فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است، او چشم و آئینه وی است، خیانتش نکند و فریض ندهد و ستم به او نکند و او را دروغگو نشمارد و پشت سر او بد او نگوید.

ص: 491





6- از حفص بن بختری که گفت: من خدمت امام صادق (ع) بودم و مردی نزد آن حضرت در آمد، آن حضرت به من فرمود: او را دوست داری؟ گفتم: آری، به من فرمود: چرا دوستش نداشته باشی، او برادر و هم مذهب تو است و کمک تو است بر دشمنت، و روزیش بر عهده دیگری است.

7- از امام باقر (ع) که می فرمود:

مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است، زیرا خداوند عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در پیکرهایشان از نسیم بهشت دمیده، از این رو برادر پدر و مادری يك دیگرند.

8- از امام صادق (ع) که فرمود:

مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و رهنمای او است، خیانتش نکند و ستمش نکند، گولش نزند، با او وعده خلافی نکند.

9- از جمیل، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

مؤمنین خدمتگزار يك دیگرند، گفتم: چگونه خدمتکار يك دیگرند؟ فرمود: برای هم سودمندند ... الحدیث (یعنی تا آخر خبر و این اشاره است که همه خبر را ذکر نکرده است و برخی کلمه الحدیث را مفعول (یفید) دانسته اند، و گفته اند مقصود از خدمت مؤمنان به هم این است که حدیث به هم افاده می کنند- از مجلسی ره.



10- از فضیل بن یسار، گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود که:

چند تن از مسلمانان به سفری بیرون شدند و راه را گم کردند و به سختی تشنه شدند و کفن در بر کردند (کنار راه رفتند خ ل) و به ریشه های درخت چسبیدند و شیخی سفید پوش نزد آنها آمد و گفت:

برخیزید، باکی بر شما نیست، این هم آب، برخاستند و نوشیدند و سیراب شدند، پس گفتند: تو کیستی؟ خدایت رحمت کناد، گفت:

من از آن پریانم که با رسول خدا (ص) بیعت کردند و به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم و رهنمای او است، شما نباید در حضور من از میان بروید.

11- گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نکند و او را وانهد [و غیبت او نکند و به او خیانت نرزد و از او دریغ ندارد] ربعی (که راوی از فضیل بن یسار است) گوید: مردی از هم مذهببان ما در مدینه از من پرسید، تو خود شنیدی که فضیل بن یسار این را می گفت؟ به او گفتم: من خودم شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نکند و او را گول نزند و او را وانهد و غیبت او را نکند و به او خیانت نرزد و از او دریغ ندارد.

ص: 495



## باب در حقی که برای وابسته به ایمان و ناقض آن ثابت است

1- از مسعدة بن صدقه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

از او سؤال شده بود از ایمان کسی که حق او و برادری او بر ما لازم است که آن چگونه است و به چه دلیل ثابت شود و به چه دلیل باطل گردد؟ در پاسخ فرمود: به راستی ایمان از دوراه به دست آید: اما راه اول این است که: از طرف رفیق تو به تو آشکار گردد و از او بفهمی آن عقیده و ایمان را که تو خودداری که دوستی و برادری با او بر تو ثابت شود مگر آنکه اظهار و کرداری کند که بر خلاف آنی باشد که خود را بدان وصف کرده و به تو اظهار کرده و اگر از او وضعی به ظهور آمد که برای تو دلیل باشد بر نقض آنچه به تو اظهار کرده از آنچه برای تو از ایمان خود وصف کرده و اظهار داشته بیرون رود و ناقض اظهار اولی خود باشد مگر این که مدعی شود که این عمل خلاف را از روی تقیه انجام داده است و با این دعوی هم باید در حال او تأمل و اندیشه کرد اگر از کسانی باشد که تقیه در باره او و امثال او زمینه ندارد، دعوی تقیه او پذیرفته نشود، زیرا برای تقیه موارد مخصوصی است، هر که از محل خود آن را زائل کند، برای او درست نباشد و تفسیر آنچه در آن تقیه روا بود مثل این است که مردم بدی بر حکمرانی مسلط شدند و کار آنها بر خلاف حق است و بر خلاف کردار به حق، پس هر کاری شخص مؤمن در میان آنها از روی تقیه به جا آورد از آنچه که به

ص: 497



فساد و تباهی در دین نکشانند به راستی که روا بود.

### **باب در اینکه برادری بر پایه دین واقع نشده و همانا روی تعارف است**

1- از حمزة بن محمد طیار، از پدرش، از امام باقر (ع) که فرمود: شما به حقیقت، برادری نکردید با هم در این امر تشیع و همانا بر پایه آن همدیگر را شناختید و تعارف کردید.

2- از ابن مسکان و سماعه، هر دو از امام صادق (ع) که فرمود: شما به حقیقت برادری نکردید با هم در این امر تشیع و همانا بر پایه آن یک دیگر را شناختید و تعارف کردید.

### **باب حق مؤمن بر برادرش و ادای حق او**

1- از امام باقر (ع) فرمود:

از حق مؤمن بر برادر مؤمنش این است که گرسنگی او را سیر کند و عورتش را بپوشاند و گرفتاری او را بر گشاید و وامش را

ص: 499





بپردازد و چون مرد به جای او سرپرست خاندان و فرزندان باشد.

2- از معلى بن خنيس، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: برای او هفت حق واجب است که هر کدام در مقام خود واجب است بر او اگر یکی از آنها را ضایع و بی اجراء گذارد از ولایت و اطاعت خدا بیرون است و برای خداوند هیچ بهره ای از بندگی در او نیست، به او گفتم: قربانت، آنها چیستند؟ فرمود: ای معلى، به راستی که من بر تو مهربانم، و می ترسم که آنها را ضایع کنی و نگهداری نکنی و بدانی و بکار نبندی، گوید: به او گفتم: لا حول و لا قوة الا بالله، فرمود: آسان تر آنها این حق است که:

1- دوست داری برای او آنچه را برای خود دوست داری و بدداری برای او آنچه را برای خود بدداری.

2- از خشم او کناره کنی و خشنودی او را پیروی کنی و فرمان او را ببری.

3- او را کمک کنی با خودت و دارائیت و زبانت و دست و پایت.

4- چشم او و رهنمای او و آینه او باشی.

5- سیر نباشی و او گرسنه باشد، سیراب نباشی و او تشنه بماند، نپوشی و او لخت بگردد.

6- اگر تو را خدمتکاری است و برادرت را خدمتکاری نیست، خدمتکار خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوراک او را بسازد و بستر او را پهن کند.

ص: 501



7- به سوگند او وفاداری کنی، دعوت او را بپذیری، بیمار شد به دیدارش روی و در جنازه او حاضر شوی و هر گاه بدانی او را حاجتی است به انجام آن برایش پیش دستی کنی و او را نداری تا از تو خواهش آن کند ولی بشتاب و در انجام آن به گوش و هر گاه چنین کردی دوستی خود را به دوستی او پیوستی و دوستی او را به دوستی خداوند پیوستی (این است معنی روابط دوستانه متبادله).

3- از عبد الأعلى بن اعین، گوید: (برخی) از اصحاب ما نوشتند و چیزهایی از امام صادق (ع) پرسیدند و به من فرمان دادند که از آن حضرت حق مسلمان را بر برادرش پرسم، پرسیدم و به من پاسخی نداد، چون آمدم که با او وداع کنم، به او گفتم: پرسیدم و جواب ندادید؟ فرمود: من می ترسم شما کافر شوید، به راستی از سخت ترین چیزها که خدا بر خلقش واجب کرده سه تا است:

عدالت ورزی مرد از طرف خودش تا اینکه نپسندد برای برادرش از طرف خودش جز آنچه پسندد برای خودش از طرف او.

همراهی برادر با مال و دارائی.

ذکر خدا در هر حال که نه لفظ سبحان الله و الحمد لله است ولی در نزد آنچه خدا حرام کرده یاد خدا کند و آن را وانهد.

4- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا با چیزی عبادت نشود که بهتر از ادای حق مؤمن باشد.



5- از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق (ع) که فرمود:

حق مسلمان بر مسلمان این است که خود سیر نباشد و برادرش گرسنه باشد، و خود سیراب نباشد و برادرش تشنه باشد، و خود پوشیده نباشد و برادرش لخت باشد، و چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمان خودش و فرمود:

دوست بدار برای برادر مسلمان آنچه را برای خود دوست می داری و هر گاه نیازمند شدی از او بخواه و اگر از تو خواستار شد به او بده، از هیچ کار خوبی در باره او دل تنگ و خسته مشو، و از هیچ کار خوبی برای تو دل تنگ و خسته نشود (هیچ خیری را از او فرو مگذار و پس مینداز و خیری را برایت فرو نگذارد و پس نیندازد خ ل) پشت او باش که او پشت تو است، چون غایب شود در پشت سر او نگهداری کن، و چون حاضر باشد از او دیدن کن، او را گرامی دار و ارجمند شمار زیرا او از تو است و تو از اوئی و چون از تو گله ای دارد از او جدا مشو تا گذشت او را خواستار شوی، و اگر به او خیری رسد خدا را سپاس گزار و اگر گرفتار شود، زیر بازویش را بگیر و اگر برای او دامی نهادند و سخن چینی کردند، به او کمک کن و اگر مردی به برادرش بگوید اف بر تو، دوستی معنوی میان آنها بریده شود و وقتی به او بگوید: تو دشمن منی، یکی از آنها کافر باشد و اگر او را متهم سازد و به او افتراء بنهد، ایمان در دلش آب شود چنانچه نمک در آب، و گفت: به من رسیده است که فرمود:

به راستی مؤمن است که نورش برای اهل آسمانها می درخشد چنانچه ستاره های آسمان برای اهل زمین می درخشد و فرمود: به راستی مؤمن دوست خدا است که خدایش کمک کند و برای او بسازد و مؤمن برای خدا جز حق و درست نگوید و از جز او نترسد.

ص: 505



6- از امام صادق (ع) فرمود:

حق مسلمان به برادر مسلمانش این است که: هر گاه به او بر خورد سلامش کند، و هر وقت بیمار شد او را عیادت کند، و وقتی غایب شد برای او خیرخواهی کند، و چون عطسه زد به او دعای وارد را (یرحمک الله) بگوید، و چون از او دعوت کرد او را اجابت کند، و وقتی مرد از او تشییع کند.

7- از ابی المأمون حارثی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود:

به راستی از حق مؤمن بر مؤمن این است که او را از دل دوست دارد و با او در مال همراهی کند و به جای او از خانواده اش سرپرستی کند و بر کسی که به او ستم کند او را یاری دهد و اگر بهره غنیمتی در مسلمانان دارد و خودش حاضر نیست بهره او را برای او دریافت کند و چون بمیرد از قبر او زیارت کند و به او ستم نکند و او را گول نزنند و به او خیانت نورزد و او را وانگذارد و او را دروغگو نشمارد و به او اف نگوید و اگر به او اف گوید میان آنها دوستی و رابطه معنوی به جا نماند و هر گاه به او بگوید: تو دشمن منی، یکی از آنها کافر شود و هر گاه او را متهم سازد، ایمان در دلش آب گردد چنانچه نمک در آب.

8- از ابان بن تغلب، گوید: من با امام صادق (ع) طواف می کردم، یک مردی از اصحاب ما جلو مرا گرفت، او از من خواسته

ص: 507





بود به همراه او برای کاری بروم و به من اشاره کرد، من بد داشتم که طواف با امام صادق (ع) را بگذارم و با او بروم، در این میان که طواف می کردم به ناگاه باز به من اشاره کرد، امام صادق (ع) او را دید و گفت:

ای اَبان، این مرد تو را می خواهد؟ گفتم: آری، فرمود: او کیست؟ گفتم: از یاران ما است، فرمود: با تو هم عقیده است؟ گفتم:

آری، فرمود: برو نزد او، گفتم: طوافم را ببرم؟ فرمود: آری، گفتم:

و اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری، گوید: با او رفتم، سپس از آن نزد آن حضرت وارد شدم و از او پرسیدم، گفتم: به من خبر بده از حق مؤمن بر مؤمن، فرمود: ای اَبان، آن را وانه و مخواه، گفتم: چرا، قربانت آن را می خواهم و پیوسته اصرار کردم، پس فرمود: ای اَبان، تا آنجا حق دارد که نیمی از مالت را به او بدهی، سپس به من نگاه کرد و دید چه حالی به من دست داده، پس فرمود:

ای اَبان، نمی دانی خدا آنها را یاد کرده که دیگران را بر خود مقدم دارند، گفتم: چرا قربانت، فرمود: اگر تو مالت را با او قسمت کنی او را بر خود مقدم نداشتی، همانا خود را با او برابر داشتی، همانا وقتی او را بر خود مقدم داری که از آن نیمه که بهره خود گذاشتی به او بدهی.

9- از عیسی بن اَبی منصور، گوید: من با ابن اَبی یعفرور و عبد الله بن طلحه خدمت امام صادق (ع) بودیم و آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود:

ای پسر اَبی یعفرور، رسول خدا (ص) فرموده: شش خصلت

ص: 509



است که در هر که باشند برابر خدا عز و جل و در طرف راست او خواهد بود، پسر اُبی یغفور گفت: قربانت، آنها چیستند؟ فرمود: مرد مسلمان برای برادرش بخواد آنچه را برای عزیزترین خاندانش می خواهد و مرد مسلمان برای برادرش بد دارد آنچه را برای عزیزترین خاندانش بد دارد و به پاکی و خلوص با او دوستی کند، پسر اُبی یغفور گریست و گفت: چگونه با او به پاکی و خلوص دوستی کند؟ فرمود: ای پسر اُبی یغفور، چون در دل او این مقام را داشته باشد (که برای او بخواد هر چه را برای عزیزترین خاندانش می خواهد... الخ) اهتمام به وی او را بر انگیزد و در نتیجه با غم و شادی او شریک می شود، برای شادی او شاد می شود اگر او شاد است و برای اندوه او اندوه می خورد اگر او غمناک است و اگر چیزی که مایه گشایش کار او باشد در دست داشته باشد، کار او را گشایش می دهد و اگر نه برای او دعا می کند، گوید: سپس امام صادق (ع) فرمود: سه تا از آن شما است (که همان حب و کراهت و مناصحت نامبرده باشد) و سه تا هم راجع به ما است، فضیلت ما را درست بفهمید، دنبال ما گام بردارید، در انتظار انجام کار ما باشید، هر که چنین باشد او در پیشگاه خدا عز و جل است و به نور آنها تابنده شوند آنها که در درجه پائین تر از آنهایند و اما آن کسانی که در جناح راست خدایند اگر کسانی که پائین از درجه آنهایند را بنگرند از فضل و برتری آنها زندگی برایشان ناگوار و تلخ گردد.

ابن اُبی یغفور گفت: چه باکی دارند که آنها را در جناح راست خدا نینند؟ در پاسخ فرمود: ای پسر اُبی یغفور، به راستی که آنها به نور خدا در پس پرده اند (یعنی چشم از دیدار آنها خیره می شود و نمی تواند آنها را ببیند) آیا به تو این حدیث نرسیده که



رسول خدا (ص) بارها می فرمود: به راستی برای خدا از طرف راست عرش در برابر خدا و در جناح راست خدا خلقی است که چهره آنها از برف سفیدتر است و از آفتاب ظهر هنگام تابان تر است، سؤال کننده می پرسید، اینان کیانند؟ و جواب می شنید: اینانند آن کسانی که در جلال خدا با يك ديگر دوستی دارند (در مال حلال با هم دوستی کرده اند خ ل).

10- از محمد بن عجلان، گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم و مردی وارد شد و سلام داد و آن حضرت از او پرسید، برادرانی را که دنبال خود گذاردی چگونه اند؟ گوید: آن مرد آنان را خوش ستود و به پاکی یاد کرد و مدح بسیاری نمود، حضرت به او فرمود:

چگونه ثروتمندان آنها از بی نوایانشان دیدار کنند؟ در پاسخ گفت: اندکی، امام فرمود: تا چه اندازه توانگرانشان از بی نوایانشان سرکشی و بازرسی کنند؟ در پاسخ گفت: اندکی، امام (ع) فرمود:

چگونه توانگرانشان از مستمندانشان دستگیری کنند و از مال خود به آنها بدهند؟ در پاسخ گفت: شما يك اخلاقی را یادآوری می کنید که بسیار کم است در مردمی که ما داریم، گوید: امام (ع) فرمود:

پس تو چگونه معتقدی که اینان به راستی شیعه هستند (معتقدند که به راستی شیعه هستند خ ل).

11- از ابی اسماعیل، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قربانت، در نزد ما شیعه فراوان است، فرمود:

توانگران بر مستمندان مهربانی و توجه دارند؟ خوش کرداران از بدکاران گذشت دارند؟ با هم همراهی و برابری دارند؟ در پاسخ گفتم: نه، فرمود: اینان شیعه نیستند، شیعه کسی است که چنین کند.



12- از امام صادق (ع) که امام باقر (ع) بارها می فرمود:

یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید و به همدیگر روی ترش نکنید و به يك دیگر زیان نرسانید و به همدیگر حسد نبرید، مبادا بخل ورزید، بنده های با اخلاص خدا باشید.

13- از سعید بن حسن، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

آیا یکی از شماها می رود نزد برادر مذهبی خود و دست در کیسه او کند و آنچه خواهد بر دارد و او جلوش را نگیرد؟ در پاسخ گفتم: من در میان خودمان چنین چیزی را نمی شناسم، امام باقر (ع) فرمود: در این صورت چیزی در میان نیست (یعنی از ایمان یا آداب ایمان- از مجلسی ره) گفتم: پس در این صورت هلاکت است، فرمود که: راستی هنوز خرد این مردم تمام نیست و آرمانهای آنان را به آنان نداده اند (یعنی هدفهای اجتماعی درست را درك نکرده اند).

14- از معلی بن خنیس، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از حق مؤمن، فرمود:

هفتاد حق است که جز به هفت آن تو را خبردار نکنم زیرا من نسبت به تو مهربان و در باره تو نگرانم و می ترسم تحمل نکنی، گفتم: آری ان شاء الله، فرمود: سیر نشوی و او گرسنه بماند، و تو خود جامه نپوشی و او برهنه باشد، و تورهنمای او و پیراهن تن او باشی و زبان او که بدان سخن می گوید، و دوست داری برای او آنچه را برای خود دوست داری و اگر کنیزکی داری بفرستی بستر او را

ص: 515





برای او بیندازد و در شب و روز برای حوائج او بکوشد. چون چنین کردی ولایت خود را به ولایت ما پیوستی و ولایت ما را به ولایت خدا عز و جل.

15- از ابی المغراء، از امام صادق (ع) فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است، به او ستم نکند و او را وانهد و به او خیانت نرزد و بر مسلمانان سزا است که بکشند در هم پیوستگی و کمک بر یک دیگر در مهرورزی و همراهی با نیازمندان و مهرورزی بر همدیگر تا بوده باشید چنانچه خدای عز و جل فرموده است (29) سوره فتح): «مهربانند به یک دیگر» در خوشیهای هم شریک و مهرورز باشید و غم خوار باشید نسبت به آنچه کار آنان در دسترس شما نیست، بر همان روشی که گروه انصار در دوران رسول خدا (ص) داشتند.

16- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

مسلمان باید چون سفری خواهد، برادران خود را آگاه سازد و بر برادران او است که چون بر گردد به دیدن او آیند.

ص: 517



## باب مهرورزی و دلسوزی به يك ديگر

1- از شعيب عرقوفى، گويد: شنيدم امام صادق (ع) به يارانش مى فرمود:

بپرهيزيد خدا را و برادران نيك رفتارى باشيد، در راه خدا به همدیگر دوستی کنید، به همدیگر پیوند باشید، به همدیگر مهربان باشید، همدیگر را دیدار کنید، با هم برخورد کنید، و امر ما را به هم یادآوری کنید و آن را زنده دارید.

2- امام صادق (ع) فرمود:

به هم پیوند و با هم نیکی کنید و به هم مهربانی کنید و برادران خوش رفتاری باشید چنانچه خدا عز و جل به شما فرموده.

3- امام صادق (ع) مى فرمود:

به هم پیونديد و به هم نیکی کنید و به هم مهربان باشید و برای هم دلسوزی کنید.

4- امام صادق (ع) فرمود:

بر مسلمانان سزد که کوشا باشند در پیوستن با هم و کمک کردن به هم در مهرورزی و همراهی با نیازمندان و در مهرورزی به



همدیگر تا بوده باشید چنانچه خدا عز و جل فرموده است (29 سوره فتح): «مهربانان در میان خودشان» مهرورز به همدیگر باشید و غمناک شوید برای آنچه از کار مسلمانان در دسترس ندارید، بر همان روشی که انصار در دوران رسول خدا (ص) داشتند.

## باب دیدار برادران

1- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که برادر دینی خود را دیدن کند، تنها برای خدا نه دیگری، به خواهش نوید خداوند و دریافتن آنچه نزد خدا است، خداوند به او هفتاد هزار فرشته برگمارد که جار کشند: هلا پاکی تو و خوش باد برایت بهشت.

2- از خیمه، گوید: رفتم نزد امام باقر (ع) با او وداع کنم، فرمود: ای خیمه، به هر کدام از دوستان ما که دیدی سلام برسان و به آنها سفارش کن به تقوی خدای بزرگ و به این که توانگرشان بر مستمندشان توجه کند همچنان توانایشان بر ناتوانشان و به اینکه زنده شان بر سر مرده شان بروند و در خانه های خود با یک دیگر برخورد کنند، زیرا برخورد آنها با یک دیگر مایه زنده شدن کار ما است، خدا رحمت کند بنده ای را که کار ما را زنده دارد، ای خیمه، به دوستان ما برسان این پیغام ما را که ما از طرف خدا هیچ کاری و چاره ای

ص: 521



برای شما نتوانیم جز به کردار خوب شماها و به راستی که آنها به دوستی و ولایت ما نرسد جز به ورع و پارسائی و به درستی افسوس خورتر مردم در روز رستاخیز کسی است که عدالت و داد را برای دیگران شرح دهد و خودش به خلاف آن کار دیگری کند.

3- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود که:

جبرئیل برای ما باز گفت که خدا عز و جل فرشته ای را به زمین فرو فرستاد و آن فرشته آمد و آغاز رفتن نمود تا گذرش بر دری افتاد که مردی بر آن ایستاده و از صاحب خانه اجازه ورود می خواست، آن فرشته به وی گفت: چه نیازی به صاحب این خانه داری؟ در پاسخ گفت: برادر دینی من است و در راه خدا تبارک و تعالی از او دیدن کنم، آن فرشته به وی گفت: تو تنها برای همین آمدی؟ در پاسخ گفت: جز برای این کار نیامدم، به او گفت: من پیک خدایم به سوی تو و او به تو سلام می رساند و می فرماید:

بهشت برای تو واجب است، آن فرشته گفت: خدا عز و جل می فرماید:

هر مسلمانی از مسلمانی دیدن کند، او را دیدن نکرده پس مرا دیدن کرده و ثواب او بر من بهشت است.

4- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که در رضای خدا برادرش را دیدن کند، خدا عز و جل فرماید: پس مرا دیدن کردی و ثواب بر من است و من برای تو ثوابی کمتر از بهشت نپسندم.

ص: 523





5- از یعقوب بن شعیب، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می فرمود:

هر که برادر خود را که در يك سوی شهر است دیدن کند برای رضاجوئی خدا پس او زائر خدا است و بر خدا سزا است که زائر خود را ارجمند دارد.

6- از امام باقر (ع) که فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: هر که از برادر خود در خانه او دیدن کند، خدا عز و جل فرماید: تو مهمان و زائر من هستی، بر من است پذیرائی از تو و من بهشت را بر تو واجب کردم برای آنکه او را دوستداری.

7- از ابی غرّه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که برادر خود را در راه رضای خدا دیدن کند در بیماری یا تندرستی او و برای فریب یا دریافت عوضی نباشد، خدا به وی هفتاد هزار فرشته بگمارد که در دنبالش جار کشند که خوش باش و خوش باشد برای تو بهشت که شما زوار خدائید و شما واردین بر حضرت رحمانید تا بیاید به خانه خود، یسیر به آن حضرت گفت:

قربانت، و اگر چه جای او دور باشد؟ فرمود: آری ای یسیر، و اگر چه يك سال راه باشد زیرا خدا جواد است و فرشته های بسیار از او دنبال روی کنند تا به خانه اش برگردد.

8- امام صادق (ع) فرمود:

هر که از برادر خود فی الله و لله دیدن کند، روز قیامت به محشر آید و در جامه های سپید فاخر که قباطی است و از نور



یافته است، گام بر می دارد و بر چیزی نگذرد جز این که بر او بتابد و بدرخشد تا برابر خدا عز و جل ایستد و خدا عز و جل به او فرماید:

خوشامدی، و چون خدا خوشامد گوید عطای او را شایان سازد.

9- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی که چون بنده مسلمانی از خانه اش بیرون آید و از برادرش برای خدا نه برای چیز دیگری دیدن کند و رضای خدا جوید، شوق آنچه را داشته باشد که نزد خدا است، خدا عز و جل به او هفتاد هزار فرشته بگمارد که از دنبالش او را جار کشند تا برگردد به خانه اش که خوش باشی و خوش باشد برایت بهشت.

10- از امام صادق (ع) فرمود:

مسلمان برادر مسلمانش را در راه رضای خدا و برای خدا دیدن نکند جز آنکه خدا عز و جل او را فریاد زند: آیا زائر خوش باشی و خوش باش بهشت برایت.

11- از امام باقر (ع) فرمود:

برای خدا عز و جل بهشتی است که در آن در نیاید جز سه کس: مردی که در باره خود به حق قضاوت کند.

مردی که برادر مؤمن خود را برای خدا دیدن کند.

مردی که در راه رضای خدا برادر مؤمن خود را انتخاب کند (برای خدا او را در نیازمندیها بر خود مقدم دارد خ ل).

ص: 527



12- امام صادق (ع) فرمود که:

مؤمن بیرون می رود به سوی برادرش تا او را دیدن کند و خدا عز و جل به او فرشته ای بر گمارد و آن فرشته يك پر را بر زمین گسترد و پری بر آسمان فراز دارد تا او را سایه کند و چون به خانه اش درآید خدای جبار تبارك و تعالی ندا کند: ای بنده ای که حق مرا بزرگ شمردی و پیروی از روش پیغمبرم کردی بر من سزا است که تو را بزرگوار شمارم، بخواه از من تا به توبه بدهم، مرا بخوان تا تو را اجابت کنم، دم بند تا من به تو آغاز بخشش کنم و چون برگردد، فرشته ای که او را سایه می کرد با پرش به دنبالش آید تا به خانه خود در آید سپس خدا تبارك و تعالی او را فریاد کند:

ایا بنده ای که حقم را عظیم شمردی، بر من سزا است که تو را گرامی دارم، من بهشتم را بر تو واجب کردم و تو را شفیع بنده های خود ساختم.

13- از امام صادق (ع) فرمود:

هر آینه دیدار از مؤمن در راه رضای خدا بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن و هر که يك بنده مؤمن آزاد کند هر عضو از او يك عضو آزادکننده را از دوزخ نگهداری کند تا آنجا که فرج نگهداری از فرج کند.

14- از امام صادق (ع) فرمود:

هر سه مؤمن که گرد آیند نزد برادر مؤمنی از خودشان که از گرامی دارم، من بهشتم را بر تو واجب کردم و تو را شفیع بنده های خود ساختم.



15- از ابی ایوب، گوید: شنیدم ابو حمزه می گوید: از امام کاظم (ع) شنیدم می فرمود:

هر که برادر مؤمن خود را جوید و انجام آنچه خدا عز و جل وعده داده است، خداوند عز و جل بدو هفتاد هزار فرشته گمارد از هنگامی که از خانه اش بدر آید تا بدان بازگردد و این فرشته ها بدو فریاد زنند: هلا خوش باش و خوش باشد بهشت برایت، در بهشت چه نشیمن خوبی داری.

16- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

برخورد برادران بهره بزرگی است اگر چه اندک باشند.

### **باب دست به هم دادن و مصافحه**

1- از ابی عبیده، گوید: من با امام باقر (ع) هم کجاوه بودم و نخست من سوار می شدم و سپس او سوار می شد و چون در کجاوه جا به جا می شدیم سلام می کرد و احوال پرسى مفصلی می نمود چون مردی که مدتها است رفیق خود را ندیده است و دست می داد و مصافحه می کرد، گوید: و چون پیاده می شدیم، آن حضرت پیش از من پیاده می شد و چون من با آن حضرت روی زمین استوار می شدیم، سلام می کرد و احوال پرسى کسی را می کرد که از رفیق خود

ص: 531





خبری نداشته، من گفتم: یا ابن رسول الله، شما کاری می کنید که نمی کنند آن را کسانی که نزد ما هستند و اگر يك بار هم بکنند باز بسیار است. امام فرمود:

مگر تو نمی دانی در مصافحه چه فضیلتی است؟ به راستی دو مؤمن به هم بر می خورند و یکی با دیگری دست می دهد و مصافحه می کند و پیوسته گناه آنها فرو می ریزد از آنها چنانچه برگ درخت فرو می ریزد و خدا به هر دو نظر دارد تا از هم جدا شوند.

2- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی که هر گاه دو مؤمن به هم برخوردند و مصافحه کنند، خداوند دست خود میان دو دست آنها در آورد و با هر کدام که بیشتر رفیق دیگر خود را دوست دارد مصافحه کند.

3- از امام باقر (ع) که فرمود:

چون دو مؤمن به هم برخوردند و به هم دست دهند، خدا عز و جل دست خود را میان دست آنها در آورد و روی بدان يك تن کند که رفیقش را بیشتر دوست دارد، و چون خدا عز و جل روی بدانها کند، گناهان از آنها بریزد چنانچه برگ از درخت می ریزد.

4- امام صادق (ع) فرمود:

چون دو مؤمن به هم برخوردند و به هم دست دهند، خدا عز و جل رو به سوی آنها کند و گناهان از آنها بریزد چنانچه برگ



درخت می ریزد.

5- از ابی عبیده حذاء، گوید: با امام باقر (ع) هم کجاوه شدم و در یکتای محمل با آن حضرت از مدینه به مکه رفتم و در میان راه پیاده شد و چون قضای حاجت کرد و برگشت گفت: دست خود را به من بده ای ابی عبیده، من دستم را به آن حضرت دادم و آن را فشرد تا درد آن را در انگشتان دریافتم، سپس فرمود: ای ابا عبیده، مسلمانی نباشد که به برادر خود رسد و با او دست دهد و انگشتان خود را با انگشتان او درهم کند جز آنکه گناهان آنها بریزد از آنها چنانچه در روز زمستانی برگ از درخت فرو می ریزد.

6- از مالک جهنی که امام باقر (ع) فرمود:

ای مالک، شماها شیعه ما هستید، نمی دانی (که در باره ما مبالغه می کنی خ ل) که در کار ما تقصیر می کنی، به راستی که توانائی بر کار و وصف خدا نیست و چنانچه توانائی بر کار و وصف خدا نیست، توانائی بر کار و وصف مخصوص ما هم نیست و چنانچه توانائی بر کار و وصف مخصوص ما نیست، توانائی بر کار و وصف مؤمن هم نیست، به راستی مؤمنی به مؤمن دیگر بر می خورد و به او دست می دهد و پیوسته خدا بدانها نگاه می کند و گناهان از روی آنها فرو می ریزد چنانچه برگ از درخت تا از هم جدا شوند. چگونه توانائی است بر وصف آنکه چنین است.

7- از ابی حمزه، گوید: من با امام باقر (ع) هم کجاوه شدم و بار را بر زمین گزاردیم، سپس اندکی راه رفت و برگشت و دست مرا

ص: 535



گرفت و آن را به سختی فشرد، به آن حضرت عرض کردم:

قربانت، مگر من با شما در محمل نبودم؟

فرمود: مگر تو نمی دانی که چون مؤمن يك گردش کند و سپس دست برادرش را بگیرد، خدا بدانها با لطف خود نگاه کند و پیوسته بدانها متوجه می باشد و می فرماید: به گناهان که از آنها فرو ریزند، و گناهان فرو می ریزند، ای ابا حمزه، چنانچه برگ از درخت فرو میریزند و جدا شوند و گناهی بر آنها نیست.

8- از هشام بن سالم، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از اندازه جدائی که مصافحه و دست دادن دارد؟ فرمود:

گردش دور يك نخله خرما است.

9- از امام باقر (ع) فرمود:

برای مؤمنان شایسته است که چون یکی از آنها از رفیقش نهان شد به واسطه درختی سپس به هم بر خورند، به هم دست دهند و مصافحه کنند.

10- از امام باقر (ع) که فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه یکی از شما به برادرش برخورد باید به او سلام کند و به او دست بدهد، زیرا خدا عز و جل بدین روش فرشته ها را گرامی داشته، شما هم کار فرشته ها را بکنید.

ص: 537



11- رسول خدا (ص) فرمود:

هر گاه بر خورد کردید با درود و دست به هم دادن با هم برخورد کنید و چون از هم جدا شوید، به آمرزش جستن، از هم جدا شوید.

12- از امام صادق (ع) فرمود:

شیوه مسلمانان بود که هر گاه با رسول خدا (ص) به جنگی می رفتند و به جای پر درختی گذر می کردند و سپس از آنجا به فضای بازی بیرون می شدند، به هم نگاه می کردند و دست هم دیگر را می گرفتند و مصافحه می کردند.

13- از امام باقر (ع) که فرمود:

هر گاه مردی به رفیق خود دست دهد، آنکه در دست دادن نباید اجر بزرگتری دارد از آنکه دست خود را از میان دست او می کشد، هلا به راستی که گناهان فرو می ریزند در میان آنها تا هیچ گناهی به جا نماند.

14- از اسحاق بن عمار، گوید: من خدمت امام صادق (ع) وارد شدم با روی ترش و درهمی به من نگاه کرد، گفتم: چه تو را بر من دیگر گون و خشمگین کرده است؟ فرمود:

آنچه تو را نسبت به برادرانت دیگر گون ساخته، ای اسحق، به من خبر رسیده که تو دریانانی به در خانه خود نشانده ای تا فقراء شیعه را از تو برانند، من گفتم: قربانت، به راستی من از شهرت ترسیدم، فرمود: از شهرت می ترسی و از بلا نمی ترسی؟ آیا نمی دانی که چون مؤمنان به هم برخوردند و به هم دست بدهند و مصافحه

ص: 539





کنند، خدا عز و جل رحمت بدانها فرو فرستد و نود و نه قسمت از آن، آن يك باشد که رفیق خود را بیشتر دوست دارد و چون با هم موافقت کنند (با هم بایستند خ ل) رحمت آنها را فرو گیرد و چون با هم بنشینند تا صحبت کنند و گفتگو نمایند، نگهبانان فرشته آنها به هم گویند: باید ما به کناری برویم، شاید اینها با هم گفتار محرمانه ای دارند و خدا بر آنها پرده کشیده است، من گفتم: مگر این نیست که خدا عز و جل می فرماید (18 سوره ق): «دم نزنند به هیچ گفتاری جز آنکه نزد او رقیب و عتید باشند»؟ فرمود:

ای اسحاق، اگر نگهبانان وی سخن آنها را نشنوند، به راستی که دانای اسرار بشنود و ببیند.

15- از امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) هرگز با مردی مصافحه نکرد که دست خود را از دست او بیرون کشد و ادامه داد تا او باشد که دست خود را از دست آن حضرت به در آورد.

16- از زراره، که شنیدم امام باقر (ع) می فرمود: به راستی خدا عز و جل به وصف در نیاید و چگونه به وصف درآید با این که در کتاب خود فرماید (21 سوره انعام): «اندازه نکردند خدا را به حق اندازه وی» خدا به هیچ اندازه وصف نشود جز آنکه از آن بزرگتر است و به راستی پیغمبر هم وصف نشود و چگونه بنده ای را توان وصف کرد که خدا در پس هفت حجاب است و طاعت او را در زمین چون طاعت خود (در آسمان) لازم دانسته و فرموده است (7 سوره حشر): «و آنچه را رسول به شما داد بگیرید و از آنچه غدقن کرد باز

ص: 541



ایستید» و هر که این پیغمبر را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کرده، مرا نافرمانی کرده، و دین را به او وا گذاشت و به راستی ما را هم نتوان وصف کرد و چگونه وصف شوند مردمی که خدا پلیدی را از آنها برداشته و آن شك و تردید است و مؤمن هم وصف نشود و به راستی مؤمن به برادرش برخورد و به او دست دهد و پیوسته خدا به آنها نگاه کند و گناهان از روی آنها بریزد چنانچه برگ از درخت می ریزد.

17- از ابی عبیده، گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرمود:

چون دو مؤمن به هم رسند و با هم دست بدهند، خدا بدان ها روی کند و گناهان از چهره او بریزند تا از هم جدا شوند.

18- از امام صادق (ع) که فرمود:

مصافحه کنید زیرا مصافحه کینه و حسد را ببرد.

19- امام صادق (ع) فرمود که:

پیغمبر (ص) حذیفه را ملاقات کرد و دست به سوی او دراز کرد و حذیفه دست خود را باز گرفت، پیغمبر (ص) فرمود: ای حذیفه، دست به سویت باز آورم و تو دست خود را از من باز گرفتی، حذیفه عرض کرد: یا رسول الله، شوق فراوان به دست شما فراهم است ولی من جنب بودم و نخواستم در جنابت دستم به دست شما بساید، پیغمبر (ص) فرمود: آیا نمی دانی که چون دو مسلمان به هم

ص: 543



برخورند و به هم دست بدهند، گناهانشان بریزد چنانچه برگ از درخت بریزد.

20- امام صادق (ع) فرمود که:

به راستی کسی قدر خدا عز و جل را نداند و همچنین قدر پیغمبر او را، و هم چنان قدر و اندازه مؤمن هم دانسته نیست، راستی که او به برادر مؤمن خود برخورد و با او دست بدهد و خدا به آنها نظری کند و گناهان آنها از چهره شان فرو ریزد تا از هم جدا شوند چنانچه باد تند برگ را از درخت بریزد.

21- از رفاعه، که شنیدمش می فرمود:

مصافحه مؤمن بهتر است از مصافحه او با فرشته ها.

## **باب هم آغوشی**

1- از امام باقر و امام صادق (ع) فرمودند:

هر مؤمنی بیرون رود به سوی برادرش و او را دیدن کند و عارف به حق او باشد، خدا به هر گامی برایش حسنه ای نویسد

ص: 545



و گناهی از او بردارد و درجه ای از او بالا برد و چون در خانه را بکوبد، درهای آسمان به رویش باز شوند و چون به هم رسند و به هم دست دهند و هم را در آغوش کشند، خدا رو بدان ها کند و نزد فرشته ها بدان ها ببالد و می فرماید: نگاه کنید به این دو بنده من که در راه من همدیگر را دیدن کردند و به هم دوستی نمودند، بر من سزا است که آنها را به آتش شکنجه نکنم پس از این ایستگاه، و چون برگردد به شماره دم زدن و گامی که برداشته و سخنی که گفته، فرشته دنبالش آیند و او را از گرفتاری های دنیا و آسیب های دیگر سرای نگهدارند تا مانند همان شب از سال آینده و اگر در این میان از جهان برود، از حساب، معاف شود، و اگر دیدار شده هم از حق دیدارکننده بشناسد آنچه را دیدارکننده از حق او شناخته او هم مانند مزد او را دارد.

2- از اسحاق بن عمار، از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی دو مؤمن هر گاه يك ديگر را در آغوش کشند رحمت آنها را فراگیرد و هر گاه به هم چسبند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آنها گفته شود: آمرزیده اید و زندگی را از سر گیرید، و چون برای پرسش و پاسخ به هم رو آورند، فرشته ها به هم گویند: از آنها دور شوید که با هم رازی دارند و خدا آنها را زیر پرده داشته.

اسحق گوید: گفتم: قربانت، هر سخنی که گویند، نوشته نشود با این که خدا عز و جل (18 سوره ق) فرماید: «هیچ گفته ای به زبان نیاورد جز آنکه نزد او رقیب و عتید باشد» گوید: امام صادق (ع) آه عمیقی کشید و سپس گریست تا آنکه اشکش ریشش را خیس





کرد و فرمود: ای اسحق، به راستی خدا تبارک و تعالی همانا به فرشته فرمان داده که از دو مؤمنی که به هم برخوردند، کناره کنند برای تجلیل و احترام آنها و راست مطلب این است که گرچه فرشته لفظ آنها را ننویسند و سخن آنها را نفهمند، به راستی که آن را بداند و بر آنها نگهداری کند دانای هر راز و هر نهان تر از راز.

## باب بوسیدن

1- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی برای شما هر آینه نوری است که به وسیله آن در دنیا شناخته می شوید تا اینکه هر گاه یکی از شماها به برادر خود برخورد، او را در همان جای نور که از پیشانی او است می بوسد.

2- از امام صادق (ع) که فرمود:

بوسیده نشود سر و نه دست کسی جز رسول خدا (ص) و یا کسی که از او قصد رسول خدا (ص) شود.

3- از علی بن مزید صاحب سابری، گفت: بر امام

ص: 549



صداق (ع) وارد شدم و دست او را گرفتم و بوسیدم، فرمود:

اما این نشاید جز برای پیغمبر یا وصی پیغمبر.

4- از یونس بن یعقوب گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

دست را بده ببوسم و به من داد، گفتم: قربانت سرت را و چنان کرد و من آن را بوسیدم. گفتم: قربانت، پایت را، پس فرمود:

سوگند خوردم، سوگند خوردم، سوگند خوردم (تو را قسم می دهم که بگذری خ ل) (من قسمت کردم و بوسه پا را به خلفاء جور گذاشتم خ ل) تو قسم خوردی که پا را هم ببوسی؟ خ ل) (تو قسم خوردی پا را هم ببوسی و آن باقیمانده؟ پس ببوس خ ل) تا سه بار، چیزی مانده، چیزی مانده، چیزی مانده.

5- از علی بن جعفر از ابی الحسن (ع) فرمود:

هر که خویشی را برای رحم ببوسد چیزی بر او نیست؛ بوسه برادر بر گونه است و بوسه امام میان دو چشم او است.

6- از امام صادق (ع) فرمود:

بوسه بر لب نباشد جز برای همسر یا فرزند خردسال.

## باب مذاکره برادران

1- از علی بن ابی حمزه گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

ص: 551



شیعیان ما در میان خود مهربانند، آن کسانی که چون تنها باشند یاد خدا کنند (به راستی که یاد ما هم یاد خدا است) به راستی چون ما یاد شویم، خدا یاد شود و چون دشمن ما یاد شود شیطان یاد شود.

2- امام صادق (ع) فرمود:

به دیدن هم بروید، زیرا دیدار شما زنده کردن دل‌های شما است و یاد آوری احادیث ما. و احادیث ما شما را به هم مهربان می‌سازند و اگر بدان عمل کنید، راه راست یابید و نجات یابید و اگر آنها را واگذارید گمراه و هلاک شوید، بدان‌ها عمل کنید که من ضامن نجات شمایم.

3- از عباد بن کثیر، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: من به يك قصه گو گذر کردم که قصه می‌گفت: و او می‌گفت که: این مجلسی است که هر که آن نشیند شقی نگردد، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

هیئات هیئات پر خطا رفتند، به راستی برای خدا فرشته‌هائی است گشتی جز کرام الکاتبین و چون به مردی رسند که ذکر محمد و آل محمد کنند، گویند: بایستید، به تحقیق که به حاجت خود رسیدید و به نشینند و با آنها فقه آموزند و چون برخیزند بیماران آنان را عیادت کنند و سر مرده آنها حاضر شوند و از غائبین آنها بازرسی و احوال‌پرسی کنند، این است آن مجلسی که هر که در آن نشیند

ص: 553



4- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی از فرشته هائی که در آسمانند سرکشی کنند به يك، دو، سه کسی که فضل آل محمد را ذکر می کنند، فرمود: پس می گویند: آیا نمی بینید اینان را که با شماره اندك خود و فزونی دشمنانشان فضل آل محمد را وصف می کنند، فرمود: دسته ای دیگر از فرشته ها، در پاسخ آنها گویند: این فضل خدا است که به هر که خواهد بدهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

5- از میسر، که امام باقر (ع) به من فرمود: آیا خلوت کنید و حدیث گوئید و هر چه خواهید گوئید؟ گفتم: آری، به خدا به راستی ما جلسه سړی تشکیل دهیم و حدیث گوئیم و هر چه خواهیم گوئیم، فرمود: هلا به خدا من دوست داشتم که با شما باشم در بعضی از این جاهای خلوت، هلا به خدا که من بوی شما و جان شما را دوست دارم، شما بر دین خدا و دین فرشته هائید و کمک کنید به ما با ورع و کوشش.

6- از امام صادق (ع) که فرمود:

سه و بیشتر از مؤمنان گردهم نباشند جز آنکه به مانند آنها فرشته حاضر گردد، اگر دعای خیر کنند، آنها آمین گویند، و اگر





از بدی پناه جویند، فرشته ها دعا کنند تا خدا بدی را از آنها بگرداند و اگر حاجتی خواهند، فرشته ها به درگاه خدا شفاعت کنند و از خدا بخواهند آن را بر آورد و فراهم نگردند، سه تن از منکران جز آنکه ده برابرشان شیاطین با آنها حاضر شوند و اگر سخن گویند، آن شیطانها به مانند سخن آنها را گویند و اگر بخندند آن شیطانها با آنها بخندند و اگر عیب دوستان خدا کنند، آن شیطانها هم با آنها عیب کنند و اگر کسی از مؤمنان دچار مجلس آنها شد و در این باره مشغول صحبت شدند باید برخیزد و شریک و همنشین شیطان نشود، زیرا چیزی در برابر خشم خدا نایستد و چیزی لعنت خدا را بر نگرداند، سپس فرمود (ع) اگر نتواند برخاست، باید از دل انکار کند و اگر چه به اندازه دوشیدن گوسفندی، یا راحت باش میان دوشیدن شتر باشد.

7- از ابی المغرا، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می فرمود:

چیزی برای شیطان و لشکرهای او کشنده تر از این نیست که برادران دینی هم دیگر را دیدن کنند در راه رضای خدا، فرمود:

راستی دو نفر مؤمن به هم برخوردند و ذکر خدا کنند و فضل ما خانواده را با هم مذاکره کنند و در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز آنکه بشکافد و روحش از سختی دردی که کشد فریادرس خواهد و فرشته های آسمان و خازنان بهشت آن را دریابند و به او لعنت کنند تا آنکه هیچ فرشته مقربی نماند جز آنکه او را لعنت کند

ص: 557



و چرخ شده و در مانده و رانده گردد.

## باب شاد کردن مؤمنان

1- امام باقر (ع) می فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است:

هر که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده.

2- امام باقر (ع) فرمود:

لبخند مرد در روی برادرش، حسنه است و دور کردن خار و خاشاک از وی حسنه است و خدا پرستیده نشده به کاری که دوست تر باشد نزد خدا از شاد کردن دل مؤمن.

3- می فرمود (ع): به راستی در آنچه خدا عز و جل با بنده خود موسی راز گفت، فرمود:

(ای موسی) به راستی برای من بنده هائی است که بهشتم را

ص: 559



برایشان مباح سازم و آنان را در آن اختیار دهم، عرض کرد:

پروردگارا، کیانند اینان که تو بهشت را بر آنها مباح کنی و آنها را در آن صاحب اختیار سازی؟ فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند.

سپس فرمود:

مؤمنی که در کشور جباری بود، آن جبار بدو آزمند شد و او هم از وی به کشور مشرکان گریخت و به مرد مشرکی وارد شد، او را زیر سایه جا داد و با او نرمی کرد و او را مهمان نمود و چون مرگ آن مشرک فرا رسید، خدا به او وحی کرد: به عزت و جلالم سوگند، اگر برایت در بهشت جای بود، تو را در آن نشیمن می دادم ولی بهشتم حرام است بر هر که مشرک به من بمیرد، ولی ای آتش، او را بهراسان ولی میازار و هر بام و شام روزی برای او آید، گفتم: از بهشت؟

فرمود: از آنجا که خدا خواهد.

4- از علی بن الحسین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

دوست ترین کارها نزد خدا عز و جل، شاد کردن مؤمن است.

5- از امام صادق (ع) فرمود:

ص: 561



خدا عز و جل به داود (ع) وحی کرد که: به راستی بنده ای از بندگانم يك حسنه آورد و من بهشتم را بر او مباح کنم، داود عرض کرد:

پروردگارا، این حسنه چیست؟ فرمود: به دل بنده مؤمنم شادی در آورد گو که با يك خرما باشد، داود عرض کرد:

پروردگارا، سزا است هر که تو را شناسد، امیدش را از تو نبرد.

6- از امام صادق (ع) که فرمود:

نپندارد یکی از شماها که مؤمنی را شاد کرده است تنها او را شاد کرده، بلکه به خدا رسول خدا را (ص) شاد کرده است.

7- از ابی الجارود که شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

به راستی دوست ترین کارها به درگاه خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است یا سیر کردن مسلمانی یا پرداختن بدهکاری او.

8- امام صادق (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

چون خدا مؤمن را از قبرش مبعوث کند، با او نمونه ای از قبر

ص: 563





بیرون آید و جلو او باشد و هر آنجا که مؤمن یکی از هراسهای روز قیامت را ببیند آن نمونه گوید: نترس و غم مخور و مژده گیر به شادی و کرامت از طرف خدا عز و جل تا آنکه در برابر خدا عز و جل بایستد و از او حساب آسانی بکشد و فرماید: او را به بهشت برند و آن نمونه جلو او باشد، مؤمن به او گوید: خدایت رحمت کند، چه خوب کسی بودی که با من از گورم بیرون آمدی و پیوسته مرا به شادی و کرامت از طرف خدا مژده می دادی تا آن را به چشم دیدم و به او می گوید: تو کیستی؟ می گوید: من همان شادیم که به دل برادر مؤمن خود در دنیا وارد ساختی، خدا عز و جل مرا از آن آفریده تا به تو مژده دهم.

9- از محمد بن جمهور، گوید: نجاشی که يك دهقانی بود، حاکم اهواز و فارس شد، یکی از کارمندانش به امام صادق (ع) گفت: در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مردی است مؤمن و فرمانبر، شما اگر صلاح می دانی برای من نامه ای به او بنویس، گوید: امام (ع) به او نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، شاد کن برادرت را تا خدا شادت کند، گوید: چون نامه به او رسید، در مجلس کار خود بود و چون تنها شد، نامه را به او داد و گفت: این نامه امام صادق (ع) است، آن را بوسید و بر دو چشم نهاد و به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت:

خراجی که در دفترت بر عهده من است، به او گفت: چه مقدار است؟ گفت: ده هزار درهم.



نجاشی دفتر دار خود را خواست و به او دستور داد تا از طرف او پردازد و آن را از دفتر بیرون آرد و دستور داد برای سال آینده هم برابر همین مبلغ را برای او بنویسد، سپس به او گفت: من تو را شاد کردم؟ پاسخ داد: آری قربانت، سپس فرمان داد یک مرکب سواری و یک کنیز و یک غلام به او دادند با یک دست جامه و در عطای هر کدام می گفت: آیا تو را شاد کردم؟ و او جواب می داد:

آری قربانت، و هر چه می گفت: آری، برای او می افزود تا از عطا فراغت یافت و سپس به او گفت: همه فرش این اتاق را هم که من در آن نشسته ام با خود ببر چون که نامه آقای مرا در این جا به من دادی و هر حاجتی داری به من اظهار کن و برسان، گوید: این کار را کرد و آن مرد بیرون شد و پس از آن خدمت امام صادق (ع) رسید و به او همه را باز گفت و آن حضرت هم شاد شد به کار او، آن مرد گفت:

یا ابن رسول الله، گویا کاری که با من کرده، شما را شاد نمود؟ فرمود: آری، به خدا هر آینه خدا و رسولش را هم شاد کرد.

10- از ابان بن تغلب، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از حق مؤمن بر مؤمن، گوید: فرمود:

حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر از اینها است، اگر برای شما باز گویم کافر می شوید، به راستی مؤمن چون از گورش بر آید با او نمونه ای از گور درآید و به او می گوید: مژده گیر از طرف خدا به



کرامت و شادی، در پاسخش می گوید: خدا تو را مژده خوب بدهد، فرمود:

سپس با او می رود و بدان چه گفت: پیوسته او را مژده می دهد و چون به هراسی گذرد به او گوید: این از برای تو نیست و چون به وضع خوبی گذرد گوید: این از آن تو است و پیوسته با او است، از آنچه بیم دارد آرامش دهد و بدان چه دوست دارد مژده دهد تا با او در برابر خدا عز و جل ایستد و هر گاه فرمان بهشت به او دهد، آن نمونه به او گوید: بادت که خدا عز و جل فرمان بهشت داد، فرمود: به او می گوید:

تو کیستی خدایت رحمت کند، مرا مژده دادی از گاهی که از گورم برآمدم و در راه به من آرامش دادی و از طرف پروردگارم مرا خبر خوش دادی؟ فرمود: گوید: من همان شادی هستم که تو بر دل برادران خود در دنیا می کردی؟ از آن آفریده شدم تا به تو مژده دهم و هراس تو را آرام کنم.

11- رسول خدا (ص) فرمود:

دوست ترین کارها نزد خدا، شاد کردن مؤمن است، گرسنگی را از او برانی یا گرفتاری را از او بگردانی.

12- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمنی را شاد کند، خدا عز و جل از آن شادی مخلوقی

ص: 569



آفریند که هنگام مرگش او را دیدار کند و به او گوید: ای دوست خدا، مژده گیر به کرامت و احترام از طرف خدا و رضوان، سپس پیوسته با او است تا در گورش در آید و مانند آن را به وی می گوید:

و چون مبعوث شود، او را برخورد کند و مانند آن را به وی گوید، سپس پیوسته با او است در نزد هر هراس، او را مژده دهد و مانند آن به وی گوید، مؤمن به او می گوید: تو کیستی؟ خدایت رحمت کناد، در پاسخ می گوید: من همان شادی هستم که در دل فلان کس وارد کردی.

13- از عبد الله بن سنان، گوید: مردی نزد امام صادق (ع) بود و این آیه را خواند (58 سوره احزاب): «و آن کسانی که آزار می دهند مؤمنین و مؤمنات را به جز برای آنچه خود کرده اند (یعنی مجازات بر حق) به راستی که متحمل بهتان و گناه بزرگی شدند» گوید: امام صادق (ع) فرمود:

پس چه ثوابی دارد آنکه آن مؤمن را شاد کند؟ من گفتم:

قربانت، ده حسنه، فرمود: آری به خدا و هزار هزار حسنه.

14- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمنی را شاد کند، رسول خدا (ص) را شاد کرده و هر که وسیله شادی رسول خدا (ص) را فراهم آورده، آن را به خدا پیوسته و چنین است کسی که گرفتاری و غم برای مؤمن فراهم سازد (یعنی رسول خدا و بلکه خدا را آزرده است).

ص: 571





15- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به مسلمانی برخورد و او را شاد کند، خدا عز و جل او را شاد کند.

16- امام صادق (ع) فرمود:

از دوست ترین اعمال به درگاه خدا عز و جل ادخال سرور است بر مؤمن: سیر کردن او از گرسنگی، گشودن گره گرفتاری او یا پرداخت بدهکاری او.

### **باب روا کردن حاجت مؤمن**

1- از مفضل، که امام صادق (ع) به من فرمود:

ای مفضل، آنچه به تو می گویم بشنوم و بدان که به راستی آن درست است، آن را به کار بند و به بزرگان از برادران خود خبر بده، گفتم:

قربانت، بزرگان از برادرانم کیانند؟ فرمود: آنان که شوق دارند به برآوردن حوائج برادران خود، گوید: سپس فرمود:

هر که برای برادر مؤمن خود حاجتی برآورد، خدا عز و جل روز قیامت صد هزار حاجت از او روا کند که از آن جمله، آغاز همه،

ص: 573



بهشت است، و از آن جمله، خویشان و آشنایانش و برادرانش را به بهشت برد بشرط آنکه دشمن ائمه نباشند، و شیوه مفضل بود که چون حاجتی از هر کدام برادرانش می خواست، به او می گفت: نمی خواهی که از بزرگان برادران باشی؟ 2- به مفضل فرمود (ع) که: به راستی خدا عز و جل در آفریده های خود خلقتی آفریده که آنها را برای روا کردن حوائج فقراء شیعیان ما برگزیده تا در برابر آن بهشت بدانها دهد، اگر بتوانی از آنها باشی از آنها باش، سپس فرمود: برای ما به خداوند پروردگاری است که او را به پرستیم و چیزی را با او شریک نگیریم.

3- امام صادق (ع) فرمود:

بر آوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از تقدیم هزار اسب در راه خدا.

4- امام صادق (ع) فرمود:

بر آوردن حاجت يك مرد مؤمن، دوست تر است به درگاه خدا از بیست حج که در هر حجی، حاجی صد هزار خرج کند (یعنی صد هزار درهم یا اشرفی طلای هجده نخودی که در جز حوائج مؤمنان صرف کند- از مجلسی ره) 5- از اسماعیل بن عمار صیرفی، گوید: من به امام

ص: 575



صادق (ع) گفتیم: قربانت، مؤمن برای مؤمن رحمت است؟ فرمود:

آری، گفتیم:

چگونه؟ فرمود: هر مؤمنی نزد برادرش برای حاجتی رود، آن رحمتی است که خدا به سوی او کشانیده و برای او فراهم کرده و اگر حاجتش را برآورد، با پذیرش آن، رحمت را پذیرفته، و اگر با قدرت حاجت او را ردّ کند، رحمت خدا عز و جل را از خود ردّ کرده است که بدو کشانده بود و برای او فراهم کرده بود و خدا عز و جل این رحمت را ذخیره کند تا روز قیامت برای آن کسی که حاجت او ردّ شده تا در باره آن قضاوت کند، اگر خواهد آن را به خود برگرداند و اگر خواهد به دیگری رساند، ای اسماعیل، چون روز قیامت شود و او در رحمت خدا حکم گردد که به او اجازه داده شده به نظر تو آن را به که برگرداند؟

گفتم: گمان ندارم آن را از خود برگرداند، فرمود: گمان مدار بلکه یقین داشته باش که آن را هرگز از خود برنگرداند، ای اسماعیل، هر که برادرش در حاجتی که دارد به او مراجعه کرد و او میتواند آن را بر آورد و حاجت او را بر نیآورد، خدا بر او در گورش ماری چیره کند که تا روز رستاخیز انگشت بزرگ او را به دندان خود بگزد و بجود، خواه آمرزیده شود و خواه معذب گردد.

6- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به خانه (خانه کعبه) يك هفته طواف کند، خدا

ص: 577



عز و جل برای او شش هزار حسنه بنویسد و از او شش هزار سیئه محو کند و شش هزار درجه از او بالا برد.

گوید: اسحاق بن عمار این را هم اضافه کرده که فرمود:

و شش هزار حاجت او را بر آورده سازد.

گوید: سپس فرمود: و بر آوردن حاجت مؤمن بهتر است از طواف و طواف و تاده تا شمرد.

7- از امام صادق (ع) که فرمود:

هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند جز اینکه خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: بر من است مزد تو و کمتر از بهشت را برایت نپسندم.

8- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که به این خانه (یعنی خانه کعبه) یک طوافی کند، خدا عز و جل برای او شش هزار حسنه بنویسد و از او شش هزار سیئه محو کند و شش هزار درجه از او بالا برد تا چون نزد ملتزم (یعنی مستجار که برابر خانه کعبه و در پشت آن میباشد) رسد، خدا هفت در از بهشت به روی او گشاید، من به او گفت: قربانت، این فضیلت، همه در طواف است؟ فرمود: آری و من تو را به بهتر از آن خبر دهم، بر آوردن حاجت مسلمانی بهتر است از طواف و طواف تا برسد به ده طواف.

9- از ابراهیم خارقی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:





هر که در انجام حاجت برادر مؤمن خود راه برود و مزد خود را از خدا خواهد تا حاجتش بر آید، خدای عز و جل برای او در برابر آن چون مزد يك حج و يك عمره پذیرفته شده را بنویسد و روزه دو ماه از ماههای حرام و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام، و هر که با قصد خدا در آن بکوشد و برآورده نشود، خدا در برابرش برای او يك حج پذیرفته بنویسد، در کار خیر رغبت کنید.

10- امام صادق (ع) فرمود:

در کار خوب با برادران خود رقابت کنید و اهل آن باشید، زیرا برای بهشت دری است که آن را معروف گویند و از آن در نیاید جز کسی که در جهان خوبی کرده باشد، زیرا بنده ای در حاجت برادر مؤمن خود راه می رود و خدا عز و جل دو فرشته به او می گمارد، یکی از طرف راستش و یکی از طرف چپش تا از خدا آمرزش خواهند و برای آوردن حاجتش دعا کنند، سپس فرمود:

به خدا که رسول خدا (ص) شادتر است به برآوردن حاجت مؤمن وقتی خبرش به آن حضرت رسد از خود صاحب حاجت.

11- از امام باقر (ع) فرمود:

به خدا اگر من حجی کنم، دوست تر دارم از اینکه بنده ای آزاد کنم و بازهم بنده ای و بنده ای و مانند آن تا برسد به ده برابر آن و برابر آن تا برسد به هفتاد.

و اگر يك خاندان مسلمان را مخارج بدهم، شکم آنها را سیر کنم و عورت آنها را بپوشانم و آبروی آنها را از مردم حفظ کنم

ص: 581



دوست تر است به من از اینکه حجّی انجام دهم و باز هم حجّی (و حجّی) و مانند آن و مانند آن تا برسد به ده حجّ و مانند آن و مانند آن تا برسد به هفتاد حجّ.

12- از محمد بن قیس، از امام باقر (ع) که فرمود:

خدا عز و جل به موسی (ع) وحی کرد که: به راستی برخی از بندگانم با خوش کرداری به من نزدیکی جویند تا به جایی که او را در بهشت مختار نمایم و حاکم سازم.

موسی عرض کرد: بار خدایا این حسنه چیست؟ در پاسخ گفت: با برادر مؤمنش در بر آوردن حاجت او راه برود چه بر آید و چه بر نیاید.

13- از علی بن جعفر، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می فرمود:

هر که را به برادر مؤمنش برای اظهار حاجتی آید همانا که آن حاجت رحمتی است از طرف خدا تبارک و تعالی که به سوی او روانه کرده و اگر آن را بپذیرد به ولایت ما پیوسته شده و اگر او را حاجت روا نکرده برگرداند و به بر آوردن آن توانا است، خدا بر او مار آتشی چیره کند که او را در گورش تا روز رستاخیز بگذرد، آمرزیده باشد یا معذّب و اگر حاجتخواه او را معذور دارد بدحالت باشد.

14- از امام باقر (ع) فرمود:

به راستی که به مؤمن حاجتی از طرف برادرش مراجعه



می شود و نزد او نیست و بدان همّت می گمارد و دل می بندد و خدا تبارک و تعالی به همان همّت و دل‌بستگی بدان، او را به بهشت می برد.

## باب کوشش در حاجت مؤمن

1- از محمد بن مروان، از امام صادق (ع) گوید: فرمود:

راه رفتن مرد در انجام حاجت برادر مؤمنش برای او ده حسنه نوشته شود و ده سیئه از او محو گردد و ده درجه از او بالا رود، گوید:

به نظرم جز این نفرموده که برابر آزاد کردن ده بنده است و بهتر است از اعتکاف يك ماه در مسجد الحرام.

2- از معمر بن خلاد، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می فرمود:

به راستی برای خدا بنده هائی است در زمین که می کوشند در حوائج مردم، ایشانند که روز قیامت آسوده اند، و هر که وسیله شادی مؤمنی را فراهم سازد، خدا دلش را در روز قیامت شاد کند.

3- از ابی عبیده حذاء، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

هر که در انجام حاجت برادر مسلمانش راه رود، خدا به وسیله



هفتاد و پنج هزار فرشته بر او سایه افکند و گامی بر ندارد جز این که خدا برایش حسنه ای بنویسد و گناهی بدان از وی بریزد و درجه ای بدان برایش بالا برد و چون از حاجت او فارغ شود، خدا عز و جل برای او مزد کسی که حجّ و عمره کرده بنویسد.

4- از امام صادق (ع) فرمود:

اگر من در انجام حاجت برادر مسلمانم راه بروم دوست تر است برایم از اینکه هزار بنده آزاد کنم و در راه خدا هزار اسب با زین و لگام زیر پای مجاهدان بنهم.

5- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که برای برادر مؤمنش در انجام حاجتی دوندگی کند جز اینکه خدا عز و جل به هر گامی برایش حسنه ای بنویسد و سیئه ای فروریزد و درجه ای بالا برد و پس از آن ده حسنه برایش افزوده شود و در ده حاجت وساطتش پذیرفته گردد.

6- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که در انجام حاجت برادر مسلمانش بکوشد و رضای خدا جوید، خدا عز و جل برای او هزار حسنه بنویسد که در ضمن آن خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان و هر که در دنیا به او خوبی کرده آمرزیده شوند و چون روز رستاخیز شود به او گفته شود که به دوزخ برو و هر که را دیدی که در دنیا به تو خوبی کرده، به اجازه

ص: 587





خدا عز و جل او را بیرون آور جز اینکه ناصبی و دشمن اهل بیت باشد.

7- امام صادق (ع) فرمود:

هر که در انجام حاجت برادر مؤمنش بکوشد و در آن تلاش کند و خدا به دست او آن را بر آورده کند، خدا عز و جل برایش يك حج و يك عمره و اعتكاف دو ماه در مسجد الحرام و روزه آنها را بنویسد و اگر در انجام آن کوشد و خدا آن را به دست وی روا نکند، خدا عز و جل برای او يك حج و يك عمره نویسد.

8- امام صادق (ع) فرمود:

برای مرد در اظهار اعتماد به برادر دینی خود، همین بس که حاجتش را به او رجوع کند.

9- از صفوان جمال، گوید: من با امام صادق (ع) نشسته بودم، به ناگاه مردی از اهل مکه به او وارد شد به نام میمون و به آن حضرت از نداشتن کرایه بدهکاری خود شکوه کرد، آن حضرت به من فرمود: برخیز، به برادر خود کمک کن، من با او برخاستم و خدا کرایه بدهی او را فراهم کرد و من به مجلس خود برگشتم.

امام صادق (ع) فرمود: با حاجت برادرت چه کردی؟ گفتم:

خدا آن را بر آورد، پدر و مادرم قربانت، پس فرمود: هلا به راستی که کمکت به برادر مسلمانان دوست تر است نزد من از اینکه يك هفته به خانه کعبه طواف آغاز کنی. سپس فرمود:

ص: 589



مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم قربانت، مرا به برآوردن حاجتی کمک کن، آن حضرت نعلین به پا کرد و با او برخاست و بر حسین (ع) گذر کرد که ایستاده بود و نماز می خواند، به آن مرد فرمود: کجا بودی که ابی عبد الله الحسین (ع) را برای حاجت خود به یاری طلبی؟ گفت: همین کار را کردم- پدر و مادرم به قربانت- در پاسخ فرمود که: معتکف است، به آن مرد فرمود: هلا راستش این است که اگر به تو کمک کرده بود برای او بهتر بود از اعتکاف يك ماه.

10- امام صادق (ع) فرمود: خدا عز و جل فرماید:

خلق عیال منند و دوست ترین آنها نزد من مهربانتر بدانها است و کوشاتر در حوائج آنها.

11- از ابی عماره، گوید: هر گاه حماد بن ابی حنیفه به من بر می خورد گوید: حدیث را برایم تکرار کن، من هم برای او بازگویم، گویم: برای ما روایت شده که يك عابد بنی اسرائیل چون به پایان عبادت می رسید و دوران آن را طی می کرد، کارگردان حوائج مردم می شد و متوجه اصلاح کارهای آنها می گردید (در اصلاح کار مردم خود را به رنج می انداخت خ ل).

ص: 591



## باب گشودن گرفتاری مؤمن

1- از زید شحام، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

هر که به داد برادر مؤمن گرفتار و تشنه کام خود برسد هنگامی که تاب از او رفته است و گرفتاری او را بر طرف کند و برای انجام شدن حاجتش به او کمک کند، خدای عز و جل بدین کار برای او 72 رحمت از طرف خداوند بنویسد که نسبت به یکی از آنها برای او بشتابد و بدان کار و زندگی او را اصلاح کند و هفتاد و یک از آنها را برای او ذخیره سازد در برابر دلهره ها و هراسهای روز قیامت.

2- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که کمک مؤمنی کند، خدا عز و جل 73 گرفتاری را از او رفع کند، یکی در دنیا و هفتاد و دو گرفتاری هنگام گرفتاری بزرگ او، فرمود: آنجا که هر کس به خود مشغول است.

3- امام صادق (ع) می فرمود:

هر که یک گرفتاری را از مؤمن برطرف کند، خدا گرفتاریهای دیگر سرای را از او برطرف کند و از گورش دلشاد

ص: 593



و آسوده برآید و هر که مؤمنی را خوراك دهد، خدا به او از میوه های بهشت بخوراند و هر که او را سیراب کند، خدایش از شراب بهشتی سر بسته بنوشاند.

4- امام رضا (ع) فرمود:

هر که به مؤمنی فرج بخشد، خدا روز قیامت گره از دلش بگشاید.

5- امام صادق (ع) می فرمود:

هر مؤمنی که در تنگدستی رفع يك گرفتاری از مؤمن کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را میسر گرداند، فرمود:

و هر که عیبی را از مؤمنی بپوشاند که از آن بیم دارد، خدا 70 عیب از عیبهای دنیا و آخرتش بپوشاند، فرمود:

خدا در کار یاری مؤمن است تا مؤمن در کار، کمک و یاری برادر خویش است، از پند سود برید و به خوبی دل بدهید.

## **باب اطعام مؤمن**

1- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمنی را سیر کند، بهشت برای او واجب است و هر که

ص: 595





کافری را سیر کند بر خدا سزا است که دلش را از زقوم پر کند، خواه مؤمن باشد و خواه کافر.

2- امام صادق (ع) فرمود:

اگر من يك مسلمانى را اطعام كنم، نزد من دوست تر است از اينكه همه مردم يك افقى را اطعام دهم (راوى) گوید: گفتم:

يك افق چيست؟ فرمود: يك صد هزار يا بيشتر.

3- از امام باقر (ع) كه رسول خدا (ص) فرمود:

هر كه سه تن از مسلمانان را اطعام كند، خدايش از سه بهشت در ملكوت آسمانها اطعام كند: فردوس و بهشت عدن و طوبى، درختى كه از جنت عدن برآيد و پروردگار ما آن را به دست خود كاشته.

4- از امام صادق (ع) فرمود:

مردى نباشد كه دو مؤمن را در خانه خود در آورد و آنها را سیر خوراك دهد جز آنكه بهتر باشد برايش از آزاد كردن يك بنده.

5- از على بن الحسين (ع) فرمود:

هر كه مؤمنى را در گرسنگى اطعام كند، خدايش از ميوه هاى بهشت بخوراند و هر كه مؤمن تشنه اى را سيراب كند، خدايش از شراب سريسته بهشت بنوشاند.

ص: 597



6- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمن را اطعام کند تا سیرش سازد، هیچ کس اندازه مزدی که در آخرت دارد نداند، نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز خدا پروردگار جهانیان، سپس فرمود:

از موجبات آمرزش، اطعام مسلمان گرسنه است، سپس قول خدا عز و جل را خواند (14-16-سوره بلد): «یا اطعام در روز قحطی و گرسنگی \* از یتیم یا خاک نشین مستمند».

7- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است:

هر که یک شربت از آب به یک مؤمن بنوشاند که بدان توانا است، خدایش به هر شربتی هفتاد هزار حسنه بدهد و اگر به او نوشاند از آنجا که نتواند شربت آب را به دست آرد، گویا ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.

8- از حسین بن نعیم، از امام صادق (ع) فرمود:

ای حسین، برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری، فرمود:

هلا راستش این است بر تو حق است که دوست بداری هر که را خدا (هر که خدا را خ ل) دوست می دارد، هلا به خدا هیچ کدام آنها را سود نرسانی تا او را دوست بداری، آیا آنها را به خانه ات دعوت می کنی؟

گفتم: آری، من غذا نمی خورم تا دوسه مرد یا کم و بیش به همراه من باشند، پس امام صادق (ع) فرمود:

ص: 599



هلا فضل ایشان بر تو بزرگتر است از فضل تو بر ایشان، پس من گفتم:

قربانت، آنها را از طعام خود بخورانم و فرشم را زیر پای آنها بیندازم و فضل آنها بیش از من باشد؟ فرمود: آری زیرا وقتی آنها به منزلت درآیند، آمرزش برایت بیاورند و آمرزش برای عیالت و چون از خانه ات بیرون آیند، گناهان تو و خاندانت را ببرند.

9- از ابی محمد و ابشی، گوید: اصحاب ما شیعه نزد امام صادق (ع) یاد آوری شدند و من گفتم: چاشتی و شامی نخورم جز آنکه دو سه تن یا بیش و کم از آنها همراهم باشند، امام صادق (ع) فرمود:

فضل آن میهمانان بر تو میزبان بزرگتر است از فضل تو بر آنان، من گفتم: قربانت، چگونه با اینکه من از طعام خودم به آنها می خورانم و از مالم برای آنها خرج می کنم و عیالم به آنها خدمت.

می کند؟ فرمود: برای آنکه چون آنها بر تو وارد شوند، روزی بسیاری از طرف خدا عز و جل برای تو آورند و چون بیرون آیند با آمرزش تو بیرون شوند.

10- از عبد الله و صافی از امام باقر (ع) فرمود:

اگر من يك مرد مسلمان را اطعام کنم، بهتر است برایم از اینکه يك افق از مردم را اطعام کنم، من گفتم: افق چه اندازه



است؟ فرمود: ده هزار.

11- از ربیع، که امام صادق (ع) فرمود:

هر که برادر دینی خود را اطعام کند، مزد کسی را دارد که گروهانی از مردم را اطعام کند، من گفتم: گروهان (از مردم) چند است؟

فرمود: صد هزار.

12- از سدیر صیرفی، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

چرا هر روز يك بنده آزاد نکنی؟ گفتم: دارائی من بدان نرسد، فرمود:

هر روز يك مسلمانی را اطعام کن، گفتم: دارا باشد یا ندارد؟

گوید:

فرمود: دارا هم بسا باشد که طعامی خواهد.

13- امام صادق (ع) فرمود:

يك خوراکی که برادر مسلمانم نزد من بخورد، دوست تر است نزد من از آزاد کردن يك بنده.

14- از صفوان جمال، که امام صادق (ع) فرمود:

هر آینه اگر سیر کنم مردی از برادرانم را، دوست تر است از

ص: 603





اینکه در این بازار شما درآیم و از آن يك سر بنده بخرم و آزاد کنم.

15- امام صادق (ع) فرمود:

اگر پنج درهم بگیریم و در این بازار شما درآیم و خوراکی بخرم و چند تن از مسلمانان را گردش فراهم کنم، بهتر است نزد من از اینکه يك بنده آزاد کنم.

16- از امام باقر (ع) پرسیده شد، با آزاد کردن بنده چه چیز برابر است؟ فرمود:

طعام يك مرد مسلمان.

17- از ابی شبل، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

من چیزی را نبینم که برابر دیدار مؤمن باشد جز طعام او و بر خدا سزا است که هر که مؤمن را اطعام کند، او را از طعام بهشت بخوراند.

18- امام صادق (ع) فرمود:

اگر مؤمن محتاجی را اطعام کنم، به من دوست تر است از اینکه او را دیدار کنم و اگر او را دیدار کنم، به من دوست تر است از اینکه ده بنده آزاد کنم.

19- امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمن داری را اطعام کند، برابر است با آزاد کردن

ص: 605



یکی از فرزندان اسماعیل که او را از سر بریدن نجات دهد و هر که مؤمن نیازمندی را اطعام کند، برابر است با آنکه صد تن از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن نجات دهد.

20- از نصر بن قابوس، که امام صادق (ع) فرمود:

هر آینه اطعام يك مؤمن نزد مؤمن، محبوب تر است از آزاد کردن ده بنده و از ده حجّ، گوید: گفتم: از ده بنده و ده حجّ؟

گوید: در پاسخ فرمود:

ای نصر، اگر او را اطعام نکنید بمیرد یا خوارش کنید (آیا خوارش می کنید؟ خ ل) برود به درِ خانه يك ناصبی دشمن اهل بیت و از او گدائی کند و مردن بهتر است برایش از گدائی از ناصبی.

ای نصر، هر که مؤمنی را زنده کند، گویا همه مردم را زنده کرده است، اگر به او اطعام نکنید، او را میرانده اید و اگر به او اطعام کنید، او را زنده کرده اید.

### **باب در اینکه کسی که مؤمنی را بپوشاند**

1- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که به برادر مؤمن خود جامه ای برای زمستان یا تابستان بپوشاند، بر خدا سزا است که به او از جامه های بهشت بپوشاند، و سختی جان کندن را آسان کند و گورش را گشاد کند و چون از

ص: 607



گور بر آید فرشته ها را با دریافت مژده، ملاقات کند و این است معنی قول خدا عز و جل در قرآنش (103 سوره انبیاء): «و برخورند بدانها فرشتگان که این است روز شما آن روزی که به شما وعده داده می شد».

2- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به یکی از فقراء مسلمانان که لخت است جامه ای بپوشاند یا چیزی برای معیشت و قوت او به وی کمک دهد، خدا عز و جل به او هفتاد هزار فرشته بگمارد تا برای هر گناهی که کرده تا صور بدمد آمرزش خواهند.

3- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که برای برهنگی او جامه ای در بر یکی از فقراء مسلمانان کند یا او را برای قوت و معیشت کمک دهد به هر چه باشد، خدا به او هفتاد هزار فرشته بگمارد که تا صور بدمد برای گناهی که کرده آمرزش خواهند.

4- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

هر که مؤمنی را بپوشاند، خدا از جامه های سبز به او بپوشاند و در حدیث دیگر فرمود:

پیوسته در ضمانت خدا است تا نخعی از آن جامه موجود باشد.

ص: 609



5- از امام صادق (ع) که می فرمود:

هر که به مؤمنی جامه ای برای برهنه بودن او بپوشاند، خدا به او از استبرق بهشت بپوشاند و هر که به مؤمن توانگری جامه ای بپوشاند، تا از آن جامه پاره ای مانده، در حفظ خدا باشد.

### **باب در اظهار لطف و مهربانی به مؤمن و گرامی داشتن او**

1- از امام صادق (ع) فرمود:

هر که از چهره برادر مؤمنش خار و خاشاکی بگیرد، خدا برای او ده حسنه نویسد.

و هر که در روی برادرش لبخند زند، برای او يك حسنه باشد.

2- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به برادر مؤمنش خوش آمد گوید، خدا برای او خوش آمد و مرحبا نویسد تا روز قیامت.

3- امام صادق (ع) فرمود:

هر که مقدم برادر مسلمان خود را که به او وارد شود گرامی





دارد و از او احترام کند، همانا خدا عز و جل را گرامی داشته.

4- از زید بن ارقم که رسول خدا (ص) فرمود:

در اتم بنده ای نباشد که اظهار لطفی در هر چه باشد به برادر دینی خود برای خدا کند جز آنکه به وی از خدمتکاران بهشتی خادمی بدهد.

5- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که برادر مسلمان خود را با سخنی، مهرورزی کند و گرامی دارد و گره گرفتاری او را بگشاید، پیوسته در سایه خدا است و با رحمت او مدد شود تا در این کار باشد.

6- از جمیل، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

به راستی از آنچه خدا عز و جل مؤمن را بدان مخصوص ساخته، این است که او را شناسای احسان به برادران خود نموده گرچه اندکی باشد و احسان به بسیاری عطا نیست برای آنکه خدا عز و جل در قرآن خود می فرماید (9 سوره حشر): «بر خود مقدم می دارند و گرچه تنگدست و بی چاره باشند» سپس فرمود: «هر که از بخل خود محفوظ ماند پس آنان رستگارانند» هر که را خدا عز و جل به این صفت شناخت (شناسا کرد خ ل) خداوندش دوست دارد و هر که را خدا تبارک و تعالی دوست دارد، روز قیامت مزد او را بی اندازه بپردازد. سپس فرمود:

ص: 613



ای جمیل، این حدیث را برای برادرانت روایت کن، زیرا که آن تشویق به احسان کردن است.

7- از مفضل، از امام صادق (ع) که فرمود:

به راستی که باید مؤمن به برادر خود تحفه ای بدهد، گفتم:

تحفه چه باشد؟ فرمود: فرش، متکا، خوراک، پوشاک، سلام، پس بهشت گردن کشد برای پاداش دادن به او (در دنیا) و خدا عز و جل به او وحی کند که: من طعام تو را بر اهل دنیا حرام کردم جز بر پیغمبر یا وصی پیغمبر، و چون روز رستاخیز شود، خدا عز و جل به او وحی کند که دوستانم را به تقدیم تحفه های آنها پاداش بده، پس غلمان و حوریان بسیار از بهشت به درآید که به همراه آنها طبقهائی است با سرپوش هائی از لؤلؤ و چون اولیاء خدا نگاه کنند به دوزخ و هراس آن و به بهشت و آنچه در آن است، خردشان از سرشان ببرد و دریغ کنند که از آن طبقهائی طعام بهشتی بخورند و يك جارچی از زیر عرش فریاد کند:

به راستی خدا عز و جل محققاً دوزخ را بر هر که طعام بهشتی خورده است حرام کرده و آن مردم، دست خود دراز می کنند و از آن طعامها می خورند.

8- از امام باقر (ع) که فرمود:

مؤمن به مؤمن حق واجب دارد که تا هفتاد گناه کبیره بر او پرده پوشی کند.

9- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ص: 615



ای اسحاق، تا می توانی به دوستان من نیکی کن، زیرا هیچ مؤمنی به مؤمن دیگر احسان و نیکی نکند و به او کمک ننماید جز آنکه روی شیطان را بخرشد و دلش را ریش کند.

### **باب در خدمت به او (یعنی به مؤمن)**

1- از ابی المعتمر، گوید: شنیدم امیر المؤمنین (ع) می فرمود که:

رسول خدا (ص) فرموده است: هر آن مسلمانی که به مردم مسلمانی خدمت کند (او را نسزد) جز اینکه خدا به شماره آنان از خدمتکاران بهشتی به او عطا فرماید.

### **باب اندرز دادن و خیر خواهی برای مؤمن**

1- از امام صادق (ع) که فرمود:

ص: 617



برای مؤمن بر مؤمن واجب است که او را هم اندرز باشد و برای هم خیر خواهی کنند.

2- امام صادق (ع) فرمود:

برای مؤمن بر مؤمن نصیحت و خیر خواهی واجب است در حضور و غیاب.

3- از امام باقر (ع) فرمود:

واجب است برای مؤمن بر مؤمن خیر خواهی.

4- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

باید هر مردی از شماها برای برادر خود، چنان خیر خواهی کند که برای خود می کند.

5- رسول خدا (ص) فرمود:

به راستی بزرگ ترین مردم در رتبه، روز رستاخیز در نزد خدا، آن کس است که در زمین خدا برای خیر خواهی و نصیحت خلق خدا بیشتر دوندگی می کند.

6- از سفیان بن عیینه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

بر شما باد به اندرز و خیر خواهی برای رضای خدا در باره خلق او، که تو با او ملاقات نکنی به کرداری بهتر از آن.

ص: 619





1- از حبيب احوال، گفت: شنيدم امام صادق (ع) می فرمود:

صدقه ای که خدایش دوست دارد، اصلاح میان مردم است وقتی میان آنها به هم خورده و فاسد شده و نزدیک کردن آنها است به هم، هر گاه از هم دوری کنند.

2- امام صادق (ع) فرمود:

اگر میان دو کس را اصلاح کنم، دوست تر است به من از اینکه دو اشرفی طلا صدقه دهم.

3- از مفضل، که امام صادق (ع) فرمود:

هر گاه میان دو تن از شیعه ما ستیزه دیدی، از مالم برای رفع آن مصرف کن.

4- از ابی حنیفه پیشرو حاج، گوید: من و دامادم در باره ارث ستیزه داشتیم که مفضل به ما گذر کرد و ساعتی با ما توقف کرد و سپس گفت: به خانه بیائید، ما نزد او رفتیم و میان ما با چهار صد



در هم اصلاح کرد و آن را از خود به ما پرداخت، و چون از هر يك از ما نسبت به طرف او تعهد گرفت و آسوده خاطر شد، گفت: بدانی که این وجه از خودم نیست ولی امام صادق (ع) به من سفارش کرده و فرمان داده که هر گاه دو مرد از شیعه ها در چیزی با هم ستیزه دارند، آنها را اصلاح بده و از مال من برای رفع نزاع، خرج کن، این از مال امام صادق (ع) است.

5- از امام صادق (ع) که فرمود:

مصلح، دروغگو نیست.

6- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (224 سوره بقره): «خدا را دست آویز سوگندهای خود مسازید تا خوش کردار و پرهیزکار و مصلح میان مردم باشید».

فرمود: چون دعوت شدی برای اصلاح میان دو کس، مگو من سوگند خوردم که این کار را نکنم.

7- از معاویه بن وهب یا معاویه بن عمار که گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

از قول من چنین و چنین ابلاغ کن- در چیزهایی که بدانها دستور داده بود- من گفتم: فرموده شما را به آنها برسانم و از خود بگویم آنچه را به من فرمودید و جز آنچه را هم فرمودید؟ فرمود:

آری، به راستی که شخص مصلح، دروغگو نیست (همانا آن صلح و سازش است و دروغ نیست).



1- از سماعه، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: قول خدا عز و جل (32 سوره مانده): «هر که بکشد نفسی را به جز نفس دیگری پس گویا مردم همه را کشته و هر که آن را احیاء کند گویا همه مردم را احیاء کرده»؟ در پاسخ فرمود:

هر که آن را از گمراهی به راه هدایت برآورد چنان است که او را زنده کرده و هر که او را از راه حق به گمراهی برد، هر آینه او را کشته باشد.

2- از فضیل بن یسار، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قول خدا عز و جل در قرآن، هر که نفسی را زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته است؟ فرمود:

یعنی از سوختن و غرق شدن نجات دهد، گفتم: کسی که او را گمراهی به راه راست آورد؟

فرمود: این تأویل اعظم آیه است.

3- از حمران، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: از شما بپرسم؟- خدایت بهی دهد- در پاسخ فرمود:



آری، گفتم: من در حالی بودم و امروز در حال دیگرم، من پیشتر در زمین می گشتم و یک مرد یا دو مرد یا زنی را دعوت به مذهب حق می کردم و خدا هر که را خواسته بود نجات می داد و من امروز کسی را دعوت نمی کنم، در پاسخ فرمود: بر تو گناهی نیست که مردم را به پروردگارشان باز گذاری تا هر که را خدا خواهد از تاریکی و گمراهی به نور هدایت بیرون برد، سپس فرمود: و بر تو باکی نیست که اگر از کسی به بوی خیری شنیدی، برای دعوت او، گوشه ای بزنی و راهی نشان دهی، گفتم: به من خبر ده از قول خدا عز و جل؟ هر که آن را زنده دارد، گویا همه مردم را زنده داشته؟ فرمود: یعنی از سوختن یا غرق شدن، سپس خموشی گرفت و باز فرمود:

تأویل اعظمش این است که او را دعوت به مذهب حق کند و او هم بپذیرد.

### **باب در دعوت خانواده به ایمان**

1- از سلیمان بن خالد، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به راستی من خاندانی دارم که از من می شنوند، آنها را به مذهب شیعه دعوت کنم؟ فرمود:

ص: 627





آری، به راستی خدا عز و جل در قرآن می فرماید (6 سوره تحریم): «آیا آن کسانی که گرویدند نگهدارید خود را و خاندان را از آتشی که سوخت آن مردمند و سنگ».

## باب در ترك دعوت مردم

1- از کلیب بن معاویه صیداوی، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

مبادا متعرض مردم شوید، به راستی خدا عز و جل چون خیر، بنده ای را بخواهد، در دلش انگشتی زند و او را رها کند و او دنبال این مذهب بگردد و آن را بجوید. سپس فرمود:

کاش شما هر گاه با مردم سخن می گفتید، می گفتید: ما آنجا رفته ایم که خدا فرموده، آن را به رهبری اختیار کرده ایم که خدا به رهبری اختیار کرده، خدا محمد (ص) را اختیار کرده و ما هم خاندان محمد را اختیار کردیم.

2- از ثابت ابی سعید، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ای ثابت، شما را به مردم چه کار؟ از مردم دست بردارید و احدی را به مذهب خود دعوت نکنید، به خدا اگر اهل آسمان و زمین گرد آیند که آن بنده ای را که خدا می خواهد هدایتش کند، گمراه کنند نتوانند، دست از مردم بردارید و یکی از شماها نگوید:

برادر من است، عموزاده من و همسایه من است، زیرا خدا عز و جل



هر گاه خیر بنده ای را خواهد، جانش را پاك كند و هیچ خوبی را نشنود جز آنکه آن را بفهمد و هیچ بدی را نشنود جز آنکه منکر آن شود، سپس خدا در دلش کلمه ای اندازد که به وسیله آن، کار او را فراهم سازد.

3- از فضیل، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

مردم را به این امر دعوت کنیم؟ در پاسخ فرمود:

ای فضیل، راستی، خدا هر گاه خیر بنده را خواهد به فرشته ای فرماید تا گردن او را گیرد و در این امر واردش کند، خواهد یا نخواهد.

4- از علی بن عقبه، از پدرش که امام صادق (ع) فرمود:

تشیع خود را برای خدا مقرر دارید نه برای مردم زیرا راستش این است که هر چه برای خدا است از آن خدا است و هر چه برای مردم باشد، بالا نرود، بر سر دین خودتان با مردم ستیزه نکنید، زیرا ستیزه دل را بیمار کند، به راستی خدا عز و جل به پیغمبر خود فرموده است (56) سوره قصص): «به راستی که تو هدایت نکنی هر که را خواهی ولی خدا است که هر که را خواهد هدایت می کند» و هم خدا فرموده است (99 سوره یونس): «آیا مردم را به زور وادار کنی که مؤمن باشند»؟ مردم را وانهید، زیرا از مردم دین را گرفته اند و شما از رسول خدا (ص) و علی (ع) دین را گرفته اید و (میان این دو) برابری نیست و به راستی که من از پدرم شنیدم می فرمود: چون خدا بر بنده ای نوشته که در این امرش در آورد شتابنده تر باشد بدان از پرنده به آشیان خود.

ص: 631



5- از امام صادق (ع) فرمود:

به راستی، خدا عز و جل مردمی را برای حق آفریده و چون بایی از حق بدانها گذر کند، دلپذیر آنها باشد گرچه به خوبی آن را نفهمند و هر گاه بایی از باطل بدانها گذر کند دلشان آن را نپذیرد گرچه به خوبی آن را نفهمند و مردمی را برای جز آن آفریده است و چون بایی از حق بدانها گذرد، دلپذیر آنها نباشد و گرچه به خوبی آن را نفهمند و هر گاه بایی از باطل بدانها گذرد دلنشین آنها گردد و گرچه به خوبی آن را نفهمند.

6- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا عز و جل چون خیر بنده ای خواهد، در دلش نقطه نوری افکند و به وسیله آن گوش و دلش پرتو گیرد و نسبت بدان چه در دست شما است، از شما حریص تر باشد و چون برای بنده ای بد خواهد در دلش نقطه سیاهی بادید آورد و گوش و دلش از آن تار گردد، سپس این آیه را تلاوت فرمود (125 سوره انعام):

«هر که را خدا خواهد هدایت کند سینه او را برای مسلمانی بگشاید و هر که را خواهد گمراه سازد او را تنگدل و آشفته خاطر کند تا آنجا که گویا می خواهد به آسمان بالا رود (یعنی تکلیف او به اسلام در نظرش مانند تکلیف به بالا رفتن آسمان جلوه کند و از آن گریزان و ناتوان باشد)».

7- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا عز و جل چون خیر بنده ای را خواهد، در دلش نقطه سپیدی افکند و گوشهای دلش را بگشاید و به او فرشته ای گمارد که کمک به او دهد و چون برای بنده ای بد خواهد، در دلش نقطه سیاهی افکند و گوشهای دلش را ببندد و به او شیطانی گمارد تا او را گمراه کند.

ص: 633



## باب در اینکه خدا دین را به کسی دهد که او را دوست دارد

1- از عمر بن حنظله، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

ای ابا صخر، به راستی خدا دنیا را بدهد به کسی که دوستش دارد یا دشمنش دارد و این مذهب حق را جز به برگزیده خلقش، شماها به خدا هم کیش من و هم کیش پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، مقصودم از پدرانم: علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) نیست و اگر چه اینان هم هم کیش آنانند.

2- از مالک بن اعین جهنی، گفت: شنیدم امام باقر (ع) می فرمود:

ای مالک، راستی که خدا دنیا را به دوست و دشمن خود بدهد و دین خود را جز به دوست خود ندهد.

3- امام باقر (ع) فرمود:

به راستی که این دنیا را خدا به خوب و بد می دهد و ایمان را جز به برگزیده خلقش ندهد.

4- امام صادق (ع) فرمود:

ص: 635





دنیا را خدا عز و جل به هر که دوست دارد یا دشمن می دهد و راستی که ایمان را ندهد جز به کسی که دوستش دارد.

## باب سلامت دین

1- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (40 سوره مؤمن): «نگهداشت خدا او را از بدیهای آنچه نیرنگ ریختند» فرمود: هلا به او دست انداختند و او را کشتند ولی می دانید که خدا او را چه نگهداشت؟ او را از این نگهداشت که از دین حش بر نگردانیدند و بیرون نبردند.

2- از امام صادق (ع) که در ضمن سفارش امیر المؤمنین (ع) به اصحاب خود فرموده است:

بدانید که قرآن در شب و روز وسیله رهنمائی است و در شب تار با هر سختی و نیازی روشنی بخش است، چون بلائی رخ داد، مال خود را فدای جان کنید و چون ناگواری در رسد، جان خود را فدای دین خود کنید و بدانید هلاک شده کسی است که دینش از دستش برود و غارت زده کسی است که دینش را برده اند، هلا پس از داشتن بهشت، فقری متصوّر نیست، هلا راستش این است که با دوزخ رفتن توانگری معنی ندارد که گرفتار بدان رهائی ندارد

ص: 637



و نایب‌نای بدن بهبود نگرده.

3- از امام باقر (ع) فرمود:

سلامتی دین و تندرستی از مال بهترند و مال هم زیور خوبی است در دنیا.

4- مردی از اصحاب امام صادق ع (هر سال) خدمت آن حضرت می رسید و دیر زمانی گذشت که به حج رفت (و خدمت امام نرسید) و یکی از آشنایان او خدمت آن حضرت رفت و امام به او فرمود: فلانی چه کار می کند؟ (راوی) گوید: در پاسخ سخن را پیچده و شکسته ادا کرد و به گمانش که مقصود امام وضع دارائی و مالی او است، امام صادق (ع) فرمود: دین او چگونه است؟ در پاسخ گفت: چنانچه شما دوست دارید، فرمود: به خدا که او توانگر و بی نیاز است.

### **باب تقیه**

1- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (54 سوره

ص: 639



قصص): «آن‌اند که دو بار مزد گیرند برای صبری که کردند (فرمود:

برای صبر تقیّه که نمودند) و دفع کردند به خوش کرداری بد کرداری را» فرمود:

خوش کرداری تقیّه است و بدکاری فاش نمودن.

2- از ابی عمر اعجمی که امام صادق (ع) به من فرمود:

ای ابا عمر، راستی که نه دهم دین در تقیّه است و کسی که تقیّه ندارد، دین ندارد، و تقیّه در هر چیز هست جز در نوشیدن نبیذ و مسح بر روی کفش (به جای روی پا).

3- از ابو بصیر که امام صادق (ع) فرمود: تقیّه از دین خدا است.

گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری، به خدا هر آینه یوسف فرمود (70 یوسف): «ایا کاروان راستی شما دزد هستید» به خدا که چیزی ندزیده بودند و ابراهیم فرمود (89 سوره صافات): «راستی من بیمارم» به خدا بیمار نبود.

4- از حبیب بن بشر که فرمود (ع): از پدرم شنیدم می فرمود:

نه به خدا در روی زمین چیزی نیست که نزد من محبوب تر از تقیّه باشد.

ای حبیب، راستش این است که هر که تقیّه کند، خدا او را بالا برد، ای حبیب، هر که تقیّه نکند، خدا او را پست کند.



ای حبیب، راستی که مردم همانا در حال صلح و سازشند و اگر آن باشد این هم هست (یعنی اگر امام قائم ظهور کند و فرمان جهاد دهد با مخالفان، ترك تقیّه هم که آرمان شما است عملی شود- از مجلسی ره).

5- از عبد الله بن ابی یعفور، از امام صادق (ع) فرمود:

برای حفظ دین خودتان تقیّه کنید، آن را زیر پرده تقیّه بدارید زیرا هر که تقیّه ندارد، ایمان ندارد، همانا شما در میان مردم چون زنبور عسل باشید میان پرندگان، اگر پرنده ها می دانستند درون زنبور عسل چیست؟ چیزی از آن نمی ماند که آن را نخورند و اگر مردم بدانند که در درون دل شما چیست و بفهمند که شما ما خاندان را دوست می دارید، شما را با همان زبان خود بخورند و تمام کنند و شما را در نهان و عیان بد گویند، خدا رحمت کند بنده ای را که از شماها بر دوستی و ولایت ما باشد.

6- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (34 سوره فصلت): «برابر نیست خوبی و بدی» فرمود:

خوبی تقیّه است، و بدی فاش کردن است، «دفاع کن بدان چه که آن بهتر است، از بدی» فرمود:

آنچه که بهتر است: تقیّه است، «در این گاه میان تو و او که دشمنی است گویا دوستی است مهربان».

7- از ابی عمرو کنانی، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای ابا عمرو، بگو بدانم، اگر برایت حدیثی باز گفتم یا فتوائی





دادم سپس باز آمدی و از آن پرسیدی و به تو خبری بر خلاف خبر اول دادم یا فتوائی مخالف فتوای اول دادم، به کدام، عمل می کنی؟

گفتم:

به آنکه تازه تر است و آن دیگری را رها کنم، فرمود: درست گفתי ای ابا عمرو، خدا نخواسته عبادت شود، جز نهانی، هلا به خدا که اگر شما چنین کنید، راستی که برای شما و برای من بهتر است و خدا برای ما و شما در دین خود نخواسته است جز تقیه.

8- امام صادق (ع) فرمود:

تقیه احدی به تقیه اصحاب کهف نرسد، راستی که در جشن عید (بت پرستها) شرکت می کردند و زنار به کمر می بستند و خدا دو مزد به آنها داد.

9- از حماد بن واقد لَحَام، گوید: در راهی روی روی امام صادق (ع) شدم و از آن حضرت رو گرداندم و در گذشتم و پس از آن خدمتش رسیدم و گفتم: قربانت، به راستی به شما بر می خورم و رو می گردانم که مبادا بر شما ناگوار نباشد، به من فرمود:

خدا تو را رحمت کند ولی دیروز مردی در فلان موضع به من برخورد، گفت: بر تو درود ای ابا عبد الله، نه کار خوبی و نه کار شایسته ای.

ص: 645



10- از مسعدة بن صدقه، گوید: به امام صادق (ع) گفته شد: مردم روایت کنند که علی (ع) بر منبر کوفه فرموده است:

ایا مردم، به راستی شما به زودی دعوت شوید که مرا دشنام دهید، و مرا دشنام دهید، سپس دعوت شوید که از من بیزاری جوئید، از من بی زاری جوئید، در پاسخ فرمود: مردم چه اندازه به علی (ع) دروغ می بندند، سپس فرمود: همانا علی (ع) فرموده است:

راستی شما به دشنام بر من دعوت شوید، مرا دشنام دهید، سپس به بی زاری از من دعوت شوید، و به راستی که من بر کیش محمدم، نفرمود: از من بی زاری جوئید، سائل گفت: بفرمائید اگر کشته شدن را بر بی زاری جستن برگزید؟ فرمود: که به خدا این وظیفه را ندارد، و وظیفه او همان است که عمار بن یاسر بدان عمل کرد که اهل مکه او را به زور وادار کردند (کفر گوید) ولی دلش به ایمان، مطمئن بود، و خدا عز و جل در باره او فر فرستاد (106 سوره نحل):

«جز کسی که وادارش کند و دلش مطمئن است به ایمان» در این وقت، پیغمبر (ص) به او فرمود: اگر برگشتند به کار خود، تو هم برگرد بدان چه کردی، خدا عز و جل عذر تو را پذیرفت و نازل کرد و به تو فرمان داد که برگردی اگر برگشتند.

11- از هشام کندی، گوید: می فرمود:

مبادا کاری کنید که ما را بدان سرزنش می نمایند، زیرا فرزند بد پدر خود را در کاری که کرده مورد سرزنش قرار می دهد، شما برای کسی که خود را به او بسته و از دیگران به خاطر او گسسته اید آبرو و زینت باشید و برای او مایه بدنامی و زشتی نباشید، در میان عشائر و تیره های مخالفان، نماز بخوانید (یعنی در نماز جماعت

ص: 647



آنها شرکت کنید)، بیماران آنها را عیادت کنید، و سر جنازه مرده های آنها حاضر شوید، و مبادا آنها به کار خیری بر شما سبقت جویند، شما به کار خیر از آنها سزاوارتر هستید، به خدا که خداوند به چیزی مانند خب ء (یعنی نهانی و زیر پرده بودن) عبادت نشده است، گفتم: خب ء چیست؟ فرمود: تقیّه است.

12- از معمر بن خلاد که از ابو الحسن (ع) (ظاهراً منظور:

امام کاظم است) پرسیدم از قیام به کار والیان، در پاسخ فرمود:

امام باقر (ع) فرموده است: تقیّه از دین من است و دین پدران من است و کسی که تقیّه نکند، ایمان ندارد.

13- از امام صادق (ع) فرمود:

تقیّه در هر بی چارگی است و خود گرفتار بدان دانایتر است به آن هنگامی که برای او رخ دهد.

14- از امام صادق (ع) فرمود که پدرم می فرمود:

کدام چیز چشمم را از تقیّه روشن تر می کند، به راستی تقیّه سپر مؤمن است.

15- از محمد بن مروان، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: چه چیزی میثم رحمه الله را بازداشت از تقیّه (میثم ره از تقیّه نبود خ ل) به خدا سوگند که او می دانستند این آیه در باره عمّار و اصحابش نازل شده (106 سوره نحل): «جز کسی که در فشار است و دلش مطمئن است به ایمان».

16- از امام باقر (ع) که فرمود:



همانا تقیّه برای این مقرر شده که خون و جان با آن نگهداری شود و اگر تقیّه به خون ریزی کشد، دیگر تقیّه ای نیست (و در ریختن خون دیگران تقیّه روا نیست).

17- از محمد بن مسلم که امام صادق (ع) فرمود:

هر آنچه این امر (یعنی ظهور امام قائم (ع) نزدیکتر شود، تقیّه سخت تر گردد.

18- از امام باقر (ع) که می فرمود:

تقیّه در هر چیزی است که آدمی زاده بدان ناچار می گردد و محققاً خدا آن را برایش حلال کرده است.

19- از امام صادق (ع) که فرمود:

تقیّه سپر خدا است میان او و میان خلق او (یعنی مانع عذاب خدا و نزول بلا است - از مجلسی ره).

20- امام باقر (ع) فرمود:

با آنها آشکارا درآمیزید و در نهان از آنها بگریزید، هر گاه فرمان روائی کودکانه باشد.

21- از عبد الله بن عطاء، گوید:

به امام باقر (ع) گفتم: دو مرد از اهل کوفه را گرفتند و به





آنها گفته شد از امیر المؤمنین (ع) بیزاری جوئید، یکی بی زاری جست و او را آزاد کردند و یکی امتناع کرد و او را کشتند؟ فرمود:

آنکه بی زاری جست (از روی تقیّه) مردی است که در دیانتِ خود مسأله می دانسته (و به تکلیف تقیّه عمل کرده) و اما آنکه بیزاری نجسته، مردی است که به بهشت شتافته (یعنی از مصلحان بزرگ و جانبازان راه حق بوده است).

22- امام صادق (ع) فرمود:

از عاقبت لغزشها حذر کنید.

23- از عبد الله بن ابی یعفور، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

تقیّه سپر مؤمن است، تقیّه نگهدار مؤمن است، ایمان ندارد کسی که تقیّه ندارد، به راستی بنده ای است که حدیثی از ما به دست او می رسد و میان خود و خدا عز و جل بدان دین داری می کند پس وسیله عزت او است در دنیا و نور است در دیگر سرای، و بنده ای است که حدیثی از ما به دستش می افتد و آن را فاش و آشکار می سازد و در دنیا خوار می شود و خدا عز و جل آن نور را از او بازپس می گیرد (یعنی برای ترك تقیّه عبادتش باطل و بی اثر است و در آخرت از آن بهره ای ندارد- از مجلسی ره).

ص: 653



1- از علی بن الحسین (ع)، فرمود:

من دوست دارم برای دو خصلت بد که در شیعه ما هست، گوشت استخوان دستم را عوض بدهم تا رفع شوند: کج خلقی و کم سرنگهداری (تنگ حوصله ای و کمی سرپوشی).

2- از امام صادق (ع)، فرمود:

مردم به دو خصلت فرمان یافتند و هر دو را ضایع کردند و به وسیله ضایع کردن آنها بی همه چیز شدند، و آن دو: صبر است و راز نگهداری.

3- به سلیمان بن ابی خالد فرمود: ای سلیمان، شما کیشی دارید که هر که آن را از دشمنان، نهان داشت، خدایش عزیز سازد، و هر که آن را فاش کند، خدایش خوار کند.

4- از مردمی که گوید: جمعی بودیم و خدمت امام باقر (ع) رسیدیم پس گفتیم: یا ابن رسول الله، ما آهنگ عراق کردیم، به ما سفارش کنید، امام (ع) فرمود:

باید توانای شما به ناتوانان نیرو بخشد و توان گرانان از



مستمندانان دستگیری کند و راز ما را فاش نکنید و کار ما را شهرت ندهید و هر گاه حدیثی از ما به شما رسید و یک گواه یا دو گواه از قرآن خدا بر صحت آن یافتید، بدان عمل کنید و گر نه در برابر آن توقف کنید و آن را به ما بازگردانید تا برای شما روشن شود و بدانید کسی که منتظر این امر است (یعنی ظهور دولت امام قائم (ع) - از مجلسی ره) ثواب روزه دار شب زنده دار دارد و هر که قائم (ع) ما را دریابد و با او خروج کند و دشمن ما را بکشد، اجز بیست شهید دارد و هر که به همراه قائم جهاد کند و کشته شود، ثواب 25 شهید را دارد.

5- از عبد الأعلی که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

راستش این است که پذیرش امامت تنها همان باور کردن و قبول داشتن نیست، از پذیرفتن امامت: نهان کردن آن و حفظ آن از نااهل است، به آنها سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به خود جلب کند، با مردم چیزی را بگوئید که می فهمند و می شناسند و از آنها نهان کنید آنچه را منکرند، سپس فرمود:

به خداوند سوگند آنکه شمشیر دشمنی به روی ما بکشد، به ما ناگوارتر تمام نمی شود از آنکه سخن بر زبان ما بگوید که ما آن را بد داریم، چون از بنده ای بفهمید که راز را فاش می کند، نزد او بروید و او را از آن باز دارید و اگر از شما بپذیرد (که بسیار خوب) و گر نه کسی را بر او وادار کنید که بر او گران آید و از او بشنود، به راستی از شما هر که حاجتی دارد، در باره آن خرده بینی کند تا بر آورده شود، شما در حاجت من هم خرده بینی و چاره جوئی کنید

ص: 657



چنانچه برای حوائج خود خرده بینی و چاره جوئی می کنی و اگر او از شما بپذیرد (چه بهتر) و گر نه سخن او را زیر پای خود خاک کنی و می گوئی که: او می گوید و او می گوید: زیرا این بر من و شما هر دو گران بار می آید، هلا به خدا اگر شماها بگوئید آنچه من می گوئید آنچه من می گویم، اقرار دارم که یاران منید، این ابوحنیفه یارانی دارد و این حسن بصری یارانی دارد، من مردی از قریشم و زاده رسول خدایم و قرآن خدا را خوب می دانم و در آن بیان هر چیزی هست، آغاز آفرینش، امر آسمان، امر زمین، امر اولین و امر آخرین و امر آنچه بوده و امر آنچه می باشد، گویا من در برابر چشم خود به آن نگاه می کنم.

6- از عبد الله بن سلیمان، از امام صادق (ع)، گوید: فرمود به من:

همیشه راز ما نهان بود تا به دست اولاد کیسان افتاد و آن را در سر راه و در دهات کوفه باز گفتند (و آشکار کردند).

7- از ابی عبیده حذاء، گوید: از امام باقر (ع) شنیدم می فرماید:

به خدا دوست ترین یارانم نزد من پارساترین و داناترین آنها به دین و راز نگهدارترین آنها نسبت به حدیث ما و بدترین آنها نزد من در وضع و مبعوض تر آنها کسی است که چون بشنود حدیثی را، به ما نسبت دهند و از ما روایت کنند و دل پذیر او نیست از آن اظهار تفرّ کند و آن را منکر گردد و هر که پیرو آن باشد، او را کافر داند با اینکه نمی داند، شاید حدیث از ما باشد و به ما مستند باشد و به این سبب از ولایت ما بیرون رود.

8- از معلی بن خنیس، گوید: امام صادق (ع) فرمود:





ای معلّی، امر ما را نهان دار و فاش مکن، زیرا هر که ما را نهان داشت و فاش نکرد، خدایش در دنیا عزیز دارد و آن را در آخرت نوری میان دو چشم او سازد تا او را به بهشت کشاند.

ای معلّی، هر که کار ما را فاش کند و آن را نهان ندارد، خدا بدین وسیله او را در دنیا خوار کند و نور ایمان را از میان دو دیده او در آخرت بر کند و آن را تاریکی سازد تا به دوزخش اندازد.

ای معلّی، راستی که تقیّه از دین من است و از دین پدرانم، دین ندارد هر که تقیّه ندارد.

ای معلّی، خدا دوست دارد در نهان عبادت شود چنانچه دوست دارد در عیان عبادت شود.

ای معلّی، آنکه امر ما را فاش کند، چون کسی باشد که منکر آن است.

9- از عمّار، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

خبر دادی بدان چه من به تو خبر دادم احدی را؟

گفتم: نه، جز به سلیمان بن خالد.

فرمود: خوب کردی، آیا نشنیدی گفته شاعر را:

راز من و تو به سوّمی سر نزندهر راز که بگذرد ز دو فاش شود



10- از احمد بن محمد بن ابی نصر، گوید: از امام رضا (ع) مسأله ای پرسیدم، پاسخ نداد و خودداری کرد و سپس فرمود:

اگر هر چه بخواهید به شما بگوئیم، برای شما بدتر باشد و گردن صاحب الامر را بگیرند.

امام باقر (ع) فرمود: ولایت خدا است که آن را رازی به جبرئیل سپرده و جبرئیل رازی به محمد (ص) سپرده و محمد (ص) رازی به علی (ع) سپرده و علی رازی به هر که خدا خواسته سپرده، سپس شما آن را فاش می کنید، کیست که سخنی را بشنود و آن را نگهدارد؟

امام باقر (ع) فرموده است: در حکمت آل داود است که شایسته است برای مسلمان که خود دار باشد و به کار خود اندر شود و مردم زمان خود را بشناسد، از خدا بپرهیزد و حدیث ما را فاش نکنید، پس اگر نبود که خدا از اولیاء خود دفاع می کند و برای دوستانش از دشمنانش انتقام می کشد (رشته امامت گسسته می شد) آیا ندیدی که خدا با خاندان (برمک) چه کرد؟ و خدا چه انتقامی برای امام کاظم (ع) گرفت و محققاً بنی اشعث در خطر بزرگی بودند و خدا به واسطه دوستی آنها با امام کاظم (ع) خطر را از آنها دفع کرد؟ شما در عراق به چشم خود کردار این فرعون ها را می بینید و ملاحظه می کنید خدا چه مهلتی به آنها داده؟ بر شما باد به تقوی از برای خدا، مبادا دنیا شما را بفریبد و گول نخورید به وضع کسانی که خداوند به آنها مهلتی داده، پس گویا کار حکومت به دست شما افتاده است.

11- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: خوشا بر بنده گم نام، خدا او

ص: 663



را شناسد و مردم او را نشناسد، آنانند چراغهای هدایت و سرچشمه های دانش، به واسطه آنها هر فتنه تیره و تاری بر طرف گردد، فاش کن و پرده بردار از اسرار نیستند و ناسپاس و ریاکار و خود نما نیستند.

12- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

خوشا بر هر بنده گمنامی که به او اعتناء نکنند، مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند، خدا او را به رضامندی از وی بشناسد، آنان چراغهای هدایتند، هر فتنه ظلمانی از آنها بر طرف گردد و در هر رحمت به روی آنها گشوده شود، پرده در و فاش کن نیستند و نه ناسپاس و نه خودنما و فرمود:

سخن خیر بگوئید تا به خیر معروف شوید، کار خوب کنید تا اهل آن باشید، شتاب زده و راز فاش کن نباشید، به راستی که خوبان شما آنهاست که چون به آنها نظر شود، یاد خدا در خاطر آید و بدان شما آنهاست که برای سخن چینی بدونند و میان دوستان جدائی افکنند و برای پاکان عیب جویند.

13- امام صادق (ع) فرمود:

زبانتان را نگهدارید و در خانه خود بنشینید که هرگز مصیبتی مخصوص به شما نرسد، و پیوسته زیدیه برای شما وسیله دفاعی باشند.

ص: 665



14- از أبو الحسن (ع) فرمود:

اگر در این دست تو چیزی هست و می توانی که از دست دیگرگت پنهان داری، دریغ مکن.  
نزد آن حضرت مردمی بودند و موضوع فاش کردن مذهب را به میان آوردند، آن حضرت فرمود:  
زبان را نگهدار تا عزیز شوی، و مردم را بر گردن خود سوار مکن تا خوار شوی.

15- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی که امر ما زیر پرده است، و به وسیله پیمانی که خدا گرفته، روپوش دارد، هر که پرده آن را به زبان بدرد، خدا خوارش کند.

16- از عیسی بن ابی منصور، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود:

نفس کسی که برای مهموم است و از ستمی که بر ما شده غمناک است، تسییح است و توجه او به امر ما عبادت است و راز نگهداری او  
برای ما جهاد در راه خدا است (محمد بن مسلم یکی از روات خبر) گوید: محمد بن سعید (راوی حدیث) به من گفت:  
این حدیث را با طلا بنویس که چیزی بهتر از آن ننوشتی (ننوشتم خ).

ص: 667









از مجلسی (ره) - این فقره ها در پاره ای از نسخه ها نیستند، و ظاهر آن است که از کلام راویان کافی باشد و ایمان را بر کفر مقدم داشته برای آنکه اصل و اهم مقاصد است، یا برای آنکه ایمان امر وجودی است و کفر عدمی. پایان نقل از مجلسی (ره).  
من می گویم کتاب ایمان و کفر را در بیش از دویست باب تنظیم و به این شش قسمت عمده تقسیم کرده است:

1- پیدایش ایمان و مؤمن.

2- بقا و پایش ایمان و مؤمن.

3- ستایش و شرح حقیقت ایمان و مؤمن.

4- پرورش و زندگی ایمان و مؤمن در روابط خود با اجتماع.

5- امراض و آفات ایمان و مؤمن که مایه کاست و کاهش او است.

6- نمایش کفر و راه سرایت و فزایش آن.

این اقسام هر کدام به ترتیب نتیجه و منظور باب های بسیاری است که به عنوان های مختلف در ضمن کتاب ایمان و کفر مندرج است و همه این

ص: 671

مطالب را در زیر این دو لفظِ مختصر گنجانیده است برای اینکه در محیط انسانی از نظر پرورش روحی و معنوی جز روشنی و تاریکی و راه و بیراه و راستی و کژی چیزی نیست، انسان از نظر عقیده و ادراک و از نظر ضمیر و اخلاق و از نظر گفتار و کردار یا روشن است و در راه است و درست و راست است، یا تاریک است و گمراه است و نادرست، در صورت نخست دارای ایمان است و او را مؤمن باید گفت، و در صورت دوم از نور و راه درست محروم است و او را باید کافر شناخت، و از اینجا روشن شد که ایمان شعله ای است در دل افروزد و از دل بر همه درون انسان پرتو افکند و سراسر درون را روشن کند و از هر عضو انسانی نور و روشنی و درستی آن بتابد و در باره آن گفته شود که:

پندارِ نیک، گفتارِ نیک، کردارِ نیک. از مجلسی (ره) - برخی گفته اند در مقام تأویل خبر که مقصود از علیین اشرف و اقرب مراتب به خدا است و درجات چندی دارد چنانچه در پاره ای اخبار تعبیر به اعلی علیین شده است، و در همین خبر هم خلق دل و تن را از آن دانسته با اینکه در دورتبه هستند و بدین ماند که مقصود از آن عالم جبروت و عالم ملکوت باشد که هر دو بالاتر از عالم مُلکند، یعنی عالم عقل و نفس و آفرینش دل پیغمبران از عالم جبروت معلوم است زیرا آنان مقرَّباند، و اما آفرینش پیکرشان از عالم ملکوت برای آن است که پیکر حقیقی آنان در درون این پیکرِ خاکی و عنصری است که کالبد پیکر آنها است و جلد بیرونی آن به شمار است و بدان توجهی ندارند تا آنجا که گویا آن را به دور انداخته و از آن برهنه شدند از اشتیاقی که به دیگر سرای دارند، تا آنکه گوید:

سجین پست ترین درکات است و دورترین آنها از خدا سبحانه و بدین ماند که مقصود از آن حقیقت دنیا و درون آن است که در زیر عالم ملک نهفته است یعنی همین جهان عناصر که جان ها در آن سیاه چالِ آن زندانی هستند.

پایان نقل از مجلسی (ره).

سرشت و سرنوشت - نتیجه هستی هر فردی همان روحیه و نهادی است که از رفتار و گفتارش پدید می‌گردد و می‌تراود و آنچه در آن اثر دارد از شمار بیرون است، در باره این نتیجه نهائی دو قضاوت می‌شود:

1- از نظر خود فرد و دریافتی که او در باره خود دارد و خود را خوشبخت می‌داند یا بدبخت، از وضع خود راضی است یا ناراضی، وجدان او آرام است و خویش را فردی انجام وظیفه کن می‌شناسد یا خود را بدکردار و تبه کار می‌شناسد.

2- از نظر يك واقعیت که بسا با نظر خودش مخالف باشد، این ترازوی واقعیت در زبان قرآن و سنت دارای دو کفه کفر و ایمان است.

ایمان نتیجه روشن و دل‌پسند و شیرین و شایسته زندگی فرد است، و کفر وضع تلخ و ناگوار و ناپسند و ناشایست او، انسان همیشه برای خود به يك سابقه ای توجه دارد و درك می‌کند که پیش از آنکه بار زندگی را در این جهان محسوس به زمین گذارد و خود را دریابد در منزل دیگر بوده، و یا خمیر مایه هستی او را از آنجا برداشته اند و آن را سرشت خود می‌داند و گویا با برنامه مخصوص او را در این جهان آورده اند و باید مو به مو آن را اجراء کند و برای خود سرنوشتی می‌پندارد، روزهایی که به خوشی می‌گذرانند و کارهای با افتخاری که انجام می‌دهد و تا آنجا که از وضع راضی است کمتر به سرشت و سرنوشت توجه دارد، او می‌خواهد هر خوشی را، هر افتخار و سرفرازی را از خود نشان دهد و از کوشش و مردانگی خود بداند ولی در مواقع شکست و ناخوشی بیشتر دنبال سرشت و سرنوشت می‌گردد، به زودی نمی‌خواهد به گناه خود اعتراف کند و در پیشامدهای بد و ناکامی‌ها سستی و کاستی خود را جلو چشم آورد و می‌گردد دنبال دست آویزی که گناه را به گردن او بگذارد و خود را پاک سازد.

طین و طینت- در اصل لغت به معنی گِل است، و آن خاکی است آمیخته با آب، و در ساختمان پیکره های سفالی گِلی می سازند و از آن پیکره ای می آغازند، ولی طینتِ مؤمن و کافر که در این اخبار مورد گفتگو است خاك و آبی ندارد و مقصود از آن همان سرشت انسانی است.

سرشتِ بشر از نظر اینکه فردی مؤمن و نیکوکار باشد و یا کافر و بدکار، يك عملِ آنی و زمانی نیست و در مدت محدودی که از آن به زمان معین گذشته ای تعبیر شود انجام پذیر نیست، سرشت مؤمن و به ویژه مؤمن کامل که پیغمبری باشد یا مقام خلافت را شاید مانند يك تابلو تصویر بسیار بدیع در زیر دست قدرتِ حق و رنگ آمیزی نقاش هستی مو به مو اجراء می شود و هر آنی و ساعتی و روزی و ماهی و سالی و قرنی و مرحله ای از وجود و هستی زیر نظر و مورد عمل است تا خرده خرده پدید آید و به کمال رسد و به بی نهایت گراید.

در پیکره هستی يك پیغمبر و یا يك مؤمن صدها هزار بار و بلکه بیشتر و بیشتر تا آنجا که به شمار نیاید مو به مو و نکته به نکته قلم قدرت و آفرینش به کار می رود و پی در پی آن را جلوه می دهد و هر آنچه در ساختمان يك روح و پیکر با ایمان تا برسد به پیمبران به کار رفته همه آسمانی و از فراز آمده است زیرا همه عقل است و همه نور است و همه احسان است و همه خیر است و همه هدایت است و همه لطافت است و همه پاکی و طهارت، آنجا که برای این خیراتِ آسمانی مادی و معنوی پذیرشی نیست، و آنجا که قلم فیوضاتِ سرشارِ خداوندی در نمی گیرد سیاه چالِ تاریکِ طبیعت است، و در آنجا هر چه خود نماید و در ادراك در آید کفر و گمراهی است، در میان همه ابزار و رنگ ها و مایه هائی که از آن وجود پیغمبر و مؤمنی بر آید و یا کافری خود نماید همان اختیار و حسن استقبال و یا پشت دادن به حق و آویختن به و بال است که از خود انسان مُیسّر است، و هر سرشتی با اینکه خدا ساخته است

خود ساخته هم هست و خود انسان است که با دستِ قدرت آفرینش همکاری دارد و خود را می سازد، «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى».

اسرارِ وجودِ انسان گرچه بسیار پیچیده است ولی لطیف ترین گوهر ناپیدای آن را دل خوانند و همان را جان و روانِ بشر دانند و چون بر اثر پرورش درست به اوج کمال خود رسد مقام نبوت را یابد و هر دلی را صاحب دلی در خور است و پیکره و کالبد مناسبی دارد، پیکره دل پیغمبران در آن مقام است که جان و دل مؤمنان را شاید و پیکره دل مؤمنان از آن پائین تر باشد، این همه در فراز جهان هستی است، در این جهان ماده است که همه در هم آمیخته و مؤمن و کافر به هم ساینند و از گریبانِ هم درآیند و نمایشِ یکِ دیگر را به خود گیرند دل و روانِ مؤمنی در تیره گیِ کردار کافری اندر شود، و دل و روان کافری چهره رفتار مؤمنی را بنماید.

سرنوشتِ بشر هم همان روشی است که در زندگی او رُخ دهد و دفتری است که هستی او را اندر بر دارد و خود او است که اوراقِ این دفتر را به دستِ خود هر روز و هر شب و در هر فرصت و پیش آمد امضاء می کند، و بهتر است که رموز و اخبارِ این باب و آنچه در زمینه آن است در روش و سیر خود انسان جستجو کنیم که در این جهان محسوس دارد و دنبال یکِ سابقه نامرئی دیگر برای او نگردیم پیدایش تن انسان در این جهان بسی از نظر سابقه روشن است، عناصری است به هم پیوسته و اخلاطی به هم آمیخته و این اخبار بدان نظری ندارند روح و معنای انسان هم از این جهان برخیزد، و گرچه از جهانی بس بلند و ارجمند در او درآویزد. از مجلسی (ره) - این خبر خودش در باب خلقِ ابدان ائمه (ع) در کتاب حجت گذشت. مجلسی گفته: مقصود از نزع هذه من هذه این است که مؤمن از صلب کافر درآید و کافر از صلب مؤمن و آمیزش در عالم اجسام



است که با هم مخلوط شدند و از همدیگر کسب اخلاق کردند، و برخی گفته اند مقصود «معنی نزع» الخ، این است که سرشت بهشت از سرشت دوزخ برکنده شده، و سرشت دوزخ از سرشت بهشت پس از آنکه با هم سائیده اند، تدبّر کن. از مجلسی (ره) - بدان که آنچه در این باب و برخی باب های آینده است از اخبار متشابهه و بسیار مشکل است و مایه توهّم جبر و سلب اختیار است و اصحاب ما رضوان الله علیهم در حل آنها چند رشته دارند:

1- آنچه اخباری ها در باره آن گفته اند که ما به طور اجمال آنها را باور داریم و اعتراف کنیم که حقیقت مقصود و علت صدور آنها را نمی دانیم و علم آن را به خود ائمه واگذاریم.

2- حمل آنها بر تقیه چون موافق روایات عامه و مذاهب اشاعره و جبریه اند که اکثر آنانند.

3- اینها کنایه از این است که خدا می دانسته هر دسته ای به چه سرانجامی رسند زیرا خداوند سبحان هنگام آفرینش نوع انسان می دانست که هر کدام چه سرانجامی دارند و این بدان ماند که هر کدام را از سرشت جدائی آفریده.

4- این اخبار کنایه از اختلاف آمادگی و قابلیت افراد بشر است و این حقیقی است روشن که نمی توان آن را انکار کرد زیرا هیچ خردمندی نپذیرد که پیغمبر و ابو جهل یکسان بودند در استعداد و قابلیت و این مستلزم سقوط تکلیف نیست زیرا خداوند به پیغمبر در خور استعداد و آمادگی او تکلیف کرده است و او را مأمور تحصیل کمالاتی و تحمل ریاضاتی ساخته که احدی را بدان مکلف نکرده است و به او جهل هم در خور استعداد او تکلیف کرده است و او را نسبت به هیچ گونه شر و فسادی مجبور نساخته.

5- خدا در عالم پیش از آفرینش پیکر همه مردم را آزموده و هر

کدام از روی اختیار راه خیر و یا شر را برگزیده اند و سپس خوبان را از سرشتِ خوب و بدان را از سرشتِ بدی که اختیار کرده اند آفریده است. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، وجه سیاق این روایات را در شرح خبر اول این باب بیان کردیم و عیان نمودیم که این اخبار در مقام اثبات يك جهانی برای انسان پیش از این جهان نیستند بلکه در مقام شرح پیدایش تدریجی انسانند و این بیان عوامل خیر و شری است که انسان در محیط آن پدید شود و پرورش یابد و به اختیار خود به سوئی رو کند و از بهشتیان گردد یا به دوزخیان پیوندد.

از مجلسی (ره) - در شرح شکافتن آنچه در مشت بوده گوید:

سوم آنچه یکی از افاضل گفته است که شکافتن کنایه از جدا کردن آن مقداری از هر دو ماده است که بکار خلق انسان می خورد و همانا مقداری از هر دوی آنها جدا شده برای آنکه در ضمن آنها موادی بوده که دخیل در خلق انسان نبوده و ماده کونیات دیگر بودند. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، ظاهر این است که فلقتین مصدر است و مفعول مطلق عددی است یعنی دو بار آنچه در مشت بود از هم شکافت و زوائد آن را در پاشید تا جوهر مخصوص آفرینش انسان پاکیزه شد و به جا ماند و این کنایه از این است که جوهر هستی انسان دو بار از موجودات روح دار نباتی و حیوانی لطیف تر است یعنی يك بار از موجودات گیاهی و بار دوم از موجودات و جانداران حیوانی، زیرا از نظر ترقی، ماده در نوع کلی صاحبان روح دو بار تصفیه می شود تا به عالم انسان می رسد، يك بار در عالم گیاهان که روح نمودارند و بار دیگر در عالم جان داران عمومی دیگر که بعلاوه حس و اراده دارند. وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الْخ، از بیضاوی - یعنی نسل آنها را از پشت آنها بر آورد چنانچه پی در هم متولد شوند، و «مِنْ ظُهُورِهِمْ» بدل بعض از کل است برای «مِنْ بَنِي آدَمَ»، و نافع و ابو عمرو و ابن عامر «ذُرِّيَّاتَهُمْ» قرائت

کرده اند. و آنها را گواه بر خود ساخت که نیستم پروردگار شما- به وسیله نصب دلایل ربوبیت برای آنها و در خور آنها شعوری آمیخت که آن را بدانند و بفهمند. از مجلسی (ره) - «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وِلْدٌ» - آیه- در تفسیرش و جوهی گفته شده:

1- من نخست پرستنده از شماها بودم زیرا پیغمبر از همه داناتر بود بدان چه برای خدا درست یا نادرست است و سزاوارتر بود به تعظیم آنچه تعظیم را شاید و تعظیم پدر موجب تعظیم پسر او است، و این مستلزم امکان فرزند داشتن خدا نیست و پرستش او زیرا بسا که محالی مستلزم محالی باشد بلکه مقصود نفی آن است.

2- مقصود این است که اگر بگمان شما خدا فرزند دارد من اول کس باشم که خدا را بپرستم و او را یگانه شناسم.

3- اگر خدا را پسری باشد، من اول کس باشم که از او گریزان باشم.

4- ان، نافی باشد و معنی این باشد که نیست برای خدا پسری و من اول پرستنده خدایم. از مجلسی (ره) - ممکن است که گفت مقصود این است که چون خدای تعالی در آفرینش آدم و سرشت او موجبات خیر و شر هر دو را نهفته و دانسته که در نژاد او سعادت‌مندان و اشقیاء هر دو هستند و آدم را با این سابقه دانستن آفریده گویا آنها را بهم در آمیخته، و چون اولاد آدم به طبع خود اجتماعی هستند در دار دنیا از آمیزش و مصاحبت ناگزیرند و سعادت‌مندان کسب صفات بد کنند به واسطه آمیزش با اشقیاء و به عکس و گویا اینکه فرموده: از آلودگی به اصحاب شمال است، اشاره به این معنی باشد، و چون علت عمده اینکه سعادت‌مندان صفات اشقیاء را کسب کنند استیلاء پیشوایان

جابر و پیروان آنها است بر پیشوایان حق و پیروان آنها، و خدا دانسته که مؤمنان به خاطر استیلاء اهل باطل مرتکب گناهان می شوند و برای آنکه پیشوای حق زمام آنها را به دست ندارد و به تدبیر آنها فرصتش ندهند، خدا آنها را معذور دارد و از آنها بگذرد و پیشوایان جور و پیروان آنها را به سبب جرائم مؤمنان عذاب کند. از مجلسی (ره) - بدان که آیات و اخبار وارده در باره میثاق را خرد بیشتر مردم از درک آن قاصر است و در مورد آنها چند روش است:

1- روش محدثان و اهل ورع که می گویند: به ظاهر آنها ایمان آریم و گرد توجیه و تأویلشان نگردیم.

2- حمل آنها بر مجاز و استعاره و بیان مثل.

3- حمل آنها بر اخذ میثاق در عالم تکلیف پس از کمال عقل به برهان و دلیل، و در اینجا برخی از آنچه اصحاب ما و مخالفان گفته اند ذکر کنیم، از آن جمله است آنچه شیخ مفید (ره) در پاسخ مسائل سرویه گفته است در پاسخ این سؤال که:

چه فرماید ادام الله تأییده در معنی اخبار وارده از ائمه هادیه (ع) در باره اشباح و خلق ارواح پیش از آدم به دو هزار سال، و در باره اخراج نژاد از پشتش به صورت مورچه، و در معنی قول رسول خدا (ص) که ارواح جنود مجنده بودند و آنچه را هم شناختند الفت گیرند و آنچه ناشناس ماندند از هم جدا باشند؟.

پاسخ: با توفیق از خدا، اخباری که نام اشباح دارد الفاظ مختلف دارند و معانی متضاد و پایه و مایه اباطیل غلاتند، تا آنکه گوید: خبر درست اشباح همان است که ثقات آورده اند به این مضمون که آدم اشباح نورانی در عرش دید و از خدا در باره آنها پرسید و پاسخ شنید که اشباح، رسول و امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه است الخ، تا آنکه گوید: و اما حدیث اخراج ذریه از پشت آدم به صورت ذر با اختلاف لفظ و معنی وارد است و درست این

است که ذریه را از پشت او چون ذر بر آورد و اُفق را با آنها پُر کرد، و برخی را نور پاک و برخی را ظلمت محض و بعضی را نور با ظلمت وانمود، چون آدم آنها را دید از فزونی و اختلافشان عجب کرد و عرض کرد: پروردگارا اینان چه اند؟

خدا عز و جل فرمود: اینان ذریه تواند، می خواست همه را به او معرفی کند و سراسر آفاق را به آنها پر کند و به او بفهماند که نژادش چون مورچه فزونند تا قدرتش را به او بفهماند و او را به اتصال نسل و کثرت نفوس مژده دهد، و خبر را تا آخر نقل کرده و گفته است: خدا به این وسیله آدم را از نژاد خود آگاه کرد و آنها را به ذری که از پشت او در آید وانمود کرد و آن را نشانه کثرت نژادش ساخت، و ممکن است که آنچه را از پشت او در آورد اجسام ذریه او باشد نه ارواح آنها، و همانا خدا این کار را کرد تا آدم را به سرانجامش رهنمائی کند و قدرت و سلطنت و عجائب صنعت خود را به وی نماید و او را به کائنات آینده مطلع سازد، یقین او بیفزاید تا تشویق به طاعتش کند و او را به فرمانبری و ترک عصیان وادارد.

و اما اخباری که گویند: ذریه آدم در عالم ذر بازپرسی شدند و به سخن آمدند و پیمان از آنها گرفته شد و اقرار کردند، از اخبار تناسخیهها است و در آنها حق و باطل به هم آمیخته شده، و آنچه در باره اخراج ذریه درست است همان است که ما گفتیم نه جز آن.

سپس فصلی در استدلال به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» بیان کرده و آن را منطبق بر بیان عالم ذر ندانسته چنانچه ما شرح مختصر آن را بیان کردیم. سپس در شرح موضوع از تفسیر رازی چنین گفته است:

معتزله اتفاق دارند که آیه بر عالم ذر توجیه نشود و فساد این قول را به وجوهی ثابت کرده اند:

1- در آیه گوید نژاد از ظهور بنی آدم اخذ شود نه از ظهر خود آدم.

2- فرمود: ظهورهم و ذریاتهم، نه ظهره و ذریته.

3- از قول ذریه حکایت کرده که گویند پدران ما پیش از این مشرک بودند، و این سخن شایسته آدم و اولاد آدم نیست زیرا آدم مشرک نبود.

4- اخذ میثاق باید از خردمند باشد و اگر خردمند بودند و پیمان داده بودند باید در این عالم آن را به یاد آرند زیرا چنین حادثه بزرگ از یاد رفتنی نیست.

5- سراسر اولاد آدم بسیارند و حجم آنان در پشت آدم نگنجد.

6- بنیه شرط تعقل است و با وجود بنیه همه آدم در عرصه جهان نگنجد تا برسد به پشت آدم.

7- اخذ این میثاق یا برای حجت است در همان عالم ذر یا در این عالم، حجت در آن عالم مورد نیاز نیست و در این عالم به یاد نیست تا حجت باشد، و دلیل بر بطلان عالم ذر را تا دوازده ادامه داده است.

سید مرتضی (ره) در تفسیر «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» الایة، گفته برخی بی بصیرتان بی هوش گمان برده اند که تأویل آیه این است که خدای سبحان همه ذریه آدم را از پشت او به در آورد به صورت ذر، و از آنها اقرار به معرفت خود گرفت و گواه بر خودشان نمود و این تأویل با آنکه از نظر عقل باطل و محال است مخالف ظاهر خود قرآن است زیرا خدا فرمود ذریه را از پشت بنی آدم گرفته نه از پشت آدم، و فرموده: از پشت آنان، نه از پشت او و ذریه آنان نه ذریه او، و خبر داده که این عمل برای آن است که روز قیامت نگویند ما بی خبر بودیم و عذر نیاورند که پدران ما مشرک بودند و ما به رویه آنها غافلگیر شدیم، و مقتضای آیه این است که شامل اولاد صلبی آدم نشود و مورد آن کسانی باشد که پدران مشرک دارند و مخصوص به برخی از ذریه آدم باشد، سپس پرداخته به شرح دلیل عقل و آیاتی از قرآن در بطلان قول به عالم ذر.

مرحوم مجلسی پس از نقل کلام مفید و سید مرتضی و امام رازی گوید: ما به نقل آنچه حکایت کردیم باید اکتفاء کنیم و پیرامون جرح و تعدیل آن نگردیم زیرا کسی که بصیرت نافذی دارد چون فراگیرد آنچه را از اخبار نقل کردیم و از سخنان آنان که در این باره سخن گفته اند راه رسیدن بدان چه در این باره درست است برای او روشن شود به فضل خدا تعالی. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اخباری که در این موضوع وارد شده است و در ابواب سابقه گذشت دو مورد دارند و چند حکم:

مورد اول این است که ذر از پشت آدم بر آمده است.

مورد دوم اینکه از گل فشرده و مالیده دست قدرت حق بر آمده اند.

حکم اول اینکه برای اخذ میثاق در عقائد بوده است.

حکم دوم اینکه برای امتحان و آزمایش مطیع و عاصی بوده است.

حکم سوم اینکه مردم سه دسته اند، نورانی محض و ظلمانی محض و آمیخته به نور و ظلمت.

اما راجع به مورد اول، ظاهر این است که بیان حال مکاشفه و اطلاع بر ملکوت بشری است که برای حضرت آدم بوجود آمده و در حال ارتباط با عالم غیب مطلع بر احوال نژاد خود گردیده است و می توان از این حال او به معراج او تعبیر کرد چنانچه در باره حضرت ابراهیم فرماید (76 سوره انعام): «و همچنین ارائه کردیم به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را».

و راجع به مورد دوم به نظر می رسد که منظور بیان استعدادی است که در ذرات نخست وجود انسانی نهاد شده، شك نیست که وجود انسان مجموعه ای است از ذرات ماده که واحد آن اتم یا ذرات بسیار کوچکتری است که اتم بدانها منفجر می شود، این ذراتی که از تجمع میلیاردها وجود يك انسان را تشکیل می دهند و در ضمن آن وجود يك دستگاه مغز و اندیشه

و احساس و اراده و. و. به ناچار اتم مخصوصی دارند که در تحول مادی سیر می کند تا به این مقام انسانی می رسد، چرا نگوئیم که این اتمهایی که در سیر تکاملی خود انسانی می شوند پیغمبری می شوند امامی می شوند در وجود فردی و اتمی خود هم دارای خاصیت فهم و تعقلی هستند و صلاحیت پذیرش یا عدم پذیرش مطالبی را دارند، مثلاً در ذرات ماده امروز يك درکهای ثابت شده است که از خاصیت کهر با تا مغناطیس تا نیروی الکتریسیته و تا برسد به رادار و موشکهای هدایت شونده ثابت شده است، چرا نمی توان گفت در ذرات اتمی ماده که در سیر تحول خود به وجود يك انسانی منتقل می شوند و دستگاه مغز و اندیشه او را تشکیل می دهند این خاصیت درك و پذیرش وجود نداشته باشد که با يك زبانی که مناسب جهان آنها است مورد خطاب شوند و در مقام آزمایش قرار گیرند و آینده آنها روشن شود و جز آن اندازه از اختیار و نیروی تعقل که پایه صحت تکلیف و مجوز کیفر و پاداش است در وجود آنها نباشد، البته در این مرحله يك آزمایش مقدماتی است نسبت به اجزاء وجودی يك انسانی که در آینده وجود پیدا می کند و در جریان تکلیف قرار می گیرد و عنوان تکلیف و اتمام حجت در آن مرحله ذراتی موضوع ندارد ولی تنها آزمایشی انجام شده است برای تشخیص اجزاء وجودی يك مکلف در آینده.

و به عبارت دیگر، انسان يك موجود مرکبی است که از میلیاردها و میلیاردها ذره تشکیل شده و خوب و بد و متوسط دارد در آفرینش، این موجود مرکب برای انتخاب اجزاء مناسب يك آزمایش به عمل آمده است که در زبان اخبار به این بیان تشریح شده است و این معنی را ندارد که انسان آفریده شده و باز معدوم شده و دوباره در این عالم وجود دومی پیدا کرده، تا گفته شود تناسخ است یا چرا آن دوران را بیاد ندارد یا آنکه چگونه در محیط جهان جاگیر شده است و پس از تدبیر در این معنا همه اشکالات بر طرف می شود، و خلاصه آن این است که انسان از خوب و بد تا برسد به پیغمبران



و اوصیاء از ذرات آزموده و امتحان شده ای آفریده شده است و در این ذرات آمادگی برای آزمایش وجود داشته چنانچه در روایت باب اخیر که می پرسند:

با اینکه ذره بودند چگونه پاسخ دادند؟ می فرماید: آن اندازه از استعداد را داشتند که در برابر این پرسش امتحانی پاسخ گویند.

در اینجا اعتراض به اینکه این سابقه مایه جبر است و موجب سلب اختیار، وارد نیست زیرا گفتیم این آزمایش بر پایه وجود شرائط اختیار در ذرات اولیه انجام شده است و خودش پایه و مایه ثبوت اختیار است نه اینکه موجب جبر و سلب اختیار باشد. از مجلسی (ره) - «فِطْرَتَ اللَّهِ» اشاره است به قول خدای سبحان در سوره روم: «رُویِ خود به سوی دین کن راستا (یعنی نه میل به بتها کن و نه به عقیده دو خدائی و سه خدائی) فطرتی را باش که خدا مردم را بر آن آفریده است» و مقصود از آن پذیرش حق و قدرت بر درک آن است یا ملیت مسلمانی است زیرا اگر به سادگی خود رها شوند آنها را به یگانگی خدا کشاند. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، منظور از فطرت، آفرینش پاک است و تطبیق آن بر یگانه پرستی و توحید از دو وجه است:

1- مجموعه آفرینش جهان آئینه ای است که در آن وجود خدای واحد درک می شود به شرطی که بینائی انسان به حال خود بماند و چشم بصیرت او بر اثر سوء تعلیمات خانواده و محیط پرده گمراهی نگیرد پس فطرت عبارت از طبع مجموع آفرینش است.

2- خدا در آفرینش بشر به او نهاد پاکی داده است که عقیده به خدای واحد در آن نقش گیر است و نسبت بدان به آسانی پذیر است و اگر نهاد بر او اثر پرورش نامناسب آشفته نگردد و اندیشه او آلوده و تاریک نشود به خودی خود و یا در آسانترین وجهی معتقد به خدای واحد می شود و یگانگی

حق را می پذیرد و این پیمانی است که خدا در آفرینش او ثبت کرده است. از مجلسی (ره) - قوله «حُنْفَاءَ لِلَّهِ» اشاره است به قول خدا در سوره حج: «کناره گیرید از پلیدی، از بتها و کناره گیرید از گفتار ناحق، راست رو باشید برای خدا، به او شرک نوزید» یعنی بر کنار باشید از پلیدی که همان بتها است چنانچه کناره شود از نجاست و هر افتراء، و از امام صادق است که رجس از اوئان شطرنج است و قول زور خناء است.

طبرسی گوید: «حُنْفَاءَ لِلَّهِ» یعنی بر راه راست طبق دستور خدا رو گردان از دین های دیگر و «غَيْرَ مُشْرِكِينَ» یعنی حاجیان با اخلاص مسلمان و موحد که در تلبیه دیگری را شریک نسازند.

و اراهم نفسه، یعنی به نمودن از راه عقل بدان روشنی که دیدار چشم دارد تا شناسائی او در آنها بیاید و به جا ماند.

و لئن سألتهم، یعنی اگر از کفار مکه بپرسی چنانچه مفسرین گفته اند یا آنکه از هر کسی بپرسی چنانچه از این خبر بر آید و روشن تر باشد.

در پاسخ گویند خدا است، چون منش خدا شناسانی خدا را دارند، یا به قول بیضاوی برای آنکه دلیل آن به اندازه ای روشن است که مانع است از اسناد آفرینش به دیگری، و مشهور این است که کفار قریش منکر نبودند که صانع، خدا است، بلکه بتها را می پرستیدند برای آنکه شفیع آنها باشند نزد خدا، و ظاهر خبر این است که هر کافری در طبع خود بی تعصب و تقلید و هواپرستی به این حقیقت معترف است چنانچه اخبار بسیاری به آن دلالت دارند. از مجلسی (ره) - یقطین بن موسی از دعوات بنی عباس بود در آغاز دولتشان و از مخصوصان آنها بود، شیخ (ره) در فهرست گفته: علی بن یقطین ثقه جلیل القدری است و نزد امام کاظم (ع) مقام بزرگی داشته و در طائفه شیعه بلند قدر است، تا آنکه گوید: این خبر و خبری که در باب

کراهیت توفیت گذشت دلالت دارند که خود یقین خوب نبوده و از آستان ائمه (ع) منحرف بوده و گویا امام صادق (ع) بر یقین و اولادش نفرین کرده و لعن فرستاده و پسرش علی از آن ترسان و نگران بوده و امام (ع) به او پاسخ داده که اثر نفرین و لعن به مؤمن در صلب کافر نرسد. از بیضاوی- اسلام زیور روح انسان است چنانچه برخی رنگ ها زینت تن انسان و چیزهای دیگر است. از مجلسی (ره)- این روایت دلالت دارد که ایمان از طرف خدا است و بندگان را در آن کار و اختیاری نیست و همانا مکلفند به ترك انکار در ظاهر و اخراج تعصب و اغراض باطله از دل یا به همراه کوشش مختصری و نیز ممکن است مخصوص به شناختن صانع باشد، و یا منظور حد کمال معرفت باشد و گفتار مفصلی در این باره گذشت در باب بیان و تعریف. از مجلسی (ره)- اکثر مفسرین کلمه تقوی را به توحید تفسیر کرده اند که بدان از عذاب خدا پرهیز شود، و تفسیر امام اظهر است زیرا همه عقائد ایمانیه در پرهیز از عذاب دخالت دارند و صرف کلمه توحید کافی نیست. از شیخ بهائی (ره)- مقصود از نیت درست این است که دل به طاعت دهد و چیزی را جز رضای خدای سبحان ملاحظه نکند، نه مانند کسی که بنده خود را آزاد کند و با قصد قربت خلاصی از هزینه و بد رفتاری او را هم ضمیمه نماید یا در حضور مردم صدقه دهد برای ثواب خدا و ثنای مردم با هم که اگر تنها بود بمجرد قصد ثواب صدقه نمی داد گرچه بمجرد خودنمایی هم صدقه ندهد و نه چون کسی که نماز و صدقه ورد و عادت او شده است. از مجلسی (ره)- سبب تلاوت این آیه آگاه کردن بر این است که هر که عبادت و کوششش برای خدا باشد و مطابق دستور حق، خدا

عیب دنیا را به او بنماید و از آن روگردان گردد و بسبب زهد خود عزیز گردد، زیرا خواری دنیا برای دل دادن و جستن آن است و هر که به هوس عبادت کند خدا دلش را از عیوب دنیا کور کند و بسبب رغبت در آن خوار گردد و بدعت گذاران همیشه خوار و زبونند و خدا آنها را گوساله پرست خوانده است. از طبرسی (ره) - حل طیبات و حرمت خبائث، یعنی هر لذت بخش نیکی را بر ایشان حلال کرده و هر کار زشت و هر چه نفرت انگیز است حرام کرده.

وضع اصر، یعنی تکلیف های سنگینی که یهود داشتند ملغی شد زیرا در آنها توبه این بود که همدیگر را بکشند و توبه این امت بمحض ندامت است.

وضع اغلال، مقصود پیمان هائی بود که بر عهده داشتند و برخی اغلال را به تکالیف سخت تفسیر کرده اند چون توبه به قتل و بریدن گوشت تن برای رفع نجاست و حرمت هر کاری در روز شنبه و حرمت رگ و پیه ذبیحه و بریدن عضو خطا کار و وجوب قصاص و عدم جواز اخذ دیه.

مُفَصَّل - سوره های پس از حوامیم است تا آخر قرآن که کوتاهند و با بسم الله از جدا جدا هستند.

مقصود از تکلیف سخت مخصوص به او استقامت در جهاد است زیرا ثابت شده است که آن حضرت در جبهه جنگ احد و حنین پس از فرار یارانش استقامت کرد و نام خود را اعلام نمود و از چیزی نهراسید و شمشیر برهنه بر او نازل شد کنایه از اینکه نباید دست از جهاد بردارد. از مجلسی (ره) - در شرح حدیث یکم این باب گوید: ممکن است مقصود از اسلام شهادتین باشد و گویا بر این پنج پایه گزارده اند و جز با وجود آنها بر پا نباشد یا مقصود از اسلام، ایمان است و مقصود از اینکه بر اینها سازمان شده اند این است که اینها اجزاء و ارکان آنند بنا بر این ممکن

است مقصود از ولایت معنی اعم شامل شهادتین باشد یا عدم ذکر شهادتین برای این است که معلوم است و ذکر ولایت که از عقائد ایمانی است با فروع الدین و تأخیرش از آنها برای مدارا با عامه است، یا مقصود از ولایت وفور محبت و متابعت است که از مکملات ایمانند، یا مقصود از آن چهار دیگر هم اعتقاد بدانها و انقیاد برای آنها است که خود از اصول دین است چون اینها از ضروریات مذهبند و انکار هر يك از آنها کفر است. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اسلام عبارت از يك تشکیلات دینی است که شهادتین بمنزله برگ تابعیت آن است و هر کس آن را ادا کرد تابعیت جامعه اسلامی را پذیرفته، چنانچه امروزه برای قبول تابعیت هر ملتی و کشوری برگ شناسنامه دریافت کنند، شهادتین در جامعه اسلامی بجای همان برگ شناسنامه یا به قول عرب ها ورقه جنسیه است، و این اعمالِ خمسسه که عبارت از نماز و روزه و زکاة و حج و ولایت باشد اوضاع اجتماعی و سازمان تشکیلات اسلام است و هر که بدانها ملزم گردد و آنها را انجام دهد، وظائف اسلامی خود را انجام داده و تشکیلات اسلامی بر پا شده است و این تشکیلات يك سازمان اجتماعی کامل و عادل است که در سایه آن هر فردی در حال صلح و سلامت و رفاه و عدالت بسر می برد و رکن اهم این سازمان همان ولایت است یعنی پذیرش امامت و رهبری امام معصوم و پیروی از او در امور. اگر جامعه اسلامی این سازمان را داشته باشد دنیا آسوده و با رفاه و خوشی برای همه مردم فراهم می شود و در این دنیای مسلمانی يك گوهر و جوهری منظور است که عبارت از عقیده و ایمان است نسبت به این تشکیلات و هم نسبت به شهادتین که اساس این تشکیلات است و آن به منزله گل این درخت مسلمانی است یا به تعبیر دیگر به منزله گنجی است که در دلهای مسلمان نهفته است و فائده آن به خود شخص مؤمن عاید می شود که عبارت از اطمینان دل است در این

جهان و رسیدن به سعادت و بهشت است در جهان دیگر، مسلمانی يك فرمول اجتماعی است ولی ایمان يك نتیجه فردی است هر فردی از مسلمانی دیگران که عبارت از پای بندی به حقوق و حدود مقرر قرآن و سنت است منتفع می شود و از نامسلمانی دیگران زیان می بیند ولی ایمان هر فردی به حال خودش مفید است.

ایمان که عبارت از عقیده به يك واقعیتی است در مصدر احکام اسلامی و يك آینده ای است در آخرت نسبت به همه مقررات منظور می شود، ایمان به شهادتین ایمان به نماز و روزه و سائر فروع دین، ایمان و عقیده به آخرت و درجات آن، و چون تشکیلات اسلامی برای اجتماع است مخالفت مقررات ظاهر دین مورد مؤاخذه و مسئولیت و موجب کیفر و تأدیب است، نسبت به هر کدام طبق مقررات عمل می شود ولی چون نتیجه ایمان عاید خود فرد است بی ایمانی از نظر مقررات مجازاتی ندارد و بدترین مجازاتش همان خود آن است، مثلاً يك مؤسسه تحصیلی چون يك دبستان یا دبیرستان یا دانشکده دارای مقرراتی است برای اجرای امر تحصیل که هر که نسبت به آنها تخلف کند مجازاتی دارد ولی خود تحصیل کردن و فهمیدن که عبارت از ایمان و عقیده به این مؤسسه تحصیلی است دیگر جزء مقررات محسوب نیست زیرا تخلف آن عبارت از محروم شدن از نتیجه این مؤسسه و فقدان کمال تحصیلی آن است و در موقع امتحان هم دستگاه امتحانیه هیچ مجازاتی برای شاگردی که تحصیل نکرده ندارد جز اعلام نتیجه بی سوادى او و به اصطلاح برگ رفوزه شدن او.

از اینجا است که پیغمبر اسلام نسبت به منافقانی که همه مقررات ظاهریه اسلام را اجراء می کردند هیچ مجازاتی انجام نمی داد و يك فرد منافق که ایمان و عقیده نداشت ولی تابعیت اسلام را با ادای شهادتین پذیرفته و مقررات اسلامی را کاملاً انجام می داد به طور حقیقت جزء جامعه اسلامی بود

و از همه مزایای اسلام بهره مند بود، زیرا اسلام جز این نیست که کسی با اظهار کلمه شهادتین تابعیت آن را بپذیرد و مقررات آن را مو به مو اجرا کند، ایمان و عقیده باطنی در تحقق مسلمانی شرط نیست مسلمانی همین ظواهر است و اجرای آن و منافقی که همه مقررات اسلام را اجراء کرده ولی ایمان و عقیده نداشته به حقیقت عضو و جزوی است از جامعه اسلامی ولی در عین حال از ایمان بی بهره است معنی اینکه از ایمان بی بهره است همین نیست که عقیده به امامت ندارد بلکه او عقیده و ایمان نسبت به هیچ کدام از امور اسلامی ندارد، نماز او هم توأم با ایمان نیست و روزه و زکاة و حج او هم توأم با ایمان نیست بلکه اجراء يك امور مقرراتی است مانند اجراء مقررات کشوری امروزه.

برای توضیح توجه به این موضوع به جا است که امروزه هر کشوری در جهان خصوص هر چه متمدن تر و قانونی تر باشد يك تابعیت و مقررات اجتماعی و تشکیلاتی دارد مانند کشور امریکا یا شوروی مثلاً، مردمی که تابعیت آن کشور را دارند متعهدند طبق آن مقررات عمل کنند و نتیجه و فائده آن همان بهره مندی از مزایای قانونی امور نافع جاریه آن کشور است و حقیقی جز آن ندارد، این همه فریاد و این همه مقررات که کتابهای کُلفتی آنها را در بر دارد بر جسم مردم می نشیند نه بر دل آنها در زمینه آنها هیچ ایمان و عقیده ای جز پای بندی به اجرای آن و بهره برداری از نتایج اجتماعی آن وجود ندارد، از اینجا است که دستگاه مقررات دینی با پیشوائی پیغمبران و ائمه از دستگاه قوانین مدنی به کلی جدا می شود و از نظر تشبیه مانند يك بادام بی مغز و يك بادام مغزدار جلوه می کند، تشکیلات اسلامی بر اساس فروع الدین و حقوق اسلامی هم يك تشکیلات کامل اجتماعی است و اگر به پیشوائی خود پیغمبر و یا امام معصومی اداره شود بسیار عادلانه و آرمان برآور جامعه بشری است ولی در عین حال يك نتیجه ایمانی هم در بر دارد که هیچ گونه تشکیلات دیگری نمی تواند آن را دارا باشد و به این نظر خود موضوع ولایت هم که

عبارت از زمام داری امام عادل است نسبت به این تشکیلات قشری دارد و مغزی دارد، قشر آن اجراء مقررات اسلامی است از روی دانش و بصیرت موشکاف و عمومی و اجراء عدالت کامله بشری و مغز و حقیقت آن حصول ایمان و عقیده است نسبت به همه مقررات و تعلیمات اسلامی، سازمان مسلمانی با تحقق ولایت افرادی پرورش می دهد که مخلصانه برای همه جامعه بشری کار کنند و محصول استعداد خود را رایگان نثار جامعه بشری نمایند و در این دنیا برای همه باشند و در عین حال خود هم از نظر معنا و حقیقت ایمان داشته باشند و از مجموعه این اجتماع عادلانه برای آخرت خود نتیجه گیری کنند، اگر ما روش امیر المؤمنین و سائر ائمه و پیروان مخلص آنها را چون سلمان و ابوذر و دیگران در نظر بگیریم این وضعیت در آنها کاملاً روشن است بنا بر این موضوع ولایت از نظر قشر آن - مانند نماز که پایه الفت و اجتماع و عمران و آبادی بشری است و مانند زکاة که پایه توزیع ثروت و اقتصاد عمومی است و مانند روزه و حج - يك ركن تشکیلاتی است و بلکه اهم ارکان آن است زیرا این امور در صورتی تشکیلات صحیح را در اجتماع به وجود می آورند که از روی علم و عدالت انجام شوند و با تدبیر در این موضوع معلوم می شود که انحراف جامعه اسلامی از پذیرش پیشوایان عادل و ائمه بر حق نه فقط لطمه به ایمان و عقیده و معنویت وارد کرد بلکه سازمان اسلام را هم از نظر تشکیلات مفید و سودمند خود دچار خطر و تزلزل نمود و در معرض تباهی در آورد و در حقیقت تا این اندازه هم که اسلام پیشرفت و توسعه یافت و پائید برای دو چیز بود:

1- قشر تشکیلات عادلانه ای که در زمان خود پیغمبر به وجود آمد و تا قرن ها در سایه تشکیل جماعت و جمعه و حج ادامه یافت.

2- تأیید معنوی و زیر پرده ای که از ائمه معصومین نسبت به جامعه اسلامی انجام می شد چه از راه شور و مشورت زمامداران وقت در عصر ابی بکر



و عمر و بلکه تا اندازه ای در عصر عثمان و چه از راه تعلیمات و رهنمائی غیر مستقیمی که نسبت به زمامداران وقت انجام می شد و با هر اندازه خصومتی که داشتند خواه ناخواه آن دستورات را دریافت می کردند و طبق آن عمل می نمودند و چه از راه پرورش افرادی که از روی تقیه یا سستی عقیده در سازمان حکومت خلفاء وقت وارد می شدند و انجام وظیفه می کردند، اینها وسیله های تأیید مؤثری بود که از طرف ائمه (ع) نسبت به دستگاه حکومت های وقت انجام می گرفت و از بررسی این حقائق اهمیت موضوع ولایت در تشکیلات اسلامی معلوم می شود که در ضمن اخبار با این تعبیر بدان اشاره شده است که در میان دعائم و ستون های سازمان اسلام آن اندازه که برای موضوع ولایت فریاد شده است برای ستون های دیگر تا برسد به نماز فریاد نشده و اهتمام نگردیده است. از مجلسی (ره) -

«أولئك المحسن منهم»

ظاهراً مقصود از آنان مخالفان است و مراد به آنان مستضعف از آنها است که امیدوار به امر خدایند و از آن جهت فرمود بفضل رحمت خود در اثر اینکه حقی بر خدا ندارند و حاصل اینکه مؤمنان حق وعده به خدا دارند و مستضعفان را بر خدا حقی نیست زیرا وعده ثواب به آنها نداده است. از مجلسی (ره) -

«قوله، فرخص فی اربع»

چون قصر در نماز و تأخیر از وقت فضیلت با عذر و ترك بسیاری از واجبات آن در برخی اوقات و سقوط نماز از حائض و زن زائیده و فاقد الطهورین اگر بدان قائل شدیم و سقوط زکاة از کمتر از نصاب یا قبل از گذشتن سال یا در صورت عدم امکان تصرف یا در نبودن شرائط دیگر و سقوط حج از غیر مستطیع یا بسته بودن راه و مانند آن و سقوط روزه از مسافر و پیره مرد و دچار تشنگی دائم و مانند آنها بخلاف ولایت که در هیچ حالی ساقط نیست. از مجلسی (ره) -

«ولا تحمل الناس علی کاهلك»

یعنی مردم

ص: 692

را بر خود مسلط مکن به واسطه ترك تقيه يا به واسطه سستی و مدارا با آنها تا آنجا که زیانمند شوی مثل اینکه ضامن آنها بشوی یا از طرف آنها متحمل چیزی شوی که تاب آن نداری یا آنها را به طمع اندازی که حکم به خلاف حق بدهی یا در آنچه روا نیست با آنها موافقت کنی. از مجلسی (ره) - نماز اصل اسلام است چون بی آن بر پا نشود، و زکاة فرع آن است زیرا بی آن درست نگردد، و برخی گفته اند چون نماز بی زکاة درست نیست و جهاد کنگره نیروی آن است چون سب برتری و پیشرفت اسلام است. از مجلسی (ره) - در شرح حدیث 1 - این حدیث دلالت دارد که ایمان و اسلام يك معنی ندارند و غیر مؤمن از فرق اسلام مستحق ثوابِ آخرت نیست چنانچه میان امامیه معروف است.

و در شرح حدیث 2 - گوید این حدیث دلالت دارد بر اصطلاح دیگری برای ایمان و اسلام و آن این است که اسلام خود عقائد است و ایمان عقائد است با عمل به مقتضای آن از انجام واجبات و ترك کبائر و این اصطلاح دیگری است جز اصطلاح پیشین و بسا که این خبر چنین شرح شده است که مقصود از اقرار، اعتراف زبانی به شهادتین است و مقصود از عمل، عمل دل است که آن عبارت از تصدیق به هر آنچه است که پیغمبر (ص) آورده است. از مجلسی (ره) - «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا» در باره جمعی از بنی اسد نازل شده که در سال قحطی به مدینه آمدند و نزد پیغمبر اقرار به شهادتین کردند و به رسول خدا می گفتند: ما بانه و عیال نزد شما آمدیم و مانند بنو فلان با شما ن جنگیدیم، و مقصودشان گرفتن صدقه و منت نهادن بود «قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا» شما هنوز عقیده و تصدیق قلبی پیدا نکرده اید. از مجلسی (ره) - از این خبر ظاهر شود که میان ایمان و اسلام دو فرق است:

1- اسلام همان انقیاد و پیروی ظاهری است و تصدیق و اذعان قلبی در آن معتبر نیست، بخلاف ایمان که نیاز به اعتقاد قلبی و بلکه قطعی دارد چنانچه بیاید.

2- در ایمان اعتقاد به ولایت معتبر است نه در اسلام و ذکر اعمال برای این است که در ایمان شرط هستند یا آنکه اعتقاد به آنها شرط ایمان است. از مجلسی (ره) - آنچه از آیات و اخبار فراوان در باره ایمان و اسلام عیان شود این است که در قرآن و سنت به چند معنی اطلاق شوند که هر کدام فوایدی دارند:

1- ایمان به معنی مجموع عقائد حقه و اصول خمس و فواید آن در دنیا مصونیت جان و مال و آبرو است جز در موارد حد و تعزیر و در آخرت صحت عمل و استحقاق ثواب و نیل شفاعت.

2- با اضافه انجام واجبات و ترك محرمات قرآنی که مقام عدالت است و به علاوه از فواید گذشته فواید عدالت هم بر آن مرتب است.

3- با اضافه انجام جمیع واجبات و ترك جمیع محرمات و ثمره آن لحوق به مقربین و حشر با صدیقین و مضاعف شدن حسنات و رفع درجات است.

4- با اضافه انجام مستحبات و ترك مکروهات بلکه مباحات، چنانچه در اخبار از صفات مؤمن محسوب شده و این مقام انبیاء و اوصیاء است چنانچه در بعضی اخبار مؤمن را در بعض آیات به ائمه تفسیر کرده است.

و اما اسلام در غالب اطلاق می شود بر ادای شهادتین و اقرار ظاهری، و گرچه با اذعان قلبی نباشد و اقرار به ولایت هم نداشته باشد چنانچه سابقاً دانستی، و ثمره آن در دنیا حفظ جان و مال و جواز استحقاق ارث و سائر احکام ظاهره است سپس شرح بسیار مفصلی در معنای اسلام و ایمان نقل کرده و تا

هفت قول با ادله و اعتراضات بیان کرده است.

من می گویم، اسلام اقرار به شهادتین و التزام به فروع الدین اسلامی معروفه است چنانچه فرمود در حدیث 4

«الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس»

و البته ولایت هم در این ظاهر به یک معنی هست زیرا همه مسلمانان وجود رهبر و خلیفه را لازم می دانند ولی ایمان عقیده داشتن به همه این معانی آیات با حفظ مسلمانی زیرا ایمان ماده جدائی از مسلمانی ندارد چنانچه در ابواب آینده بیان شده است و ما شرح مفصلی در این موضوع قبلاً بیان کردیم. این حدیث دلالت روشنی دارد بر آنچه سابقاً در بیان اسلام و ایمان گفتیم. از مجلسی (ره) - آنچه از ایمان تنها بیرون برد چون گناه و ترک طاعت است بنا بر اینکه عمل دخیل در ایمان است یا انکار امامت و لوازم آن و آنچه از ایمان و اسلام هر دو بیرون برد ارتداد است و آنچه منافی اسلام است از گفتار و کردار. از مجلسی (ره) - در این باب عنوانی نیاورده برای آنکه چون دو باب گذشته در معانی اسلام و ایمان است ولی چون زیادتی داشته و توضیح و فوائد بسیاری در آن است آن را باب دیگری ساخته. از مجلسی (ره) - بدان که ذکر نکردن ولایت و وجوب آن در این خبر با اینکه مقصود اصلی خبر همان ولایت است برای نوعی از تقیه است زیرا این خبر را امام برای الزام و اتمام حجت بر مخالفان ذکر کرده است که منکرند ولایت جزء ایمان باشد. از مجلسی (ره) - این حدیث جزئی از حدیث 1 است که با تغییرات اخلاص آوری نقل شده است. از مجلسی (ره) - گذشت که مرجئه دسته ای هستند که می گویند با وجود ایمان هیچ گناهی ندارد و با کفر هیچ طاعتی سود

ص: 695

ندهد، و از این خیر استفاده شود که آنها ایمان را همان اقرار ظاهری دانند و اعتقاد قلبی را شرط ندانند و کفر را هم انکار ظاهری شناسند ولی این از آنها مشهور نیست.

در موافق و شرحش گوید: يك فرقه مهم مسلمانان مرجئه اند و آنها را به این لقب خوانند برای آنکه عمل را از نیت پست اندازند یا آنکه با وجود ایمان گناه را زیانمند ندانند چنانچه با کفر طاعت سود ندهد و امید بخشی کنند به گنه کاران و آنان پنج دسته اند:

1- یونسیه، پیروان یونس نمیری که گویند: ایمان همان معرفتِ خدا و خضوع و محبت قلب است و هر که دارا باشد مؤمن است و با وجود آن ترك طاعت و گناه کردن زیان ندارد و کیفر ندارد.

2- عبیدیه، که بر این عقیده اضافه کرده اند علم خدا جز ذات او است و خدا به صورت انسان است.

3- غسانیه، پیروان غسان کوفی که گویند: ایمان معرفت و اقرار به خدا و رسول و هر آنچه از طرف خدا آورده است می باشد بطور اجمال و تفصیل و فزونی دارد و کاستی ندارد.

4- ثوبانیه، پیروان ثوبان مرجی گویند: ایمان معرفت است و اقرار به خدا و رسول و هر چه در خرد ننگجد و آنچه تعقل شود از ایمان نیست و همه اعمال را پست تر از ایمان دانند.

5- ثومنیه، یاران ابی معاذ ثومنی گویند: ایمان معرفت و تصدیق و محبت و اخلاص و اقرار بدان چه رسول آورده است می باشد و ترك همه یا بعضی کفر است و بعضی آن ایمان یا جزئی از ایمان نیست و هر گناهی که به اتفاق کفر نیست مرتکبش فاسق و گنه کار است و هر که ترك نماز را حلال شمارد کافر است چون تکذیب بما جاء به النبی کرده، و هر که به قصد قضاء ترك کند کافر نیست. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم: این حدیث دلالت دارد که ایمان سه مرحله دارد که هر سه در تحقق آن دخالت دارند، اول عقیده قلبی، دوم اقرار زبانی، سوم اعمال تنی، و هر کدام از این سه نباشند ایمان وجود ندارد ولی چون اقرار زبانی و عمل محسوسند دلیل بر عقیده قلبی هستند، و ممکن است کسی این دو را داشته باشد و عقیده قلبی نداشته باشد در صورت به ظاهر مؤمن است و در باطن کافر است، به حسب ظاهر احکام مؤمن بر او جاری است ولی از اجر معنوی و ثواب و نجات بهره ندارد. از مجلسی (ره) - یکی از محققان گفته است که غرض از این حدیث برابری درجات ایمان است بنسبت پیشروی و مبادرت به اجابت در دعوت به ایمان نسبت به عرض دعوت در عالم ذر یا نسبت به پیش روی در شرف و دانش و خرد و حکمت، یا نسبت به پیش بودن زمان ایمان بطور مطلق و یا به اعتبار زمان بلوغ دعوت اسلامی - بطور خلاصه نقل شد. از مجلسی (ره) -

«ادخله فی شیء»

یعنی او را وارد آستانه اسلام کرد ولی با این روش او را به کلی از مسلمانی راند،

«ادخله من مثل ذه»

یعنی او را در این روش مسلمانی ریاضت مآب سخت وارد کرد و این سبب شد که او را از دین آسان و ساده اسلام بیرون راند. از مجلسی (ره) -

«لم یلم احد احدا»

یعنی در نفهمیدن مطالب دقیقه و قصور از معارف یا در کسب نکردن فضائل و اخلاق حسنه و ترک نوافل و گرنه عدم ملامت در ترک واجب و فعل کبائر و محرمات نادرست باشد. از مجلسی (ره) - «هی الدرجات» یعنی درجات ایمان، هر کدام دارای درجه ای هستند و نباید از هم بی زار باشند و نباید آنان را بی ایمان دانید یا مقصود این است که اینها درجاتی باشند که خدا در قول خود «هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» بیان کرده است.

ص: 697

از مجلسی (ره) - گویا مراد از اسلام در اینجا معنی اخص آن است که هم معنی با ایمان است چنانچه جمله «مؤمن دینش را از رأیش نگیرد» بدان اشاره دارد (و این معنی از اسلام است که شاعر گوید:

نه هر کس شد مسلمان می توان گفتش که سلمان شد که اول بایش سلمان شد وانگه مسلمان شد) حاصل خبر این است که اسلام تسلیم و انقیاد است و انقیاد تام نمی باشد جز با یقین که تصدیق جزمی و اذعان کامل به اصول خمس با تصدیق به خدا و رسول و ائمه هداة است، و تصدیق عیان نشود یا سود ندهد جز به اقرار ظاهری و اقرار تام محقق نشود جز به کردار با اندام زیرا کردار چنانچه گذشت گواه ایمان است و کرداری که گواه ایمان است انجام وظائف الهیه است نه عمل اختراعی و بدعت.

تا آنکه مجلسی (ره) گوید: سید رضی (ره) در نهج البلاغه جزء اول این حدیث را تا

«العمل هو الاداء»

با تغییر جمله اخیر به این مضمون که:

«الإقرار هو الاداء و الأداء هو العمل»

نقل کرده است، و ابن ابی الحدید گفته: خلاصه این فصل دلیل درستی مذاهب معتزله است که:

اسلام و ایمان يك معنی دارند و عمل در مفهوم این لفظ وارد است چون هر لفظی را بجای دیگر قرار داده در ادای مفهوم آن چنانچه گویند لیث همان اسد است، اسد همان سبع است و سبع أبو الحارث است پس لیث أبو الحارث است یعنی این اسماء يك معنی دارند، و چون همه لفظها تفسیر اسلام هستند و آخرشان عمل است دلیل است که عمل معنی اسلام است و تارك واجب مسلمان نیست و اگر اعتراض کنی که در اینجا چه دلیلی است که اسلام همان ایمان است، گویم: زیرا هر که عمل را در معنی اسلام وارد دانند اسلام را همان ایمان دانند.

ابن میثم گفته است: در این کلام چند قیاس است که نتیجه های آن

ص: 698

در ضمن کلام درج شده، نتیجه قیاس اول این است که اسلام یقین است و نتیجه دوم اینکه تصدیق است و از سوم اینکه اقرار است و از چهارم اینکه اداء است و از پنجم اینکه عمل است و سپس از ابن میثم توجیه این قیاسات را نقل کرده است.

شهید ثانی رفع الله درجته در رساله حقائق الایمان پس از بیان این کلام از امیر المؤمنین (ع) گفته است:

اینجا دو بحث است، اول اینکه مقصود از این نسبت چیست؟ دوم اینکه منسوب کدام است. راجع به اولی، برخی از شارحین آن را حمل بر تعریف کرده و دور از قیاس دانسته اند و اسلام را به تسلیم شرح کرده است که دخول در طاعت خدا است و آن تعریف لفظی است به لفظ معروف تری و تعریفات دیگر هم به لازم خاص است (و سپس مرحوم مجلسی ایراد و اعتراض چندی وارد کرده) و در آخر گوید: و اما دومی که منسوب باشد از بیان این شرح معلوم است که مقصود اسلام کامل است یا اسلام خداپسند که بی اسلام ظاهری محقق نیست و معلوم است که این اسلام همان ایمان است. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، ظاهر کلام این شارحین این است که منظور از اسلام و تسلیم و یقین و تصدیق و اقرار و اداء و عمل یکی است یا از نظر مفهوم که اینها به ترتیب معرفت دیگرند یا از نظر اتحاد مصداقی که در وجود یکی هستند و نتیجه حمل بر قیاس و یا تعریف هم از نظر یکی است زیرا قیاس استدلالی و تعریف منطقی به اعتبار اتحاد در مفهوم یا وجود مشترک هستند و بهمین نظر فصلی است در منطق به عنوان (اشترک حد و قیاس) ولی همه این شروح هم با بیان خود امام (ع) مخالف است و هم با واقع.

اما از نظر اول برای اینکه امام این تفصیل را نسب نامه نامیده است، و نسب نامه مرکب است از بیان سلسله نژادی که هر کدام با دیگری هم در



مفهوم مغایرت دارند و هم در وجود چون سلسله پدران و پسران.

و اما با واقع برای آنکه این الفاظ هر کدام معنی مخصوصی دارند که در وجود هم با دیگری مخالف است به این شرح:

تسلیم - يك امر وجدانی و عاطفی است که مظهر قلبی و عملی هر دو را دارد.

یقین - يك جزم و دانش عقلانی و معنوی است که با تسلیم یکی نیست.

تصدیق - يك عمل قلبی و اعضائی است که جز آن هر دو است.

اقرار - عهده مندی و قبول قرار است که هم قلبی دارد و هم عملی و باز جز تصدیق است.

اداء و عمل هم فعل اعضاء است، عمل کردار است و اداء کردار به عنوان انجام وظیفه است.

و ظاهراً مقصود از این نژادبندی بیان يك سلسله جریان عملی و قلبی و اندامی است که از يك دیگر متولد می شوند و باید فهمید که این سلسله از اسلام شروع می شود و به عمل یا انجام وظیفه می رسد یا از انجام وظیفه شروع می شود و به اسلام می رسد.

اگر منظور از اسلام همان اسلام ظاهری باشد وجه اول درست است، زیرا چنانچه پیش از این گفتیم اسلام ظاهری با ادای شهادتین که شناسنامه جامعه و ملت اسلامی است بحساب اعلام تابعیت ملت محقق می شود و جز آن حقیقتی ندارد و البته پذیرش این تابعیت به معنی تعهد همکاری با جامعه اسلامی است از نظر اجراء مقررات عمومی تشکیلات اسلام که عبارت از فروع دین است، و اگر آن را پدر نخست بحساب آریم و زایش و فزایش یابد و عقیم و بلا عقب و تو خالی نباشد مسلمان را به مقام تسلیم می کشد و آن از خود گذشتن و پای بند بهمه مقررات دین بودن است و این خود بسیار روشن است،

فرق است میان کسی که منظورش همان صرف انجام وظائف اسلامی است بحساب حفظ منافع و حقوق اجتماعی و مدنی خود چنانچه عادت و شیوه تابعین مقررات کشورهای متمدن جهان است و میان کسی که از خود گذشته و خود را واگذار به مقررات اسلامی کرده است که هر کجا باید او را ببرند و فرق این دو به عبارت ساده این است که اولی خود را خواسته و اسلام را برای خود و برای استفاده دنیا خواسته است ولی دومی اسلام را خواسته و خود را در اختیار او گذاشته برای عشق به حق یا برای سود آخرت که جز از این راه به دست نیاید، با این مقام تسلیم است که اصول و روش مسلمانی به دل می نشیند و وارد بصیرت می گردد و مقام یقین بوجود می آید، یقین زائیده تسلیم است و چون یقین حاصل شد تصدیق و باور پدید می شود و این مقام از تصدیق عبارت از اقبال کلی به معنویات اسلام است و ملازم با يك مقامی از عشق و شوق به معنویات است و دنبال این مقام از تصدیق تعهد و پیمانی بوجود می آید که حقیقت آن گذشتن از همه چیز و دل بستن به حق است، اقرار در این مرحله دارای این دو ماده است که یکی گذشت است و یکی دل بستن، و دنبال این مقام است که درك می شود آن را باید کرد که خدا دستور داده و جز آن نباید کرد- یعنی دیگر اراده و خواست شخصی از میان می رود و محض آماده اطاعت خدا می شود و این يك مرتبه از فناء است و دنبال این مقام است که مقام ادا بوجود می آید، یعنی پرداخت حق بندگی نسبت به خداوند همان مقامی که پیغمبر (ص) بدان آراسته بود و شایسته این یادآوری شد که اشهد انّ محمداً عبده و رسوله.

و اگر منظور از اسلام، اسلام معنوی و خاص باشد که در آیه شریفه تعبیر شده (22 سوره لقمان): «و هر که بسیار روی دل را به خدا کند و نیکوکار باشد محققاً بحلقه محکمی چسبیده است» در این صورت اداء یا کردار که جدّ اعلای آن است عبارت از همان اعلام تابعیت اسلام است که

ادای شهادتین باشد با مضمون حدیث کافی که آن را جدّ اعلیٰ و نخستین مبدأ پیدایش تعبیر کرده است مناسب تر است و به این ترتیب شجره اسلام شرح می شود:

1- ادای شهادتین.

2- عمل به فروع کلی اسلام.

3- قبول تعهدات خداپرستی در نهان و عیان.

4- تصدیق و باور به حقائق معنوی اسلام.

5- یقین و جزم به واقعیات دین.

6- واگذاری خود به خدا در همه امور.

7- توجه یکباره دل به خدا و صرف نظر از ما سواه.

و ممکن است سهم بندی اسلام و یا ایمان که در بعضی اخبار وارد شده است اشاره به همین درجات سبعة باشد که امیر المؤمنین (ع) در این حدیث آنها را به عنوان نژاد و نسب اسلام بیان کرده است و در ضمن معلوم شد که ایمان هم در ضمن این حدیث منظور است زیرا از مقام اقرار بی‌الا ایمان که عبارت از عقیده به حقائق دینی است موجود است برای همین جهت در عین حالی که نسب نامه برای اسلام است جمله های بعدی روی مؤمن طرح شده است و کار مؤمن و کافر را با هم سنجیده است و می فرماید: مؤمن دین خود را به نظر و رأی خود مشخص نکرده است بلکه دستورات معینی است که از پروردگار او به وی رسیده و آنها را دریافت داشته و بدان عمل کرده و با عمل و کردار درست ایمان خود را ارائه می دهد. از مجلسی (ره) - «ذکر نسبه لا هل الارض» این ذکر نسب و معرفی او برای مردم زمین به وسیله آیاتی است از قرآن مجید که در باره او و خاندانش نازل کرده است و مردم تا روز قیامت آنها را می خوانند و می دانند، یا فضل او را در ضمن ندائی بیان کرده است که همه آنها که در پشت مردان

ص: 702

و رحم زنان بوده اند شنیده اند مانند جاری که ابراهیم برای دعوت به حج کشیده و گفته اند: مقصود این است که در معراج نماز پنجگانه به آن حضرت دستورا داده شد برای امت و چون فرود آمد به مردم آموخت و از اعمال آن صلوات بر محمد و آل آن حضرت است در تشهد و با همین همه مردم را رهنمائی کرد که آنان بهترین خلقتند زیرا اگر جز آنها کسی بهتر بود باید صلوات بر او جزء نماز پنجگانه شود.

گشودن سینه، کنایه از اظهار از درون است برای مردم و اطلاع مردم بر باطن او. از مجلسی (ره) - این حدیث با همین سند به اندک تفاوتی در باب معرفت امام و ردّ امور به وی در کتاب حجت گذشت و ما آن را شرح کردیم.

«ثم استخلصهم» ضمیر به والیان امر بر گردد، یعنی برگزید اوصیاء را که مصدق امر رسالت باشند در «نذر» که پیغمبرانند... و ممکن است ضمیر هم راجع به رسل باشد، یعنی پس از فرستادن رسولان آنها را برگزید و فرمان داد تا امر امامت را نسبت به بیم دهنده های پس از خودشان که اوصیاء و ائمه اند تصدیق کنند. از مجلسی (ره) - این باب را عنوانی نداده برای آنکه تتمه دو باب پیش است و همانا آن را جدا آورده زیرا در آن نسبت اسلام و ایمان با هم ذکر شده و مدح و فضل اسلام بیان شده نه صفات آن. از ابن میثم - بدان که مقصود از ایمان در اینجا، ایمان کامل است که اصلی دارد و کمالاتی که متمم آن است، اصلش تصدیق به وجود صانع است و صفات کمال و نعوت جلال و هر چه در کتب خود نازل کرده و رسولانش تبلیغ کرده اند و کمالات متممه آن گفتارهای درست و اخلاق ستوده و عبادات است. این اصل و متمماتش کمال نفس انسانی است زیرا که

دو نیروی علم و عمل دارد و کمالش وابسته به کمال این دو است، اصل ایمان کمال نیروی علم او است و متمماتش که مکارم اخلاق و عبادات است کمال نیروی عمل او است، چون این را شناختی می‌گوئیم چون اصول فضائل خلقت که کمال ایمان است چهار است و آن حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است لفظ ستونها را برای آنها به عاریه آورده برای آنکه ایمان کامل جز بدانها استوار نشود مانند چهار ستون خانه.

یقین تعبیر از حکمت است که علمی دارد و عملی، علمی آن کمال نیروی اندیشه است به تصور و تصدیق حقائق دانستنی تا آنجا که فهم بشر تواند، و عملی آن تکمیل نفس است به تحصیل فضائل درونی و کناره‌گیری از اخلاق فاسد و پست، و معلوم است که عملی که ثابت باشد همان یقین است.

و صبر تعبیر از عفت است که خودداری از پیروی هوا است در همه انواع شهوت‌های محسوس و ترک متابعت شهوت و جلوگیری و سرکوبی از آن که نیاز به شکیبائی دارد.

و جهاد تعبیر از شجاعت است چون مستلزم آن است و شجاعت آمادگی اقدام بر انجام هر واجبی است و انسان نیاز دارد که برای آن تحمل مکروه و درد و رنج کند.

عدالت ملکه‌ای است که از این سه خصلت خوب خیزد و لازمه آنها است زیرا هر کدام از این فضائل طرف افراط و تفریط دارند که بد است و در برابر خود خلق بدی دارند که ضد آنها است، انتهی. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، سخن ابن میثم که در مقام تطبیق مضمون حدیث شریف با مصطلحات علم معروف اخلاق بر آمده است مواردی از اعتراض دارد که برای اختصار از ذکر آن خود داری نموده و به فکر خوانندگان واگذاردم. از مجلسی (ره) - مخاطب به اینکه شما به کمتر از درجات

اسلام چسبیده اید متوجه به ضعفاء شیعه است، و گفته شده مقصود از آن همان درجه ایمان است، یعنی به نزدیکترین درجه به اسلام چسبیده اید که ایمان است. از مجلسی (ره) - «هكذا الخ» گویا چون فهم سائل از درك حقائق این صفات کوتاه بوده امام شرح آنها را به او نگفته و همین تأکید کرده که این روایت از پدرش درست است و گفته اند: راوی بعید دانسته که این امور تفسیر یقین باشد و امام پاسخ داده که امام باقر (ع) چنین تفسیر کرده است. چنانچه پیش گفته شد، اسلام، اعلام پیروی از دینی است که رسول خاتم آورده و قرآن کتاب آن است با تعهد به اجراء مقررات آن که فروع دین معروفه است، و پیوستن به جامعه تشکیلات اسلامی و همکاری با آن این اول درجه است و ملازم با عقیده به معنویت و آسمانی بودن آن ندارد، منافقان زمان خود پیغمبر چنین بودند، فائده این درجه هم آهنگی با يك تشکیلات کامل، زندگانی دنیوی است که هر فردی در آن بهره مند از بهترین مزایای اجتماع بشری است.

ایمان عقیده داشتن به معنویت این تشکیلات است و درك اینکه این تشکیلات واقعاً از جانب خدا است و زندگی با این مقررات مقدمه است برای رسیدن به يك امور معنویه که در این دنیا اخلاق پاك و ستوده است و در سرای دیگر نعمت جاوید و بهشت و این مقام از عقل خیزد و او است که باید این درك را داشته باشد و مقام علمی است.

تقوی روحیه بلند است که در نهاد انسان جا کند و عاطفه و وجدان انسانی را تحول بخشد و این معنویات تعلیمات اسلامی در وجدان اثر کند و جزء وجدان گردد و تعلیمات و وظائف عملی اسلام محبوب او شود و واقعاً دنبال آنها بدود، آنچه را قرآن و اسلام نهی و غدقن کرده مبعوض او گردد

و واقعاً از آنها گریزان باشد. این يك روحیه بسیار عالی است که با تمرین مداوم و پرورش درست کم کم پیدا می شود و البته استعداد و آمادگی افراد برای رسیدن به این مقام تفاوت بسیار دارد.

یقین يك مرتبه ای از بینائی و بصیرت باطنی است که از آن به مقام شهود تعبیر کنند و چون يك مسلمانی مراحل اسلام را به درستی تا آخر درجات تقوی طی کرد در نهاد او نوری پدید آید که معنویات اسلام را با چشم دل بیند چنانچه محسوسات را با چشم سر بیند، و باید گفت: این ادراک شهودی درونی از ادراک با دیده ظاهری هم دلنشین تر و بی شبهه تر است زیرا چشم ظاهری بسا در ادراک واقع به واسطه دوری مسافت یا امور دیگر خطا کند و حرکت ابر را در ماه و خورشید بیند و خود را در درون آینه پندارد ولی در این مقام از ادراک باطنی هیچ شبهه و خطائی راه ندارد و همین مقام است که علی (ع) به آن افتخار می کند و می فرماید: «اگر پرده را بردارند به یقین من افزوده نشود». از مجلسی (ره) - در درون بنده ها پرده ها است تاریک و تیره که نمی گذارند نور حقیقت در آن بتابد و با خموشی و بی خوابی و گرسنگی و مراقبت دائم این پرده ها دریده شود و حقیقت تجلی کند تا اینکه می فرماید در حدیث نبوی به برخی از این پرده ها اشاره شده است که فرموده: «اگر شیاطین گرد دل آدمی زاد نگردند، به ملکوت آسمان چشم اندازند». از مجلسی (ره) - ممکن است مقصود از حقیقت، دلیل عقلی باشد و از نور دلیل نقلی از قرآن و سنت.

یا مقصود از حقیقت نشانه های دال بر وجود خدا باشد، و مقصود از نور دلیل های داله بر مسائل اصول و فقه چه عقلی باشد و چه نقلی.

و ممکن است مقصود از نور، قرآن باشد و مراد از حقیقت، سنت و دلیل عقل زیرا این خبر با این سند در باب اخذ نسبت و شواهد قرآن با تتمه ای

گذشت. و گفته شده است که مقصود از حق ظاهر شریعت است و از حقیقت باطن آن و غایت و سرانجام آن. باب تفکر ابواب کتاب کفر و ایمان تا اینجا در موضوع قسم یکم از چهار قسم مندرج در آن بود که در آغاز بدان اشاره شد و آن راجع به پیدایش اسلام و ایمان بود که این ابواب گذشته از ریشه بندی ایمان بحث کرد و آن را از عالم ذرات ریشه بندی نمود تا به بیان پیدایش آن از جعل و قرار پیغمبر و قرآن منتقل شد و در ضمن حقیقت آن و درجات آن و صفات آن را شرح داد، و از اینجا شروع می شود به قسم دوم که راجع به اخلاق و صفات عالیه نفسانیه است. از مجلسی (ره) -

«التفکر يدعو الی البر»

تفکر وارد در این حدیث شامل همه اقسام اندیشه های درست است که ما به آنها اشاره کردیم چون تفکر در بزرگواری خدا که دعوت می کند به ترس از او و اطاعت او، و چون تفکر در فناء دنیا و لذت های آن که دعوت می کند به ترك آن و کناره گیری از آن و چون تفکر در سرانجام مردمان خوبی که در گذشته اند که دعوت می کند به پیروی از آثار و کردار آنها که سبب این سرانجام خوب شده، و چون تفکر در عاقبت کار مجرمان که سبب می شود برای اجتناب از اطوار و بدکرداری آنان و در عیوب نفس و آفات آن که سبب می شود برای توجه به اصلاح آن و چون تفکر در اسرار عبادت و هدف های آن که سبب می شود برای کوشش در تکمیل و رفع نقص و کاستی آن و فکر در درجات

ص: 707



بلند آخرت که دعوت می کند به تحصیل آن و در مسائل شریعت که دعوت می کند به تحصیل آن و عمل بدان در جای خود و در حسن اخلاق خوب که دعوت می کند برای تحصیل و آراسته شدن بدان. قنبر، آزاد کرده علی (ع) بود و از خواص آن حضرت، حجاج او را به خاطر دوستی علی (ع) کشت، کشتی به اسناد خود از ابی الحسن عسکری (ع) روایت کرده که قنبر را نزد حجاج بن یوسف بردند، به او گفت:

تو چه خدمتی برای علی بن ابی طالب انجام دادی؟ گفت: آب وضو برایش می آوردم، گفت: چون از وضوء فارغ می شد چه می گفت؟ گفت: این آیه را می خواند:

«چون فراموش کردند آنچه را به آنها یاد آور شدیم در هر چیزی را به رویشان گشودیم تا چون شاد شدند بناگاه آنها را گرفتیم و آنها به هلاکت افتادند و دنباله آنان که ستم کردند بریده شد و حمد از آن خدای جهانیان است».

از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - گوید فایده ای است - محقق طوسی قدس الله روحه در تجرید گفته است: بعضی آزارها زشت و از ما سرزند بالخصوص، و برخی خوب است و از خدا تعالی صادر شود و خویش به یکی از جهات زیر است:

1- استحقاق آزار شده.

2- شامل سود یا دفع زیان بیشتری است (مانند سوراخ کردن گوش برای تحصیل زیور یا قطع عضو برای حفظ باقی تن).

3- برای آنکه عادت بر آن جاری است (مانند اینکه خال کوبند و برای عادت تحمل آزار کنند).

4- برای دفاع از آزاری که روی آورده است - و جائز است که در

مورد استحقاق همان عقاب و کیفر بزهکار باشد و مجرد لطف مجوز آزار مکلف نیست.

عوض، از آزار نفعی است که برای استحقاق باشد و احترام دریافت کننده و تجلیل او در آن منظور نباشد، و این عوض بر خدا لازم شود که به مکلف بپردازد در برابر آزاری که به او رساند یا نفعی که از او دریغ کند بمصلحت دیگران و یا در برابر غمی که به او دهد به واسطه علم بدیهی یا کسبی یا ظن و گمان، اما آنچه مستند بکار خود بنده باشد موجب عوض بر خدا نیست. زهد، بی رغبتی به دنیا و امور مادی است که زودگذر و فانی هستند و با اندک توجهی دانسته می شود که حقیقتی ندارد و لذتی بشمار نمی آیند، تا هفت آنها را در قرآن مجید بر شمرده است (14 سوره آل عمران): «جلوه کرده است برای مردم فریب آمیزی شهوات از: 1- زنها 2- فرزندان 3 و 4- انباشته های طلا و نقره 5- اسب های نشان دار (اتومبیل و مترو و کشتی و هواپیما و ... و ..) 6- رمه های چهارپایان (از گوسفند و گاو و شتر) 7- کشتزارها که همه اینها بهره زندگی در این دنیا است و خدا است که سرانجام خوب نزد او است».

و به اضافه خودخواهی و جاه پرستی و زورگوئی، همه شئون دنیوی ده می شود که به اعتبار آنها زهد دارای ده جزء است و بالاترین درجه زهد که می توان گفت از خود گذشتگی است، اول درجه ورع و پارسائی است زیرا حقیقت زهد نخواستن و بی رغبتی است ولی ورع کناره گیری و گریز از شئون دنیا است و چون مقامات ورع به نهایت رسد مقام شهود حاصل گردد که حقائق نامرئی بر شخص عیان شود و در اینجا است که از هر چه پیش آید خوش آید، و این مقام رضا است. از مجلسی (ره)- قوله، او قادر- این تردید از ثمالی یا راوی

دیگر است و در این علت گوئی ابهامی است، و جوهی دارد:

1- اینکه وعده خدا راست است و شما هم به وظائف خود عمل کردی و دارای مقام عصمتی و جای نگرانی نیست و این منافات ندارد که دیگران باید غم آخرت داشته باشند.

2- غم برای امری است که چاره ندارد و در اینجا چاره موجود است و آن عمل طبق دستورهای خدا و اطمینان به وعده های خدا است.

3- حزن حضرت عمیق بوده است و این منافات ندارد با حسن حزن معتدل نسبت به آخرت.

«و ما فيه الناس» یعنی اضطراب عموم مردم یا خصوص شیعه زیرا عبد الله بن زبیر از آنها انتقام جنگ جمل را می کشید و او دشمن ترین مردم بود نسبت به اهل بیت و او سبب انحراف زبیر از امیر المؤمنین شد که فرمود:

همیشه زبیر با ما خاندان بود تا جوجه او بزرگ و مانع شد، و مشهور این است که پس از شهادت امام حسین هفت روز از رجب مانده سال 64 در روزگار یزید با او به خلافت بیعت شد و گفته اند: چون حسین (ع) در سال 64 هجرت شهید شد، ابن زبیر در مکه مردم را به پیروی خود خواند و از یزید بدگوئی کرد و او را به فسق و گناه و می خواری ستود و مردم تهامه و حجاز با او بیعت کردند و چون خبر به یزید رسید حصین بن نمیر و روح بن زنباع را خواست و با هر کدام لشکری پیوست و مسلم بن عقبه را فرمانده کل قوا ساخت و چون وداع کرد، به مسلم چنین سفارش کرد:

ای مسلم، هر چه اهل شام برای دشمن خود خواستند، جلو آنها را بگیر و از راه مدینه برو و اگر با تو جنگیدند با آنها بجنگ، و اگر بر آنها پیروز شدی سه روز شهر مدینه را بر لشکر حلال کن.

مسلم آمد به مدینه و در حره منزل کرد و اهل مدینه در برابر او بیرون شدند و قشون پیاده کردند و فرمانده آنان عبد الله بن حنظله راهب بود که

حفظه را غسل الملائکه می گفتند، مسلم سه بار آنها را به تسلیم دعوت کرد و نپذیرفتند و با آنها جنگید و اهل شام غلبه کردند و عبد الله با هفتصد تن از مهاجر و انصار کشته شد و مسلم وارد مدینه گردید و سه روز آن را حلال کرد و سپس قشون را به مکه برد و نسبت به آنچه در کرد بود گزارش برای یزید فرستاد و مسلم لع خودش در راه مُرد، و قشون را به حصین بن نمیر واگذار و آنها به مکه رسیدند و عبد الله بن زبیر با همراهان خود در مسجد الحرام متحصن شدند، حصین منجیق بر سر کوه ابی قیس نصب کرد و خانه کعبه را زیر گلوله آتشبار منجیق گرفت، در این میان به حصین بن نمیر خبر رسید که یزید لع مرده است و او کس نزد ابن الزبیر فرستاد و پیشنهاد آتش بس کرد، او هم پذیرفت و درها را گشود و قشون حصین به طواف خانه کعبه مشغول شدند، در این میان که شبی پس از نماز عشاء حصین در طواف بود با ابن الزبیر روبرو شد، حصین دست او را گرفت و در گوش او گفت: می توانی با من به شام بیایی تا همه مردم را به بیعت تو دعوت کنم، زیرا کار آنها درهم است و امروز از تو کسی را احق به خلافت نمی دانم، من در آنجا مخالفی ندارم، ابن الزبیر دست خود را از میان دست او کشید و فریاد کشید: این میسر نیست تا اینکه به هر حجازی ده تن شامی بکشم، حصین گفت: هر که تو را از سیاست مداران عرب شمرده دروغ گفته، من با تو راز می گویم و تو داد می زنی، من تو را به خلافت دعوت می کنم و تو مرا به جنگ دعوت می کنی؟ و با قشون خود به شام برگشت، و گفته اند که اهل عراق و مصر و بعضی از اهل شام با ابن الزبیر بیعت کردند تا پس از جنگ هائی با مروان بیعت نمودند و عراق در بیعت او ماند تا سال 71 هجری که عبد الملك بن مروان، برادر مصعب را کشت و قصر امیرنشین کوفه را ویران کرد، و چون مصعب کشته شد یارانش گریختند و عبد الملك آنها را خواست تا با او بیعت کردند و به کوفه آمد و کار عراق و شام و مصر برای او استوار شد و سپس حجاج را در سال 73 با تجهیزاتی

به سوی ابن الزبیر گسیل داشت و در مکه بر سر او تاخت و خانه کعبه را به منجنیق بست و به او پیروز شد و او را کشت و حجاج سر او را برید و ارونه بر دار آویخت و سپس آن را فرود آورد و در گورستان یهود به خاک سپرد، خلافت او در حجاز و عراق 9 سال و 22 روز شد و 73 یا 2 سال عمر کرد و بعضی هم 70 سال گفته اند، مادرش اسماء دختر ابی بکر بود.

من گویم، ظاهر این است که ترس آن حضرت از ابن الزبیر بوده نسبت به خود و شیعه اش، و ممکن است که ترس او از حجاج و دیگران بوده است.

فرق میان دعا و سؤال این است که: دعا برای دفع زیان است، و سؤال برای جلب نفع.

ظاهر این است که این مردی که با امام سخن گفته است، یا فرشته ای بوده که به امر خدا به صورت آدمی در آمده یا مژده بخش بوده چون خضر و الیاس. از مجلسی (ره) - این حدیث در بیان این است که بی نیازی و عزت ملازم با توکلند، زیرا شخص با توکل بر خدا اعتماد دارد و به مخلوق پناه نبرد و از خواری طلب نجات یابد و از مردم مستغنی گردد زیرا مقصود از غنا در اینجا بی نیازی نفس است نه توانگری به ثروت و مال یا اینکه خدای سبحان او را از آنها در حال مستغنی سازد، و بدان که معنی توکل این نیست که از کوشیدن برای امور لازم دست کشد و از حوادث بکلی حذر نکند بلکه باید به اسباب عادی توسل جوید ولی حرص و مبالغه نورزد و بر کار و کوشش خود هم اعتماد کلی نکند بلکه نظر او به خدا باشد.

محقق طوسی (ره) در اوصاف الاشراف گفته است: مراد از توکل این است که: بنده، هر عملی کند به خدا واگذارد برای اینکه می داند خدا از او تواناتر و نیرومندتر است و آنچه بر او قدرت دارد بهتر و کامل تر انجام می دهد

سپس راضی باشد به هر آنچه کرده است و با این حال سعی و کوشش هم در کار خود بکند و کارهای خود را شرط و زمینه تخصیص قدرت خدا بداند بدان چه برای او می کند، و اینجا ظاهر می شود معنی:

لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین. از مجلسی (ره) - «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ» ابن عامر و نافع، میم مقام را مضمون خوانده اند یعنی اقامتگاه «امین» یعنی آسوده اند از تغییرات، و آسوده اند از شیطان و غمها، بیضاوی گفته: آسوده اند از آفت و نقل مکان، انتهی.

من گویم، اکثر مفسران آن را به مقام آخرت تفسیر کرده اند و ظاهر روایت آسودگی در دنیا است، و ممکن است مقصود هر دو باشد و خبر هم با آن منافی نیست، و شاید مراد آسودگی آنها است از ضلالت و سرگردانی فتن در دنیا و از همه آفات عقوبات در آخرت، و بر این معنی حمل شود قول خدا سبحانه (62 سوره یونس): «هلا دوستان خدا ترسی بر آنان نیست و نه غمنده شوند، زیرا ترس از گمراهی بر آنها نیست و غمی از مصائب دنیا ندارند زیرا می دانند که خوش عاقبت هستند». از مجلسی (ره) - «الأعاجیب» جمع اعجوبه است و آن چیزی است که حسن یا قبحش تو را به عجب آورد، و در اینجا مقصود اولی است و دلالت دارد بر اینکه خوب است خوف و رجاء هر دو به حد کمال باشند و با هم منافاتی ندارند، زیرا ملاحظه وسعت رحمت خدا و غنا و جودش و لطف او به بنده هایش مایه امید است و توجه به سختی عذابش و تهدیداتی که به بنده های گنه کارش کرده مایه ترس و بیم است با اینکه سبب ترس به نقص عبد و تقصیر و بد کرداری و قصور او از قرب و وصال بر گردد و از فرو رفتن او در آنچه موجب خسران و وبال است و اسباب امیدواری برگردد به لطف و رحمت خدا و عفو او و آمرزش و وفور احسان حضرت او و هر دو در نهایت کمال

هستند. بعضی از دانشمندان گفته اند: هر چه از خوش آمد و بد آمد با تو برخورد کنند، یا در حال باشند و یا در گذشته و یا در آینده آنچه از گذشته به یادت آید ذکر گویند و آنچه در حال باشد ادراک و آنچه در آینده باشد و بر دلت تسلط دارد انتظار و توقع باشد، اگر آن انتظار نسبت به بدی باشد دردی در دل آرد که آن را ترس و نگرانی گویند و اگر دلخواه باشد از انتظار او لذتی در دل پدید آید که امیدش خوانند و اگر برای این توقع اسباب آماده باشد امید صادق باشد و اگر اسباب آن آماده نباشد و صرف آرزو باشد غرور و حمق بر آن صادق تر باشد از امید و اگر وجود و عدم اسباب معلوم نیست آن را باید آرزو گفت زیرا انتظاری است بی مقدمه و به هر حال رجاء و خوف در مورد تردید بکار رود، اما به آنچه محقق الوقوع باشد اطلاق نشوند نگویند امیدوارم آفتاب بزند یا می ترسیم آفتاب غروب کند زیرا امری است قطعی.

صاحب دلان دانند که دنیا محل کشت است برای آخرت؛ دل، زمین این کشت است و ایمان بذر و طاعت آبیاری، دل آلوده به دنیا چون زمین شوره است که سنبل بر نیارد و درو عمل خیر ندارد بی تخم ایمان امیدی به درو در آخرت نیست، ایمان در دل ناپاک و اخلاق بد کمتر شود که سودی دهد چنانچه تخم در شوره زار، سزا است امید بنده به آمرزش خدا با امید زارع سنجیده شود، هر که در زمین تخم خوب کارد و آن را رعایت کند، به وقت آب دهد دو جین نماید و دفع آفات کند و در پرتو رحمت خدا از صاعقه و آفات سماویه محفوظش داند تا ثمر دهد و برسد امیدوار شمرده شود، و اگر تخمی در زمین سخت شوره زار باشد که آب بر ندارد و آن را رعایت نکند و انتظار بر و ثمر خوب برد، انتظار او احمق و غرور است نه امید، و اگر بذر را در زمین خوب بی آب بپاشد به انتظار باران آرزومند است نه امیدوار پس امیدواری در جایی است که همه اسباب و مقدمات مطلوب آماده باشد تا آنجا که در اختیار بنده است و قبول و عیوب نامعلوم عمل را به خدا واگذارد، چون بنده

تخم ایمان در دل پاشد و به آب طاعتش آبیاری کند و دل را از خار و خاشاک اخلاق بد پاک کند و انتظار فضل خدا برد که تا مرگ او را بر ایمان ثابت دارد و عاقبت به خیر شود و درک آمرزش حق کند، انتظارش امیدواری باشد و این انتظار در ذات خود پسندیده است و باعث بر مواظبت و قیام به مقتضای ایمان است در تکمیل اسباب مغفرت و ادامه آن تا هنگام مردن. از محقق طوسی است که در اوصاف الاشراف به طور خلاصه گوید: خوف و خشیت گرچه در لغت يك معنی دارند ولی نزد صاحب دلان میان آنها جدائی است زیرا خوف نگرانی دل است از انتظار بدی و کیفر که به سبب احتمال ارتکاب خلاف و ترك طاعت باشد و برای بیشتر مردم حاصل است و اگر چه مراتب بسیاری دارد و مرتبه عالی آن برای اندکی باشد، و خشیت حالتی است در نفس که از شعور به بزرگواری حق خیزد و از هیبت و خوف محجوبیت و حرمان و این حال دست ندهد مگر برای کسی که مطلع شود بر جلال کبریاء و بچشد لذت تقرب را و از این راه است که فرماید:

«همانا دانشمندانند که از خدا ترسانند». چون پایه خوف و امید بر اندازه معرفت و شناسائی حق و اندازه ایمان به حقایق آخرت است و در حقیقت هر کدام پرتوی است از ایمان که خود روشنی و نور دل است و به منزله دو شعاع متقابل و متوازن از آن بتابند که بر هم کم و بیشی ندارند. از مجلسی (ره) - گفته اند معنی حسن ظن به خدا این است که:

1- هنگام طلب آمرزش خوش بین باشد که او را می آمرزد.

2- چون توبه و بازگشت به خدا کند بداند که خدا از او پذیرا است.

3- چون از روی حقیقت به درگاه خدا دعا کند بداند که خدا اجابت می کند.



4- چون از خدا نسبت به کاری کفایت و اعانت خواهد بداند که خدا او را کفایت می کند، زیرا این صفات پدیدار نشود جز به وسیله حسن ظن به خدا.

5- چون کاری برای خدا کند بداند که خدا آن را قبول می کند.

و سزا است آمرزش جو و توبه کار و دعا کن و عامل، این اعمال را با یقین به اجابت طبق وعده درست خدا انجام دهد زیرا خدا وعده قطعی نسبت به آنها داده است ولی اگر این کارها را بکند و گمان برد قبول نیست و سودی ندارد، این نومییدی از در رحمت خدا است که خود گناه بزرگی است، و اما گمان آمرزش با اصرار به گناه و گمان ثواب با ترك اعمال، نادانی و غرور است که پیروی از مذهب مرجئه می شود، زیرا گمان ترجیح يك طرف است برای دلیل موجودی و اگر بی دلیل باشد صرف غرور و تمنا است (از شرح حدیث 2). از مجلسی (ره)-

«لا اخرجك الله»

یعنی خدایت توفیق دهد که همیشه عبادت خود را ناقص شماری و خود را مقصر دانی. از میرداماد (ره)- معاری، کسی است که اسب لخت سوار شود، و مقصود از آن در اینجا کسی است که عبادت سرسری و بی مغز کند. ورع، به معنی پارسائی است و گرچه در این اخبار به ترك مطلق محرّمات تعبیر و تفسیر شده و مجلسی (ره) آن را به ترك مشتبهات و بلکه پاره ای مباحات تفسیر کرده ولی از نظر متن لغت و استعمال بیشتر نظر به خودداری از شهوت به زنان دارد چنانچه در نصاب گوید «عقیف و حصور و ورع پارسای» و این حدیث هم به این معنی اشارت دارد که اگر در مردی ورع باشد دوشیزه ها و زنهای پشت پرده هم به زودی از حال او مطلع می شوند، زیرا زنان هر چه پرده نشین باشند و با حجاب کامل به کوچه و بازار و برزن آیند زودتر از روحیه و توجهات مردمی که دنبال آنها هستند و به آنها توجه دارند

ص: 716

مطلع می شوند و البته چون شهوت جنسی بر مزاج نوع مردان و زنان از همه اقسام شهوات عمومی تر و مسلطتر است، اگر کسی پارسا شد و از این ورطه شهوت جنسی درست گذشت و در آنجا بر نفس خود تسلط یافت و اندیشه خود را مهار کرده، چشم و دیده های خود را نگه داشت و به هیچ وجه خود را در اینجا از دست نداد و گام از حد بیرون ننهاد نسبت به محرّمات دیگر بهتر موفق است و ترك آنها بر او آسان تر است. عفت، يك روحیه پاک خودداری است در برابر هوس و هوای دل و در موضوع شکم و فرج دارای اهمیت است از دو نظر:

1- اینکه شهوت دلخواه خوراك و همخوابه عمومی ترین موضوعی است که همه افراد از زن و مرد بدان گرفتارند و برای آنها حد و اندازه ای نیست و هر کس دنبال شکمخوارگی رفت و هر چه دلش دید خواست و در مقام تهیه آن بر آمد و یا اینکه دنبال کامیابی و نظاره زنان افتاد تا سرش به سنگ گور نخورد از کار خود باز نایستد و برای او جلوگیری نباشد.

2- اینکه شکمخوارگی و زنجارگی در محیط اجتماع با حقوق همه مردمی که در راه زندگی هر فرد واقعد سر و کار دارد و اگر کسی دنبال هوس ارضاء شکم و اقناع چشم و دل خود افتاد بناچار به حقوق بسیاری از مردم دست اندازی می کند و بسا مفسد کمرشکن و پرماجرایی پدیدار می سازد. از مجلسی (ره) «إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ» چون پذیرائی از مهمان و صله رحم و دادرسی از گرفتار و جز آنها آن را هبء منشور کردیم یعنی از آن اثری نماند، هبء گردی است که در پرتو آفتاب طالع از روزنه خانه دیده شود. این دلالت دارد بر حبط طاعت به واسطه فسق و معصیت و برخی مفسران فسق و گناه طاعت بر را مخصوص به کفر دانسته اند و در این سخنی نیست و در اینجا ما مجملی از معانی حبط و تکفیر و اختلاف در آن را یادآور شویم.

«احباط» در نظر متکلمین ابطال حسنه و بی اثر شدن آن است، تکفیر در برابر آن اسقاط گناه و بی اثر شدن آن است و این تعبیر در آیات قرآن و اخبار هم وارد است، و عبیدیه از معتزله و دیگران معتقد به آنند و اشاعره و دیگران آن را نادرست شمارند (و پس از نقل اقوال گوید) بدان که آنچه اصحاب ما گفته اند که احباط و تکفیر نیست با ورود آیات بسیار و اخبار مستفیضه بلکه متواتره معنوی در اثبات آن دو مایه شگفت است با اینکه در برابر آن جز اعتراضات سستی ندارند که در کتب کلام چون تجرید و کتب دیگر ذکر شده ولی پس از تحقیق معلوم شود که آنچه را نادرست دانند مخالف با ظاهر آیات و اخبار نیست و نزاع در لفظ است زیرا همه معتقدند که توبه عقاب گناهان را بر می دارد و هر که کافر مرد ثواب همه اعمال حسنه او از میان می رود لکن می گویند این از راه احباط نیست بلکه برای این است که ترتب عقاب بر گناه مشروط به عدم تحقق توبه است و ترتب ثواب بر حسنه مشروط به عدم موت بر کفر است و اگر گنه کار تا آخر کار توبه کرد عقابی برای او ثبت نشده است تا حبط گردد و این توجیه نسبت به هر جا لفظ حبط و تکفیر باشد ممکن است. از مجلسی (ره) - بر خود لازم گردانی، یعنی متعهد عمل طاعتی شوی (مانند نماز شب یا ادای نافله) نه به عنوان نذر، زیرا در صورت نذر بعد از تمام سال هم نباید دست کشید و ممکن است شامل نذر قلبی باشد که وفای بدان مستحب است. از مجلسی (ره) - صدیقان و مقربان به عبادت خدا لذت برند و بدان نیرومند شوند و در نزد آنها بزرگترین لذت های روحی است. از مجلسی (ره) - حسن نیت به طاعت گویا معنایش این است که عبادت درست و مقبول باید با نیت خوب و پاک از ریا، و سمعه و چیزهای دیگر باشد به اطاعت ائمه حق، و این عبادت از راهی باشد که خدا از آن راه

اطاعت شود، یعنی بدعت نباشد و از دلیل حق و روایت درست و برهان روشن گرفته شده باشد تا طاعت ائمه ضلالت نباشد.

الیس تکون- این معنی برای ناسخ و منسوخ موافق و مؤید اخباری است که در تفسیر قول خدا (106 سوره بقره): «هر آیه ای را نسخ کنیم بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم» وارد شده که مقصود از آن بردن امام و نصب امامی است بعد از او بهتر از او یا مانند او، و گفته اند مقصود از وجوه عبادت دستورات هر يك از ائمه است. از مجلسی (ره)- یعنی عمل درست و صحیح باید با نیت باشد، اکثر چنین فهمیده اند و آن را مخصوص عبادات دانسته اند که نیت در آنها شرط است زیرا اگر مقصود صرف قصد و هدف باشد در هر فعل اختیاری موجود است و غرض شارع بیان آن نیست. از مجلسی (ره)- این حدیث از اخبار مشهوره میان خاصه و عامه است و در آن وجوهی گفته اند:

1- مقصود از نیت اعتقاد به اصول حقه است و شکی نیست که آن از اعمال بهتر است و ثمره اش خلود در بهشت است و عدمش مایه خلود در دوزخ است و از کار بدی بدتر است.

2- یعنی نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت و اعتراض شده که عمل بی نیت باطل است و خیری ندارد که نیت بهتر از آن باشد.

3- از ابن درید نقل شده که شخص مؤمن نیت کارهای بسیاری دارد که بدان موفق نشود پس از نیت خود ثواب بیشتری برد از عمل خود.

4- یکی از محققان گفته است که مؤمن قصد عمل کامل کند و در انجام آن دچار نواقصی گردد و به این سبب نیت او بهتر از عمل او است.

5- صدوق (ره) در علل الشرائع در شرح این خبر به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است که می فرمود: نیت مؤمن بهتر است از عمل او

زیرا کارهای خیری قصد کند که درک آن نکند، و نیت کافر بدتر است از عملش زیرا کافر آن قدر بدی ها را قصد دارد که انجام نتواند، و در روایت زید شحّام از امام صادق (ع) که گوید: به آن حضرت گفتم: از شما شنیدم می گفتید نیت مؤمن بهتر است از عمل او، چه طور نیت بهتر است از عمل؟

فرمود: برای آنکه در معرض ریاء بندگان است و نیت خالص برای پروردگار جهانیان است و خدا به نیت ثوابی دهد که به عمل ندهد. از شیخ بهائی (ره) گوید: ممکن است این حدیث را شرح آن حدیث دانست که می فرماید: نیت مؤمن بهتر است از عمل او، زیرا مؤمن نیت خیر بسیار دارد و عمل خیر کمتر تواند. یعنی نسبت به انجام عبادات حریص مباش و به تدریج عمل کن ولی نسبت به امور حرام دقت در ترك آنها داشته باش و فرض کن فردا خواهی مُرد و نه فرصت جبران است و نه توفیق توبه.

از مجلسی (ره) - که شاید سر در فرق آنها این است که عبادات رنج دارند و وقت می گیرند ولی ترك حرام وقت گیر نیست، به طور خلاصه. از مجلسی (ره) - بدان که اصحاب ما (رضی الله عنه) بسیار به اخبار ضعیف و مجهول در مورد استحباب و کراهت عمل کنند و به آنها اعتراض شده که استحباب و کراهت هم چون وجوب و حرمت حکم خدا است و نیاز به دلیل معتبر دارد، و جواب این است که دلیل معتبر آن همین اخبار است که در این باب است و اگر اعتراض شود که این دو خبر هم صحیح نیستند، جواب این است که خبر اول حسنه ابراهیم بن هاشم است که در اعتبار چون صحیح است و به علاوه اخبار دیگر هم به این مضمون وارد است:

1- روایت صدوق در ثواب الاعمال.

2- روایت برقی در محاسن.

3- روایت دیگر برقی به سند صحیح، از امام صادق (ع) فرمود: به هر

ص: 720

که برسد از طرف پیغمبر (ص) چیزی از ثواب و آن را به کار بندد آن اجر را دارد و اگر چه رسول خدا (ص) نگفته باشد آن را و عامه هم آن را به سندھائی از رسول خدا (ص) روایت کرده اند و بعید نیست از متواترات باشد و عمل به اخبار ضعیفه مستند به این اخبار مستفیضه است که دلالت بر جواز عمل و ترتب ثواب دارند و با این حال در این مورد اعتراضاتی است:

1- مضمون این روایات مخصوص است به جایی که ثواب برای عمل ذکر شده و شامل غیر آن نیست با اینکه فقهاء در اخبار استحباب و کراهت عاری از ذکر ثواب هم عمل کرده اند.

جواب، این است که بیان حکم ابلاغ ثواب است به طور اجمال و اگر چه خصوص آن معین نشده باشد و این جواب خالی از اشکال نیست.

2- خبر دال بر وجوب هم دلالت بر ثواب دارد، چرا آنها را مخصوص به مستحبات کرده اند.

جواب، مضمون این اخبار همان ترتب ثواب است بر عمل، نه ترتب عقاب بر ترك و این معنی بیش از استحباب را نمی رساند و شامل واجب نمی شود، تا آنکه گوید:

شیخ بهائی قدس سره گفته است که: ممکن است مقصود از شنیدن ثواب، مطلق رسیدن به او باشد، خواه به عنوان روایت و یا فتوی یا مذاکره یا مانند آنها مثل اینکه آن را در کتاب حدیث یا فقه بیند و مؤید این تعمیم است که در حدیث از امام صادق رسیده است که: به هر که چیزی از ثواب برسد، و ممکن است مقصود خصوص شنیدن از کلام راوی یا فتوی دهنده باشد چون شایع و معمول در زمان سابق همین بوده است. از مجلسی (ره) - محقق طوسی قدس سره گوید: صبر خودداری از بیتابی است در ناگواری و آن درون را از پریشانی نگه دارد و زبان را از شکایت و زاری و اعضا را از حرکت بر خلاف عادت، انتهی.

و بیاید که صبر بر بلاء هست و بر طاعت و بر ترك گناه و بر بد اخلاقی دیگران. مجلسی (ره) - از راغب - شکر فهم نعمت و اظهار آن است در برابر کفران که فراموش کردن نعمت و پرده پوشی آن است. از محقق طبرسی (ره)، شکر اشرف و افضل اعمال است. و بدان که شکر، قدردانی از نعمت است با گفتار و کردار و پندار، و سه رکن دارد:

1- شناختن نعمت و اوصاف شایسته بدان و فهم نعمت بودن آن و این فراهم نشود جز به فهم اینکه همه نعمت ها از خدا است و نعمت بخش واقعی او است و وسائط همه فرمان بر و مسخر اویند.

2- حالی که نتیجه این معرفت است و آن خضوع و تواضع و شادمانی به نعمت است به اعتبار اینکه بخششی است و دلالت بر عنایت خدا دارد و نشانه آن این است که از دنیا شاد نباشی مگر بدان چه مایه نزدیکی به خدا است.

3- کرداری که نتیجه این حالت است زیرا اگر این حالت در دل پدید شد مایه نشاط برای کاری است که موجب نزدیکی به خدا است.

«و اما پندار دل» آهنگ بزرگ شمردن و ستودن و ارجمند داشتن خدا است و اندیشه در آفریده ها و نمونه های مهر او و تصمیم به خوبی کردن به همه خلق او و «کار زبان» اظهار این مقصود است به سپاس گوئی و ستایش و بزرگواری و تسبیح و تهلیل و واداری به کار نیک و بازداشتن از کار بد و جز آنها، و اما «کار اعضاء تن» به کار بردن نعمت های عیان و نهان خدا در طاعت و عبادت او و خودداری از بکار بستن آنها در نافرمانی او چون بکار بستن چشم در بررسی مصنوعات خدا و خواندن قرآن و .. از مجلسی (ره) -

«و قد غفر الله لك»

اشاره است به قول خدا تعالی در سوره فتح که: «به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم کردیم تا خدا بیامرزد برایت آنچه از گناهت در پیش بوده و آنچه در پس است» شیعه

در توجیه آن چند وجه دارند:

1- مقصود آمرزش گناه امت است که آنچه در پیش باشد یعنی در دنیا و آنچه پس افتد به وسیله شفاعت در آخرت و نسبت گناه امت به او برای این است که در درگاه حق نماینده امت است، و مؤید آن است روایت مفضل از امام صادق (ع) گوید: مردی همین آیه را از او پرسید، فرمود: به خدا او را گناهی نبوده ولی خدا برای او تعهد کرد که گناه شیعه های علی (ع) را بیامزد آنچه در پیش باشد و آنچه هم عقب باشد، و در روایت عمر بن یزید از آن حضرت فرمود: نه گناهی کرد و نه قصد گناهی کرد ولی خدا گناه شیعه او را به گردن او گذارد و او را آمرزید.

2- از سید مرتضی (رضی الله عنه) که فرموده: ذنب در اینجا مضاف به مفعول شده و مقصود این است که خدا بعد از فتح مکه گناهانی را که مشرکان مکه نسبت به تو مرتکب شدند آمرزید، و در حقیقت مقصود از آن اعلام عفو عمومی است برای مخالفان قریش که بعد از فتح مکه تسلیم پیغمبر شدند و گناهان آنها این بود که پیغمبر را از مکه بیرون کرده و از ورود بدان جلو گرفته و. و. و مقصود از آمرزش، برداشتن و نسخ احکام مجازات آنها است، به طور خلاصه نقل شد. از مجلسی (ره) - یعنی توفیق آدای حمد هر نعمتی، خود نعمت بهتری است، و شکر دیگری خواهد که از عهده کسی بر نیاید. از مجلسی (ره) - استدراج و نعمت گیر کردن خدا، بنده را این است که هر گناهی کند به او نعمتی دهد و آمرزش را از یادش برد یا خرده خرده او را به عقوبت گیرد. از مجلسی (ره) - مقصود در اینجا طلب انجام شکر نعمت است بر وجه تفضیل و آن غیر ممکن است از چند وجه:

1- نعمت های خدا بی شمار است و شماره مفصل آنها را نتوان کرد

ص: 723



و در برابر هر کدام هم شکری نتوان کرد.

2- هر آنچه به اعضاء تن و نیروی بدن انجام دهیم بخششی است از خدا و هر طاعت و حرکت هم نعمتی است از او و ما نعمت او را در برابر نعمت او نهادیم و از خود چیزی ندادیم.

3- شکر هم خود نعمتی است از او که عطا کرده و شکر هر نعمتی نعمت دیگری است و مایه در ماندگی است، و گفتار موسی این دو وجه اخیر را محتمل است. مقصود از خوش خلقی در این اخبار چنانچه از مجموع آنها استفاده می شود عبارت از اظهار مهر و ملاحظت و خوش نظری و خیر خواهی است نسبت به عموم هم معاشران از اهل هر مذهب و کیشی باشند، و این خوش نظری و اظهار مهر و محبت بجا، بهیچ وجه با وظائف خاصی که نسبت به هر مورد و به هر کس وارد است، منافات ندارد. از مجلسی (ره) - خرج در خیر اعم است از واجب و مستحب، و اقتار، عدم توسعه در رزق است و گرچه بیش از خرج خود و عیالش داشته باشد، و ممکن است شامل ایثار هم بشود بنا بر این که مطلقاً خوب است یا نسبت به برخی مردم خوب است زیرا اخبار در این باب مختلف است و برخی دلالت بر خوبی آن دارد و برخی بر بدی آن و اینکه خوبی آن در صدر اسلام بوده و نسخ شده است (و از این باب است مثل فارسی معروف، چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است).

خوشروئی با همه مردم به طور عموم برای عموم مؤمنان است از نظر ایمان و دوست داشتن آنها و برای منافقان و فاسقان از راه تقیه و مدارا (چنانچه در فارسی گفته است:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا)

البته این وظیفه خوشروئی با نهی از منکر و اظهار نفرت از اعمال بد در موقع خود منافات ندارد. از مجلسی (ره) - مفسران در اسماعیل مورد این آیه اختلاف دارند. و طبرسی او را اسماعیل بن ابراهیم دانسته و او را صادق الوعد گفته چون به هر چه وعده می داد وفا می کرد و رسول بر قوم جرهم بود.

و گفته اند که اسماعیل بن ابراهیم پیش از پدر خود مرده و مورد آیه اسماعیل بن حزقیل است. از مجلسی (ره) - مقصود از رِقَّتِ وجه، شرم از پرسش و طلب علم است و این بد است زیرا در طلب علم و اظهار حق، حیاء و شرم نیست و همانا شرم از کار بد است و خدا هم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مَنْ الْحَقَّ» «خدا از حق شرم ندارد». از مجلسی (ره) -

«بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ»

اشاره است به قول خدا تعالی (71 سوره فرقان): «جز کسانی که بازگردند و ایمان آورند و کار خوب کنند، پس آنانند که خدا بدل کند سیئات آنها را به حسنات و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است» و در این تبدیل و جوهی گفته شده است:

1- گناهان پیشین به توبه محو شود و بجای آنها طاعت آینه آید.

2- روحیه گناه کاری از آنها محو شود و روحیه طاعت بجای آن نشیند.

3- خدا توفیق کارهایی به او دهد که ضد کارهای پیشین او باشد.

4- بجای هر کیفی ثوابی برای او ثبت کند و مؤید آن است روایت مسلم از ابی ذر (رضی الله عنه) گوید که رسول خدا (ص) فرمود: روز قیامت مردی را آورند و گویند گناهان کوچکش را به او بنمائید و گناهان بزرگش را از او نماند، به او گفته شود: فلان روز چنین کردی و فلان روز چنان کردی و او اقرار کند و منکر نشود و از نامه عمل خود بترسد، پس گفته شود بجای هر

گناهی حسنه ای به او بدهید و خود گوید: من گناہانی داشتم که در اینجا ثبت نیست، گوید: دیدم رسول خدا خندید تا دندان های خنده او نمایان گردید.

پایان نقل از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - دلالت دارد بر حسن عفو حتی از کفری که قصد قتل داشته، این زن یهودیه به دلیل دروغی دست انداخت، ظاهر بیشتر روایات این است که آن حضرت از آن خورد و به او آسیبی نرساند از راه معجزه، و در برخی روایات است که اثرش در تن آن حضرت ماند و پس از سالها به وسیله آن وفات کرد و شهید از دنیا رفت و فضل نبوت را با سعادت شهادت جمع کرد، و مخالفان اختلاف دارند که پیغمبر او را کشت یا نه، و روایات آنها در این باره اختلاف دارد. از مجلسی (ره) - «فاحسنوا صحبتہ» اشاره است به اینکه با ترك این دو خصلت بیم زوال اسلامیت می رود چون با هر که خوش رفتاری نکنند هجرت کند. چرخیدن آن در دل، اشاره به تردید در مجازات طرف و تشفی خاطر یا ترك آن و واگذاری به خدا و بردباری است برای کمال نفس و پرورش آن، فرق میان صبر و حلم این است که در صورت اول بسیار بر او ناگوار است و تلخ می گذراند ولی در صورت دوم به طبع بردباری او بر او آسان می گذرد و این افضل صفات مقربان است. حلم، خودداری از این است که در برابر ناملایمات از جا به در رود و کار ناهنجار کند یا گفتار ناستوده از او سرزند. از مجلسی (ره) - یعنی به واسطه ترك تقیه و فاش کردن اسرار، مردم را بر ما مشوران. از مجلسی (ره) - «یکتب محسنًا» - برای اینکه ایمان دارد، یا برای خموشی او چون خود خاموشی هم از اعمال صالحه است چنانچه از این

خبر استفاده کرده اند، و اولی نزد من روشن تر است، گرچه بیشتر اهل حدیث بدان متوجه نشده اند. از مجلسی (ره) - ابن سکیت گفته: حسب و کرم در مردی باشند گرچه پدران نامداری نداشته باشد ولی شرف و مجد تنها از پدران نامدار به ارث رسد.

این بیان امام دو وجه دارد:

1- سازگاری و حسن معاشرت با مخالفان در حکومتشان لازم است با حفظ مخالفت با آنها در نهان از نظر عقیده و ایمان زیرا مردمی به واسطه ناسازگاری با مخالفین دچار خلفاء جور شدند و آنها را از فامیل قریش بیرون انداختند و نسب و حسب آنها را گم کردند با اینکه در حسب آنها کم و کاستی نبود جز صرف همین ناسازگاری و ترک تقیه، و جمعی از نژادهای غیر قریش که نه خود آبرو و اعتباری داشتند و نه پدرانشان شرفی داشتند خود را با خلفاء جور و قضات سازگار نمودند و آنان آنها را در شرف و عطا و کرم به بیت و خاندان رفیع ملحق کردند که بنی هاشم باشند.

2- مقصود این باشد که جمعی به واسطه پیروی نکردن از امام خود در دستورهای آنان که از جمله مدارا با مخالفان است در هنگام تسلط آنها و هم با مردم دیگر، ائمه (ع) آنها را از خود راندند و فضل آنها به باد رفت و گویا بدین وسیله از قریش بیرون شدند و شرف نیاکان بدانها سودی نداد و مردمی از نژادهای دیگر برای پیروی از امام (ع) ملحق شدند به خاندان رفیع که ائمه (ع) باشند، چنانچه پیغمبر (ص) فرمود: «سلمان از ما خاندان است» و چون مخصوصان ائمه (ع) که از موالی و وابسته های غیر عرب بودند که نزد ائمه از بسیاری بنی هاشم مقرب تر و محترم تر بودند بلکه از بسیاری فرزندان خود ائمه (ع) و مقصود از بیت در اینجا شرف و کرامت است، در مصباح گفته: بیت عرب، شرف او است، گویند: بیت تمیم در حنظله است، یعنی

شرف تمیم، و مقصود از بیت رفیع، خانواده پیغمبر (ص) است. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، ظاهراً منظور امام از این بیان، موضوع سازش با خلفاء جور و عملیات آنها نیست زیرا این خود موجب طعنی است و موجود در بسیاری از مبارزان اسلام که از ابوذر شروع می شود و به شهادت امام حسین و یارانش می رسد.

موضوع سازگاری و مدارا يك موضوع اخلاقی است و حقیقت آن عبارت از این است که هر فردی در معاشرت و زندگی خود دچار همکار و هم زندگی ناجور می شود مانند همسایه و زن و فرزند و هم سفر و حاکم و. و.

و بناچار باید خود را آماده کند با این همکاران و معاشران و بالادست ها و پائین دست ها سازگاری کند و اگر نه دچار تلخ کامی و زیان فراوان خواهد شد، و بسا کار به جایی می رسد که از خاندان خود هم طرد می شود چنانچه قریش جمعی را از خود راندند به واسطه ناسازگاری و شاید منظور از آن اشاره به دوران جاهلیت و تاریخ پیش از اسلام است که بر اثر بعضی پیش آمدها فرزندان از خانواده اخراج می شدند و نسب آنها گم می شد، چنانچه بسیاری افراد بی نام به واسطه سازگاری وارد خانواده ای می شدند و در ضمن آنها ثبت می شدند. از مجلسی (ره) -

«وقفل الايمان الرفق»

و آن نرمی و مهر و ترك بزرگ منشی و سختگیری است در گفتار و کردار بر مردم در هر حال خواه آنکه به او بی ادبی کرده باشند یا نه و در این حال ایمان به گوهر نفیسی مانند شده که به نگهداریش توجه باید، و دل گنجینه آن است. و نرمش قفل در آن که آن را نگهداری کند از بیرون شدن و تباهی، زیرا شیطان دزد ایمان است و با گشودن این قفل انسان را به بازی کارهای ناهموار گیرد، از سختی کردن و دشنام و قهر و زدن و تباهی های دیگر که مایه کاست و نابودی ایمان

ص: 728

گردند، یکی از افاضل گفته است: هر که نرمی نکند درشتی کند و خشم گیرد، و خشم، او را به کاری یا گفتاری کشاند که ایمانش را ببرد. سل، این است که چیزی را به نرمی بیرون کشی ... و مقصود این است که از رفق و لطف به بنده هایش کم کم کینه را از سینه آنها بیرون کشد و گر نه يك ديگر را نابود می کردند. و گفته اند: یعنی يك باره آنها را مکلف به بیرون کردن آن نکرده تا بر آنها سخت باشد و این دور است، و محتمل است معنی این باشد که به پیمبران و اوصیاء دستور داده تا بنده های کافر و منافق او نرمش کنند و به آنها احسان نمایند و دلشان را به دست آرند با مال و حُسن معاشرت و به این وسیله کینه خدا و رسول و مؤمنان را از سینه شان خرده خرده بیرون کشند. یا مراد این است که آنها را وادار کند خرده خرده کفر و نفاق خود را آشکار کنند تا مؤمنان در دام آنها گرفتار نشوند و فریب آنها را نخورند چنانچه فرموده (29 سوره محمد): «بلکه پندارند آنها که دل بیمارند خدا کینه هایشان را بیرون نیاورد» یعنی کینه های آنها را در باره مؤمنان، سپس فرماید: «و اگر خواهیم آنان را به تو بنمائیم و از رخساره شان آنها را شناختی و از گوشه های گفتارشان هم خواهی شناخت و خدا کردارهای شما را می داند، همانا زندگی دنیا بازی و سرگرمی است و اگر بگریید و پرهیزکاری کنید مزد شما را بدهد و اموال شما را نطلبد و اگر بطلبد آنها را از شما و اصرار کند دریغ کنید و کینه های شما بیرون ریزد».

«و مضادتهم لهوهم»

چند وجه دارد:

- 1- عطف به اضغان باشد، یعنی از لطف خدا به بنده ها این است که مخالفت هوا و دلخواه را از آنها دفع کرده و میان آنها الفت داده.
- 2- عطف بر «تسلیه» باشد، یعنی از لطف خدا است به بنده های مؤمن خود که کفار و مخالفان را با هم ضد و مخالف نموده، و اگر همه متفق و همدست می شدند مؤمنان را بُن کن می نمودند، چنانچه خدا تعالی

ص: 729

فرماید (14 سوره حشر): «با شما نجنگند با هم جز از میان دیه های بارودار یا از پشت دیوار، جنگ میان خودشان سخت است و پنداری با همند با اینکه دل‌هایشان پراکنده است و این برای آن است که مردمی هستند که تعقل ندارند».

3- مقصود این باشد که از لطف خدا است که میان دل و هوا و عقل هر کسی مخالفت انداخته و اگر عقل با دلخواه مخالف نبود کسی دنبال آخرت نمی رفت، در بعضی نسخ است که «مضادته» و این انساب است به این معنی.

«و من رفته بهم انه يدعهم على الامر»

حاصلش این است که خدا می خواهد آنها را از امر و حکمی برگرداند ولی می داند که بر آنها سنگین و ناگوار است و آن را پس میاندازد تا بر آنها آسان گردد، و اولی منسوخ شود چون موضوع قبله که از اول ورود پیغمبر به مدینه زمینه تغییر قبله به مکه بود ولی بر آنها سخت بود و چون با نماز به سمت بیت المقدس الفت داشتند آنها را به حال خود وا گذاشت تا کامل شدند و به احکام اسلام انس گرفتند و برای آنها آسان و هموار گردید. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد بر فضیلت نرمش، خصوص نسبت به دو کس که با هم صحبت و معاشر باشند. از مجلسی (ره) - نجاشی، با نون مفتوحه و جیم بی تشدید، لقب پادشاه حبشه است و مقصود در اینجا آن کسی است که به پیغمبر ایمان آورد و مسلمانی گرفت و نامش اصحمة بن بحر است. از مجلسی (ره) - او را بالا برند، یعنی او را ستایش کنند یا در حصول مقاصد و فراهم شدن اسباب عزت و رفعت کمک دهند در دنیا و آخرت و در تکبر به عکس عمل کنند. از مجلسی (ره) - «المفاتیح» ممکن است بر وجه حقیقت

باشد، و آن فرشته ابزاری با خود آورده باشد که به وسیله آن بتوان بر همه گنجینه های زمین دست یافت و آگاه شد، یا مقصود نمودن وجه امکان تسلط بر همه آنها باشد یعنی اگر آن را بخواهی برای تو آسان است و مانند این کلیدها است که در دستت باشد و درها را باز کنی، یا اینکه کلید استعاره است برای اموری که به وسیله آنها سلطنت آماده گردد و از آنها به کلید تعبیر شده مانند خاتم سلیمان و بساط او، مثلاً. از مجلسی (ره) - ظل عرش، در نهاییه گفته: یعنی سایه رحمت نوری گفته: ظل آسایش و نعمت است و مقصود سایه کرامت است نه خورشید و همه عالم زیر عرشند. و هر دو دستش راست است، یعنی دوسوی حق کامل است و برابر و کاستی و تفاوت در آن نیست. از مجلسی (ره) -

«انّ الرجل لیحبکم»

چند وجه دارد:

1- مقصود از آن کم فهمان و ساده لوحان مخالفین باشد که بسا شیعه را دوست دارند و حقیقتِ مذهب آنها را نمی فهمند، و ممکن است بدان وسیله به بهشت روند.

2- مقصود ساده لوحان شیعه باشند که دانشمندان و مذهب را دوست دارند، ولی از مقام معرفت و کمال آنها بی بهره اند و به همین واسطه به بهشت روند، و بسا که دشمن علماء و صلحاء گردند و بدان سبب به دوزخ روند.

3- مقصود از اینکه به پایه شماها نیستند یعنی در مقام علم و ورع به شما نرسند، چنانچه برخی از محققین گفته است.

4- مقصود از اینکه از شما اطلاع ندارند، یعنی از معاصی شما اطلاع ندارند، چنانچه روایت شده که همین حفص شطرنج بازی می کرده است، و مقصود این است که برای ظاهر حال ایمان و مقام علمی شما، شماها را دوست دارد و از معاصی نهان شما بی خبر است به بهشت می رود و هر که برای علم و مذهب شما، شماها را دشمن دارد به دوزخ می رود.

ص: 731



لازم نیست هم درجه او در بهشت یا هم پایه او در دوزخ باشد، بلکه همان رفتن به بهشت یا دوزخ به همراه محبوب خود منظور است. از مجلسی (ره)- این در صورتی است که در باره عقیده خود مقصر نباشد و مستند به ضلالت و جهالت نبود، چون کسانی که ائمه ضلالت را دوست دارند به گمان اینکه برای خدا است زیرا در باره تشخیص خود مقصرند و از روی تقلید و هواپرستی است. و همچنین در بغض برای خدا هم باید تقصیری در میان نباشد زیرا بیشتر مخالفان شیعه را دشمن دارند و پندارند برای خدا است. از مجلسی (ره)- اگر مقصود این است که هیچ حُب و بغضی برای دیانت ندارد او در حقیقت دین ندارد زیرا پیغمبر و امام را هم برای خدا دوست ندارد و دشمنان را هم برای خدا دشمن ندارد، و اگر مراد این است که غالب حب و بغض او، یا حب و بغض او نسبت به مردم همه اش برای خدا نیست مقصود این است که دینش کامل نیست. زهد: بی رغبتی و کناره گیری از دنیا است به وجهی که مطلوب دنیا داران است، و مجلسی (ره) در تفسیر زهد از پیغمبر (ص) روایت کرده که از جبرئیل تفسیر زهد را پرسید و او پاسخ به رسانید که:

زاهد، دوست دار آنچه را آفریننده اش دوست دارد، و بد دارد آنچه را آفریننده اش بد دارد، از حلال دنیا کناره گیرد و به حرامش رو نکند، زیرا در حلالش حساب است و در حرامش عقاب، به همه مسلمانان مهر ورزد چنانچه به خود مهر ورزد، از گفتاری که به دردش نخورد کناره گیرد چنانچه از کار حرام، از بسیار خوردن کناره کند چون از خوردن مردار بسیار بدبو و گندو، از کالای دنیا و زیورش کناره گیرد چون از آتش سوزان که در او در گیرد، آرزویش کوتاه است و مرگش برابر چشم او است.

حکمت: دانش های درست با کردار است، یا علمی است که از خدا افاضه شود دنبال طاعت او.

راغب گوید: حکمت، رسیدن به حق و واقع است از روی دانش و خرد، حکمت خدا دانستن هر چیز و آفرینش آن است چنانچه باید، حکمت انسان شناسائی موجودات و کردار خوب است و این همان است که لقمان بدان ستوده شده در قول خدا که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» یعنی «محققاً به لقمان حکمت آموختیم». از مجلسی (ره) - صدر این خبر در باب رضا به قضا گذشت تا آنجا که: هلا، به راستی زهد، در آن خبر بود که زهد 10 جزء است، و بعضی 10 جزء را ترك حب 10 چیز دانسته اند که: 1- مال 2- اولاد 3- لباس 4- خوراك 5- زوجه 6- خانه 7- مرکوب 8- انتقام از دشمن 9- حکومت 10- حب شهرت به خوبی، و این تکلیفی است که بدان نیازی نیست، و بعضی اقسام زهد در حدیث 12 بیاید. از مجلسی (ره) -

«أثما ارادوا»

یعنی پیغمبران و اوصیاء و اصحاب پاك آنها. از مجلسی (ره) -

«ان القلب اذا صفا»

یعنی دل و روح انسانی چون از عالم ملکوت است و بدین جهان پست فرود آورده شده و به تعلقات بدن گرفتار گردیده، برای تحصیل کمالات و به دست آوردن سعادات چنانچه جامه را بسا که با بعضی کثافات بیالایند تا پس از شستن سفیدتر گردد و پاك تر شود از آنچه که بود، و چون روح به شقاوت گروید به این علائق جسمانی و شهوات دنیاویہ ظلمانیہ چسبید، به حیوانات می پیوندد و بلکه گمراه تر از آنها گردد، و اگر به شریعت حقّه چسبد و عمل به نوامیس الهیه کند، و ریاضات بدنیه کشد تا چشم عین الیقین او باز گردد و با آن چشم درست به این عالم ننگرد بیند که تنگ و تار و فانی و هراس آور و نیرنگ باز

ص: 733

و فریبنده است، و به انواع پلیدی‌ها آلوده است و اوصاف پرنکوهشی دارد از آن وحشت گیرد و به یاد عالم اصلی خود افتد و بدان مشتاق گردد و در آن آویزد و از اهل این جهان کناره کند و با اهل ملا اعلی انس گیرد و بدانها پیوندد و زمین بر او تنگ شود. پایان نقل از مجلسی (ره). چه خوش گفته است:

ما ز عرشیم و ز فرش در میخانه خجل که چرا خیمه در این جایگه پست زدیم از مجلسی (ره) - در این حدیث اشاره دارد که دنیای مذموم آن است که مایه زیان به آخرت باشد، و اما آنچه زیانی به آخرت ندارد چون اندازه نیاز برای پائیدن زندگی مذموم نباشد، در اینجا معنی دنیا و مذموم از دنیا را بیان کنیم زیرا بر بیشتر مردم اشتباه شده و بسیاری امر حق و درستی را دنیا داری نامند و مذمت کنند و چیزی را اختیار کنند که خود عین دنیای مذمومه است و آن را زهد نامند و مردم نادان را به شبهه اندازند، بدان که دنیا چند معنی دارد:

1- زندگی دنیا این در ماهیت خود مذموم نیست و بلکه اختیاری نیست و حب و بغضی ندارد، و بغض بدان محبوب نیست بلکه مذموم آن این است که بخواهد در دنیا بماند برای معصیت کردن و امور باطله و یا اینکه آرزوی دراز داشته باشد و به این وسیله توبه را پس اندازد و ترك طاعت کند و مرگش را فراموش نماید و به لهو و لعب پردازد به امید توبه در آخر پیری و برای این مال جمع کند و ساختمان های بلند بسازد و از مرگ و جهاد و قتل در راه خدا بدش آید.

2- پول طلا و نقره و اموال و متاع دنیا و این هم سراسر مذموم نیست بلکه مذمومش آن است که از حرام یا شبهه یا وسیله حرام گردد یا از ذکر و عبادت مانع شود یا حبش به جایی رسد که حقوق واجبه و مستحبه را ادا نکند.

شاید مراد این است که نیازی نداری از هر کس بپرسی از مقدار ثوابی که در نزد خدا داری زیرا که آن نیست جز به اندازه آنچه برای او نزد تو است، یعنی به اندازه رعایت توازن دین و حکمت او، پس توازن او بپرس و اندازه اش را از آن بفهم، یا مراد این است که از آن بپرس و از این بپرس زیرا به اندازه از آن را دریابی که این را رعایت کنی - از وافی. از مجلسی (ره) - این آیه در سوره توبه است در دو جا:

1- (55): «تورا خوش نیاید و به شگفت نیورد اموالشان و نه اولادشان، همانا خدا می خواهد آنها را بدان عذاب کند در زندگی دنیا و جانیشان را نابود کند و آنها کافر باشند».

2- (85) با اندک اختلاف در تعبیر.

ولی تعبیر حدیث با هر دو آیه جور نیست و شاید نقل به معنی شده تا اشاره به هر دو آیه باشد، بیضاوی در تفسیر آیه 55 گفته: تو عجب مدار زیرا این خود خرده خرده گرفتار کردن آنها است و بر آنها وبال است و خدا می خواهد آنها را به این وسیله عذاب کند برای رنجی که در جمع و حفظ مال و اولاد می کشند و آنها را سرگرم به دنیا کند تا در حال کفر جانیشان را بگیرد. از مجلسی (ره) - «و لم یشر» کنایه است از اینکه معروف نیست، به عنوان اینکه تأکید جمله گذشته ذکر شده و مضمونش در حدیث 1 گذشت و چه خوب مضمون این دو حدیث را به نظم آورده آنکه گوید:

مخصوص ترین بشر به ایمان مردی است با بار سبک به دشت و کوهستان ریست

شبها ز نماز بهره برداشت درست در روز به روزه کرد عادت ز نخست

از قوت و غذا به قدر حاجت دریافت با صبر ز افزون طلبی سر بر تافت

ص: 735

از نوحه گران بر سر تابوتش کم شیون بزنند چون ندارد درهم

اورا است نجات از همه شر جهان وز آتش دوزخ به قیامت بامان از مجلسی (ره) - سنگینی و سبکی ترازوی عمل، اشاره است به قول خدا در سوره القارعة: «و اما کسی که سنگین است موازینش او در زندگی پسندیده ای است، و اما کسی که سبک است موازینش پس مادرش دوزخ سوزان است» بدان که خلافتی نیست که میزان حق است و آن صریح قرآن است ولی متکلمین خاصه و عامه در معنی آن اختلاف دارند:

1- برخی آن را حمل بر مجاز کردند و گفتند: مقصود از موازین برابر کردن اعمال و جزای آنها است و وضع هر کدام به جای خود، شیخ مفید و جمعی از عامه بدان معتقدند.

2- بیشتر از ما و آنها آن را حمل بر حقیقت کرده اند و گفتند: خدا ترازویی بر پا کند در قیامت که دو کفه دارد و اعمال بندگان را در آن نهد. از مجلسی (ره) - «قوله و لا یكون» دلالت دارد که نومیدی از مردم و امید به خدا موجب اجابت دعا می باشد. از مجلسی (ره) - یعنی تصمیم داشته باشی که در ظاهر با آنها چنان معاشرت کنی که گویا به آنها محتاجی، یعنی نرم صحبت کنی و خوش برخوردی کنی ولی از جهت دیگر با آنها کاملاً از روی بی اعتنائی و بی نیازی معاشرت کنی و آبروی خود را از درخواست آنها حفظ کنی و نزد آنها به واسطه طمع ورزی خود را خوار نکنی و در دل دو عقیده داشته باشی، یکی اینکه در معاشرت به آنها محتاجی زیرا انسان به طبع خود اجتماعی

ص: 736

آفریده شده است و به همدیگر در زندگی و بقاء نیازمندند، و معتقد باشی به اینکه تو در عین حال از آنها بی نیازی و محتاج به درخواست از آنها نیستی و باید به خود اعتماد کنی و خدا هم ضامن رزق بندگان است و مسبب الاسباب است، و فائده عقیده اول حسن معاشرت و آمیزش با آنها است به خوش سخنی و خوشروئی و خرمی، و فائده عقیده دوم حفظ آبرو و نگهداری آن است از نقص و حفظ عزت است به ترك سؤال و طمع، و حاصل اینکه ترك معاشرت و معامله به کلی مذموم است و اعتماد به مردم و سؤال از آنها و خواری پیش آنها هم مذموم است و باید در اینجا حدّ وسطی عمل شود که گفته شد. از مجلسی (ره) - بدان که علماء در رحمی که صله آن لازم است اختلاف دارند.

گفته شده، رحم: رابطه خویشی است میان مربوطینی که به يك رحم متصل گردند.

گفته شده، رحم: خویشی مرد است از طرف پدر تا هر چه بالا رود و از طرف مادر تا هر چه بالا رود و از طرف اولاد تا هر چه پائین روند و آنچه بدانها پیوسته باشد از برادر و خواهر و اولادشان و از عمو و عمه.

گفته شده، رحمی که صله آن واجب است تا آنجا است که موجب حرمت نکاح است و عموزاده و خالوزاده را شامل نیست.

و گفته شده است آن شامل همه خویشانی است که به خویشی معروفند، اعم از اینکه نکاح آنها حرام باشد یا نباشد و این اقرب به صواب است به شرط آنکه در عرف خویش شمرده شوند و گر نه همه مردم اولاد آدم و حوا هستند ولی نسبت به قبیله های بزرگ چون بنی هاشم در این زمانه مورد اشکال است که همه در این حکم در آیند، و دلالت می کند بر دخول آنها روایت علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ» که در باره بنی امیه و ظلم آنها نسبت به اهل بیت

وارد شده است، ابن اثیر در نهایت گفته: صله رحم کنایه از احسان به خویشان است از صاحبان نسب و خویشان حسبی، و مهربانی و رفق و رعایت حال آنها است اگر چه دوری کنند و بدرفتاری نمایند و قطع رحم ضد آن است.

بدان که شکی نیست در حسن صله رحم و وجوب آن في الجملة و آن درجات متفاوتی دارد که برخی برتر از برخی دیگر است، و کمتر آنها کلام است و سلام و ترك جدائی و آن هم به اختلاف قدرت و حاجت بدان فرق می کند تا اندازه ای از صله رحم واجب است و تا اندازه ای هم مستحب است و فرقی هم مشکل است و احتیاط هم ظاهر است، کسی که تا اندازه ای صله کند و به حد کامل نباشد و کسی که تقصیر روا دارد از آنچه شاید و از آنچه تواند، آیا صله رحم کرده یا قطع رحم کرده، مورد نظر است و تشخیص مراتب واجبه از مستحبه در نهایت اشکال است و خدا به حقیقت حال دانایتر است و احتیاط راه نجات است.

شهید (ره) در قواعد گفته است: صله با هر رحم بایست است، قرآن و اخبار و اجماع ترغیب بر صله رحم کنند و کلام در آن از جهاتی است:

1- رحم کدام است؟ ظاهر آن است که هر که را خویشاوند شمارند از دور و نزدیک رحم باشد، مرد باشد یا زن، و برخی را تأکید بیشتری است و عامه حرمت نکاح را میزان گرفته اند با فرض دو مرد یا دو زن را مختلف در جنس، و حرمت جمع میان دو خواهر را و تحریم جمع عمه و خاله با دختر برادر و خواهر آنها را بی رضایت از باب حرمت قطع رحم دانسته و دلیل آن گرفته اند و جمع را مطلقاً حرام دانسته اند، ولی باید از گفته آنها اعراض کرد و به عرف مراجعه کرد.

2- صله و پیوست کدام است که به وسیله آن از قطع رحم بیرون توان شد؟ و جوابش آنست که: باید به عرف رجوع کرد زیرا در این مورد حقیقت شرعیه و لغوییه وجود ندارد و آن هم به اختلاف عادات و نزدیک و دوری منزل

3- با چه صله رحم کرد؟ جوابش قول پیغمبر (ص) است که:

صله رحم کنید و لو به سلام کردن باشد. و در آن تنبیه بر این است که سلام کردن هم صله رحم است، و شك نیست که با فقر بعضی از ارحام که رشته پدران و فرزندان باشند صله مالی و تحمل خرج آنها واجب است و برای باقی اقارب مستحب است و نسبت به طبقات ارث مؤکد است و واجب همان اندازه خرج است، و اگر غنی باشند هدیه ای به آنها بدهد و بزرگترین صله رحم حفظ جان است که اخبار بسیاری دارد و درجه دوم دفع ضرر از آن و در درجه سوم جلب نفع بدان سپس صله واجب النفقه، گرچه خویش نباشد چون زن پدر و برادر و آزاد کرده، و کمترین صله رحم سلام کردن است شفاهی یا با پیغام و دعا کردن در پشت سر و ستودن در حضور.

4- صله رحم واجب است یا مستحب؟ جواب این است که: تا حدی که از قطع رحم بیرون شود واجب است، زیرا قطع رحم گناه است و بلکه از کبائر است، و بیش از آن مستحب است. از مجلسی (ره) - «الرحم معلقه بالعرش» گفته اند از باب تشبیه معقول است به محسوس و اثبات حق رحم است به بلیغ ترین وجهی.

و آویختن آن به عرش، کنایه است از درخواست حقیقت در حضور خداوند.

گفته اند آنکه به عرش آویخته است فرشته ای است که به امر خدا نماینده رحم است. از نهاییه نقل شده که: حل، برای راندن شتر گویند. از مجلسی (ره) - طبرسی گفته: مقصود از آن، ایمان است به همه رسل و کتب الهیه چنانچه در قول خدا است: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»، «میان احدی از رسولان او جدائی نیندازیم» و گفته اند: مقصود، پیوند با محمد (ص) است و پشتیبانی از او و جهاد به همراه او، و گفته اند:



صله رحم است از ابن عباس نقل شده و از امام صادق (ع) هم روایت شده، و گفته اند: مقصود پیوست با مؤمنان است که آنها را دوست دارند و یاری کنند. سپس ظاهر این است که منظور امام صادق تنبیه عبد الله و یادآوری او به آیه بوده است تا برگردد و توبه کند، و گر نه آنچه امام با او کرده قطع رحم نبوده بلکه مهرورزی و خیرخواهی او بوده تا از فسق بلکه کفر برگردد زیرا او از آن حضرت خواستار بیعت بود برای فرزند شوم خود چنانچه شرح آن گذشت یا چیز دیگری می خواسته مانند آن و هر چه بوده چون به مخالفت و ستیزه با امام کشیده در حد شرك به خدا بوده، و نیز مانند او (ع) کاری نمی کرد که نیاز به یادآوری آیه قرآن باشد و ذکر این برای مصلحت بوده تا عبد الله یادآور شود عقوبت خدا را و مخالفت با امام خود را ترك کند، و مقصود از پریشانی، برای عبد الله بوده است که از حق بیرون رفته نه برای خودش، ولی حدیث دلالت دارد بر حسن رعایت رحم و اگر چه به این حد از فسق باشد و گمراه باشد. پایه رحم و خویشاوندی در اجتماع بشر يك ریشه داشتن در سلسله نژاد است و آن ریشه صلب پدری است یا شکم مادری، این هم ریشه بودن در نژاد که به وسیله زایش و پیدایش است پایه خویشاوندی است و چون ائمه آل محمد با پیغمبر اسلام از نظر مقام ولایت و ارتباط با خدا يك ریشه دارند، رحم روحانی او محسوبند از این جهت در این حدیث رحم آل محمد را به خصوص ائمه (ع) تفسیر کرده است و چون عموم مؤمنان در ایمان و پیروی از حقائق قرآن با ائمه هم ریشه اند و از این معنی تعبیر شده است که از گل آنها سرشته شدند و دل با آنها دارند، رحم روحانی درجه دوم محسوب شدند، و گرچه آیه نامبرده از نظر ظاهر دلالت بر لزوم رعایت رحم ظاهری و عمومی را دارد ولی در اینجا از نظر عمق و باطن به رحم معنوی و روحانی تطبیق شده است که بر پایه ولایت و ایمان استوار است.

از مجلسی (ره) - «فَلَا تُكُونَنَّ» یعنی چون آیه در مورد خاص نازل شد حکم آن را مخصوص همان مورد بدان بلکه شامل نظائر آن مورد هم می شود یا مقصود این است که چون ما برای آیه ای يك معنى ذكر کردیم و سپس يك معنى ديگرى براى آن ذكر کردیم مبادا منکر آن شوی زیرا آیات قرآن ظاهر و باطن دارد و در هر مقامی آنچه مناسب است بیان کنیم و همه آنها درست است و به این بیان باید جمع کرد میان اخبار بسیاری که در تفسیر و تأویل آیات رسیده و با هم اختلاف دارند. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد که کفر حق خویشی را ساقط نمی کند و منافات با قول خدا تعالی ندارد که (22 سوره مجادله): «نیایی مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، دوستی کنند با کسانی که با خدا و رسول به سختی مبارزه کنند، گرچه پدران یا پسران یا برادران یا عشیره آنان باشند» زیرا آیه حمل بر دوستی از دل می شود و این منافات با حسن معاشرت ندارد، یا مقصود از آن دوستی در دیانت است چنانچه طبرسی گفته، یا حمل می شود به صورتی که معارض با حق باشند و حسن معاشرت مایه پیروزی آنها بر حق گردد و دور نیست نفقه ارحام هم از صله رحم باشد و انفاق بر آنها در این صورت هم واجب باشد. از مجلسی (ره) - ظاهر خبر این است که مقصود به «بر» از این آیه، احسان به والدین است و ممکن است مقصود عمومی باشد و شامل آن هم گردد و بر هر دو تقدیر استشهاد بدان یا برای اصل احسان است یا برای آنکه آیه احسان بیش از خواهش را هم شامل است و هم احسان به توانگر را چون قید به فقر و سؤال طرف نشده، پایان نقل از مجلسی (ره).

من می گویم، منظور این است که احسان نسبت به پدر و مادر بر مبادرت به قضاء حوائج آنها تطبیق می شود، قبل از آنکه بخواهند زیرا بر پدر و مادر سخت است که از فرزند خود خواهش کنند و بدو التماس کنند زیرا

این خود متضمن ذلّ سؤال است که با مقام پدری و مادری سازگار نیست. ظاهر این حدیث وجوب اطاعت از پدر و مادر است در آنچه معصیت نباشد گرچه مکروه باشد، به ویژه اگر ترکش موجب خشم و دل تنگی آنها شود و دور نیست ولی تکلیف سختی است و بسا مایه حرج باشد، محقق اردبیلی گوید: عقل و نقل دلالت دارند بر حرمت نافرمانی و ناسپاسی، و وجوب اطاعت پدر و مادر از آیات و اخبار فهمیده شود، برخی علماء بدان تصریح کرده اند، در مجمع البیان گفته: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی خدا حکم کرده است به احسان نسبت به والدین و بخصوص در حال پیری و اگر چه طاعت والدین در هر حال واجب است برای آنکه در حال پیری بیشتر مورد نیاز است، فقهاء گفته اند در کتب خود که پدر و مادر می توانند فرزند را از غزوه و جهاد منع کنند مادامی که به نصّ امام یا به هجوم کفار بر مسلمانان بر او واجب معین نشده باشد. از مجلسی (ره) - «مثل الکبه» یعنی هل دادن و فشار، فیروزآبادی گفته: کبه، به معنی دفعه ای است در نبرد حرکت و در حمله و یورش در نبرد و به معنی ازدحام و تصادم است. از مجلسی (ره) - «و لا یستسب له» یعنی کاری نکند که مردم به پدر او دشنام دهند، مثل اینکه خودشان یا پدرانشان را دشنام دهد تا آنها با دشنام پدر جواب گویند و بسا مردم پدر کسی که کار زشت کند دشنام دهند. امام (ع) بیانات اکیدی در باره احسان به پدر و مادر مستند به قرآن بیان داشته است و راوی پنداشته آیه ای که مستند بیانات حضرت است همان آیه وارده در سوره بنی اسرائیل است که با تأکیدات بسیاری وارد شده است به شرح زیر:

1- احسان به والدین را در درجه دوم خداپرستی قرار داده.

2- آن را مورد حکم قطعی و بی قید و شرط قرار داده مانند یگانه پرستی که هیچ حال استثنائی ندارد و هیچ وقت ساقط نشود.

3- مخالفت حکم یگانه پرستی که شرك است قابل آمرزش نیست و احسان به والدین قرین آن شده است.

4- سفارش هائی مفصل و اکیدی که در باره پدر و مادر دنبال این حکم شده است بسیار قابل توجه است:

الف- تا دوران پیری و مرگ آنها یادآوری شده است و این دلالت دارد که احسان به پدر و مادر در حکم پیوست دائمی است و همیشه به قوت خود باقی است.

ب- هر چه احسان به پدر و مادر ادامه یابد و آنها به دوران پیری رسند و به مرگ نزدیک شوند، این حکم احسان اکیدتر و شدیدتر است و باید توجه بیشتری از آنها بشود نه اینکه به گذشت زمان تخفیف یابد و تصور شود که وظیفه احسان انجام شده است.

ج- احسان به پدر و مادر باید به عنوان يك وظیفه چاکری و خدمتگزاری مخلصانه انجام شود تا آنجا که از گل نازك تر به روی آنها گفته نشود و فرزند چون بنده زر خریدی در برابر مقام آنها کوچکی و کرنش و تواضع کند.

به نظر راوی دیگر در باره پدر و مادر از این اکیدتر و بلیغ تر نمی توان سفارش کرد و دستور داد، ولی گویا راوی برای آزمایش هوش خود یا مزید اطمینان یا تردیدی که برای او پیدا شده است در مقام بر می آید که از خود امام موضوع را بپرسد و خوب بفهمد که آیا آن همه سفارش و بیانات امام راجع به احسان پدر و مادر که مستند به قرآن فرمودند: در همین آیه سوره بنی اسرائیل است و یا آنکه در آیه دیگری است. (در اینجا از نظر ترکیب عبارت نحوی جمله: وَوَصَّيْنَا

الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، بدل التي است، و جمله: إِنَّ جَاهِدَكَ الْخ، بدل بعد از بدل است) و منظور این است که شاهکار این دو آیه ای که در سوره لقمان در باره سفارش پدر و مادر نازل شده است این دو جمله است و باید میان این دو آیه سوره لقمان با دو آیه در سوره بنی اسرائیل مقایسه کرد که: در کدام سفارش بیشتری نسبت به آنها شده است، و امام می فرماید در آیات سوره لقمان سفارش بیشتری شده و مورد استفاده مزید سفارش و تأکید در باره احترام و حق پدر و مادر این دو جمله است:

1- «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ» (حُسْنًا) در قرائت مضبوطه در قرآن کلمه (حسناً) موجود نیست و اضافه آن در خبر یا به حساب قرائت خاص ائمه است و در مصحف آنان درج است، یا به اعتبار تفسیر این کلمه را امام به جمله افزوده تا این جمله با جمله وارده در سوره بنی اسرائیل برابر هم قرار گیرد و نکات تفاضل میان آنها روشن شود به این ترتیب:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ ... بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» و جهات تأکید در آیه لقمان بیشتر از آیه بنی اسرائیل است به این شرح- نقل از مجلسی (ره).

1- کلمه وصینا- سفارش کردیم- که در آن تأکید و مبالغه است از جهت اینکه سفارش در امور مهم بکار می رود.

2- کلمه وصیت و سفارش اشعار دارد که مورد سفارش مصلحت و تقرب به حق دارد زیرا اصل توصیه پیشنهاد مصلحت آمیز به دیگری است و دلالت دارد که این امر صلاح حال است یا صلاح مال و اقدام در آن لازم است و این خود به مقصود انجام احترام به والدین دلالت بیشتری دارد و به منزله این است که بر دعوی دلیل و برهانی اقامه شده است با اینکه خود این صیغه باب تفعیل دلالت بر مبالغه و تکثیر دارد و خصوص که به متکلم مع العیر ادا

شده و شاید اشاره باشد به اینکه انبیاء و رسولان و فرشته ها و حمله وحی و اوصیاء مبلغ احکام همه در این توصیه و سفارش شرکت دارند و بعلاوه هر عقل مستقیمی هم در آن شریک است زیرا حکم به احترام پدر و مادر حکم شرع نیست بلکه وجدان و تعقل بشری هم بدان حکم می کند و این خود تأکید بسزائی است علاوه بر اینکه اگر تعبیر بدان برای صرف تعظیم هم باشد خودش به نوعی دلالت بر تأکید و مبالغه دارد.

3- سفارش را متوجه به نوع انسان نموده است و چون آیه بنی اسرائیل به عنوان خطاب به جمع ادا نکرده است و این خود دلالت صریح به عموم حکم برای هر فردی دارد و اما خطاب متوجه جمع حاضری است و خطابات قرآن هم چنین است و مخصوص موجودین در وقت خطاب و شرکت دیگران با آنها در حکم مستفاد از آن دلیل خارج استفاده شده است نه از خود آیه، و محققین از علمای اصول بر این عقیده رفته اند.

4- تعبیر به «الناس» نکرده است برای افاده تعلق حکم به هر فردی از افراد انسان به طور وضوح.

5- عدم ذکر لفظ احسانی که از اسقاط آن دو نکته فهمیدن توان:

الف- اشعار به اینکه احسان در این مقام متعین است و نباید جز آن گمان برد.

ب- برای افاده عموم نسبت به هر گونه احترام و اکرامی که در ذهن درآید و این خود مبالغه و تأکید فراوانی دارد.

6- آوردن ضمیر در «والدیه» به خلاف آیه دیگر که «بالوالدین» و بی ضمیر است زیرا در این ارتباطی که از ضمیر فهم شود طلب توجه و مهر و دلسوزی است و یادآوری نسبت خویشی و رحم نزدیک و انگیزش علاقه طبیعی است و خود اشاره به علت حکم است و بیان اینکه اهتمام بدین امر مصلحت خود آنها است و مزید اختصاصی دارد که نیاز به سفارش و توصیه

و پند از دیگران نیست زیرا که آن از مهمات امور راجع به خود آنها است و برای سفارش کننده سودی ندارد، پایان نقل از مجلسی (ره).

من می گویم، فاصله نبودن میان کلمه «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ» که افاده حکم می کند و موضوع آن که والدین است، ولی در آیه سوره بنی اسرائیل، «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» فاصله است و حکم والدین دنباله آن آمده و این خود از دو جهت ضعیف است:

الف- از جهت اینکه حکم تبعی فرمان است نه حکم اصلی و اولی آن.

ب- از جهت اینکه عطف صریح در الحاق معطوف به سابق خود نیست و زمینه تقدیر حکم مقدر دیگر در میان است.

با این بیانات ظاهر شد که جمله وارده در سوره لقمان بسی بلیغ تر و متضمن تأکید بیشتری است نسبت به جمله مشابه خود که در سوره بنی اسرائیل است. زیرا این تعبیر دلالت دارد که احسان به آنها در حال کفر هم لازم است زیرا می فرماید: در برابر مبارزه و جهاد آنها به طرفداری شرك، تنها در این موضوع فرمان آنها را اطاعت مکن با اینکه اگر جز پدر و مادر باشند باید با آنها جنگید و نبرد کرد و در صورت امکان کشت و از میان برداشت خصوص با تلاش و کوشش مشرك برای شرك که از کلمه «جاهداك» استفاده می شود که طرفدار سرسخت شرك و کافر لجباز و عنودی است. از مجلسی (ره)-

«یصلی عنهما»

بیان احسان پس از مرگ است، گویا گفته شود که پس از مرگ آنها چگونه به آنها احسان توان کرد؟ فرمود: از طرف آنها نماز قضا یا نافله می خواند و همچنان است نسبت به حج و روزه و ممکن است شامل استیجار از مال خود میت یا فرزند هم بشود و قضاء نماز و روزه بر اکبر اولاد واجب است و تفصیل آن در محل خود بیاید

ص: 746

و دلالت دارد که ثواب این اعمال و اعمال خیر دیگر به میت می رسد و این مذهب علمای ما است. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد بر جواز دعا و صدقه برای والدین مخالف مذهب حق بعد از مردنشان و مدارا با آنها در زندگی شان، سخن در باره امر دوم گذشت ولی در باره موضوع اول ممکن است موجب سبک شدن عذابشان باشد و روایت به جواز حج از طرف پدر ناصبی، و اکثر اصحاب بدان عمل کرده اند، و ناصبی را حمل بر مخالف مذهب کرده اند و ممکن است خبر را حمل بر مخالف ساده لوح و مستضعف نمود زیرا ناصبی دشمن اهل بیت بی شک کافر است و مخالف با فهم هم مخلد در دوزخ است، و در اخبار بسیاری او را مشرک و کافر خوانده اند بلکه منافق، و خدا در شأن منافقان فرموده است: «بر احدی از آنها نماز مخوان وقتی مُرد هرگز و بر سر قبرش مایست زیرا آنها به خدا و رسولش کافر بودند و فاسق مردند» مفسران گفته اند: بر قبرش مایست یعنی مایست برای دعا کردن، و در باره مشرکان هم فرموده: «نیست برای پیغمبر و آنها که گرویدند آمرزش جستن برای مشرکان گرچه خویش آنها باشند». این در صورتی است که جهاد بر شخص واجب عینی نشده باشد و گر نه بر اطاعت از پدر و مادر واجب تر باشد و آن در دو صورت است:

1- آنکه فرمان امام یا پیغمبر (ص) به طور خصوص یا عموم شامل حال او گردد.

2- آنکه وطن مسلمانان در معرض هجوم کفار قرار گیرد و بر همه افراد دفاع واجب شود. قوله «مَا كُنْتَ تَدْرِي الْخ» آیه چنین است (و همچنین وحی کردیم به توراوحی از امر خودمان را) گذشت که مقصود از روح آن



است که با انبیاء و ائمه (ع) می باشد، و گفته شده که مقصود همان قرآن است که به او وحی شده است و آن را روح نامیده زیرا دلها بدان زنده شوند، و گفته اند مقصود جبرئیل است و مقصود این است که ما فرستادیم او را به تو برای وحی «نبودی تو که بدانی چیست کتاب و ایمان» یعنی پیش از نزول وحی «ولی ما آن را نوری مقرر کردیم» یعنی روح و کتاب و ایمان همه نورند «هدایت کنیم بدان هر که را بخواهیم از بندگان خودمان» به وسیله توفیق پذیرش آن و تأمل و تفکر در آن و عاقبت آن «و برستی که تو هدایت می کنی به راه راست» و گویا سائل در این حدیث ضمیر «جعلناه» را به ایمان برگردانید و از آیه استفاده کرده که ایمان يك موهبت الهیه است و آن به هدایت خداوند است و گرچه انبیاء و حجج (ع) واسطه آنند، و حاصل آنکه چون امام از سبب مسلمان شدن او پرسید و فرمود: در اسلام چه حجت و برهانی دیدی که آن را برگزیدی؟ جواب داد که: خدا هدایت را در دل من انداخت و مرا به اسلام رهنمائی کرد، چنانچه مضمون آیه کریمه است، و امام (ع) او را تصدیق کرد و فرمود: هر آینه خدا تو را هدایت کرده است و برای او سه بار دعای به بقای هدایت و پیشرفت او در بصیرت دینی نمود.

و اهل بیته، یعنی آنها هم به همان کیش نصرانیت مانده اند.

قوله: لا- بأس، دلالت دارد که نصاری در ذات خود پاک هستند و نجاست آنها برای این است که با نجاسات مباشرت می کنند، و ممکن است حمل شود بر اینکه با آنها از خوردن غذاهای جامد و خشك همخوراك باشند و مؤید آن است که امام از او پرسید که خمر هم می نوشند یا نه زیرا که پس از خشك شدن ظرف آن اثری از آن در ظرف نمی ماند به خلاف گوشتِ خوك که چربی آن به جا ماند.

فاذا ماتت،

ظاهرش این است که امر امام به تصدی غسل و کفن و دفن و تجهیز مادرش با اینکه نصرانی بوده است از نظر این بوده که امام می دانسته او

ص: 748

مسلمان می شود هنگام مرگ، و این حدیث شامل يك معجزه ای است و اگر چه محتمل است که والدین فرزند مسلمان مستثنی باشد از عدم جواز غسل و نماز بر کفار.

و لا تخبرن احداً

گفته اند شاید سفارش حضرت که با کسی نگوید نزد او رفته است برای این بوده که مبادا پیشوایان ضلالت او را از آن حضرت منصرف سازند و به گمراهی اندازند قبل از آنکه بصیرت کامل یابد.

من گویم: ممکن است برای تقیه بوده و خصوص نظر به اینکه خبر شامل پیشگوئی و اعجاز هم هست.

قوله كانه معلم صبيان

این تشبیه از جهاتی است:

1- از نظر کثرت اجتماع مردم متفرقه از هر نژاد و ملتی که در گرد آن حضرت بودند و پرسش های مختلفی که طرح می کردند.

2- از نظر لطف و مهربانی که حضرت نسبت به عموم آنها اظهار می کرده و مانند کودکان معصوم آنها را نوازش می نموده.

3- از نظر اینکه همه آنها در برابر دریای علم و دانش آن حضرت چون کودکانی بودند در برابر معلم، همه گوش بودند و هر چه آن حضرت می فرمود پذیرا بودند و اعتراضی نداشتند و اگر چه هر کدام در مقام خود از فضلا و دانشمندان عصر خود بشمار می رفتند، پایان نقل از مجلسی (ره).

من می گویم، دلالت این حدیث بر طهارت نصاری بسیار روشن و واضح است و تأویلاتی که از آن کنند بسیار رکیک و سست است مثل تأویل به اینکه مقصود حضرت معاشرت و همخوارگی در مأكولات خشك است.

و مثل اینکه گفته اند تجویز امام خوردن طعام را در ظرف آنها به همراه آنها دلالت ندارد به پاکی آنها و پاکی طعام آنها، در صورتی که با رطوبت دست بدان زده باشند و دلالت ندارد بر عدم سرایت نجاست تن آنها به خوراك زیرا ممکن است که در ظرف آنها خوراك پاکی بخورد بدون

مباشرت آنها با مأكول وی به رطوبت و اگر چه این معنی خلاف ظاهر روایت است.

ولی کلام در این است که ظاهراً طهارت اهل کتاب مخصوص به آنها باشد که تابعیت حکومت اسلامی را پذیرفته و به شرائط جزیه متعهد و عمل کنند و در این صورت دو شرط دارد:

1- وجود يك حکومت مقتدر اسلامی که طبق مقررات اسلام از جمعه و جماعت و فقه و قانون اسلامی جامعه را رهبری کند.

2- تبعیت یهود و نصاری از این حکومت طبق مقررات اسلامی که تعهد تابعیت بدهد و جزیه ادا کند. از مجلسی (ره) - یعنی مؤمن حق ایمان دارد و والدین حق ولادت دارند و از این نظر با هم در استحقاق احترام برابرند. از مجلسی (ره) - دلالت دارد بر وجوب رد آنچه به او امانت سپرده است، چه امانت گزار خوب باشد چه نابکار باشد، و فاجر شامل کافر هم می شود و اشعار دارد که تقاض از امانت روا نیست و اصحاب در جواز تقاض و برداشت بدهکاری صاحب امانت از مال امانت او اختلاف دارند، و ممکن است گفته شود برداشت در برابر دین لازم او هم نوعی از رد امانت است زیرا ذمه صاحبش بری می شود، و سخن در این باره در جای خود بیاید ان شاء اللّٰه. از مجلسی (ره) - «یکنی الرجل» من گویم چند وجه دارد:

1- مقصود این باشد که از سنت پیغمبر و روش نیک احسان به والدین است که مردی پسرش را به نام پدرش کنیه گذارد چنانچه اگر نام پدرش محمد است کنیه پسرش را ابو محمد نهد، یا اینکه مقصود از کنیه اعم از نام گذاری است.

2- مقصود این باشد که از احسان به پدر است که پسر کنیه ای به نام

او به خود گیرد و به او گویند ابن فلان زیرا این مایه احترام پدر است به وسیله پسر و سبب شهرت نام پدر است میان مردم و بسا مؤمنان نام او را بشنوند و برایش طلب خیر کنند و دعا نمایند، و در برخی نسخ بجای ابیه، ابنه به نون است یعنی شخص خوب است به نام پسرش کنیه بر خود نهد تا به آن نامش را برند زیرا تصریح به نام خلاف احترام است و خصوص در حضور شخص و بنا بر این وجه این حدیث از باب برّ به والدین نیست بلکه از باب بر به مؤمن است.

3- مقصود این باشد که خوب است شخص به نام پدرش خود را کنیه گزارد و از خود به ابن فلان تعبیر کند چنانچه امیر المؤمنین (ع) بسیار از خود به ابن ابی طالب تعبیر می کرد چنانچه فرموده است: به خدا که ابن ابی طالب به مرگ بیشتر انس دارد از طفل به پستان مادر خود. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد که مادر و خویشان مادری در بر و احسان به پدر و خویشان پدری برتری دارند و خاله از همه برتر است و در آن شرح زنده به گور کردن دختران بیان شده. در مورد آزاد شدن پدری که مملوک فرزند شده سخنی نیست و به محض تعلق ملك فرزند بر پدر، پدر خود بخود آزاد می شود و باید از او رفع ید کند ولی در مورد ادای دین پدر دو صورت دارد:

1- اینکه مالی از پدر به دست پسر برسد به مناسبت فوت پدر در این صورت باید اول دین پدر را ادا کند و ما زاد او را به عنوان ارث تصرف کند.

2- اینکه پدر از خود مالی ندارد و بدهکاری دارد و پسر مالی دارد، آیا بر او واجب است پرداخت دین پدر چه زنده باشد یا مرده، ظاهر این روایت وجوب قضای دین او است ولی این معنی از روایت استفاده نمی شود که دین پدر به عهده پسر آید. در این حدیث نپرداختن دیون پدر و مادر بلکه ترك

استغفار برای آنها را در شمار عقوق و حق شناسی والدین شمرده است، و عقوق از گناهان است و بلکه از گناهان کبیره است و این خود دلالت دارد که پرداختن دیون پدر و مادر و فراهم کردن وسیله استغفار و آمرزش آنها بر فرزند واجب است و باید در آن کوشش کند. از مجلسی (ره) - بامور المسلمین، یعنی تصمیم ندارد که بدان قیام کند با وجود توانائی.

قوله: فلیس بمسلم، یعنی اسلام کامل ندارد و شایسته این نام نیست، و اگر مقصود عدم اهتمام به کلیه امور مسلمانان باشد دور نیست که به طور حقیقت نامسلمان باشد زیرا از جمله امور مسلمانان یاری امام و نصرت و پیروی از امام است و اعلای دین و عدم اعانت کفار بر مسلمین و بر هر تقدیر مقصود از امور اعم از امور دنیوی و اخروی است. از مجلسی (ره) - معنی نصیحت خدا صحت اعتقاد به یگانگی او است و اخلاص در بندگی او و نصیحت قرآن تصدیق به آن و عمل کردن به هر چه در آن است و نصیحت رسول تصدیق به نبوت و رسالت و انقیاد نسبت بآنچه فرمان دهد و غدقن کند و نصیحت نسبت به ائمه این است که آنها را اطاعت به حق کند و نصیحت عامه مسلمانان ارشاد آنها است به مصلحتشان. از مجلسی (ره) - قوله «من نفع عیال الله» یعنی به وسیله نعمتی که به آنها رساند یا دفع زیانی کند یا ارشاد و هدایت یا تعلیم و برآوردن حاجت و جز آن از منافع دین و دنیا و اشعار دارد که این کار خوب است و کفالت از طرف خداوند است و ادخال شادی بر خانواده ای سود خاصی است که به مرد و اهل بیت و عشائر او برسد، یا اشاره است که هر نفعی به مؤمنی رسد خاندانی شاد شود. از مجلسی (ره) - «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» طبرسی گفته: در

معنی آن اختلاف است:

1- گفتار زیبا و نیکو و خلق کریم که خدا آن را پسندیده است و دوست دارد- از ابن عباس.

2- مقصود امر به معروف و نهی از منکر است- از سفیان، و ربیع بن انس گفته: مقصود گفتار خوش است.

3- از امام باقر (ع) در معنی قول حسن که فرمود: برای مردم بگوئید آنچه دوست دارید برای شما بگویند زیرا خدا بد دارد لعنت فرست و طعنه زن و دشنام گوی بر مؤمنین را که بی آبرو و پررو و هرزه و گدا و اصرار ورز است و دوست دارد بردبار و پارسا و آبرومند را. از مجلسی (ره)- «بنو أب و أم» یعنی باید خود را برادر پدری و مادری بدانند یا مقصود این است که از راستی چنین هستند زیرا همه از سرشت بهشتند که مادر آنها است و از روح معنوی خدایند که پدر آنها است، یا آنکه پدرشان همان روح الهی است که در سرشت مؤمن دمیده شده و مادرشان آبی خوش گوار و خاکی پاک است چنانچه در باب طینه گذشت، و مقصود از این پدر و مادر همان آدم و حوا نیست زیرا همه افراد بشر در آن شریکند و اختصاص به مؤمنان ندارد مگر آنکه گفته شود عقیده باطل این پیوند را در دیگران بی اثر کرده و این هم دور است و برای برادری مؤمنان وجه دیگری هم گذشت و آن این است که مقصود از پدر، پدر روحانی باشد که پیغمبر و امامان برحقند و مؤمنان را به رهبری معنوی زنده کرده اند و مقصود از مادر خدیجه کبری است که ام المؤمنین است و جز افراد مؤمن به واسطه ناسپاسی از این پدر و مادر روحانی جدا شدند چنانچه زنان منافق پیغمبر (ص) از مادری مؤمنان برکنار گردیدند و امیر المؤمنین در روز جنگ جمل عایشه را طلاق داد تا مردم بدانند.

ضرب العرق- جنبش نیرومند آن است، و مقصود در اینجا مبالغه در

ص: 753

آزار کم است (یعنی تا آنجا به هم مربوطند که بمحض ورزیدن رگی از یکی دیگران بی خواب شوند ... و مقصود این است که بسیاری شده مؤمنان بی خواب شدند و دلیل روشنی هم ندارند و این به واسطه دردی است که دچار یکی از برادران دینی آنها شده است و در روح آنها تأثیر کرده است. از مجلسی (ره) «لایه و امه» ظاهراً سرشت به مادر تشبیه شده است و روح به پدر، و محتمل است که بر عکس باشد. از مجلسی (ره) - یا غرض بیان شدت پیوست دو روح است به هم که گویا یک روحند یا بیان این است که هر دو روح از یک روحند که روح امام است و آن از نور خدا است. «مرآته» یعنی خوبی های او را به او نشان می دهد تا بدان بپاید و بدی هایش را به او نشان می دهد تا از آنها کناره گیرد چنانچه کار آینه است یا اینکه در عیب های او نگاه می کند و آنها را وامیگذارد زیرا انسان از عیب خود غافل است. از پیغمبر (ص) روایت شده که: مؤمن آینه مؤمن است.

برخی صوفیه گفته اند مقصود از مؤمن دوم در کلام پیغمبر (ص) خدا است، یعنی مؤمن مظهر صفات کمال حق است چنانچه آینه مظهر صورت شخص است و این بر خلاف تفسیری است که در این احادیث وارد است. از مجلسی (ره) - این حدیث همان حدیث 3 است با اختلاف یکی از راویان خبر. این حدیث دلالت دارد که: جن، جسم لطیفی هستند و ممکن است به صورت انسان درآیند و جز پیغمبران و اوصیاء آنها را ببینند، و مشعر است که روایت حدیث از پریان روا است، از مجلسی (ره). مقصود این مردی که از ربعی پرسش کرده این است که این حدیث را او هم از امام صادق (ع) شنیده است و بیش از این بوده است خصوص طبق نسخه ای که از (و لا یغتابه) به بعد در آن نیست و شاید او با

فضیل در يك مجلس حدیث را از امام شنیده و از نقصان آن تعجب کرده است.

و لا یحرمه - یعنی او را از بخشش خود محروم نسازد، از مجلسی (ره). از مجلسی (ره) - راه دوم به دست آوردن ایمان را که از کلمه (آما) فهمیده شود بیان نکرده است زیرا از بیان این قسم، قسم دیگر ظاهر است و آن فهم ایمان است از طول مصاحبت و معاشرت که موجب ظن قوی بلکه یقین به ایمان گردد.

و بالجمله از حدیث ظاهر شود که تقیه برای دفع ضرر جاز است نه برای جلب نفع برای اینکه سوء به معنی ضرر است یعنی گرفتار قومی شده که او را ضرر مند کنند و ظاهر به معنی غالب است یعنی حکومت به دست آنها است و غلبه دارند، و شرط جواز تقیه این است که موجب فساد در دین نشود و مانند کشتن پیغمبر یا امام یا از میان رفتن دین به طور کلی، چنانچه امام حسین (ع) تقیه نکرد چون می دانست که اگر تقیه کند و تسلیم حکم یزید شود، دین به کلی از میان می رود و نابود می شود پس تقیه تا آنجا است که سبب فساد و تباهی دین نگردد مانند تقیه در شستن پاها بجای مسح یا پاره ای از احکام نماز و غیره که موجب از میان رفتن این حکم به طور کلی نشود، و من ندیدم کسی این تفصیل را صریحاً گفته باشد و بسا که تقیه در باره قتل نفس هم را در این جمله وارد کرده اند ولی مورد تأمل است، و ممکن است مقصود از این که تقیه موجب فساد در دین گردد این باشد که سرایت به عقائد قلبیه کند یا تقیه بیجا کند، و بدان که ظاهر این حدیث این است که بموجب ثبوت تشیع برادری و ادای حقوق واجب گردد و گفته اند که این موضوع هم به طور اطلاق مشکل است زیرا مایه عسر و حرج است مگر اینکه تشیع مخصوص به مؤمن کامل باشد که شروط آن در اخبار صفات مؤمن وارد است.

ص: 755



من می گویم ممکن است ارتکاب گناهان کبیره نقض ایمان محسوب شود که در این خبر مورد نقض را استثنا کرده است و شاید مطلق معصیت چنین باشد. از مجلسی (ره) - در این خبر چند وجه است:

1- آنچه پدرم بیان کرده که مقصود این است که برادری شما از تشیع و در این جهان نیست بلکه از عالم ارواح است و پیش از انتقال به اجساد و در این جهان به واسطه دین شما يك دیگر را شناخته اید و این کشف از اخوت در علین کرده است.

2- گفته شده مقصود این است که شما بر پایه تشیع از روی حقیقت برادری نکردید زیرا اگر چنین بود همه جهات برادری و ادای حقوق میان شما برقرار بود بلکه شما بر پایه شیعه گری تنها همدیگر را شناخته و به همدیگر تعارف کردید بی اینکه به راستی با هم برادری کرده باشید، بنا بر این حدیث در مقام انکار و سرزنش است، یا مقصود مجرد اخبار از يك واقعیتی است.

3- مقصود این است که برادری شما منحصر نیست به پیدایش این مذهب و قبول آن بلکه در حال ولادت و قبل از آن و بعد از آن هم شما بردارید زیرا منشأ برادری شما به سبب این است که از يك سرشت و يك روح آفریده شدید و این هم به همان وجه اول برمی گردد یا نزدیک به آن است. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم: آنسب، همان وجه دوم است و مضمون این اخبار اعلام از این است که وابستگان به مذهب شیعه به عمق آن مذهب توجه نکرده اند و آن مقام از وحدت و یگانگی که اساس برادری و برابری و مغز تعلیمات مذهب شیعه است درك نکرده اند و به مقام همان ظاهر تحزب و تعارف يك دیگر دل خوش کرده اند و ظاهر عنوان باب هم همین است و معلوم می شود

مصنف (ره) هم از این اخبار همین معنی را استفاده کرده است. از مجلسی (ره) - «و لم یکن لله فیه من نصیب» یعنی هیچ کدام اعمالش را خدا نپذیرد، یا این که از سعادت‌مندی که حزب خدایند نیست بلکه از اشقیاء است که حزب شیطانند و حمل بر مبالغه شده یعنی از اولیاء خلق خدا نیست، سپس ظاهر این است که این حقوق نسبت به مؤمن کامل و کسی است که در راه خدا با او برادر است و گرنه رعایت همه آنها نسبت به عموم شیعه حرج بزرگی است و بلکه ممتنع است مگر مقید به امکان گردد.

«اتی علیک شفیق» یعنی من بر تو می ترسم و یا مهربانم که مبدا آنها را ضایع کنی، و به هر تقدیر دلالت دارد بر اینکه جاهل معذور است و در آن شکی نیست در صورت نبودن راهی برای تحصیل علم ولی دریغ امام از تعلیم او مورد اشکال است و تجویز ترك تعلیم مشکل است و گرچه مانند آن در باب نهی از تعلیم و خوب غسل احتلام به زنها وارد شده است و با اینکه ظاهر آیات و اخبار و خوب تعلیم هدایت است و ارشاد گمراه خصوص نسبت به ائمه (ع) با عدم خوف و تقیه که ظاهر این مقام است.

و خدا هم فرموده است (159 سوره بقره): «به راستی آنها که کتمان کنند بینات و هدایت را پس از آنکه ما آن را در کتاب برای مردم بیان کردیم، آنانند که خدایشان لعنت کند و لعنت کند آنها را هر لعنت کننده ای» و ممکن است به دو وجه جواب داد:

1- غرض امام از امتناع ترك بیان نبوده است بلکه غرض تشویق مخاطب برای شنیدن و بیان عظمت مطلب بوده.

2- اینکه این مؤید استحباب این حقوق باشد و خوب بیان مستحبات برای همه مردم خصوص با نگرانی ترك عمل بدان معلوم نیست خصوص اگر برای بعضی ذکر شود که موجب اختفای آن نگردد.

قوله «بیر قسمه» به معنی عمل بدان چه او را قسم داده است، یا تصدیق به هر چه در باره آن سوگند خورد (یا اینکه اگر به جان او قسم می خورد راست بگوید) یا آنکه اگر از طرف او تعهدی کند بپذیرد و وفا کند. پایان نقل از مجلسی (ره).

من می گویم منظور این حدیث بیان حقیقت و عمق تشیع و برادری و برابری کامل است که در جامعه شیعه حقیقی رعایت شده است و در حقیقت شرحی است از باب گذشته که فرمود شما به راستی به مقام برادری تشیع نرسیده اید و چون این يك امر اجتماعی و تبادللی است مشروط به نظام مخصوص و امکاناتی است که در زمان امام صادق (ع) وجود نداشته و لذا این احکام و دستورها عملی نبوده و امام هم بیان آنها را به واسطه فقدان شرط و امکان آن لازم نمی دانسته و همین معنا را به معنی هم گوش زد کرد و او هم با کلمه

«لا حول و لا قوة الا بالله»

تصدیق نمود و در نتیجه امام (ع) به عنوان يك تعلیم عالی آنها را برای وی شرح داد. از مجلسی (ره)-

«کفر احدهما»

زیرا اگر راست گوید طرف او به واسطه دشمنی با او دین ندارد و اگر دروغ بگوید خود او به واسطه افتراء از ایمان خارج است و این یکی از معانی کفر است در برابر ایمان کامل چنانچه شرحش گذشت و هم بیاید ... و در ضمن کلام خود می گوید این کفر ناسپاسی است. یعنی کسانی که خود را شیعه آل محمد می دانند و سرود ولایت می خوانند باید نسبت به همدیگر این اخلاق عالیه اجتماع پرور را منظور دارند. از مجلسی (ره)- یعنی تکلیف از نظر اختلاف مراتب عقل فرق می کند چنانچه گذشت که خدا با بنده ها باندازه ای که به آنها عقل داده است در حساب دقت می کند، یا مقصود این است که چون هنوز آداب کامله

ص: 758

را از ائمه نیاموخته اند معذورند چنانچه اخبار گذشته و آینده بدان دلالت دارد. از مجلسی (ره) - جمله آخر حدیث اشاره دارد که آیه «رحماء بینهم» در باره انصار نازل شده و در مدح آنها است، و مفسرین آن را نگفته اند و محتمل است که این اوصاف در انصار بیشتر بوده است و اگر چه در اندکی از مهاجران هم وجود داشته مانند امیر المؤمنین و سلمان و همانندان آنها. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم: درج سلمان در شمار مهاجران برای این است که آزاد کرده رسول خدا (ص) است. از مجلسی (ره) - در این حدیث اشاره است به اینکه اگر هنگام رفتن آنها را آگاه نکرد هنگام بازگشتن دیدن بر آنها لازم نیست. از مجلسی (ره) -

«فیضع جناحاً علی الارض»

یعنی پر خود را در زمین پهن کند تا بر آن گام نهد و او را فراگیرد و نگهداری کند بهر دو پرش، و گفته اند که این کنایه از تعظیم و احترام و تواضع برای او است. از مجلسی (ره) -

«و ان قلو»

یعنی گرچه برادرانی که شایسته برادریند بسیار کم اند. از مجلسی (ره) -

«بین ایدیهما»

گویا در اینجا جمع را بر تشبیه به طور مجاز بکار برده است برای سنگینی اجتماع دو تشبیه با هم، و مقصود این است که میان دو دست آنها، و در ضمن بیان مفصلی از شیخ رضی گوید: اگر مورد اشتباه باشد باید به همان تعبیر تشبیه ادا شود، و سپس گوید: اگر اعتراض شود که در اینجا مورد اشتباه است جواب گوئیم که اشتباهی در میان نیست زیرا عرف گواه است که مصافحه با یک دست است و از اینجا ظاهر شود خطای بعضی از افاضل که گفته است: این خبر دلالت دارد بر استحباب مصافحه با دو دست. سپس مقصود از دست خدا در اینجا، رحمت او است.

ص: 759

از مجلسی (ره) - در بعضی نسخه ها «الاتری» به صیغه استفهام است، و «تقرط» از افراط است یا تقریط و بنا بر اول ظاهر این است که می فرماید: تو تا آنجا که در باره ما اعتقاد داری در فضل ما از حد تجاوز نکرده و راه مبالغه نرفته ای زیرا تو تا هر اندازه در وصف ما و تعظیم و مدح ما مبالغه کنی باز هم مقصری و گمان مبر که افراط تو در امر ما تو را از تشیع بیرون برده بلکه دلیل بر تشیع تو است، در اینجا چون جا دارد کسی اعتراض کند که افراط و مبالغه مذموم است، برای جواب آن آغاز سخن کرده و فرموده: به هر چه آنها را ستایند کمتر از مقام حقیقی آنها است و آنان را قدردانی نتوانند کرد چنانچه خدا، را بلکه شما را معرفت مقام مؤمن هم ممکن نیست تا برسد به معرفت قدر ماها. از مجلسی (ره) - این روایت را در ثواب الاعمال مبسوطتر نقل کرده و باکی نیست که آن را نقل کنیم، به سند دیگر از اسحق چنین روایت کرده که گوید: من در کوفه بودم و بسیاری از برادران مذهبی نزد من می آمدند و من ترسیدم که به مذهب خود (یعنی به تشیع) مشهور گردم و به غلام خودم دستور دادم هر که آمد و مرا خواست بگو در خانه نیست و همان سال به حج رفتم و خدمت امام صادق (ع) رسیدم الخ. خدا در پس هفت پرده است، بیان نهایت لطافت ذات الهی است. حجاب کنایه از مقام لطافت وجود است که به واسطه آن دیده نشود، محجوب بودن خدا از دیده بنده ها به همان معنی لطافت او است چنانچه هوا و هیدروژن و الکتریسیته و مانند آنها هم که مادی هستند به واسطه لطافت دیده نشوند، و این عبارت بیان نادیدنی بودن خدا و بیان صفت نامرئی بودن او است بی نهایت و از این معنی به هفت پرده تعبیر شده است، و معنی این است که خدا در پس هفت پرده است «احتجب بسبع حجابات» و به تعبیر دیگر، قوه هفتم لطافت است که اگر آن را بخواهیم درجه بندی کنیم مثلاً: 1- هوا 2- اجزاء

ترکیبی هوا چون هیدروژین 3- الکتروسیته 4- موج حامل صوت و. و. و. 5- اتم 6- ذره های انفجار اتم.

و از این مراتب مادی لطافت که بگذرد و به لطافت وجود محض رسد، به خدا می رسد و یا به تعبیر حکماء و زبان متقدمین درجات لطافت و نامرئی بودن تنزلات وجود از نیروهای درونی انسان درجه بندی می شود تا برسد به عالم نفوس و عقول، و فوق همه لطافت وجود صرف و محض وجود پاک از هر آرایش امکانی است که وجود خدا است و بسا کلمه سموات هم رمز این مراتب لطافت است که البته هر لطیفی در فراز و فوق کثیف تر از خود وجود دارد و چون آسمانی بر او احاطه دارد. از مجلسی (ره) -

«مصافحة المؤمن»

گویا مقصود این است که مصافحه دو مؤمن بهتر است از مصافحه دو فرشته، یا اینکه مصافحه مؤمن بهتر است از مصافحه با فرشته ها. از مجلسی (ره) -

«عالم السر و اخفی»

اشاره است به قول خدا تعالی (7 سوره طه): «و اگر بلند گوئی پس به راستی او می داند راز و نهان تر را» و مشهور میان مفسران این است که: سر، آن است که با دیگری آهسته گوید و نهان تر، آن است که با خود گوید و به زبان نیاورد. و گفته اند:

سر، آن است که در نهاد انسان باشد و آشکار نکند و نهان تر، خاطره ای است که زودگذر است. و گفته اند: سر، آنچه در آن اندیشه کرده باشی و نهان تر، آنچه در اندیشه ات در نیامده و خدا داند که در آینده به گمانت رسد.

من گویم، ممکن است مقصود از سر آن باشد که در خاطره آمده و خود هم دانسته و نهان تر آن است که در نهاد او است و خودش هم بدان توجه ندارد چون ریاء خفی که او را بر عمل واداشته و او عمل خود را خالص برای خدا پنداشته. «تعرفون» به صیغه مجهول، گویا اشاره است به قول

ص: 761

خدا تعالی (29 سوره فتح): «نشانه آنها در رخسار هاشان از اثر سجده است» و لازم نیست معرفت عمومی باشد بلکه ائمه و فرشته ها آنها را بدین نشانه می شناسند، از مجلسی (ره). از مجلسی (ره)-

قوله «او من ارید به رسول اللّه»

در ائمه مورد اجماع است و در جز آنان از سادات و علماء مورد اختلاف است و ندیدم کسی از اصحاب ما تصریح به حرمت کرده باشد. از مجلسی (ره)-

«من ذلك السرور»

یعنی بسبب او، و این مؤید آن است که به واسطه شادی نمونه ای آفریده شود نه اینکه خود عمل مجسم گردد. از مجلسی (ره)- ناصبی در عرف اخبار شامل مخالفانی که در مذهب خود تعصب دارند می شود و غیر ناصبی همان مستضعفانند. از مجلسی (ره)- مقصود سوار کردن هزار مجاهد است برای جهاد در راه خدا یا اعم از آن و از فرستادن به حج و زیارت. ابهام از دست باشد یا پا، و اول اظهار است و خاک شدن ابهام مانع گزیدن نیست زیرا خاک آن هم چون خودش عذاب پذیر است و شاید خدا در آن حس دردناکی آفریند، انتهی. و من می گویم: محتمل است که گزیدن در کالبد مثالی باشد یا در روزهای اول باشد و دردش در روح تا قیامت بماند، از مجلسی (ره). از مجلسی (ره)-

«کان أسوأ حالا»

دو احتمال دارد:

1- ضمیر کان به معذور برگردد، یعنی آنکه حاجت را رد کرده و معذور شمرده شده بدحال تر است زیرا طالب حاجت از مؤمنان کامل آبرومند است و رد حاجتش زشت تر است، تا آنکه گوید: از یکی از فضلاء نزدیک به عصر ما روایت شده که گفته: مقصود به عذر اسقاط حق است در آخرت و بدحال تر بودن برای آن است که منتی بر سر او گذارده و سودی هم

ص: 762

ندارد، و یکی از شاگردان فاضلش در توجیه کلامش گفته: این بر این پایه است که عذاب قبر قابل اسقاط نیست زیرا حق الله چنانچه شیخ قدس الله روحه در اقتصاد بدان تصریح کرده است چون فرموده است: هر حقی را که صاحب حق نتواند دریافت کند نمی تواند اسقاط کند چون کودک و دیوانه که نمی توانند حق خود را دریافت کنند و نمی توانند آن را اسقاط کنند و بنا بر این چون استیفاء ثواب و عوض اخروی ممکن نیست به اسقاط او ساقط نشوند از اینجا دانسته شد که اسقاط تابع امکان استیفاء است و هر که اختیار یکی را ندارد اختیار دیگری را هم ندارد، انتهی.

2- ضمیر راجع به حاجت خواه باشد چنانچه محدث استرآبادی فهمیده و گفته: یعنی حال طالب حاجت بدتر است چون دروغگور تصدیق کرده و از نهی از منکر بازمانده، و اولی اظهار است. از مجلسی (ره) - اگر اعتراض شود که چرا امام حسین (ع) به او کمک نکرد با اینکه بهتر بود، من گویم ممکن است جواب هائی داد:

بسا که جز اعتکاف عذری داشته که به آن مرد اظهار نداشته و برای آن بوی همراهی نکرده و امام حسن این نکته را فرمود تا او گمان نبرد که خود اعتکاف برای رد حاجت عذر مشروعی است. از مجلسی (ره) -

«عشر رقاب»

یعنی آزاد کردن ده بنده، آن را از روی تعجب گفت و امام تعجب او را بر طرف کرد و فرمود: اگر او را سیر نکنید و از دشمنان گدائی نکند از گرسنگی خواهد مرد، و اگر از آنها گدائی کند برای سؤال از آنها خوار و ذلیل می شود و این هم به منزله مرگ است برای او بلکه سخت تر است، و اطعام او وسیله زندگی مادی و معنوی او است و خدا فرموده: «هر که جانی را زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته» و مقصود از آن زنده داشتن يك مؤمن است از نظر معنوی و مادی چون تفسیر

ص: 763



شده است به اینکه بزرگ ترین احیاء او رهبری و هدایت او است، و ظاهر این است که «تذلّوه» عطف بر جزاء باشد، و بعضی آن را به همزه استفهام و واو خوانده اند از راه انکار، و بعضی بدال از دلالت دانسته اند و آن را جواب سؤال مقدری گرفته اند که ممکن است از ناصبی گدائی کند و غیره، و امام جواب داده که: اگر می خواهید او را به سؤال از ناصبی دلالت کنید او از ناصبی سؤال نمی کند زیرا مرگ برای او بهتر است از گدائی نزد دشمن، پس اطعام او احیاء او است. از مجلسی (ره) - در قاموس است که: استبرق، دیبای کلفت است و معرب استرده است، یا دیبائی است که طلا باف باشد یا پارچه ابریشمین نازک است چون دیبا.

«فی ستر من الله» یعنی او را مستور دارد از گناهان یا از عقوبت و عذاب یا از گرفتاری ها یا از رسوائی در دنیا و آخرت. از مجلسی (ره) - یا برای او ثواب این گفتار را بنویسد تا روز قیامت. از مجلسی (ره) - مشهور است که این آیه در باره انصار نازل شده است که مهاجران را در آنچه داشتند بر خود مقدم می داشتند، و از طریق عامه روایت شده است که در باره امیر المؤمنین (ع) نازل شده که خود و خاندانش سه روز گرسنه ماندند و سپس يك اشرفی وام گرفت و مقدار را دید و دانست که او هم گرسنه است و آن را به وی داد و این آیه با مانده آسمانی برای آن حضرت نازل شد و این داستان طولانی است که من آن را در کتاب کبیر (بحار الانوار) نقل کردم و بر هر دو وجه حکم آن عمومی است و در غیر مورد نزول هم جاری است. از مجلسی (ره) - اختصاص به هفتاد این است که اگر از آن تجاوز کند متجاهر به فسق گردد و دیگر احترامی برای او باقی نماند

و غیبت او جائز گردد، و بسا که کلمه سبعین حمل بر مطلق کثرت شده است نه خصوص شماره معین، یعنی هر چه هم گناه او بیش باشد باز باید از او پرده پوشی کرد و آبروی او را حفظ کرد (این تأکیدی است در موضوع حرمت غیبت و زشتی بدگویی از برادر مؤمن و موارد تجویز غیبت چون شکایت و شهادت و غیره از آن بر کنار است). از مجلسی (ره) - نصیحت، گفتار یا کرداری است که مقصود از آن خوبی کردن به کسی باشد که او را نصیحت کنند، و مقصود از نصیحت مؤمن به مؤمن رهبری او است به مصالح دین و دنیایش و یا یاد دادن به او است اگر نادان باشد و آگاه کردن او اگر در غفلت باشد و دفاع از شخص او و آبروی او اگر ناتوان باشد و احترام او است در خردسالی و سالخوردگی و ترك زیان رساندن و گول زدن او است و سودجویی برای او، و اگر اندرز پذیر نباشد با او نرمش کند تا بپذیرد و اگر در باره دیانت باشد طبق مقررات او را امر به معروف و نهی از منکر کند، و ممکن است خیرخواهی نسبت به رسول و ائمه در آن داخل باشد زیرا که آنها افضل مؤمنانند و نصیحت آنها اعتراف به نبوت و امامت آنها و فرمان بری از آنها است. از مجلسی (ره) - نسبت نصیحت به خدا اشاره است به اینکه نصیحت و خیرخواهی برای خلق خدا چون نصیحت برای خدا است، چون نصیحت خدا اطاعت امر او است و نصیحت خلق هم طبق امر و فرمان او است، و ممکن است که مقصود این باشد نصیحت خلق خدا کند برای رضای خدا.

در نهایت گفته است: اصل معنی نصیح، خلوص و پاکی است، و گفته شود «نصیحت و نصحت له» و معنی نصیحت خدا اعتقاد به یگانگی و اخلاص در نیت عبادت او است و نصیحت کتاب خدا تصدیق بدان و عمل کردن به مقررات مندرجه در آن است و نصیحت رسول خدا (ص) تصدیق به نبوت او و رسالت او و اطاعت از امر و نهی او است، و نصیحت ائمه این است که در امر

حق آنها را اطاعت کند و قصد شورش بدانها نکند، و نصیحت عامه مسلمانان ارشاد آنها است به مصالحشان. از مجلسی (ره) - یعنی هر گاه مصلح سخنی از طرفی به طرف دیگر نقل کند که نگفته یا کاری از او شرح دهد که نکرده به منظور اصلاح فیما بین از دروغ حرام محسوب نیست بلکه خوب است، و گفته شده که از دروغ موضوع حکم نیست و اگر چه خلاف واقع است زیرا دروغ از نظر شرع خلاف واقعی است که زشت باشد و این زشت نیست از نظر شرع. مجلسی (ره)، از بیضاوی گفته: «عرضة» به معنی مانع از چیزی است و به معنی معرض برای کاری، و معنی آیه بنا بر اول این است که خدا را مانع کارهای خیر خود نسازید که بر آنها سوگند یاد کردید، و مقصود از «ایمان» اموری است که بدانها سوگند یاد شده چون گفته پیغمبر (ص) برای ابن سمره که: هر گاه سوگند کردی بر کاری و دیدی جز آن از آن بهتر است همان بهتر را بکن و از سوگند خود کفاره بده. و معنی آیه این است که خدا را مانع کار خیر نسازید که عبارت از خوش رفتاری و تقوی و اصلاح میان مردم است. و بنا بر معنی دوم عرضه، مقصود این است که خدا را دست آویز سوگند خود مسازید تا او را با کثرت قسم مبتذل کنید و «ان تبروا» علت نهی است.

و طبرسی گفته است در معنی آن سه قول است:

- 1- سوگند به خدا را مانع از بر و تقوی مسازید که بگوئید ما قسم خوردیم به خدا که چنین نکنیم و قسم به او نخورده باشید.
- 2- سوگند به خدا را دلیل و حجت ترك کار خیر نکنید و اگر قسمی هم خوردید و بعد معلوم شد که خلاف آن بهتر است همان را انجام دهید که بهتر است و قسم سابق خود را دلیل ترك آن نسازید.
- 3- سوگند به خدا را در هر حق و باطل شیوه خود مسازید و احترام نام

خدا را نگهدارید تا در سوگند به او خوش رفتار باشید و تقوی شعار، و این معنی از ائمه ما روایت شده است چنانچه از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

به خدا سوگند نخورید، راست گوئید یا دروغ زیرا خدا سبحانه فرماید: «و خدا را دست آویز سوگندتان مسازید». در ضمن حدیث 7 و 5 این جمله وارد است که شخص مصلح دروغگو نیست، و این جمله به دو وجه استعمال می شود:

1- در مقام نفی حکم کذب و دروغ که عبارت از حرمت در شرع و قبح و مذمت در عرف باشد و مقصود از اینکه مصلح دروغگو نباشد این است که واسطه اصلاح میان دو نزاع جو و ستیزگر که در موضوعی اختلاف کرده اند، و این اختلاف به کشمکش و ستیزه کشیده و بسا آشوب گرانی میان آنها سخن چینی کرده اند و آنها را به دشمنی واداشته اند می تواند به هر کدام خبرهائی بدهد که وسیله رفع کدورت و اصلاح آنها باشد، گو اینکه این خبرها مخالف واقع و حقیقت باشد و جعل دروغ باشد و چون منظور گوینده و خیر گذار اصلاح میان این دو تن است دروغ و خلاف واقع حرام نیست و زیانی ندارد و این برای آن است که دروغ قبح لازم ذات ندارد بلکه قبح و زشتی آن از عوارض غیر ثابته است و قابل تغییر است و بسا که صلاحی در آن با دید آید و قبح آن از میان برود بلکه مبدل به حسن و نیکوئی گردد و موارد دیگری هم برای تجویز کذب به آن ملحق شده چون وعده دروغ به زوجه و فرزند برای تسکین و آرامش خاطر آنها و چون اظهارات دروغ در مقام جنگ برای غلبه بر دشمن حق، پیرو این مثل سائر که

«الحرب خدعة»

جنگ خود نیرنگ است، و اگر موضوع تقیه هم که هم آهنگی با مخالفان است در امور دین برای حفظ جان و آبرو دروغگوئی و کذب شماریم این خود میدان بسیار وسیعی برای تجویز دروغ می شود، در اینجا این بحث به میان می آید که:

دروغ و گفتار بر خلاف حقیقت در ذات خود زشت و قبیح است و یا

ص: 767

اینکه زشتی و قبح آن به واسطه مضرت و زیانی است که بر آن مترتب می شود، در این شکی نیست که دروغ و خلاف گفتن در بسیاری از موارد مایه ضرر و زیان فراوانی است و بسا که مایه و پایه از میان رفتن جان و مال و آبروی مردم می شود ولی در مواردی هم ضرری بر آن مترتب نیست مانند افسانه های دروغ مثلاً ولی اگر بنا باشد دروغ در موارد بی ضرر تجویز شود و شهرت یابد بسا که قبح آن کاسته شود و مردم بدان عادت کنند و در نتیجه کم کم به موارد ضرر هم سرایت کند و اگر بنا باشد که برای ضررهای مهمی که از دروغ برخیزند و بسا نظم زندگی فرد و اجتماع را مختل سازند احتراز شود باید راه آن به کلی بسته گردد و مطلقاً جائز و روا شمرده نشود و می توان گفت دروغ در ذات خود قبیح و زشت است نه برای آن که مایه ضرر است زیرا دروغ، کشتن حقیقت و پرده کشیدن روی واقع است و چنانچه آدم کشتی در ذات خود قبیح و زشت است حق کشتی و حقیقت کشتی هم در ذات خود قبیح و زشت است و خود يك زیان معنوی است و نباید برای زشتی دروغ دنبال زیان دیگری جز همان ذات دروغ رفت زیرا هر زیانی به يك سلب حق و حقیقتی بر می گردد و دروغ در ذات خود سلب و محو حق و حقیقت است گرچه در پاره ای موارد مایه سلب حق و حقیقت دیگر هم می شود.

آری، بسا باشد که این سلب حق و حقیقت با سلب حق و حقیقت مهم تری معارض گردد و در اینجا باید زیان کمتر را در نظر گرفت و بنا بر این هر دروغ و خلاف گوئی حرام و زشت است ولی اگر ترك آن موجب ارتکاب امر زشت تر و حرام تری گردد بناچار باید برای گریز از ارتکاب آن مرتکب دروغ گردید از باب دفع افسد به فاسد.

2- مقصود از جمله «مصلح کاذب نیست» تجویز دروغ در مقام اصلاح نیست بلکه بیان روحیه عالی و پاک شخص مصلح و تبرئه او است از بیان خلاف واقع نسبت به طرفین اختلاف زیرا در مورد اختلاف و نزاع همیشه

خلاف گوئی وجود دارد و اشخاص فتنه جو به هر يك از طرفین دروغ ها می گویند و آتش اختلاف را دامن می زنند ولی کسانی که در مقام اصلاح هستند و خوش نیت هستند از خلاف گوئی کناره می کنند و این جمله «المصلح لیس بکاذب» به منزله يك مثل و دستور اخلاقی است مانند «الرائد لا یکذب اهل» یعنی کسی که به دنبال آب جستجو می کند به خاندان خود دروغ نمی گوید، و در این دو حدیث هم دلالتی نیست بر تجویز دروغ گفتن در مقام اصلاح و در حدیث 7 هم که راوی اجازه می خواهد از طرف خود چیزی بگوید دلیلی نیست که مقصودش دروغ گفتن و خلاف واقع باشد بلکه مقصود اجازه گرفتن در بیانات بیشتری است جز آنچه امام (ع) دستور داده زیرا در مقام اصلاح بسا پیشنهادهاى تازه و بی سابقه ای طرح می شود و بسا گفته های تازه ای به میان می آید که جواب لازم دارد و اجازه بیاناتی جز آنچه امام (ع) فرموده دلیل بر تجویز دروغ نیست. از مجلسی (ره) - آیه در سوره مائده چنین است: «از این خاطر بود که نوشتیم بر بنی اسرائیل که راستش این است هر که نفسی را بکشد جز در برابر نفسی یا فسادى در زمین پس گویا همه مردم را کشته، و هر که آن را احیاء کند گویا همه مردم را احیاء کرده است» و آنچه در خیر است نقل به معنی است یا به نقل بعضی از آیه اکتفاء شده چون موضوع روشن است.

طبرسی گفته: «بغیر نفس» یعنی جز برای قصاص، «أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» یعنی و جز برای اینکه در زمین فسادى کرده باشد که مستحق اعدام شده باشد چون نبرد با خدا و رسول و سلب امنیت از راه ها که خدا در آیه 33 بعد از آن بیان کرده است.

در بیان اینکه گویا همه را کشته و جوهری گفته اند:

1- مردم همه دشمن و طرف با قاتل شوند زیرا به واسطه کشتن يك هم نوع و هتك حرمت انسانیت سوء قصد به همه کرده، و گویا همه را کشته

است و هر که يك انسانی را از غرق یا سوختن یا زیر آوار رفتن یا هر سبب کشنده نجات دهد یا او را از گمراهی برهاند «مانند این است که همه مردم را احیاء کرده» یعنی خدا مزد احیاء همه او را به او می دهد چون در احیاء برادر مؤمن به همه احسان و جان بخشی کرده است.

2- هر که پیغمبری یا امامی بر حق را بکشد چنان است که همه مردم را کشته یعنی عذاب کسی دارد که همه مردم را کشته، و هر که زیر بازوی پیغمبری یا امام عادل را بگیرد گویا همه مردم را زنده کرده، یعنی ثواب آن را دارد- از ابن عباس.

3- هر که بی جهت نفسی را کشته در گناه قاتل ها شریک است زیرا کشتار را روشن نموده و راه را هموار کرده برای دیگران و با همه هم دست شده و هر که جلوگیری کند از قتل نفس و راه آن را ببندد بر دیگران تا اقدام بر قتل نشود در سلامتی همه مردم شریک است و گویا همه را احیاء کرده است.

4- در نظر مقتول است که قتل او قتل همه مردم است و احیاء شخصی در نظر او احیاء همه مردم است.

5- مجازات قتل یکی مجازات قتل همه مردم است و اگر ولی دم از قاتل بگذرد و او را احیاء کند گویا همه مردم را احیاء کرده است و احیاء در اینجا مجاز است زیرا جز خدا بر آن توانا نیست.

من گویم، تطبیق تأویل مذکور در خبر بر جمله: بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ، نیازمند تکلف بسیاری است، از این رو طبرسی متعرض آن نشده است و ممکن است مقصود این باشد که نزول آیه در بردن جان از تن است لکن بردن جان از دل به طریق اولی از آن استفاده می شود و به عبارت دیگر آیه بر معنی اول به مطابقه است و به معنی دوم به التزام است از این جهت امام (ع) مقصود را بیان کرده و تصریح نکرده که مراد از آیه است و در اخبار آینده هم آن را تأویل آیه دانسته که به همین اشاره دارد بنا بر این تأویل ممکن است

چنین گفت که: هر که نفسی را به گمراهی بمیراند بی اینکه قتل نفسی هم در ظاهر کند یا فساد در زمین نماید، عقاب کسی را دارد که همه مردم را کشته باشد، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، پاره ای از آیات قرآن ضرب المثل است و به اعتبار يك مفهوم کلی موارد تطبیق بسیاری دارد جز همان معنای لفظ و حکم مستفاد از ظاهر آن، و در مفهوم گیری برای ضرب المثل لازم نیست که همه خصوصیات مورد ملاحظه گردد و در آن گنجانیده شود و مفهوم کلی و مثل سائر مستفاد از آیه همان عظمت مجازات قتل نفس و عظمت ثواب و اثر سودمند احیاء نفس است و لازم نیست که این استثناء وارد در آیه هم در همه جا تطبیق شود چنانچه در امثال سائره هم چنین است. اختلاف روش حمران روی وضع پیش آمدهای محیط بوده است و چون در بدو تشکیل دولت بنی عباس آزادی وجود داشته، حمران وظیفه تبلیغ را انجام می داد ولی پس از تسلط کامل منصور عباسی از مردم خرده خرده سلب آزادی شد و دیگر تبلیغ علنی و صریح میسر نبوده است و گویا حمران با همین بیان خود از سلب آزادی و فشار حکومت جور و بسط دامنه جاسوسی نزد امام (ع) گله می کند زیرا حکومت ستم کار برای استقرار خود به هر شکل و لباس جاسوسانی می گمارد و دیگر اطمینان اظهار حق و حقیقت از میان مردم برداشته می شود، حمران در این تنگنای جاسوسان حکومت منصور اطمینان ندارد که در گوشه و کنار هم با یکی و دو تا وارد بحث مذهب و رهبری مردم به امام بر حق شود، امام در پاسخ او و برای تسلیت خاطرش می فرماید: اکنون باید کار مردم را به خدا وا گذاشت و او است که می تواند به هر وسیله روزنه هدایت را به روی اهلس بگشاید ولی باز هم به کلی نباید دست از کار کشید و به اندازه امکان باید کسانی را که آمادگی آنها برای پذیرفتن حق معلوم شود با اشاره و کنایه به راه حق دعوت کرد و رشته



تبلیغی را به اندازه امکان ادامه داد. از مجلسی (ره) - یعنی خود را از آتش حفظ کنید با صبر بر طاعت خدا و کناره گیری از گناه و پیروی شهوت، و خاندان خود را از آن حفظ کنید به وسیله دعوت آنها به طاعت خدا و آموختن واجبات و نهی آنها از کارهای زشت و وادار کردن آنها به کارهای خیر.

«وَقُوذُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» گفته شده مقصود سنگ کبریت است که آتش را می افزاید و گفته اند مقصود سنگ هائی است که آنها را می پرستیدند، و این آیه دلالت دارد بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و بر اینکه خویشان از قبیل زن و مملوک و پدر و مادر و فرزندان و سائر خویشان بر دیگران مقدم هستند.

«ایاکم و الناس»

یعنی از دعوت آنها در زمان تقیه بر حذر باشید و سبب آن را این آورده که هر که قابل هدایت باشد و خدا خواهد که هدایت شود انگشتی به دلش زند از نور، کنایه از اینکه به دلش اندازد جستجوی حق کند و پذیرای آن گردد ... سپس روش ملایمی برای معارضه و احتجاج با آنها و هدایتشان بیان کرده که مایه مزید تعصب و جلب ضرر آنان نگردد و سبب اظهار کفر و گمراهی آنها نباشد که در برابر آنها بگوید ما بدان سورتیم که خدا فرموده است و آن را خواستیم که خدا خواسته، یعنی از خاندان پیغمبر امام برگزیدیم زیرا پیغمبر را خدا برگزیده و خرد حکم می کند که خاندان برگزیده خدا در صورت شایستگی به امامت از دیگران سزاوارترند و این يك دليل اقناعی است که پسند طبع اکثر مردم است. مقصود این است که مردم عوام و بی سواد قادر به تحلیل و تجزیه مطالب نیستند نه به خوبی حقیقت و مقام رهبران معصوم و بر حق را می فهمند و نه به آسانی به اهمیت تعلیمات و معانی نغز آنان پی می برند چنانچه حقیقت فساد حکومت پیشوایان جور و زبانی که از اجرائیات آنها به خلق

ص: 772

می رسد به خوبی درك نمی کنند ولی با این حال همان عوام ساده هم خوش سریرت و خوش باطن و خیر جو دارند، و بد سریرت و بد طینت دارند و چون حق و باطل به آنها عرضه می شود از نظر شعور نهانی خود در باره آن قضاوت می کنند حق برای دسته اول دل پذیر است و باطل مورد نفرت و انکار و برای دسته دوم برعکس است. از مجلسی (ره) - مقصود مؤمن آل فرعون است که بر خدا توکل کرد و کار خود را به او وا گذاشت، وقتی فرعون قصد کشتن او کرد برای اظهار ایمان به موسی و پند دادن به فرعونیان و دعوت آنها به ایمان و گفت:

من کار خود را به خدا واگذارم، زیرا خدا به بنده ها بینا است «و خدا او را از بدی های آنچه نیرنگ کردند نگه داشت» یعنی از بدی های مکر آنها محفوظ نمود، پاره ای مفسران گفته اند به همراه موسی از دریا گذشت، و گفته شده که فرعون آهنگ کشتن او کرد، او به کوه گریخت و فرعون دو کس به دنبال او فرستاد و دیدند او به نماز مشغول است و وحوش گرد او صف بسته اند و آن دو تن برگشتند و گریختند و این خبر هر دو قول را رد کرده و قول کسی که گفته ضمیر به موسی بر می گردد هم رد کرده و دلالت دارد که او را کشتند. از مجلسی (ره) - آیه در سوره قصص چنین است: «آن کسانی که کتاب به آنها دادیم پیش از او آنها بدو می گروند» طبرسی گفته است: یعنی کسانی که پیش از محمد دارای کتاب دینی باشند به او می گروند زیرا وصف او را در تورات خوانده اند. و بعضی گفته اند: یعنی آنها که پیش از قرآن کتابی داشتند آنها به قرآن هم می گروند و مقصود از کتاب سابق تورات و انجیل است «و چون قرآن به آنها خوانده شود گویند ما به آن ایمان داریم، راستی که آن درست و از پروردگار ما است، به راستی که ما پیش از آن مسلمان بودیم» و سپس خدا از آنها تمجید کرده و فرموده: «آنان دو بار مزد بگیرند برای اینکه صبر کردند» گفته است (ره): يك بار برای دین داری خود

تا رسیدن به محمد (ص) و يك بار گرويدن به او که مزد دیگری دارد. و بعضی گفته اند: به واسطه صبر بر کتاب اول و کتاب دوم و ایمان به هر چه در آنها است. و گفته اند: دو مزد برای صبر بر دین و بر آزار کفار و تحمل مشقت «و دفع کنند به خوبی بدی را» گفته شده یعنی به سخن خوب سخن زشتی را که از کفار شنوند پاسخ دهند و گفته اند یعنی با کار خوب کار بد را دفع کنند و گفته اند: یعنی با علم، جهل و نادانی جهال را دفع کنند و یا آنکه با مدارا شرّ قوم خود را دفع کنند، و این معنی از امام صادق (ع) هم روایت شده است.

من می گویم: طبق این خبر گویا آیه در باره جمعی از مؤمنان از اهل کتاب نازل شده که به محمد ایمان آوردند در باطن و از ترس قوم خود ایمان خود را نهان داشتند برای تقیه و دو بار مزد به آنها داده شده، يك بار برای ایمان به محمد و يك بار برای صبر بر تقیه. تقیه، همکاری با مخالفان است در انجام امور دینی برای حفظ جان و آبرو و زیان مالی که بر ترك آن مترتب شود و چون در آن زمان از طرف حکومت مخالف وقت بسیار سخت گیری بوده و شورش هائی وجود داشته است که به هر بهانه ای مردم را تعقیب می کردند و بی رحمانه می کشتند و به زندان می افکندند امام با این بیان بلیغ لزوم تقیه را اعلام کرده است، و مجلسی (ره) گوید: مقصود این است که از شدت وضع زمانه ثواب تقیه به برابر اعمال دیگر است و به عبارت دیگر ایمان آنها که به عنوان تقیه کار کنند ده برابر تارك تقیه است.

قوله «الا في النبذ»

مجلسی (ره) - گوید در کتاب طهارت در حدیث زراره بیاید که من در سه چیز تقیه نکنم از احدی، در شرب مسکر و مسح بر خفین و متعه حج، و برای آن چند توجیه شده:

1- خود زراره در دنباله این حدیث گوید: فرموده من تقیه نکنم،

و نفرموده شماها نباید تقیه کنید، یعنی الغاء تقیه در این موارد مخصوص به ائمه (ع) است یا برای آنکه می دانند ضرری به آنها نمی رسد و خدا آنها را حفظ می کند با به واسطه اینکه این احکام از مذهب آنها معروف است و تقیه بردار نیست تا آنکه گوید.

2- چون در این موارد تقیه محقق نیست برای آنکه ننوشیدن مسکر به عذر ضرر و غیره ممکن است و مسح بر خف هم نزد مخالفان تعیین ندارد و غسل به نظر آنها اولی است و در متعه حج هم امری است که با نیت انجام می شود و کسی بر آن مطلع نیست و بعد از سعی و طواف انجام تقصیر به گرفتن مو و ناخن به طور محرمانه بسیار آسان است. شما را با زبان خود بخورند، یعنی دشنام و ناسزا گویند و با سخن چینی در نزد حکومت جور شما را گرفتار زندان و چوبه دار و اعدام سازند. از مجلسی (ره) - عامه و خاصه روایت کرده اند که قریش، عمار و پدرش و مادرش را به نام یاسر و سمیه واداشتند که از دین برگردند، پدر و مادرش نپذیرفتند و آنها را کشتند و عمار زبانی آنچه را خواستند انجام داد، به رسول خدا (ص) گفته شد: عمار کافر شده، فرمود: نه هرگز عمار از سر تا قدم پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خونس آمیخته، عمار گریان نزد رسول خدا (ص) آمد، رسول خدا اشک از دو چشمش پاك کرد و فرمود: چرا چرا اگر دوباره هم تورا گرفتار کردند برای آنها بگو هر چه گفتی.

در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین (ع) به یاران خود فرمود:

پس از من مردی بر شما چیره شود گلو گشاد و شکم گنده، هر چه یابد بخورد و دنبال باقی گردد او را بکشید و هرگز نخواهید کشت هلا او شما را وادار به دشنام بر من و بی زاری از من، اما به من دشنام را بدهید که مایه پاکی من و نجات شماها است و اما از من بی زاری نجوئید که من به آفرینش

خداپرستی پاک، و آلوده نشده، زائیدم و پائیدم و به ایمان و هجرت پیشی گرفتم.

و اخبار دیگر هم در خود داری از برائت از علی وارد شده و اخباری هم آن را تجویز کرده و برای جمع میان این اخبار چند وجه نقل شده است، پایان نقل از مجلسی.

من گویم، اختلاف اخبار از نظر اختلاف درجات ایمان است نسبت به خواص و بزرگان اصحاب که به مقام مصلح رسیده بودند وظیفه تحمل شکنجه و قتل بوده و استقامت در اظهار حق ولی نسبت به درجات پائین تر تا برسد به عموم شیعیان که در زمان امام (ع) بودند وظیفه تقیه بوده است و در مقام حفظ جان برائت هم تجویز شده، و امام صادق (ع) که در این حدیث تکذیب می کند که علی (ع) فرموده باشد: (از من بی زاری مجوئید) در مقام خود درست است زیرا در مقام بیان تکلیف عمومی چنین حکمی صادر نمی شود و موضوع جانبازی در راه عقیده و ایمان که از باب جهاد استمات است امری است اختیاری و داوطلبی و اخباری که آن را تجویز کرده است برای ارشاد به این وظیفه عالی انسانی است و این گونه امور فوق مقام تشریفات عمومی و وظائف کلی است و ما در کتاب رموز الشهادة شرح مبسوطی در این موضوع نوشتیم که با ترجمه کامل نفس المهموم چاپ شده به آنجا رجوع شود. از مجلسی (ره).

«عن القيام للولاء»

یعنی ایستادن در برابر آنها یا برای احترام آنها در حضورشان یا عبورشان و از آن استفاده می شود که در مورد عدم تقیه این گونه احترام برای آنها جائز نیست ولی برای مؤمنان به طریق اولی جائز است و آن مورد تأمل است و گفته اند مقصود قیام به امور آنها است و اجراء دستور آنها، و آن تقیه است. از مجلسی (ره) - این حدیث دلالت دارد بر وجوب تقیه در هر چه انسان بی چاره گردد جز آنجا که دلیل دیگر آن را استثناء کرده

ص: 776

و دلالت دارد که خود شخص بهتر می تواند بفهمد که بی چاره است یا نه. از مجلسی (ره) - ممکن است این طور معنی کرد که میثم دیگران را از تقیه منع نکرده است گرچه خودش آن را ترك کرده و در راه حق جانبازی نموده است یا از آن سودی نبرده است و در هر حال از چون میثم و رشید و قنبر و امثال آنان رفع اللّه در جاتهم دور است که با وجود اینکه امیر المؤمنین از عاقبت آنها به آنها خبر داده و به آنها دستور تقیه داده باشد فرمان او را ترك کرده و مخالفت آن حضرت را کرده باشند و احتمال اینکه آن حضرت برای آنها تکلیفی بیان نکرده باشد دورتر است، و ظاهر آن است که مخیر بودند میان تقیه و فداکاری و آنچه را سخت تر بود برگزیدند و مؤید آن است آنچه کشی روایت کرده از میثم (ره) گوید: امیر المؤمنین (ع) مرا خواست و فرمود: این میثم، چه حالی داری وقتی به خود بسته بنی امیه عبید اللّه بن زیاد تو را به بی زاری جستن از من دعوت کند، من گفتم:

یا امیر المؤمنین به خدا من از تویی زاری نجویم، فرمود: در این صورت تو را می کشد و به دار می زند، گفتم: من صبر می کنم این مطلب در راه رضای خدا اندکی است، فرمود: ای میثم در این صورت تو با منی در مقامی که دارم، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، چنانچه در پیش اشاره کردیم تقیه برای حفظ جان و آبرو و مال يك حکم عمومی و قانون ثابتی است برای همه و موضوع جانبازی در راه حق امری است مخصوص به عالی ترین طبقات اهل ایمان که شوق به حق چون پروانه آنها را پران و جانباز شمع حقیقت کرده است و من در بسیاری از نوشته های خود از این طبقه به مصلحان مذهبی و بشری تعبیر کرده ام و اینان به مقامی رسیده اند که حقیقت را به چشم دل دیده اند و آماده جانبازی برای آن هستند و داوطلب این کار می باشند و از نظر تشریحی آن را جهاد استماتة گویند، در اینجا تعبیرات فقه و قانون رسا نیست، نباید تعبیر کرد که مخیر

بوده میان تقیه یا ترك تقیه. این تعبیر کافی نیست که گفته شود بر میثم و رشید هجری مثلاً واجب بود که ترك تقیه کنند یا جائز بود، زیرا از این مقام باید مقام فوق قانون تعبیر کرد.

برای فهم این مقام به دو چیز توجه کنید (65-72 سوره كهف):

1- داستان موسی و آن عالم ربانی که او را به شاگردی پذیرفت و در صحبت وی کشتی مردم را سوراخ کرد و بچه خردسالی را کشت و دیوار ویرانی را تعمیر کرد و در هر بار مورد اعتراض موسی قرار گرفت زیرا کارهای او خلاف مقررات قانونی بود.

2- من در کتاب رموز الشهادة این نکته را توضیح دادم که مقام داوطلبی برای جانبازی در راه حق از شرائط و مقررات قانون عمومی برکنار است و به همین جهت پیران معاف از جهاد و کودکان نابالغ و بلکه زنان هم بسا دارای این مقام عالی گردند و به حق جانباز راه حق شوند چنانچه در شهادای کربلا ملاحظه می شود.

بنا بر این بهترین معنای حدیث همان معنای سوم است که در شرح از مجلسی (ره) نقل شد که میثم (ره) از تقیه جلوگیری نکرده است زیرا او آیه ای را که در باره عمار و تجویز تقیه وی در برابر کفار نازل شده به خوبی می دانسته است و ظاهراً علت این بیان امام صادق (ع) این بوده است که چون حکومت جور بر حکومت اسلامی تسلط یافت و رجال مخالف را با نیرنگ و دسیسه برانداخت و بساط قلدری و دیکتاتوری را فراهم ساخت و آزادی مردم را سلب کرد، مردم در هیجان افتادند و آزادی طلبان که بیشتر دور و ور امام صادق (ع) بودند برای جلوگیری از ستم و زور حکومت نسبت به کناره گیری امام صادق و سکوت آن حضرت اعتراض داشتند، خصوصاً با قیام امثال زید شهید و فجایعی که در باره او و اصحابش به وجود آمد و کسانی که با دسته های شورشی همکاری می کردند بیشتر جانبازیهای امثال میثم و رشید

ص: 778

هجری را یادآوری می نمودند و شاید تصور می کردند که مانع امام (ع) از قیام بر علیه حکومت زور ترس از جان است و می گفتند: پس چرا میثم و همکارانش بر جان خود نترسیدند و در برابر حکومت زور و جور قیام کردند و دل به شهادت دادند و امام برای تسکین خاطر مردم که در برابر این تبلیغات واقع می شدند می فرماید: میثم که خود داوطلب جانبازی در راه حق بود و جان خود را مردانه نثار عقیده خود کرد و به راه تقیه نرفت از تقیه غدقن نکرده و کسی را از تقیه ممانعت نکرده است و او بهتر از سائر مردم به آیه نازل در باره تجویز و بلکه تحسین تقیه عمار دانا بوده ولی او در مقامی بوده است که در راه حق جانبازی کرده و هر که هم همپایه و همسایه او گردد می تواند به راه او برود ولی باز هم قانون تقیه از نظر حفظ مصلحت عمومی به قوت خود باقی است و نگهداری رشته حق جز با آن میسر نیست، در عین حالی که جانبازی رادمردانی چون میثم برای زنده بودن و برازنده بودن حق و حقیقت و بر انداختن بساط ظلم و ستم لازم است حفظ رشته تعلیمات مذهب و حفظ مرکزیت آن به وجود امام معصوم هم لازم است و آن جز با تقیه و مدارا با مخالفان میسر نیست و مقام و وظیفه جانبازی در جای خود برای مصلحان و فداکاران محفوظ است و تقیه هم برای ادامه رشته حق و مذهب درست در جای خود لازم است. مثل معروف برای اینکه تقیه سبب ریختن خون شود این است که ظالمی شخصی را مأمور کند برای کشتن مسلمانی بر خلاف حق و در معرض این باشد که اگر حکم او را اجراء نکند خود او را بکشد، در این صورت نمی تواند به عنوان تقیه برای حفظ جان خود اقدام به کشتن مسلمان بی گناهی کند. مجلسی (ره) گوید: مشهور این است که اگر او را وادار کند بر انجام جراحی که موجب قتل نباشد در صورتی که اگر انجام ندهد گمان دارد که او را خواهد کشت جائز است آن جراحی را برای حفظ جان خود مرتکب شود، و بعضی این خبر را چنین معنی کرده اند که: تقیه برای حفظ



جان است و اگر کسی می داند که او را به هر حال می کشند دیگر تقیه ندارد. زیرا ایمان و عقیده سست تر شود و ظالم به مردم بیشتر مسلط شود و اظهار حق خطر بیشتری دارد. از مجلسی (ره) - و مراد از اینکه فرمانروائی کودکانه باشد این است که فرمانده بچه ای باشد یا چون بچه باشد در کم خردی و سفاهت، و مقصود این است که بنای حکومت بر پایه حق و درستی نباشد بلکه روی هوا و هوس باشد مانند بازی کودکان. مجلسی (ره) گفته: این حدیث دلالت دارد که ترك تقیه از روی جهالت و نادانی مایه اجر و ثواب است و این منافات با جواز ترك ندارد چنانچه گذشت، پایان نقل از مجلسی.

من گویم، موضوع ترك تقیه در اینجا ربطی به نادانی ندارد و کسی که برای خاطر دین، جان خود را از دست داده است روا نیست که گفته شود يك حكم معمولی را نمی دانسته بلکه از روی اخلاص داوطلب جانبازی در راه حق شده و به بهشت شتافته. از مجلسی (ره) -

«فوجدتم علیه شاهداً او شاهدین من كتاب الله»

گویا مقصود آنجا است که مخالف با اخبار دیگر یا راوی ثقه نباشد یا مقصود این است موافق عموم قرآن باشد و با قرآن تباین کلی نداشته باشد. از مجلسی (ره) - «گویا برابر چشم بدان نگاه می کنم» یعنی همه اینها را به علم قطعی و به طور یقین از قرآن مجید می دانم تا اینکه گویا همه آنها برابر چشمم قرار دارند، پایان نقل از مجلسی (ره). این جمله دلالت دارد که علم همه چیز در قرآن مجید است و در حقیقت قرآن نسخه کتبی و اجمالی همه عالم هستی است و امام به حقیقت آن احاطه دارد و علم او به همه چیز علم احاطی و حضوری است.

از مجلسی (ره) - مقصود از اولاد کیسان فرزندان مختار هستند که به خونخواهی امام حسین (ع) برخاست و گفته شده است مقصود دغل بازان و مکارانند که خود را به شیعه بندند و از آنهایند. در قاموس گفته:

کیسان نام دغلی و عهدشکنی است و لقب مختار بن ابی عبیده است که فرقه کیسانیه به او منسوبند. از مجلسی (ره) - دلالت دارد بر عدم جواز انکار آنچه از اخبار ائمه (ع) به ما برسد و گرچه به عقل ما نرسد بلکه باید آن را بدانها برگردانید تا بیان کنند. از مجلسی (ره) - «اما رأیت من صنع اللّٰه بآل برمک» من گویم دولت و شوکت برمکی ها و زوالش در تاریخ معروف است و سببش طبق روایت صدوق (ره) در عیون این است که باعث گرفتاری امام کاظم و زندانی شدن آن حضرت در بغداد شدند، گوید هارون الرشید می خواست پسرش محمد را جانشین خود کند، او چهارده پسر داشت و از میان آنها سه تن را برگزید، محمد امین که او را ولیعهد اول خود ساخت و عبد اللّٰه مأمون که ولیعهد بعد از او نمود و قاسم مؤتمن را پس از مأمون ولیعهد خود ساخت و برای شهرت و تحکیم این کار در سال 179 قصد حج کرد و همه فقهاء و علماء و قراء و امراء کشور اسلامی را برای شرکت در حج دعوت کرد و خود از راه مدینه به مکه رفت. علی بن محمد نوفلی گوید: سبب سعایت یحیی بن خالد از موسی بن جعفر این بود که هارون الرشید پسرش محمد بزاد زبیده را به سرپرستی جعفر بن محمد اشعث و اولادش سپرده بود و بر یحیی ناگوار بود و می گفت: اگر هارون بمیرد کار به دست محمد افتد و دولت من و فرزندانم از میان برود، و او می دانست جعفر بن اشعث شیعه است و خود را هم مذهب او وانمود کرد و او هم شاد شد و اسرار خود را به او گفت و عقیده خود را در باره موسی بن جعفر به او اظهار کرد و چون به مذهب او واقف شد از او نزد رشید

سعایت کرد و رشید هم از نظر خدمتی که خود جعفر و پدرش به خلافت کرده بودند رعایت او را می کرد و در باره او تردید داشت و یحیی پیوسته از او بد می گفت. تا روزی وارد مجلسی رشید شد و میان او و جعفر نزاعی شد و جعفر به او و پدرش بد گفت و رشید در آن روز بیست هزار اشرفی به جعفر جازیه داد و یحیی هم چیزی نگفت تا شب شد سپس به رشید گفت: یا امیر المؤمنین من تو را از جعفر و عقیده او مطلع کردم و شما از آن دفاع کردید و در اینجا يك گواه قاطعی وجود دارد، گفت: آن چیست؟ گفت: هر مالی از هر راهی به او برسد خمس آن را به موسی بن جعفر می دهد و من شك ندارم خمس همین بیست هزار اشرفی را هم به او داده است، هارون گفت: این خود دلیل قاطعی است، و همان شبانه فرستاد و جعفر را خواست و او هم می دانست یحیی از وی سعایت کرده و با هم ستیزه کرده و با هم اظهار دشمنی کرده اند، و چون شبانه فرستاده در خانه جعفر را کوبید ترسید مبادا قول یحیی را در باره او پذیرفته باشد و او را خواسته تا بکشد، و غسل کرد و مشک و کافور به خود مالید و کفن پوشید و نزد رشید رفت و چون چشم رشید به او افتاد و بوی کافور از او شنید و دید کفن روی لباس خود پوشیده گفت: این جعفر، این وضع چیست؟ در پاسخ گفت: من دانستم که در باره من نزد شما سعایت شده و چون فرستاده شما در این ساعت به دنبال من آمد من در خاطرم آوردم که می خواهی مرا بکشی، گفت: نه هرگز ولی به من خبر رسیده که تو هر چه مال پیدا کنی خمسش را به موسی بن جعفر می دهی، و خمس همین بیست هزار اشرفی را هم برای او فرستادی، من خواستم این را بفهمم جعفر گفت: الله اکبر یا امیر المؤمنین یکی از خدمتکارها را بفرست تا پولها را با همان مهری که داشته اند بیاورند. رشید به خادمی گفت: مهر جعفر را به نشانی بگیر و برو منزل او و این پولها را بیاور، و جعفر نام کنیزی را به آنها گفت که مال نزد او بود، و آن کنیز هم کیسه ها را سر به مهر تحویل فرستاده خلیفه داد و او هم نزد رشید

آورد، و جعفر گفت: این اول دلیل کذب کسانی است که از من بدگوئی می کنند نزد شما، گفت: ای جعفر، راست گفتی در امانی برگرد و من هرگز گفته کسی را در باره تو قبول نکنم. ولی یحیی در اسقاط جعفر اشعثی توطئه می کرد. از مجلسی (ره) - یعنی از طرف حکومت به خصوص شما شیعه امامیه توجهی نشود زیرا زیدیه در صف مقدم به طور آشکار و بی تکیه با مخالفان شیعه مبارزه می کنند و آنها را به خود مشغول می دارند و خواهی نخواهی وسیله دفاع شر از شما می شوند. از مجلسی (ره) -

«اكتب هذا بالذهب»

یعنی با آب طلا، و شاید کنایه باشد از شدت اهتمام بدان و حفظ آن و نفیس بودن آن و احتمال دارد که مقصود این باشد که واقعاً باید آن را با آب طلا نوشت و از نوشتن با آب طلا منعی نرسیده است جز در باره نوشتن قرآن مجید، چنانچه در کتاب قرآن بیاید.

ص: 783

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

